ظهورو سقوط

اعلیحضرت امان الله خان

چاپ سوم

نویسنده : ک . پیکار پامیر

شناسنامه

نام کتاب : ظهوروسقوط اعلیحضرت امان الله خان

نویسنده : کریم پیکار پامیر

تیراژ : 500 جلد

طرح روی جلد : دکتر ثنا نیکپی

محل چاپ : شهرتورنتو – کانادا

سال چاپ : 2017م (1396خورشیدی)

تقدیم به مردم سرکوب شده و حرمان کشیدۀ افغانستان که در درازنای سده ها، صرفاً بحیث" رعیت " نگهداشته شدند، نه شهروندان دارای حقوق و آزادیهای مدنی.

درآمد

ازمدتها بود پیرامون ظهور و سقوط سلطنت اعلیحضرت امان الله خان و علل پیدا و پنهان آن در افغانستان، می اندیشیدم. هرچند، آثاری ازمؤرخان و نویسنده گان افغانی و غیر افغانی دراطراف پادشاهی اعلیحضرت موصوف، اشتباهات و دلایل سقوط وی جسته جسته مطالعه نمودم، اما مرغ اندیشه هنوز هم با طرح چرا های زیاد در هر بخشی از مسایل مربوط به این دورهٔ مهم تاریخ کشور، درجُست و جوی دریافت پاسخهای قانع کننده تر بود. مثلاً، چطور از درون خانواده یی که سران آن خشن، کین توز، بیگانه پرور، آزادی ستیز، عیاش و ستمگر بوده اند، جوانی سر بر می آورد که برخلاف اسلاف خویش، افغان با احساس، آزاده، مهربان، ترقیخواه، ضد اسارت، مردم دوست و دموکرات بوده و آرزو میکند صلابت اورنگ شاهی و قدرت دولتی را به نفع ملت و برای آبادی و عمران کشورش بکار گیرد؟ چرا با وجود آنکه گام های بلند خیر خواهانه یی در راه رفاه و آسایش ملی بر میدارد، "ملت" بر ضد وی بر میخیزد؟ آیا شورشهای ضد سلطنت امانی واقعاً ناشی از اصلاحاتی بود که وی روی دست گرفته بود و یا اسباب دیگری نیز در زمینه تداخل داشته است ؟ آیا استعمارهند برتانوی به تنهایی علیه سلطنت و اصلاحات دوران امانی دست بکار شد؟ و اگر پاسخ (نه) باشد، پس عناصر و عوامل داخلی ازچه قرار بودند؟ چرا و چگونه وزرا و اراکین بلند پایه ی مُلکی و نظامی بر ضد اعلیحضرت دست به خیانت و توطئه زدند؟ در درون دربار چه میگذشت و چرا شاه از آنچه در اطرافش میگذشت

بی اطلاع بود؟ اشتباهات شاه دقیقاً در کجا ها نهفته بوده است ؟ چرا اعلیحضرت و همکاران وی نتوانستند از شورشها و خیزشهای مخالفانه ی ارتجاعی بصورت مؤثر جلوگیری نمایند؟، موقف دولت شوروی در قبال حوادث جاری چه بود؟ وبالاخره، آیا تَرک وطن توسط شاه، آنهم با آن زودی وتعجیل مجاز بود؟ . . . و . . .

اینها، سلسله چرا هایی بودند که جواب منطقی وقانع کننده ی آنها را ازلابه لای برخی از آثار چاپ شده کمتر دریافته بودم. البته روان شاد میر غلام محمد غبار، یگانه مؤرخ کشور است که طی اثر مشهور و محبوب خویش بنام (افغانستان در مسیر تاریخ) تا حدودی به تحلیل موضوع پرداخته است ، ولی چون کتاب مذکور در تحت شرایط اختناق آور حاکمیت خانواده ی جنرال نادر نگاشته شده است، طبعاًبرای نویسنده مقدور نبوده تا همه ی عوامل وعناصرذیدخل در مسأله را درج کتاب نماید. درکتب و آثاردیگرنیزکه تا حال به نشر رسیده اند، اسناد ، استدلال و تحلیل کافی و همه جانبه ارائه نشده است.

از آنجا که ریشه ی ظهور و سقوط رژیم های سیاسی، در وجود حوادث و رویداد های اجتماعی- اقتصادی گذشته و روند جابجایی تضاد های متراکم جامعه وسایرفعل و انفعالات دیگر در زمان خودش نهفته بوده و آمد و رفت هر یک از رژیم های سیاسی، خواهی نخواهی اثر مثبت یا منفی بر اوضاع زنده گی حال وآینده ی جامعه میگذارد، بنابران، ظهور سلطنت اعلیحضرت امان الله خان، کارکرد ها و فرجام تلخ آن نیز بر وضع وحال فکری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دیروز و امروز کشورما(افغانستان) اثربزرگی داشته است. همین موضوع، همیشه اندیشه و پندار مرا بخود مشغول داشته و در صدد دریافت فرصتی بودم تا بتوانم در آیینه ی اسناد و مدارک تاریخی بیشتر و موثق تر، چهره ی اصلی روزگاران اعلیحضرت، اوضاع ماقبل و پیامد های مابعد آنرا با چشم بازو کاوش بیشتر بنگرم، علل آمدن و

رفتن و نیز چگونه گی نارضایتی ها،خواستها، شورشها و بالاخره زوال سلطنت امان الله خان و بمیان آمدن مجدد رژیم های ارتجاعی، استبدادی و دست نشانده در افغانستان را نشانی نموده طی اثر جداگانه یی مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهم.

علی رغم آنکه اثرحاضربا استفاده از اسناد مؤثق تاریخی و به شیوه ی خاص تحلیلی نگارش یافته و سعی بعمل آمده تا گوشه های مختلف قضیه بازیابی و شگافته شوند، با آنهم معتقدم که هنوز هم جای تحقیق و تحلیل جامعتر، علمی تر و عمیقتر پیرامون چنین دورۀ مهم و پُرتلاطم تاریخ کشور ما خالی خواهد بود. بنابرآن، ایجاب مینماید بازهم کار های بیشتری از سوی وطندوستان ما در این زمینه انجام داده شود.

تذکراین نکته را نیز لازم میدانم که هر نویسنده یا مؤرخ، زاویه ی دید بخصوص خودش را دارد و یا میخواهد نقاطی را از عمق حوادث تاریخی بیرون کشیده بر جسته سازد که به تشخیص وی، مهم و ارزنده اند، بنابرآن، به عقیده ی من، وقتی نقاط نظر و زوایای دید مختلف در موردی از موارد تاریخی منعکس میشود، خواننده و جوینده میتواند بالاخره، گمشده اش را از لا به لای آنهمه یافته ها و انعکاسات بدست آورد. تعددِ آثار و نوشتار از این جهت نیز مفید تمام میشود که مثلاً ملاحظه میشود یک مؤرخ یک حادثه ی تاریخی را بصورت بسیار مفصل و با آب و تاب آن بیا ن میدارد، بدون آنکه بر اسباب و عوامل درونی و بیرونی آن تماس بر قرارنماید، اما مؤرخ دیگری عین حادثه را فشرده تر، مگر دقیقتر و با ارائه ی اسباب و دلایل لازم، با پیوند منطقی با سایر رویداد های اجتماعی و با دیدی تحلیلگرانه و انتقادی درقید نگارش در می آورد. پس، بهرپیمانه یی که رخداد های دوران سلطنت اعلیحضرت امان الله خان به امید دریافت حقایق نهفته، شگافته و نگاشته آیند، مفیدیت ِدر خورِ نیازِ تاریخی و تحقیقی را خواهد داشت.

بهرحال، ممکن است گوشه هایی از این نوشتار به نظر بعضی از خواننده های عزیز در مقایسه با سایر نبشته هایی که قبلاً منتشر شده اند، قسماً " تکراری" جلوه کند، ولی باید گفت که کلیه مطالب مندرج این اثر، در ارتباط منطقی با ضرورت های تحلیلی و استدلالی نگاشته آمده و بنابران، در واقع، تکرار مکررات نخواهد بود.

آنچه در لا به لای این اثر، بیشتر وضاحت دارد، صراحت لهجه و شیوه ی نگارش روشنگرانه است که هیچ نوع ملاحظه ی شخصی، قومی، سمتی ، زبانی و ... درآن راه نیافته و به هیچ صورت منافع ملی و خیر خلق الله فدای " لزوم دید"، " اقتضأ شرایط " و " مصلحت بینی" های روز نشده است. زیرا در جامعه ی کنونی و غرقه بخون افغانستان ، هرآنچه برمردم و تاریخش میگذرد، هرگز مجرد، آنی و تصادفی نبوده و نخواهد بود، بلکه تراکم علت ها، ارتکاب اشتباهات، خیانت های انجام داده شده از سوی "خودی" ها و بیگانه ها، بی اعتنایی ها و " به مه چی" گفتن ها و سایر ریا ها و جفا ها بوده اند که اینهمه آتش و خون و خاکستر را نصیب ساکنان سر زمین تاریخی افغانستان نموده است. بنابرآن، رویدادها، کردارها، خیانت ها و اشتباهات دوران سلطنت امانی، یکی از آنهمه مؤثرات قابل بحث ما میباشد که باید ازسوی اولاد متفکر و دلسوز وطن جدی گرفته شود.

این نکته را نیز باید افزود که درج فراز هایی از کتب و آثار تاریخی و یا نقل قول از مؤرخین دیگر، به هیچصورت به معنی تردید یا تأیید مطالب مندرج کتاب و یا قول مؤرخ مورد نظر از سوی نگارنده نخواهد بود، بلکه هدف ازآن، وضاحت بخشیدن بیشتر به اصل موضوع مورد بحث میباشد.

تمنا یم از خواننده گان گرامی اینست که هرگاه نظری بخاطر بهبود در کار های آینده ی ما و مقصودی برای خدمتگزاری تاریخی به آینده گان ما داشته باشند، لطفا از ابراز کتبی یا شفاهی پیرامون اثر حاضر به ما دریغ نورزند، زیرا قبلاً بعرض رسا نیده شد که هنوز جای تحقیق و تتبع بیشتر و گسترده تر پیرامون دوران سلطنت امانی خالی خواهد بود که میباید این خالیگاه، امروز یا فردا پُرگردد.

به امید آزادی و آبادی افغانستان و مردم دردمند آن.

ک. پیکار پامیر- کانادا

تورنتو – کا نا دا

سال 2001میلادی

یادداشت مؤلف

درسالهای دوهزار میلادی، آنگاه که به نگارش و تألیف اثر حاضر آغازیدم ، هم اسناد و مدارک ناکافی دراختیار داشتم و هم، درکار نگارش، تعجیل عاشقانه بخرچ دادم. این دو دلیل عمده باعث شدند که این کتاب از یکسو حامل اشتباهاتی باشد که اصلاً آرزویش را نداشتم و از سوی دیگر، کاستی های مدارک بیشتر دربخشهای مختلف آن محسوس گردد. بادرک همین کاستی ها، درصدد تهیه ی اسناد بیشتر و در جُست و جوی حقایق گویا تردرزمینه ی ظهور و سقوط اعلیحضرت امان الله خان بودم. حال، با دست یابی به مدارک بیشتر و معتبر تاریخی، خواستم اصلاحات، تعدیلات و اضافاتی درمتن این اثر وارد نموده و بچاپ دوم آن متوسل شوم. امید که تجدید چاپ این اثر، خواننده ی گرامی را تاحدودی راضی ساخته وجُست و جو گران ما را یاری رساند .

فصل اول

زمینه های ظهور اعلیحضرت امان الله خان

گذرشتابنده یی بر دوران امارت عبدالرحمن خان

برای آنکه تمهید و درآمد منطقی برفصل مربوط به زمینه های ظهور سلطنت اعلیحضرت امان الله خان صورت گرفته و خواننده ی عزیز تصویروتصور روشن تری ازبسترعصر وزمان قبل از سلطنت وی در کشورداشته باشد، ناگزیربایستی دوران امارت هولناک و اسارتبار جد وی (امیرعبدالرحمن) وپدراو (امیرحبیب الله) را بررسی شتابنده و گذرایی بنماییم. در غیرآن، ریشه ها وانگیزه ها، خواستها و نیازهای تاریخی مردم و نیز، عوامل درونی و بیرونی منوط به رویداد های سیاسی – اجتماعی آن روزگار، آنطورکه لازم است درک و شناسایی شده نمیتواند. بنابرآن، درچنین صورتی به هرتغییر و تحولی که در سطوح بالایی یا پایینی جامعه صورت می پذیرد، بگونه ی مجرد و دور از مسیر فعل و انفعال منطقی و جوهری تحول نگریسته خواهد شد. نتیجه یی که ازچنین نگرش سطحی و غیر جوهری بدست خواهد آمد، همان خواهد بودکه در لا به لای تاریخ های بیرون داده شده ی سرکاری در چند دهه ی اخیرکشور خوانده شد. پس، مرور مختصر دوران قبل از سلطنت اعلیحضرت امان الله خان، ممدی در جهت قرار گرفتن آگاهانه تردر روند روزگارپُرتلاطم اعلیحضرت موصوف خواه بود.

باید گفت که عصرامارت عبدالرحمن خان که درپایان جنگ مقاومت ملی سال 1879 میلادی مردم افغانستان علیه قشون متجاوز استعمار برتانوی آغازیافت، عصرخونین و نا میمونی بود. تجاوز قشون انگلیس از یکطرف موجب دست پاچه گی و فرار معجل امیرشیرعلیخان از کابل به سمت مزار و جلوس یعقوب خان فرزند وارفتهٔ وی برتخت پادشاهی شد و از سوی دیگر کلیه اقدامات و اصلاحات اقتصادی – اجتماعی – فرهنگی عصر شیرعلیخان که تازه به نفع مردم و در جهت پایه گذاری ابتدایی پدیده های بورژوازی ملی در افغانستان به راه انداخته شده بود، نا بود گردید.

عبدالرحمن در بحبوحه ی چنین اوضاعی از سوی مقامات هند برتانوی به امارت افغانستان برگزُیده شد. وی که سالهای طولانی را در قلمرو روسیه ی تزاری و تحت نظر " کافمان" حاکم تاشکند با عسرت زیاد بحیث پناهنده سپری نموده بود، درآن موقعیکه مردم با غیرت و آزاده ی افغانستان درفش پُر افتخارمقاومت ملی در برابر قشون متجاوز هند برتانوی را بلند نموده و این غول استعماری را در کوهپایه های کابلستان به زبونی کشانیده بودند، بصورت مرموز و " ناگهانی" مرز قلمرو روسیه را عبور نموده خود ش را اولاً به " رستاق" ، واقع در شمال افغانستان و از آنجا به " چهاریکار" واقع در شصت کیلو متری شمال کابل که درآن موقع کانون تجمع مجاهدین گردیده بود، رسا نید و با شعارکاذبانهٔ " جهاد علیه انگریز"، از اعتماد ساده دلانه ی مردم ما سؤاستفاده نمود. وی پس از ارسال و مرسول نامه های مخفی به سرکرده گان متجاوزین درکابل و بالاخره با توافقات ضد ملی که با " گریفن" فرمانده سیاسی - نظامی قشون متجاوز برتاتوی در محلی بنام " ذمه" واقع درشمال کابل انجام داد، به لقب " ضیأالملت و الدین" (!) به امارت رسید.

امیرمذکور برای آنکه مبادا سردار محمد ایوب خان پسر امیر شیرعلیخان که فاتح جنگ میوند و محبوب مردم افغانستان شده بود، به پادشاهی برسد، با عجله ی تمام،

شرایط ننگین و اسارت بارجانب دشمن را پذیرفت و بار دیگر حلقه ی انقیاد و اسارت غیر مستقیم اجنبی را به پای ملت با شهامت افغانستان افگند و هرگز فکری در اطراف شرمساری تاریخی و وجدانی اعمال خویش ننمود.

کافیست نامه ی نوکرمنشانه ی عبدالرحمن خان را که بجواب نامه ی آمرانه ی (لیپل هنری گریفین) افسرسیاسی انگلیس تحریروفرستاده شده است، بخوانیم و به دنائت وی پی بریم. البته بمنظورجلوگیری ازاطاله ی مطلب، از درج نامه ی " گریفین" منصرف شدیم :

نامۀ سردار عبدالرحمن خان عنوانی لیپل گریفین- 22جون 1880 م

" نامۀ ملاطفت آمیزی را که بدست تاج محمد خان فرستاده بودید و از صحت و دوستی حکایت میکرد به روز یازده رجب (20جون) رسید و سبب مسرت من گردید. همان چیزی که آرزو و هدف من و مردم من بود، خود تان لطف فرمودید.

سرحدات افغانستان را که در اثر یک معاهده با نیای بزرگوار و معظمم امیردوست محمد، فیصله نموده بودید، خود تان اعطا نمودید. نماینده سیاسی را که شما در افغانستان مقرر نموده بودید و آنرا (دوباره) به اختیار من گذاشتید که یک سفیر مسلمان دراین سامان مقرر شود، آنرا نیز شما اعطا نمودید. دربارۀ روابط و مراودات دوستانۀ من با قوای خارجی شما نوشتید که من بدون اندرز و مشوره شما (برتانیه) نباید اقدام نمایم، شما ملاحظه بفرمایید در صورتیکه من مانند حکومت کبیر شما دوست داشته باشم، چطور میشود که بدون اندرز ومشورۀ شما با قوۀ دیگر مراوده بر قرارنمایم؟ من با این گفتۀ شما نیز موافقت دارم.

شما نیز لطف فرمودید که در صورت حمله نامناسب از طرف هر قوۀ خارجه برافغانستان، تحت هرگونه شرایط دست امداد بسوی ما دراز میکنید و شما اجازه نمیدهید که هیچکس دیگر بر قلمرو افغانستان دست تخطی و تجاوز دراز کند. این امر مطابق آرزوی منست که شما لطفا آنرا اعطا فرمودید. اماچیزیکه راجع به هرات دست بنان سپردند. هرات درحال حاضردر دست پسر عموی من {شهزاده ایوب خان فرزند امیرشیرعلیخان} میباشد. تازمانیکه وی با من مخالفت نکند، بهتر است نسبت به شخصی دیگر، هرات را برای او بگذارم. درصورتیکه وی با من مخالفت ورزد و به توصیه و اندرز من و مردم من وقع نگذارد، ازان موضوع شما را مطلع خواهم نمود. هرچیزیکه هردو ما آنرا دوست و مصالحت آمیز پنداریم، جامۀ عمل خواهد پوشید. آنهمه لطف و مهربانی که شما برای بهبودی من و مردم من روا میدارید، چطور مورد قبول من واقع نگردد؟ شما برای من و مردم من بسیار مهربانی نشان میدهید. من نامه ها به تمام قبایل و عشایر افغانستان فرستاده ام و نقل آنرا بدست سردار محمد افضل خان برای شما فرستادم و همچنان در بارۀ بعضی موضوعات بصورت شفاهی برای تان گفته ام. سه روز بعد به وی اجازه خواهم داد که به عزم دیدار تان سفرکند. در بارۀ من، نوکر بارگاه خداوند که به پروان رسیده ام، فکرکنید. توسط محمد افضل خان پاسخ شفاهی بفرستید تا در هرکجا که باشم او را ببینم. تاریخ 18 رجب (بقلم شخصی عبدالرحمن) پاین نامه را خودم امضا کردم و با موم مهُر نمودم "

چنانکه ملاحظه میشود، موجی ازجُبن و تملق گویی و چاکرمنشی و سر سپرده گی امیردر لا به لای نامه اش عنوانی افسرسیاسی انگلیس درحالی دیده میشود که مقاومت گران آزادیخواه کشورعزیز ما قبل ازان، ضربات مُهلکی بر پیکر قشون اشغالگرتحت

فرمان "گریفین" وارد آورده و به فرار مجبورشان کرده بودند. علاوتاً، به تعداد یکصد هزارشوریده ی دیگر نیزدرفش مبارزه ی قاطع و پیروزمندانه را در چهاریکار مرکز ولایت پروان برضد قشون متجاوز انگلیسی به اهتزاز درآورده بودند.

امیرعبدالرحمن باساس دستورات سِّری سیاسی استعمارگران انگلیسی و طبق خصال ذاتی خودش، نه تنها اندکترین کار مفیدی در جهت رفع آلام مردم و جبران خسارات وارده از جنگ مقاومت ملی بعمل نیاورد، بلکه دستگاه عریض و طویل جاسوسی، شکنجه و کشتارهولناکی را بنا نهاد و تا توانست بصورت بسیار کینه توزانه برعناصرآزادیخواه ضد استعمار و درجمع، برضد ملت غیورافغانستان زور گفت، سرهای آزاده گان و وطندوستان را از بدن هایشان جدا کرد و تعداد زیادی از هموطنان ما را به ولایات دور دست و سر زمین هندوستان تبعید نمود.

وحشت، جنایت امیر و درباریان بی مروت وی در سراسر کشور چنان سایه افگنده بود که هیچ کس برجان و مال خویش مطمئن نبود. فقر اقتصادی وفرهنگی، توأم با اسارت ملی، اختناق شدید سیاسی و فشار کمر شکن شرایط فیودالی که جمعاً مدت بیست و یکسال را احتوا کرد، اگراز یکطرف کشور را در انزوای درد ناک سیاسی، اقتصادی وفرهنگی مقید ساخت وبقول لودویک آدمک، " سیاست تجرید مطلق بنا نهاد ". از سوی دیگر، سیاست ضد ملی و ضد انسانی وی موجب خشم توده های جامعه و خیزشهای مسلحانه ی خونین و پی در پی در سراسر مملکت نیز گردید. چنانکه مدت طولانی امارت ننگین (بیست ویکسالهٔ) عبدالرحمن همه در لشکر کشَی های داخلی، سرکوب های خونین ، بنای "کله منار" ها، دستگیری و کشتار بلاانقطاع وطنپرستان، غارت دارایی و اموال عامه، به سیاه چاه افگندنها، کنیز و غلام ساختن زنان و جوانان، اهانت به علما وچیز فهمان و آزاده گان، بیگاری گرفتن ها و تحمیل

مالیاتها، جریمه ها و جزیه ها بر "رعایا " و بالاخره، انهماک به غبن و فریب و جاسوسی و زور گویی ودرعین حال، خوش خدمتی به اجنبی سپری شد.

باساس توضیحات روان شاد غبار؛ بابای برق شاطر باشی کسی بودکه ازطرف شخص امیر صلاحیت شکنجه دادن و غرَغَره کردن افراد را بدست آورده و در خارج از محوطه منزل خویش چوبه ی دارآماده برای حلق آویز کردن انسانهای وطن ما داشت. همکاران این جلادِ جنون زده، همه چرسی و سنگدل و بی خاصیت بودند. آنان برای اعتراف گرفتن از افراد مورد نظر شان، همیشه از تیل داغ و قین وفانه و...

استفاده میکردند. علاوتاً گفته شده که شخص امیر بالای همه بی اعتماد بود و کلیه امورمملکت به شمول امور قضایی و صدور احکام جزایی حتا علیه دزد و کیسه بُر را خود به عهده داشت. چون امیر، از درد نقرس رنج می برُد، بنابرآن، اکثراوقات عصبانی و خشمآگین بوده و مجازات های وحشیانه و بدون تأمل علیه بیگناهان صادر میکرد.

به اظهارات میرزا گلُ محمدخان سردفترنظام قندهاردر دوران امارت عبدالرحمن خان که روان شاد غبار آنرا در "افغانستان در مسیر تاریخ " نقل کرده است، توجه فرمایید:

"روزی مامورین امیر، مرا با یکعده ی دیگر از محبوسین بحضور امیر بُرد. وقت زمستان بود و محبوسین در انتظار خانه همه ایستاده بودند. هنگام شب امیر که وقت پیدا کرد مایان را بحضور امیر پیش کردند. اول قضیه ی دزد های کوهدامن خوانده شد. امیر بدون سوال وجواب امر کرد دو نفر غرغره، دستان چهارنفر وگوشهای سه نفر بُریده شود. چشمان دونفر کشیده شود و سه نفر شکم پاره شوند. . . باز فقره ی دزدان دکان محمد کاظم دکاندار خوانده شد. امیر امر نمود که جلال

الدین مامور کوتوال و ناصر ملازم کوتوالی به دار زده شوند، چشمان صاحب زاده های پایان چوک که مال مسروقه از خانه ی شان بر آمده است نشتر زده شود و از چونه پُرشود، سید محمد مامور کوتوالی کشته و پسرش احمد جان رها گردد. "

پس ملاحظه میشود که امیر مذکور نه تنها وظایف خارج شأن پادشاهی را انجام میداد، بلکه احکام و اوامر سنگدلانه ، بی باکانه و نا عادلانه نیز علیه هستی و سرنوشت انسانهای میهن ما صادر مینمود و بدین گونه، ذوق خونریزی اش را ارضا میکرد. باآنهم بیجا نخواهد بود اگر به منظور شناخت بهتر و بیشتر شخصیت و چگو نه گی خصال و اعمال این امیر دست نشانده ی زورگوی، مطالبی را از زند ه گینامه ی

خودش بنام "سراج التواریخ" در اینجا نقل کنیم. مادام که وی از سنین جوانی و حکمرانی های خود و پدرش در مناطق شمال کشور سخن میراند، درجایی چنین مینویسد: **" . . . عصرهای پنجشنبه همیشه به شکار می رفتم و شام روز بعد مراجعت میکردم که یک شب و دو روز در خارج شهر بودم.عموماً در دسته ی شکاری من تقریباً دویست (دوصد) تازی و قوش و چرخ و دیگر پرنده های شکاری وصد نفر غلام بچه و همراهان و سوار ها که تعداد همه تقریباً پانصد (پنجصد) نفر میشدند، موجود بودند."** (خواننده میتواند مصارف این پنجصد نفر غلام بچه و " قوش" و" چرخ" و همراهان و سواران و . . . این جوانک مست حاکم را که از جیب مردم ناتوان ما بنام مالیه و جزیه و . . . اخذ میکردند، حدس بزند)

او درجای دیگری از زنده گینامه اش مینویسد: **" . . . سپه سالار کُل ِ قشون پدرم یکنفر انگلیسی به نام شیر محمد خان بود که تغییر مذهب داده بود. این صاحب منصب را که در انگلستان به اسم کمبل معروف بود در سال 1250 هجری شمسی در جنگ قندهار با شاه شجاع، لشکرجدم اسیر نمودند. . . شیر محمد خان از پدرم خواهش نمود که مرا به جهت تعلیم نظامی به او بسپارد تا قبل از وفات خودش، علوم و فنون خود را به من آموخته باشد. . . "** {مسلماً همان علوم و فنونی را ازان جاسوس انگلیسی آموخت که در اثر آن دود از دمار مردم ما کشید! نگارنده }

درجای دیگرمینگارد : **" . . . من حُکم دادم مناری از سرهای مقتولین دشمن {اهالی سمت شمال کشور} ساختند تا بقیه دشمن خائف شوند، بعد گزارشی درباب <u>این فتح بزرگ</u> به عمویم نوشته از نصرتی که برای ما حاصل شده بود او را تبریک نمودم. "** درجای دیگر با افتخار میگوید **: " صد سوار را فرستادم که از بّره**

های اهالی آرته بوز که پانزده هزار گوسفند داشتند هر قدر بتواند تاراج نموده با خود بیاورند. . . "

این امیرزاده ی قهار علاوه میکند : **" . . . پس ازتحصیل این اطلاعات { اعتراضات در میان لشکروی} ، من سر بازها را عفو نموده هشت نفر کاپیتان را حکم دادم به دهن توپ گذاشتند و منصب دار های فوج را مرخص نمودم، چرا که آنها غلام بچه های عموی متوفای من بودند. . ."**

بااظهارات دیگرعبدالرحمن توجه فرمایید :

" تقریباً پنجاه نفر از این تجار را اسیر نموده بحضور من آوردند. من اسلحه وزین ویراق آنها را بین سوار های خود تقسیم نموده و اسبهای آنها را به توپخانه دادم و ده هزار روپیه ی نقد که با خود داشتند به جهت خزانه ی خودم ضبط نمودم . . . اگرچه مشارالیه راضی شدند که هر شخصی دو هزار روپیه داده جان خود را بخرند، ولی من حکم دادم همه آنها را به دهن توپ گذاشتند . . . حکم دادم بگذارند گوشت آنها را سگهای اردو بازار بخورند و استخوانهای آنها با اتمام بازار همانجا افتاده باشد. . ."

و بالاخره او، مافی الضمیرش را اینطور بیان میدارد: **" . . . جیب های نیم تنه و شلوارم همیشه از شش لول{یک نوع تفنگچه} های پُر مملو میباشد و یک یا دو عدد نان هم به جهت آذوقه ی یکروزه همراه دارم و نان ها را هر روزه عوض میکنند و چند لوله تفنگ و چند قبضه شمشیر پهلوی تخت خواب من یا صندلی که روی آن نشسته ام دَم دست من حاضر است و اسبهای زین کرده هم همیشه در جلو اتاق دفتر من مهیا است نه فقط به جهت خودم، بلکه برای تمامی اهالی دربار و مستخدمین رکابی**

من هم جلو اتاق دربار، اسبها حاضر است و نیز امر نموده ام که مبلغ کثیری از مسکوکات طلا در میان زین برگ اسبهایم به جهت تهیه سفر بدوزند و هردو طرف زین ها دو قبضه شش لول میباشد. "

اکنون خواننده ی عزیز میداند که عبدالرحمن در حالیکه نو جوانی بیش نیست، ازطرف پدرش (محمدافضل) پسرامیر دوست محمد، با صلاحیت نامحدود در رأس قوای چند هزارنفری ولایت بلخ و توابع آن قرار گرفته با کمال سنگدلی و بی اعتنایی بالای مردم مُلکی ونظامی، مستبدانه حکومت میراند. طوریکه خودش در " تاج التواریخ" خویش صراحتاً اعتراف مینماید، گفتارو کردارش از همان اوایل در برابر مردم، زورگویانه و خونریزانه است، چنانکه همانند یک بیمار خطرناک (سادیست) از " به دهن توپ گذاشتن" انسانها به جُرم حتا اندکترین خطای قابل اغماض، جداً لذت میبرد.

این اعمال وحشتناک عبدالرحمن درحالی پیوسته صورت میگیرد که پدرش بحیث والی یا بهترگفته شود " تیول دار" ولایت بلخ وتوابع آن وجدش امیردوست محمد، امیر افغانستان در کابل است. یعنی اگراصولیت حکومت مداری مدنظر گرفته شود، عبدالرحمن به هیچ صورت حق نداشت و نباید اسرای جنگی و یا مقصرین دیگر را بدون محاکمه و بدون امر امیر مملکت به شکل وحشیانه یی به " دهن توپ" بگذارد. این به دهن توپ گذاشتن ها در قطغن زمین چنان گسترده و آسان و بی باکانه انجام داده میشود که خودش درصفحه ی (34) " تاج التواریخ" با افتخار تمام میگوید **: " کسانی را که اسیر میشدند من به دهن توپ میگذاشتم، در مدت سه سال اغتشاش تعداد کسانی را که به این قسم کشته ام تقریبا پنج هزار نفر میشدند و تعداد کسانی که از دست لشکرمن کشته شدند ده هزار نفر بودند. "**

پس شما خواننده های عزیز، وسعت دهشت و مصیبت ناشی از این کشتارها در مناطق شمال کشور را میتوانید حدس بزنید. بهمان اساس، وقتی هم که تاج و تخت افغانستان را در نتیجه ی سازش و کرنش با استعمار برتانوی و عنایت " گریفن" قوماندان قوای انگلیسی درسال1880 میلادی بدست می آورد، تنها کار عمده یی که انجام میدهد، عبارت از ایجاد دستگاه خوفناک جاسوسی، گرفتاری، شکنجه، تبعید و کشتار های رنگارنگ مردان و زنان آزاده، شجیع و وطندوست کشور است ، سوای آنکه اند کترین کار و توجهی به معارف، مطبوعات، پیشرفت اقتصادی و یا اصلاح وضع اجتماعی انجام دهد.

نگارنده از زبان یکی از موسپیدان محل شنیده بودم که میگفت :. **" در گردنه ی بالاحصار کابل چاه عمیقی کَنده شده بود و شبانه گروه هایی ازمردان اسیر را به آنجا می بردند و به فرمان امیر، سرهای آنها را مانند گوسفندان می بُریدند و خونها و سرهای بُریده را در همان چاه می انداختند. . ."**

روان شاد میرغلام محمد غبار، درصفحه ی (653) " افغانستان در مسیر تاریخ"، دربخش زندان ها و طرز مجازات امیرموصوف چنین مینگارد : **" علاوه بر زندانهای متعدد پایتخت و ولایات " سیاه چاه های" کابل و هرات با اقسام شکنجه های کنُده، وُلچک، غَره بُغرا، زولانه، قین وفانه، تیل داغ ، قطع اعضا، بیدارخوابی دادن،کورکردن، برچه پک، چانماری، غَرغَره ، ذبح کردن، سنگسار، به توپ بستن، توسط درخت ها پاره کردن وغیره، کشور را بطور بی سابقه یی زیر کابوس وحشت قرار داده بود. بندیوانها در مورد بندی های خود آزادی بی سرحد داشتند و جرم فرد به خانواده و حتی رفقایش سرایت مینمود."**

بعضی ها به طرفداری از امیرمذکور مدعی اند که وی " وحدت ملی"، " حکومت مرکزی قوی" و " امنیت سرتاسری" را تأمین نمود. این همان ادعا ها و تعریف هایی

اند که بعضی از "متخصصین " سیاسی، نویسنده گان و مؤرخان خارجی و داخلی و بخصوص، خوشبینان برتانوی وی زیرعنوان " مرد آهنین" در اینجا و آنجا گفته و نگاشته اند. ولی از نظر یک افغان مردم دوست ، آزاده و واقعبین ، این موضوع بصورت علمی ترو دقیقتر و از زاویه ی تحلیلی و تحقیقی مورد بحث قرار گرفته و قضاوت میشود که بایستی در جایش مفصلاً به بررسی گرفته شود. بخاطر روشن ساختن ذهن خواننده و رد ادعا های جانبدارانه و سطحی نگرانه ی بالا، اینقدر باید گفت که امیر عبدالرحمن بعوض تأمین وحدت ملی، متأسفانه افتراق ملی و استخوان شکنی های جبران نا پذیری را دامن زد که نه تنها نتایج نا گوار آن تا سالهای بعد باقی ماند، بلکه استعمارروس، اجیران داخلی آنها، گروه های اسلامی – جهادی و دهاره ی طالبان پاکستانی تا کنون از آنهمه کارنامه های امیر مذکور در برابر مردم مظلوم و محروم افغانستان پیروی نموده و مینمایند. تأ سیس حکومت مرکزی قوی و تأمین امنیت هم بر موج خون و تازیانه و زندان و نیز، سرکوب و تحقیر و کوچانیدن و ایجاد احتناق و وحشت بی نظیر تاریخی استوار گشت که هیچ منفعتی برای اکثریت مردم مستمند افغانستان نداشت و اگر منفعتی در آن مضمربود، صرفاً برای شخص امیر، اعضای خانواده ی وی، حکام خونخوار، سرداران طفیلی، دلقکان وچاکران دربار وحامیان خارجی وی بود و بس و یا خواننده ی عزیز میتواند وحدت ملی، امنیت داخلی و دولت مرکزی یی را که احمد شاه ابدالی در پایان اشغال سرزمین افغانستان توسط نادر افشاردر سال 1747 میلادی به وجود آورد، مدنظرداشته و شیوه ی عملکرد وی با عبدالرحمن خان را مقایسه کند. هرچند به هیچصورت قابل مقایسه نیست .

امیرعبدالرحمن درعوام فریبی و سؤاستفاده از عواطف و احساسات مذهبی مردم نیز مهارت داشت. وی ازطریق دستگاه جاسوسی خویش و انتلجنس سرویس انگلیس که دوشا دوش هم کار میکردند، چنان شایع نموده بود که گویا امیر" ولی الله " هم هست . برای

آنکه به چنین افواهات و عوامفریبی هایش شواهد و مدارکی دست و پا نموده باشد، بعضاً اقدامات شعبده بازانه یی را نیزانجام میداد. اززبان یکی از ذوات مسن، محترم ودانشمند انجمن تاریخ افغانستان در سالهای 1346 خورشیدی در کابل شنیدم که حکایت میکرد :

" امیر روزی یکی از اراکین دربار را بصورت خصوصی ملاقات نموده به او دستور میدهد که فلان شئی تزیینی داخل قصر را بدون آنکه کسی متوجه شود، برداشته به منزل خویش انتقال دهد و منتظر باشد تا دستور بعدی صادر شود، شرط آنست که شئی مذکور را در جای مناسبی مخفی نموده و از موقعیت آن امیر را بصورت خاص مطلع سازد. مرد بلند رتبه ی دربار دستور امیر را بجا آورده جای نگهداری شئی مورد نظر را نیز بصورت خصوصی به اطلاع وی میرساند. چند روزی از این اقدام سپری میشود، امیر باز همان مرد درباری را احضارنموده بعد از ابراز مهربانی و تفقد ظاهرسازانه، خطاب به وی میگوید؛ میدانم در راه انجام کارها خیلی زحمت میکشی و شب و روز صادقانه مصروف خدمتگزاری میباشی، برایت اجازه میدهم همراه با اعضای فامیل ات چند روزی را بصورت مرخصی به تپه ی پغمان رفته تفریح نمایی. مرد درحالیکه خوشحال است برای دیرپایی تاج وتخت امیر دعامیکند و روز دیگر رهسپارپغمان میشود، هفته ی دیگر، امیر " فراش باشی" یا " خانه سامان" قصر را می طلبد وبرایش میگوید؛ میخواهم سامان و وسایل قصررا وارسی نمایی تا چیزی کمبود نباشد. بیچاره فراش باشی شروع میکند به وارسی و حساب گیری دقیق سامان و لوازم قصر و در پایان کار معلوم میشود که یکی از اشیای قیمتی و تزینی در جایش نیست. موضوع را با ترس ولرز فراوان به اطلاع میر میرساند و امیر با خشم و قهر مخصوص میگوید اگر تا فردا شئی مذکور پیدا نه شود امر میکنم به دار زده شوی. وقتی همه گونه تلاش شخص مسوول و دیگران به نتیجه نمی رسد، خودش را برای پذیرش مرگ آماده میسازد. امیردر حالیکه اعضای دربار را جمع کرده است ، خطاب به

حضارو " فراش باشی" میگوید: " حالا که شما نتوانستید شئی دزدی شده را پیدا کنید، من خودم اینکار را میکنم، لهذا، لحظاتی تظاهر به سکوت و تفکر نموده همینکه سرش را بلند میکند، میگوید: " بروید به منزل . . . خان، اگر دروازه باز بود سر راست و بدون درنگ داخل شوید و اگر بسته بود، به سرعت دروازه را بشکنید و به داخل روید. شئی دزدیده شده دریکی از تاقچه های سمت شرقی منزل دوم و . . . موجود است ، آنرا بردارید و بیاورید."

دستورامیرفوراً اجرا میشود. وقتی شئی مورد نظر را به دربار می آورند،درباریان سخت متعجب شده و آنرا تعبیر به " ولایت" امیر میکنند از همان روز آوازه ی این " ولایت" به شهر و ده طنین می افگند. برای آنکه حقیقت موضوع افشا نشود، امیر امر میکند که مامور بلند رتبه ی بیگناه را در همان پغمان فوراً و بدون سوال و جواب " غَرغَره " نمایند".

بلی! امیرعبدالرحمن تا توانست فضای خوف و خفقان را در سراسر کشور طوری ایجاد نمود تا ملت را در بد ترین و درد ناکترین وضع و حال روحی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی قرار داده و افغانستان را مطابق به احکام و منافع مقامات استعماری هند برتانوی بصورت کلُ در سطح جهان منزوی، بی رابطه ، فراموش شده و بی هویت نگهدارد. او خود در زنده گینامه ی خویش از غبن و فریب کاری و دروغ پردازی و اخاذی و مصادره پول و مال و جایداد دیگران و شیوه های منحط حکومت داری خویش بسیار گفته وخنده آورتر اینکه " پند دنیا و دین " را نیز به اخلافش ارائه نموده و به یادگارگذاشته است .

عبدالرحمن خود با صراحت میگوید که **" فرار از معرکه و نجات دادن جان هم هنراست "** این سخن وی وقتی با اسپ زین کرده و نان یکروزه و سکه های تعبیه شده در زین اسپ و

موجودیت " شش لول" و اسپ های آماده به فرار درعقب درب دفترکارش پیوند میخورد، ما را به این نتیجه ی کلُی و روشن میرساند که وی تا روز و لحظه یی که برایش ممکن و مقدور بود می کشُت، می غرُید، حُکم میراند و به قول خودش از " پسر بچه های مهوش" کام میگرفت و هزاران هزار خانواده را بخاک ذلت و عسرت می نشانید و همینکه احیاناً به عصیان و خیزش قاطع ملت مواجه میشد، بدون شک با همان اسپ زین کرده و " اشرفی " های تعبیه شده و نان و سلاح آماده و . . . بازهم به سوی مرز های افغانستان می تاخت تا " هنر" نجات دادن جانش را بکار گرفته باشد.

قرار نگارش روان شاد میر غلام محمد غبار؛ **" روزی که امیرخون آشام از دنیا رفت، تنها در زندانهای کابل، دوازده هزار مرد و هشت هزار زن باقی مانده بودند"**

خواننده گان محترمی که آرزو داشته باشند پیرامون جنایات امیر عبدالرحمن خان معلومات بیشتر بدست آرند، میتواند به آثار چاپ شده مانند " سراج التواریخ"، " تاج التواریخ"، " عین الوقایع"، " تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس"، " افغانستان در مسیرتاریخ" ،" هزاره" و " کله منار ها " را مورد مطالعه قرار دهند.

مرورکوتاهی به دوران امارت حبیب الله خان

حبیب الله فرزند بزرگ امیر عبدالرحمن خان و در واقع، ولیعهد پدربود. هرچند امیر تا واپسین رمق زندگی، پیرامون تعیین ولیعهد رسماً چیزی نگفت و اما، در دوران حکمروایی خونبار خویش، حبیب الله خان را به انجام اموری توظیف مینمود که از یکطرف موجب آشنایی بیشتر وی به امور پادشاهی و حکمروایی گردد و از سوی دیگر، مایه یی شود در راه کسب شهرت و حیثیت و شناساندن حبیب الله برای " رعایا ". ازآن جمله مثلاً تشکیل بارعام و گوش دادن به عرایض و صدور احکام درپای عرایض مراجعینی بود که هر روز در صفوف طولانی می ایستادند. امیر همچنان اشاره یی دارد در " تاج التواریخ" مبنی بر سوال و لیعهدی. وی میگوید که اگرچه ولیعهد را رسماً تعیین نکرده ام، ولی هرکس میتواند با کمی توجه به موقعیت ها و نوع اجراآت پسرانم (شهزاده حبیب الله و شهزاده نصرالله)، ولیعهد را بشناسد (که منظورش دقیقاً شهزاده حبیب الله خان بود.) امیر پسرکهترش (شهزاده نصرالله) را تنها در بخش های بررسی امورمالی توظیف نموده بود. بنابرآن، وقتی امیرعبدالرحمن در سال 1901میلادی درقصرباغ بالا چشم ازجهان فروبست، حبیب الله ملقب به " سراج الملت و الدین" با سهولت و بدون اندکترین درد سر خانواده گی برتخت شاهی نشست.

بد نخواهد بود در همینجا، چند سطری از صفحه ی (699) " افغانستان در مسیرتاریخ" را درج نماییم که روان شاد غبارنگاشته است : **" یکی ازاطبای محرم و معتمد امیر مرزا محمد ابراهیم خان مرد مؤرخ و ادیب بود که معالجه و ادویه امیر تحت نظر او قرار داشت. چنانکه طعام امیر زیرنظر ناظر محمد صفرخان مُهردارسلطنتی (بعد ها امین اطلاعات) تهیه میشد. درهرحال هنگام بیماری آخرین امیردر باغ بالا، مرزا از اتاق امیر بغرض کاری خارج عمارت رفت و برگشت. درطی همین مدت بودکه به امیر جامی از دوا نوشانده شده بود. مرزا در عودت، جام خالی را در دست پیش خدمتی دید، بگرفت و ببویید و پرسید که چیست؟ پیش خدمت جواب داد جام دوایی است که سر دار صاحب کلان(سردارحبیب الله خان) به امیرصاحب داد. درهمین لحظه سردار از اتاق امیر خارج شد و سیلی سختی به روی مرزا کشید و گفت امیر صاحب خواب است و تو بلند حرف میزنی. آنگاه پیش خدمت را با جام مرخص کرد و خود به اتاق امیر برگشت. فردا روز شنبه 9 جمادی الثانی 1319 قمری (1901 مسیحی) امیر عبدالرحمن خان از دنیا گذشته بود"**

روزیکه امیر عبدالرحمن خان به جهنم پیوست، مملکتی به ظاهر آرام، دولتی قوی با ارتش منظم نود هزارنفری و اما ملتی سخت کوفته، فقیرو اسیر برای فرزندش به ودیعه گذاشت تا آرام پادشاهی کند. (1)
حبیب الله خان هرچند دراوایل امارت خویش، گشایش یک و دو باب مکتب و مدرسه، نشرجریده یی بنام " سراج الاخبار" و اندک اصلاحات روبنایی را اجازه داده و چند سرک و خیابانی را ترمیم یا تمدید نمود و یا بند برق و نهر آبی را ایجاد کرد، تعدادی از

(1)روایت است که امیرعبدالرحمن در واپسین لحظات عمرش، برای ولیعهد خود گفته بود: فرزند! درسراسر مملکت سر و سرور باقی نگذاشته ام. پس از من، با خاطر آرام پادشاهی بکن.

تبعیدیان زمان امیر ماضی را اجازه ی برگشت به وطن داد، ازبعضی خانواده های قربانیان دلجویی بعمل آورد، اسمایی را حذف و القابی را تعیین نمود و عمارات مجللی برای امارت و سرگرمی های شخصی خودش ایجاد کرد، ولی دیری نپایید که آنهمه حرکات و اقدامات ظاهرسازانه آهسته آهسته فروکش نموده به بی مبالاتی، عیاشی، " دیگچه پزانی" ، زن باره گی، شکار و مسافرت و خشونت و . . . مبدل گردید.

دوران امارت حبیب الله خان با آنکه درشکل ظاهری اش آرام مینمود؛ مگردر واقع، فشارهمه جانبهٔ سیاسی، مالی، فرهنگی و اقتصادی برگرده های مردم افغانستان سنگینی میکرد و ظلم و حق تلفی و بیعدالتی سراسرمملکت را فراگرفته بود. پس اوضاع آبستن یک جنبش دگرگون سازنده ی اجتماعی – سیاسی – تاریخی در درون جامعه ی افغانی بود.

فشرده ی اوضاع فکری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی (دربار و جامعه) در دوران امارت " سراج الملت والدین " بدینقرار بود:

دربار امیر

اراکین دربار امیر حبیب الله خان را برادرکهترشاه (سردارنصرالله خان نایب السلطنه)، فرزندان شاه هر یک شهزاده عنایت الله خان (معین الدوله)، شهزاده امان الله خان (عین الدوله)، شهزاده حیات الله خان (عضد الدوله)، امین الله خان (سردار مدافع)، محمد عمرخان (سردارصنایع)، وزیردربار، مشاورین شاه، سرداران مستمری گیر، ایشک آقاسی ها، علیاحضرت سراج الخواتین (مادرشهزاده امان الله خان)، علیا جناب (مادرشهزاد اسدالله) (1) به شمول شورای سلطنتی، " دار عدالت حضور" و عده یی از قضات و روحانیون سرشناس تشکیل میدادند.

اشراف، سرداران وخوانین وابسته به دربار همه، " تنخواه" بدون کار وزحمت کَشی داشته و " حقوق" شان را همه ساله غالباً بصورت " حواله " از طرف ارگ شاهی بالای حکومت های محلی حاصل مینمودند.(2) روان شاد غبار در صفحه ی (709) "افغانستان در مسیر تاریخ" راجع به معاشات شهزاده های دربار چنین مینگارد :

" معاش سالانه نایب السطنه	360000 روپیه
معاش علیا حضرت (ملکه)	200000روپیه
معاش معیین السلطنه	200000 روپیه
معاش ملکه مادر	100000 روپیه
معاش عین الدوله	120000 روپیه
معاش عضد الدوله	115000 روپیه
معاش سردار محمد کبیرخان	80000 روپیه
معاش سردار مدافع (امین الله خان)	60000 روپیه
معاش سردار صنایع (محمد عمرخان)	55000 روپیه

توضیحات بالا، برای خواننده، دنیایی از تفاوت ها و بی عدالتی های اجتماعی را روشن میسازد.

---

(1)شهزاده اسدالله ازبطن محبوبه(خواهرمحمدنادر) یا ملکهٔ دوم امیرحبیب الله خان به دنیا آمد.

(2) قرارنگارش روان شاد (غبار)، مامورین بلند رتبه،حواله یی را که بعوض معاش خویش میگرفتند، آنرا به ولایات شمال و مناطق مرکزی کشور میفرستادند تا حکام مربوطه روغن زرد اعلی وبرنج و پنیرو مسکه و . . . ازخانواده های بی بضاعت جمع آوری نموده به منازل بالانشین های دولتی برسانند.

در دوران امارت " سراج الملت و الدین"، اکثریت مطلق مردم افغانستان در آتش فقر و بیچاره گی میسوختند، ولی یک مُشت حاکم درباری غرق در رفاه وعیاشی و تفاخربسر میبردند.

پروفیسور سید سعدالدین هاشمی یادداشتهایش را که در اثر مصاحبه با محمد سرور خان نورستانی یکی از غلام بچه های دربار امیر و بعداً حاکم اعلای بدخشان گِرد آورده ، درصفحهٔ (187)"جنبش مشروطه خواهی درافغانستان" اینطور درج میکند:
" طبق اظهار شاغلی محمد سرور خان نورستانی، تعداد عمله و فعله دربار {امیرحبیب الله} شامل فراش باشی، آبدار باشی، پیشخدمت باشی، میوه دار باشی، عطار باشی، قاپچی باشی، ناظر کارخانه، بقچه وردار، خدمتگار باشی و . . . به 1500 -2000 نفر میرسید."

امیر، نزد هیچ مرجعی مسوول و جوابده نبود. کلیه وجوه حاصله از رهگذر مالیات های کمر شکن ، محصول گمرکات و هجده لک روپیه ی هندی در سال که ازطرف حکومت هند برتانوی ظاهراً بنام امداد، ولی در واقع، بمثابه ی (حق السکوت) امیر در برابر قبایل سرحد و انصرافش از استقلال سیاسی افغانستان پرداخته میشد نیز مستقیماً به خزانه ی امیر واریز میگردید. دربار امیردرعین حال مرجع تصامیم گونه گون کشوری، طرح دسایس مختلف علیه رقبا، رقابت ورزیهای سیاسی و محل خوشبینی ها و بد بینی ها، تشکیل دسته بندی و گروه گری سّری و علنی بدور شخصیت های با نفوذ درباری بود.

در عین حالیکه پذیرش تحایف داخلی و خارجی و بذل و بخشایش وتملق گویی وگناهکاری و دنائت هم علناً میان درباریان رواج داشت، بویژه، در دهه ی دوم قرن بیستم که امیر غرق عیاشی و خوشگذرانی های بچه گانه یی گردیده بود، تحریکات رقابت بر انگیز و دسته بندیهای فکری – سیاسی هرآن میان درباریان صورت میگرفت و تشدید می یافت.

امیرحبیب الله "سراج الملت و الدین" باعلیاجناب که بنام ملکهٔ هندوستانی نیز یاد میشد

اوضاع داخلی دردوران امارت حبیب الله خان

درحالیکه دربار امیرهمان وضع و حالی را داشت که ذکرش رفت، مردم افغانستان در مرکز و ولایات دچار تضیقات و محرومیت های عدیده یی بودند. خوانین و ملاکین همراه با روحانیون طماع از یکسو، حکام و مامورین مُلکی و عسکری از سوی دیگر تا میتوانستند بر اکثریت مردم ستم روا داشته و آنان را می چاپیدند. کارهای " حشری" و "بیگاری" که همه روزه ازطرف مقامات حکومتی در هرگوشه و کنار ولایات به راه می افتید، مردم را به ستوه آورده بود. خرید و فروش کنیز و غلام همچنان ادامه داشت، مالیات های سنگین مربوط به زمین، اشجار و مواشی که غالباً با زور سر نیزه حصول میگردید، دود از دمار مردم کشیده بود. دهاقین بی زمین و کم زمین بصورت دایمی در بند استثمار زمین داران بزرگ دست و پا میزدند، قضات علی رغم آنکه در اموردینی، حقوقی و مدنی کم فهم و بدون تحصیلات اختصاصی بودند، درکار داوری و فیصله های حقوقی و جزایی اختیارات وسیعی داشتند، از معاشات مامورین پایین رتبه وجوهی بنام های مختلف، منجمله، " سرچرب بی بی" و اعانه ها و قتاً فوقت وضع میگردید، رشوه ستانی در دوایر و تقاضای" چای پولی" مروج بود، درب علم و دانش عصری، اخبار و گزارشات جهان بر روی ملت بسته نگهداشته شده بود، آموزش اولاد وطن تنها در مساجد بصورت بسیار محدود و آنهم تدریس موضوعات ابتدایی مربوطه به سواد آموزی و مسایل مذهبی صورت میگرفت، فقر شدید اقتصادی دامنگیر اکثریت مردم بوده و هیچ کسی

در فکر رفع و یا کاهش این بلای جان سوزنبود، فقدان کود و آب برای زراعت و کمبود بند و انهار و ابزارمؤثر کشت وزرع، موجب رنج همیشه گی دهقان کاران بود، تجارت داخلی بسیار محدود و مبادلات تجارتی باساس جنس به جنس صورت میگرفت، نوت کاغذی و معاملات بانکی وجود نداشت، صادرات و واردات کشور بیشتر با هند برتانوی و به وسیله ی حیوانات بارکش انجام میپذیرفت، مسافرت از یک ولایت به ولایت دیگر یا از یک شهر و قریه تا دیگر شهر و قریه توسط حیوانات و یا پای پیاده انجام داده میشد، راه ها و شوارع بسیار ابتدایی و غالباً توسط اهالی هر محل و از زطریق "بیگار" تمدید و یا ترمیم میشدند، جلب خدمت عسکری طبق " هشت یک" (1) مجازبود، قانون اساسی، قوای ثلاثه و سایر قوانین مدنی، حقوقی و تجاری وجود نداشت، گرفتاری، شکنجه و زندان معمول بود، کلیه اختیارات سیاسی امور خارجی کشور نه در کف اختیار امیر، بلکه در حیطه ی قدرت و صوابدید استعمار برتانیه قرارداشت که ملت افغانستان بصورت کلُ وقشر روشنفکر آزادیخواه بصورت خاص از آن ناحیه احساس شرمنده گی مینمودند، ولی امیر با درباریانش هنوز هم مصروف سفر های پرخرچ تفریحی، شکار و " دیگچه پزانی" های مضحک به نقاط مختلف کشور و عیاشی و خوشگذرانی های بیدردانه یی بودند.

بدنیست برای آنکه اوضاع اقتصادی- اجتماعی درمرکز و ولایات کشور در دوران امارت چهل ساله ی پدرو پسر(عبدالرحمن و حبیب الله) روشن شود، پاراگرافی از

(1) *ازجملهٔ هشت نفر، یکنفرآنهابه خدمت عسکری میرفت و هفت نفرباقیمانده، مجموع مصارف فامیل او را میپرداختند* بدنیست برای آنکه اوضاع اقتصادی- اجتماعی درمرکز و ولایات

کتاب " ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد" نوشته ی آقای سید مسعود " پوهنیار" را در اینجا نقل نمایم که از قول پدر مرحومش (میر سید قاسم خان از فعالین جنبش مشروطه) چنین مینویسد:

کشور در دوران امارت چهل ساله ی پدرو پسر(عبدالرحمن و حبیب الله) روشن شود، پاراگرافی از کتاب " ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد" نوشته ی آقای سید مسعود " پوهنیار" را در اینجا نقل نمایم که از قول پدر مرحومش (میر سید قاسم خان از فعالین جنبش مشروطه) چنین مینویسد:

" خرید و فروش توسط غله انجام میشد، سکه ی برنجی نو ضرب شده بود اما رایج نبود، لباس مردم از کرباس بود، مردم پای لُچ میگشتند، بوت و موزه نبود، چند نفر پولدار محدود صاحب پیزار بودند که گاهگاهی آنرا استعمار میکردند. بعضی اشخاص قریه در موقع ضرورت، آنرا به عاریت میخواستند.

سامان آبخوری و پخت و پز همه سفالین و قاشق و چمچه از چوب بود. . . فرش در تابستان بوریا و در زمستان نمد و یا گلیمچه های بافته از موی بُز بود. لحاف و توشک از پنبه با کرباس چمبری پوش میشد. نان شام قبل از تاریکی صرف میشد، اگر ضرورت به چراغ می افتید از چراغهای گِلی و چراغ تیلی کار میگرفتند یا چراغ چوب را که از چوب جلغوزه می بود روشن میکردند.

تیل خاک و چراغ تیل خاکی در لغمان نبود، گوگرد هم میسر نمیشد، برای آتش افروختن از سنگ چقماق وآهنی که آتشپر نامیده میشد، کار میگرفتند. مردم مرغ را خسی میکردند... آنوقت رفت و آمد بین کابل و لغمان چندان زیاد نبود، درصورت ضرورت مسافرانی که اسپ میداشتند به دو روز قطع طریق کرده میتوانستند، پیاده های جره سه شب و شتر کجاوه تقریباً شش شب در راه میکردند. مسافر ها شب را

در قریه ها یا سُمُچ ها که از جمله، سُمُچ های ملا عمر در کوتل لته بند شهرت زیاد داشت، میگذشتاندند. وگندم بریان را در سناچ یا خریطه های کرباسی حمل میکردند . . . "

همچنان، مرد معمردیگری بنام " محمد ناصر رشاد" که معاصرامیرحبیب الله بوده است، در شماره ی ماه می و جولای سال 1991م "آیینهٔ افغانستان" چاپ امریکا چنین مینویسد:

" دردوران حکومت امیر حبیب الله خان، قانون اساسی و یا دیگر قوانین تشکیلاتی و غیره وجود نداشت، بنابرآن دولت هم فاقد مجلس شورا، اعیان و کابینهٔ وزرا بود. اجراآت دولت از روی عرف و عادت جامهٔ عمل می پوشید، ولی با اینهم قانون شرعی بقوت خود باقی و ساحهٔ تطبیق آن وسیع بود. محاکم شرعی استقلال اداری نداشتند و در تحت نفوذ خاندان سلطنتی و یا اشخاص با نفوذ دیگر قرار میگرفتند و بناأ، تزیید و تنقیص مجازات نیز درتحت اداره و سرپرستی همین اشخاص صورت میگرفت. بعضی اوراق پراگنده (بنام مقررات سرکاری) عرض وجود میکرد که فقط منافع دولت را تأمین مینمود. موضوعات مالیهٔ اراضی، مال شماری، گمرکات، بلدیه و غیره بحالت سابق غیر قابل تغییر باقیمانده بود. افراد خاندان سلطنتی دارای امتیازات نا محدود بودند و برای دیگر افراد با نفوذ نیز میدان تاخت و تاز وسیعی وجود داشت. درقسمت صلاحیت، تابع هیچگونه محدودیتی شمرده نمیشدند. زندانیان از شرایط انسانی و اخلاقی و مدنی محروم بودند و فقط برای دوام زند گی دو قرص نان مملو از خاک و ریگ برایشان داده میشد. مجرمین در دوپا زولانه داشتند و بعضاً دستها نیز اُلچک میگردید. ضرب شلاق از جملهٔ امور یومی بحساب می آمد. ازتابش آفتاب، گردش {قدم زدن}، داکتر و دوا، آب طهارت و نظافت محروم شمرده میشدند. تعداد وفیات در بندی خانه ها به نصاب بسیار بالا میرسید. رشوت ستانی

یک امر عادی به شمار میرفت. مامورین دولت تنها مفاد شخصی خود را در نظر داشتند. خدمت به مردم یا وطن در معرض فراموشی بود. چوکیهای ماموریت به پول خرید و فروش میشد و آنکه به محل ماموریت میرسید از رفتار ظالمانه دست بردار نبود. پول نقد کمتر متداول بود و رشوت ستانی از راه مال مواشی، زیورات ، مفروشات و دیگر امتعه عملی میگردید. بعضاً مامورین در محل ماموریت ازدواج میکردند و بعضاً به گرفتن غلام و کنیز مبادرت می ورزیدند. بازار تحفه دادن، سوغات، تارتق و غیره بسیار گرم بود و همه وقت پذیرفته میشد. خانه های مردم در صورت باقی دهی (پول نقد، کاه، جو و جواری و غیره) از جانب محصلان تلاشی گردیده و اموال کار آمد یا مواد ضروری به چور و یغما برده میشد. مقام داد رس در افغانستان که بتواند جوابگوی حوادث روز باشد وجود نداشت. در تحت چنین شرایطی زندگی برای مردم دشوار و غیر قابل تحمل میگردید. در مقابل اینهمه اقدامات ظالمانه و جور بی پایان و خود سری مامورین و بی تفاوتی دستگاه حکومت، ملت رنجدیدۀ افغانستان به جز از صبر و تحمل و گذشت راه دیگری نداشتند. در دعا های شبانه روز، نجات از شُرِ محصلان و دستگاه دولت فراموش نمیگردید. ازجانب دیگر، نسبت عدم وسایل مواصلاتی ، صدای مردم مظلوم بگوش افراد مسئول و یا ارگان حساس حکومت نمی رسید"
این بود فشرده ی وضع و حال زنده گی اکثریت مردم افغانستان در دوران امارت " ضیا الملت و الدین " (؟) و "سراج الملت والدین " (؟) که بگونه ی حاشیه یی نقل گردید و خواننده میتواند به عمق درد ها و محرومیت های ملتی که در پرتو امارت های " ضیا" و " سراج" نفس میکشیدند، بیشتر از این پی ببرد.

قصر دلکشا، یکی از نمونه های قصور ارگ شاهی درکابل

اوضاع منطقه وجهان

در دوران امارت حبیب الله خان

دوران امارت حبیب الله " سراج الملت و الدین" توأم با تحولات بزرگ علمی، سیاسی، نظامی و اقتصادی درمنطقه و جهان بود. چنانکه هیجانات ضد انگلیسی، جامعه ی هندوستان را تب دار ساخته بود، شکست قشون روسی در جنگ با جاپان و انقلاب بورژوازی سال 1905 میلادی دران کشور که موجب بیداری بیشتر کارگران روس گردید و دربار کرملین را تکان داد، قرار داد و تبانی فی مابین دو ابر قدرت آن روزگار(روس و انگلیس) برسرتقسیم وتعیین مناطق نفوذی درسال 1907 م به امضا رسید که بدان اساس، افغانستان خارج ساحه ی نفوذ روسیه شناخته شد. انقلاب بورژوازی و تأسیس جمهوریت چین درسال 1911 م بیانگرتحول سیاسی- اجتماعی دیگری درمنطقه بحساب میرفت، سلسله ی اصلاحات درترکیه به رهبری رشید پاشا و در ایران ، اصلاحات اجتماعی به سرداری میرزا تقی خان ادامه داشت تا آنکه در سالهای 1907-1908م منجر به بر قراری رژیم های مشروطه در هردو کشور فوق الذکرگردید. اروپا، با تحرکات نظامی و اقتصادی، آبستن تحول خونینی بود که بالاخره منجر به جنگ عظیم جهانی شده مدت پنج سال (1914-1919م) را احتوا نمود.

اخبار وگزارشات جنگ عمومی توأم با تحولات و انقلابات جهانی، علی رغم محدودیت های رسمی، بصورت پنهانی وارد کشور میشد و به دسترس جوانان، وطندوستان و آزادیخواهان میرسید. با آنهم، قبل از آغازجنگ جهانی اول وهمچنان درسالهای اول این جنگ خونین، هیأت هایی ازآلمان و ترکیه و ایتالیا باموجودیت عناصرآلمانی بنام های **"ورنرفن هینتیگ "** و **"اسکارفن نیدرمایر"** به منظور جلب دولت افغانستان به جبهه ی جنگ (به نفع آلمان) وارد کابل شده ملاقاتهایی با مقامات افغانستان و تماس هایی با مردم این کشوروحتا با سران برخی از قبایل اطراف خط " دیورند" بر قرار نمودند که بدون شک تأثیرات خودش را بالای افکار و رویداد های سیاسی- اجتماعی آینده ی افغانستان و بخصوص، بالای افکار و اندیشه ی فعالین جنبش مشروطه (بخش دربار) داشت.

هرچند همین اکنون بحث ما روی جنبش مشروطیت درافغانستان می چرخد، ولی چون این جنبش، در دوران امارت حبیب الله "سراج المله..." و در درون اوضاع خاص کشور و شرایط عام منطقه و جهان نطفه بست، بنابرآن، بد نخواهد بود اولاً قسمت هایی از یک مطلب را که پیرامون " هینتگ " رییس هیأت آلمان درآستانه ی جنگ عمومی اول درکابل، درج نموده و متعاقباً، متن معاهده یی را که درآن زمان فی مابین هیأت جرمنی و امیرحبیب الله خان به امضا رسید، نقل کنیم:

"... ازتولد تا مرگ هینتیگ، حدود یک قرن طول کشید (22ماه می1886 تاهشتم ماه آگست سال1984 میلادی). همانطورکه از اسم نامبرده بر می آید، موجودیت پیشوند " وُن" در آغازنام میرساند که وی یکی از اشراف زادگان آلمان بود. نامبرده برای بار اول در حالی عضو یک هیأت بلند رتبه مقرر گردید که تا آنزمان هنوز به بیست سالگی پا نگذاشته بود. او، بمثابهٔ یکی از اعضای هیأت مختلط (المانی- ترکی)

درسال 1915م به دربار امیر حبیب الله خان آمد و در اندک زمانی، با تکیه بر روابط خاص خویش در برلین، در داخل هیأت مسوولیت سیاسی هیأت را ادعا نماید. ادعایی که تاآخرین روز اقامت هیأت درکابل بار ها بین وی و سر پرست هیأت اختلافات دامنه داری را متبارز ساخت. .. به دنبال جنگ عمومی اول، نامبرده درمقام های مختلفی ایفای وظیفه نموده، به اصطلاح به دنبال اجرای وظیفه از "سایبریا " تا " سان فرانسیسکو" را زیر پا گذارشت. ازآنجاییکه درجریان سالهای 20 تعلقات نزدیکی با جریانی که بعد ها حزب " نازی" المان را به وجود آوردند، قایم نموده بود، از آغاز به قدرت رسیدن آن حزب، مراحل ترقی را یکی پی دیگر طی نموده به سال 1935 بعد از مدتها کار دپلوماتیک در خارج آلمان، در وزارت امورخارجه ی آن کشور به حیث رییس بخش خاور میانه ی آن وزارت به کار مشغول شد و . . ."

این نکته را نیز درهمینجا باید متذکر شد که فیلد مارشال "و.کیتیل" ستاد کلُ ارتش آلمان، نقش اساسی را درایجاد و ارسال هیأت به افغانستان داشت. زیرا، مقامات ارتش آلمان نیک درک کرده بودند که سرزمین افغانستان، بخصوص مناطق کوهستانی قبایل جنوب شرقی این کشور، سنگرمستحکمی دربرابر نیروهای انگلیسی، این دشمن قدرتمند آلمان بوده میتواند. مقامات نظامی آلمان وایتالیا چنین می پنداشتند که به سود آنها خواهد بود اگر در جریان جنگ جهانی دوم، یک بخش مهم ارتش انگلیس را درتقابل با قیام قبایلیان پشتون مشغول نگهدارند تا فرصت ارسال نیروی تازه دَم به سایرجبهات جنگ را نداشته باشند. چنانکه "ولیهلم دوم" قیصر آلمان درسال 1904 میلادی، طی نامه ی خصوصی عنوانی " نیکولای دوم" امپراتور روسیه نوشت : " مرز هند با افغانستان، یگانه جایی در کرۀ زمین است که همه ناوگان بریتانیا هیچ کاری نمی تواند بکند و توپ های آن در می مانند تهاجم مخاصمان را دفع کنند . " (نبرد

افغانی استالین . . . اثر پروفیسور داکتریوری تیخانف- صفحهٔ 34 - ترجمهٔ عزیزآریانفر)

پروفیسورداکتریوری تیخانوف در اثرتحقیقی مهم خود بنام " نبردافغانی استالین" مینویسد: **"در ترکیب گروه هنتیگ ، افزون بر آلمانی ها، محمد برکت الله ، راجاکمار مهندراپراتاب، و نیز شش تن افریدی شامل بودند. شامل ساختن ناسیونالیست های هندی و پشتونها آشکار را گواه بر آن بود که آلمانی ها پس از آن که به کابل برسند، در کدام راستا عمل خواهند کرد. "**

ناگفته نباید گذاشت که درآستانه ی ورود هیأت آلمانی بکابل، محمود پنجم خلیفه ی عثمانی نیز جهاد مسلمانان علیه انگلیس را اعلان نموده بود که مسلماً تأثیرروحی و اعتقادی زیادی بالای مسلمانان هند و افغانستان داشت. هیأت مذکور، با درنظر داشت احساسات مذهبی مردم افغانستان در قبال خلافت اسلامی (که دران سالها مورد تهدید انگلیسها قرار گرفته بود) ، تبلیغات دامنه داری را به نفع آلمان و ایتالیا و بر ضد استعمار انگلیس در افغانستان به راه انداخت و جهت گیری هایی را درمیان درباریان امیربه وجود آورد.

هرچند امیرحبیب الله خان، هیأت مذکور را با دپلوماسی " کج دار و مریز" ، مدتی در کابل نگهداشت و آرزو نداشت به آسانی دل ازمحبت مقامات استعمارهند برتانوی بکَندَ و به آلمانها و ترکها بپیوندد، ولی بازهم، هیأت آلمانی به ریاست نیدرمیر. و ، ان هینتیگ موفق شد با وعده ووعید بسیار، معاهده ی ده ماده یی را بتاریخ بیست و سوم ماه می سال 1916 میلادی مسوده و به امضای امیر برساند. مسوده ی مذکورکه طی راپور خاص به برلین مخابره شده و از روزنامچه ی تند نویسی " سیلر" اقتباس گردیده است ، ازینقرار بود :

"کابل 24 جنوری 1916 دفتر خارجه ی برلین

" تا امروز امیر از بیطرفی اعلان شده و دوستی عنعنوی با برتانیه دم میزند. امیر به فیصله یی نرسیده ، تنها برحزب برتانیه متکی (مشکوک) است. تا ماه نوامبر، با وجود تجرید مطلق، کارمان پیروز بوده و موفقیت محسوس نصیب ما میباشد. ازما برادر و جانشین تخت و تاج و خُسروی امیر{نصرالله خان} طرفداری میکند. وقتیکه در اواخر ماه دسامبر ما خواستیم فیصله یی را با آنها در میان گذاریم، نصرالله از ما پرسید که آیا ما تمام صلاحیت را داریم که چنین معاهده را با (حکومت) افغانستان بنماییم؟ من پاسخ منفی دادم و گفتم حاضرم اگر وی میخواهد معاهده را با وی مسوده نمایم وهمچنان بدو وعدهٔ کمُک پولی و دیگر لوازم تا جاییکه واقعاً ممکن است، داده شود و در صورت بوجود آمدن صلح، متناسب با موقف افغانستان وعدهٔ کمُک و امداد نقدی نیز داده شد. آنهم به شرطی که افغانستان فوراً برای جنگ آماده گی بگیرد. گفتهٔ بالا را امیر در مسودهٔ معاهدهٔ زیر باوجود هرگونه اعتراضی که یکی را از دیگری بیشتر نا ممکن میساخت، گنجانید. معاهدهٔ دوستی زیربین حکومت علیه خدا داد افغان و حکومت علیه جرمن عقد گردید. این معاهده و دوستی برای حال وآینده بین حکومت علیه خدا داد افغان و حکومت علیه جرمنی وزمامداران محترم شان وجود خواهد داشت.

1- حکومت افغان استقلال مطلق وآزادی سیاسی خودش را می خواهد

2- حکومت جرمنی تعهد میکند که به حکومت افغانستان تا جاییکه میتواند کمُک کند، استقلال افغانستان را به رسمیت بشناسد، و سعی نماید تا حکومات اطریش و بلغاریه را وادارد که حکومت افغانستان را آنها نیز به رسمیت بشناسند .

3- حکومت افغانستان به تکمیل منابع نظامی و سیستم اداری خویش دست یازیده و روابط سیاسی با مردمان ایران، هندوستان و ترکستان روسی برقرار خواهد کرد.

4- حکومت جرمنی تعهد میکند که به زودی ممکنه به حکومت افغانستان بدون معاوضه، 100000(یکصد هزار) تفنگِ آخرین نمونه، 300(سه صد) توپ بزرگ و کوچک با تمام سامان و تجهیزات مکمل و مناسب و دیگر لوازم و مهمات جنگی بدهد و همچنان، یک کرور، یعنی ده ملیون پوند ستر لنگ مورد دسترس حکومت افغانستان بگذارد. حکومت جرمنی تعهد میکند که دروازهٔ ایران را باز کند تا از آن طریق امپراتوری جرمنی بتواند برای افغانستان افسران، انجنیرها و دیگر کارمندانیکه افغانستان به آنها احتیاج دارد، تهیه کند. این افسران و کارمندان بحیث کارمندان سلطنت افغانستان میباشند و ازهمان عینک احترام بر آنها نگریسته میشود.

5- سلطنت افغانستان تعهد مینماید که این اقدام را برای همین مرام و مقصد نموده و در زمان ضرورت، ازآنها اقدامات به سود تقویت خویش استفاده خواهد کرد.

6- حکومت جرمنی تعهد مینماید در آن صورتیکه افغانستان داخل جنگ شود ویا آماده گی برای لشکر کشی نظامی و یا سیاست خارجی بگیرد، آنرا در لیستی داخل نماید که از قلمروهای از دست داده و مفتوح استفاده نماید و همیشه از تجاوز اجنبی برسلطنت افغان دفاع کند

7- حکومت افغان، سکرترسفارت امپراتوری جرمنی، هتو.وان.هنتگ را به رسمیت می شناسد و نماینده خود را با اختیار محدود به پایتخت ایران میفرستد تا در آنجا بصورت سری با نمایندگان جرمنی ، اطریش و ترکیه مذاکره نماید و به مجردیکه وقت مساعدت کند و او بتواند خود را به حیث نمایندهٔ افغان اعلان نماید، وی بحیث وزیر افغانستان خود را بر ملاخواهد ساخت ودر زمان عقد صلح عمومی یک نمایندهٔ

فوق العاده که صلاحیت سهم گرفتن در کنفرانس را داشته باشد، تعیین خواهد شد که ازحقوق حکومت افغانستان نمایند گی کند.

8- مربوط به سفارت

الف) گارد یا پاسبانان سفارت از بیست الی سی نفر بیشتر نمیباشد .

ب) اجازه داده خواهد شد که بیست جریب زمین برای سفارت خریداری کند و عمارت سفارت را در آن ساحه دست عمران سپارد.

ج) اگر یک تبعهٔ افغانستان و یا بعضی ممالک دیگر بعد از ارتکاب جرمی به سفارت پناه برد، سفارت نباید از وی حمایت و پشتیبانی کند.

د) اگریک تبعه از قلمرو های سلطنت در حالیکه سفارتی در افغانستان داشته باشد و دعوای قانونی در مورد وی سر دست باشد، دعوای وی مطابق قوانین افغانستان حل و فصل خواهد شد و سفیر وی در آن باره نمیتواند مداخله کند و در بارهٔ قواین تجارتی و دیگر قوانین جدیدی وضع خواهد کرد.

9- بعد از صلح عمومی، یک معاهدهٔ تجارتی بین حکومات افغانستان و جرمنی بنابر شرایط دو جانبه عقد خواهد شد.

10- حکومات افغان و جرمنی درآن فرصتی خود را پابند معاهده میدانند که به نمایندهٔ افغانستان درپایتخت ایران اطلاع داده شود که حکومت جرمنی معاهده راامضا کرده است کاپی صحیح که به توشیح اعلیحضرت رسیده.

من از طرف حکومت علیه افغانستان و مطابق به شرایط معاهدهٔ فوق الذکربا حکومت جرمنی آرزومند عقد یک اتحادیه میباشم

امضأ سراج المله والدین. کابل هجدهم ربیع الاول 1916م

کاپی صحیح به امضأ کپتان نیدر میر و وان. هنیتگ ")

گفته شده که دولت ترکیه نیز در سال 1915 میلادی یک هیأت نظامی ترکی به ریاست یکی از افسران بلند پایه ی آنکشور بنام " رئوف بیگ " را غرض مذاکره با مقامات دولتی افغانستان گسیل داشته بود که شخصی بنام عبدالرحمن پشاوری نیز شامل اعضای این هیأت بوده است . ولی هیأت مذکورقبل از آنکه بکابل برسد، در مسیر راه (درخاک ایران آنروز) با یکدسته از سربازان گشتی انگلیس مواجه شده و میان آنها برخورد صورت میگرد. شاید همین عامل موجب برگشت هیأت به ترکیه شده باشد.

درعین حال، برگشت افراد و عناصر تبعیدی دوران امیرعبدالرحمن ازکشور های نسبتاً متحول آنزمان مانند هند و شام و ترکیه به وطن نیزحامل افکار و اندیشه هایی بودند که جنبش مشروطیت دوران امیرحبیب الله خان را تقویت میکردند. بخصوص، برگشت محمود طرزی واعضای خانواده اش از شام به افغانستان، اثربزرگی برجنبش مشروطه خواهی و استقلال طلبی حلقات روشنفکری و مردم افغانستان داشت.

ملت افغانستان در دوران امارت " سراج الملت و الدین" هم از اثرات نا گوار استبداد وسرکوب های خونین امیر ماضی (عبدالرحمن خان) وهم از بیدادگری دولتی و تضیقات نظام مسلط فئودال – قبیله یی رنج میبردند، ولی با آنهم، امیرحبیب الله خان با دوقیام بزرگ مردم پکتیا وقندهار مواجه گردید که هردوقیام با استفاده از زور و سلاح خوابانده شد. این قیام ها که در سالهای 1912-1913میلادی درمناطق جنوب و جنوبغرب کشور به جریان افتیدند، ناشی ازفشارها، مظالم، رشوه ستانی، کبر و غرور و فساد مامورین عالی زخمی بجا گذاشت.

فصل دوم

جنبش مشروطه خواهی واثرات آن درافغانستان

آنچه اولترازهمه، ملت افغانستا ن را آزرده خاطرنگهداشته بود، استیلای استعمار بریتانیا بر مقدرات ملی و بی اراده گی و اسارت پذیری امیرحبیب الله خان بود. بهمین دلیل، جنبش مشروطه خواهی واستقلال طلبی از طرف تعدادی از روشنفکران اصلاح طلب شهر کابل که مرکزآن، باساس تألیفات مؤرخان کشور، محوطهٔ لیسه ی حبیبیه و حلقات مرتبط به این جنبش درخارج ازمدرسه ی مذکور و حتا درون دربار امیر بود.

جنبش مشروطه خواهی طوریکه ازنامش پیداست ، تغییر رژیم شاهی مطلقه را به رژیم شاهی مشروطه (تشکیل قوه سه گانه مانند پارلمان یا مقننه، اجراییه یا صدارت و قضاییه یا ادارهٔ قاضی القضات) که هرسه قوا بایستی اساساً مستقل بوده و اما ، نهایتاً تحت امر و نظارت شاه درپرتو استقلال سیاسی کشور می طلبید. هرچند پروفیسور سید سعدالدین هاشمی در صفحه ی (246) "جنبش مشروطه خواهی درافغانستان" متذکر میشود که : **" بنابران گفته میتوانیم که جنبش مشروطه در کشور ما یک جنبش مشروطه کامل نیست، چه موضوع تفکیک قوا در بین نبوده است ... "**

واقعیت هم همین بود که حتا هنگامیکه جنبش مذکوردر سال 1919 میلادی، باحصول استقلال سیاسی کشور و تشکیل سلطنت اعلیحضرت امان الله خان به پیروزی میرسد، هنوز هم تفکیک قوای سه گانه بگونه اساسی و مستقلانه عرض وجود نکرد.

بحث پیرامون جنبش مشروطیت بصورت اخص، مورد نظر این اثر نیست و اما، برای آنکه افکار و شخصیت امان الله خان و بستر ظهور سلطنت وی را بدانیم، ناگزیر به تماس حاشیه یی و گذرایی بدان خواهیم بود.

آغاز جنبش مشروطیت درسال1906 میلادی وبعداً، ایجاد تشکل منظم سیاسی آن در سال 1908 و اوایل 1909م، از زمره ی رویداد های قابل عطف تاریخی و مایه ی افتخار نسل مبارز و آزادی دوست سر زمین آغشته بخون افغانستان است. اسناد دست داشته میرساند که جنبش مذکور برای نخستین بار درعمق ظلمت استبداد امیرحبیب الله "سراج الملت ..." به رهبری مرد بزرگی بنام "مولوی محمد سرورواصف" بنیان گذاشته شد. ذوات دیگری مانند میرسیدقاسم خان لغمانی، کاکا سیداحمد قندهاری و تاج محمد خان بلوچ پغمانی نیز درکنار وی بودند. حلقات مختلفه ی این جنبش تا آنجا که تحقیقات مورخان افغان روشن ساخته است، پس از مدت مختصری، در برگیرنده ی سه صد عضو وفادار تنها در شهر کابل گردید.

عده یی از محققین افغانی، ریشه ی جنبش مشروطیت را تا بطن اصلاحات دوران امیرشیرعلیخان میرسانند و اندیشه های سید جمال الدین افغانی را نیز دران دخیل می انگارند.

پروفیسور سید سعدالدین هاشمی در صفحه ی (238) اثر خویش بنام " جنبش مشروطه خواهی درافغانستان" از قول روان شاد (غبار) مینگارد: **" این قشر روشنفکر در**

پایتخت بیشتر گِرد سه مرکز می چرخید: یکی لبرالهای دربار که خواهان ریفورم در داخل رژیم موجود بودند. . . و اما مرکز عمده روشنفکران دموکرات که بر علاوه ی ریفورم؛ تبدیل رژیم مطلق العنانی را بر رژیم دموکراتیک میخواستند، لیسه " حبیبیه " بود. . . دسته ی سوم روشنفکران منفردی بودند که خارج حلقه دربار و هم خارج حلقه مدرسه حبیبیه قرار داشتند و بعضاً بین هم روابط رفیقانه سیاسی داشتند . . ."

درجزوۀ " توطئه های انگلیس برای بر انداختن سلطنت غازی امان الله خان و . . . " آمده است که : **". . . درآن دوران، مشروطه خواهان و آزادی طلبان افغان درگروپ های متعدد مانند انجمن سراج الاخبار، مجلس جان نثاران اسلام، جمعیت سری ملی و انجمن سری جوانان افغان جمع شده بودند."**

باز، پروفیسور هاشمی در صفحه ی (242) همین اثر علاوه میکند : **" بهر کیف، تا جاییکه با میر سید قاسم خان معلم مدرسه ی آن زمان و عضو مشروطیت و یگانه تاریخ زنده موضوع مشروطیت اول و دوم، درمنزل شان واقع کارته 4 کابل مصاحبه نمودم، باین نتیجه رسیدم که در کسب افکار تازه و مشروطه طلبی شان بدرجه اول جرایدخارجی، چون صوراسرافیل، بالخاصه حبل المتین کلکته و به درجه دوم تماس با اعضای روشن فکران دربار و آن عده از افغانانیکه با افکار تازه از خارج بوطن آمده بودند و تماس های بسیار نزدیک و مصاحبت ها با معلمین هندی که از محیط روشن تر آمده بودند رول موثر داشت."**

گفته شده که جریده ی " حبل المتین" درهرهفته در شهر کلکته از طرف فراریان ایرانی توسط "مؤیدالاسلام" به نشر میرسید. این جریده به زبان فارسی و در 24 صفحه نشر میشد و به کشور های هند ، برما، ایران، افغانستان، ترکیه ، مصر، چین ، ترکستان روسی واروپا میرسید. محققین همچنان، تأثیر نشرات جراید "الحلال"، "

کامرید" ، " همدرد" و " زمیندار" و "البلاغ" درهند و همچنان، " سراج الاخبار" به مدیریت محمود بیگ طرزی درافغانستان را درجهت تقویت اندیشه های ملی گرایی و مشروطه خواهی درکشور ، از نظر دور نداشته اند. چنانکه " لودویگ آدمک " درصفحهٔ (133) " تاریخ روابط سیاسی افغانستان . . . " مینویسد: **" با تأسیس سراج الاخبار در سال 1911 درشهرکابل- (روزنامه دوماهه) یک وسیله برای تعلیم و تربیت مردم افغان وبرای تبلیغات اصول تجدد اسلامی و ملیت افغانی ایجاد گردید"**

محمود بیگ طرزی با همسرش اسما رسمیه

به هرحال، پروفیسور سید سعد الدین هاشمی ، اسمای بعضی از اعضا و رؤسای حلقات این تشکیل سیاسی را چنین معرفی میکند : **" مولوی محمد سرور خان الکوزایی، تاج محمد خان پغمانی، کاکا سید احمدخان لودین، داکترعبدالغنی خان، مولوی عبدالرب خان، سردار عبدالرحمن خان، مولوی عبدالواسع خان قندهاری، غلام محمد خان**

میمنه گی، مولوی عبدالرووف خان قندهاری، عبدالحکیم خان کنری، سردار عبدالحبیب خان، سید حسین افندی، محمد انور بسمل، محمد اکبرخان اسحاق زایی، محمد چراغ پنجابی، سعدالله خان الکوزایی، عبدالقیوم خان الکوزایی، لعل محمد خان کابلی، محمد ایوب خان پوپلزایی، مولوی احمد جان خان، احمد قلُی خان، امرالدین خان مهاجرهندی، پاچامیرخان، جان محمد خان چترالی، جلال الدین قندهاری، حبیب الله خان طرزی، سید حسین افندی (تُرک)، شیراحمد خان برادر محمودخان، شیرعلیخان بارکزایی، صاحبزاده عبدالله خان مجددی، سردار عبدالحبیب خان، قاضی عبدالحق سلیمانخیل، عبدالحکیم خان کنری، عبدالرزاق اعتماد الدوله (پسر سردار عبدالقدوس خان)، عبدالصمد خان، دکترعبدالغنی پنجابی، عبداللطیف خان، عبدالقیوم خان (مجذوب کابلی)، عبدالمجید خان ساعت ساز، عبدالوهاب خان (کرنیل)، عطا محمد خان پسرجان محمد خان چترالی، غلام محی الدین خان افغان، فیض محمد کاتب، محمد ابراهیم خان ساعت ساز، محمد اسلم خان میرشکار، حاجی محمد اکبرخان یوسفی، محمد اکبراسحاق زایی، محمد جان طرزی، میرزا محمد حسن خان راقم، محمد حسین اچکزایی، مولوی محمد حسین پنجابی، سردار عبدالرسول خان اجیدن، محمد عیلام، محمد ظفرمروت، محمد یعقوب پسر سرورخان پروانی، مولان خان، مولوی نجف علیخان پنجابی، نورمحمد پوپلزایی، ملامنهاج الدین شینواری، میرزمان الدین خان بدخشی، میرغیاث الدین خان کابلی، میرنظام الدین خان ارغندیوال، و امثالهم. همچنان ازقول محمد حسن خان فرزند تاج محمدخان و داماد کاکا سید احمد خان در این کتاب نقل شده که " تعداد مشروطه خواهان درکابل و ولایات، متجاوز از 900 نفر بود. "

یکی دیگرازعناصرمهم و مورد توجه حلقات جنبش مشروطه خواهی درافغانستان، شخصی بنام داکترعبدالغنی خان فرزند مولوی عبدالصمد خان از مردمان جلالپور

مربوط گجرات هند آن روز گارمیباشد. بررسی جریانات جنبش متذکره نشان دهنده ی آنست که شخص مذکور دران زمان، درعین حالیکه بحیث مدیرلیسه ی حبیبیه ایفای وظیفه میکرد، در پخش اندیشه های مشروطه خواهی و تنظیم حلقه ی مشروطه خواهان در چهار چوب لیسه ی حبیبیه نقش مؤثری داشته است . بهمان اساس بود که در پی گیر و گرفت رهبران جنبش، داکتر عبدالغنی خان نیز به دستور امیر حبیب الله دستگیر و به زندان ارگ افگنده میشود. روان شاد غلام محمد غبار، در بحث مشروطه خواهی افغانستان، از داکتر عبدالغنی خان بعنوان عنصر اطلاعاتی بیگانه یاد میکند. اما، باساس برخی اسناد آرشیف هند برتانوی و انتجلنت سرویس آن کشور، کارمندان انگلیسی هند او را بمثابه ی عنصرخطرناک و ضد منافع بریتانیای کبیرمعرفی میکنند وآنانیکه او را جاسوس هند برتانوی گفته اند، هیچ گونه سند مؤثق دراین زمینه ارائه نکرده اند. با آنهم چون نقش (مثبت یا منفی) وی دراین مقطع تاریخی کشور ما غیر قابل انکار است ، بنابرآن، بهتر خواهد بود فشرده ی زنده گینامه و عکس او را در اینجا درج کنیم :

داکترعبدالغنی خان پس ازختم کالج درهند، به اثرلیاقت زیاد وبا استفاده از یک " سکالرشپ" رسمی، رهسپارلندن پایتخت انگلستان شد تا به تحصیلات عالیتردران کشور ادامه دهد. عبدالغنی خان هنوز درلندن بود که شهزاده نصرالله خان فرزند امیر عبدالرحمن خان طی مسافرتی وارد آن کشور میشود و هنگام ملاقاتها و دید وادیدهایش با ملکه ی انگلستان و مقامات دیگر، داکترعبدالغنی خان نقش ترجمان او را بازی میکند. چون کار ترجمانی و سایر خدمات عبدالغنی خان مورد پسند شهزاده نصرالله خان قرار میگیرد، بنابران، از او میخواهد تا پس ازتحصیلات به افغانستان رفته به خدمتگزاری هایش برای شهزاده ادامه دهد. چنانکه گفته شده، مخارج تحصیلات او را که قبلاً از سوی مقامات برتانوی قطع شده بود، شهزاده نصرالله

متقبل میشود. پس عبدالغنی خان در پایان تحصیلات عالی و قبل از تأسیس لیسهٔ حبیبیه وارد کابل شده بحیث مدیر قلم مخصوص (زبان انگلیسی) به دربار امیر عبدالرحمن بکار گماشته میشود. درعین زمان، وی و برادربزرگترش (مولوی نجف علی خان) بحیث معلمین خصوصی شهزاده امان الله خان نیزخدمت میکنند و مادامکه لیسه ی حبیبیه در سال 1903 میلادی درکاخ شهر آرا افتتاح میگردد، داکتر عبدالغنی بحیث اولین مدیرآن کانون برگزیده میشود. زنده گینامه ی عبدالغنی خان میرساند که وی نه تنها یک ترجمان و یک معلم بود، بلکه نویسنده ، شاعر، آزادمنش وسخنور بوده آثارچاپ شده به نامهای " اوضاع سیاسی آسیای میانه " وخلاصه یی از تاریخ سیاسی افغانستان " دارد.

داکتر عبدالغنی

شیوه های کاری این جنبش نیز بسیار جالب بوده است . چنانکه باساس نگارش روان شاد پروفیسور حبیبی مورخ شهیرکشور؛ " اعضای جنبش به دسته های ده نفری تقسیم

شده و در رأس هرده نفر، یک رییس، یک نایب رییس و یک منشی مشغول بکار بود." روان شاد حبیبی مرام اعضای جنبش مشروطه ی اول را طی اثر خویش (جنبش مشروطیت در افغانستان) چنین شرح میدهد: " جمعیت مشروطه خواهان افغانستان یا جان نثاران ملت ظاهراً مرامنامه ی خاص و مکتوبی نداشت و یا بما نرسیده. وقتی یک عضو جدید را داخل جمعیت می ساختند، قابل اعتماد بودن او را در یک حلقه محدود فرعی با اهلیت او در نظر میگرفتند و بعد ازآن او را در یک حلقه ی کوچک به قرآن عظیم و شمشیر سوگند میدادند و او مرا های عمده ی ذیل را می پذیرفت :

اطاعت به اصول اسلام و تقدیس قرآن عظیم و قبول تمام احکام اسلامی.

کوشش مداوم در بدست آوردن حقوق ملی و مشروطه ساختن رژیم حکومت تحت نظر نمایندگان ملت و تأمین حاکمیت ملی و حکم قانون.

سعی درراه تلقین عامه به درستی امور معاشرت و نکوهش عادات ذمیمه.

آشتی و حسن تفاهم بین تمام اقوام و قبایل افغانستان و تحکیم وحدت ملی.

سعی در اصلاح ملت از راه صلح و آشتی، نه با دهشت افگنی و استعمال سلاح وزور.

تعمیم معارف ومکاتب و وسایل بیداری مردم و مطبوعات.

تأسیس مجلس شورای ملی از راه انتخابات آزاد نمایند گان مردم.

تحصیل استقلال سیاسی و آزادی افغانستان و گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با دنیای خارج (که در آن وقت امیرافغانستان مکلف بود غیر از دولت بریتانیا با دیگر دولتی رابطه ی سیاسی نداشته باشد)

تأمین اصول مساوات و عدالت اجتماعی.

بسط مبانی مدنیت جدید از صنعت و حرفت و ساختن شوارع و بلاد و ابنیه و منابع آب و برق و غیره. "

طوریکه از مواد ده گانه ی اهداف این جنبش بر می آید و مؤرخان گرامی مانند روان شاد غبار، حبیبی، سید مسعود پوهنیار، صدیق فرهنگ، پروفیسورسعدالدین هاشمی و امثالهم نیزاظهار میدارند، اعضا و رهبران آن با توده های مردم کاملاً آشنابوده و خواستهای فکری – سیاسی آنها را در لا به لای اهداف ذکرشده ی جنبش بخوبی منعکس میساخته اند. آنچه از مطالعات متن تاریخ آن روزگار به دست می آید اینست که از یکطرف وضعیت سیاسی، فکری و اجتماعی کشور در دوران امارت "سراج الملت . . . " نسبت به دوران امارت پدرش متحول تر گشته و جریانات آزادیخواهانه و اصلاح طلبانه ی مردمان هند و روسیه و مصر و ترکیه و ایران بر وضع و حال فکری- سیاسی جامعه ی افغانی نیز مؤثر بوده است، همانسان که موج مشروطه خواهی، آزادی ستانی و خیزش ملی مسلحانه ی مردم افغانستان علیه استعمار برتانوی، اثرات عظیمی بر کشور های همسایه، منطقه و جهان وارد نمود.

اسناد منتشرشده توسط محققین افغانی، بیانگر آن است که یکتعداد استادان هندی و افغانی که در لیسه ی حبیبیه مشغول تدریس بودند، درپخش افکار مشروطه خواهی افغانستان در دوران سلطنت امیر حبیب الله خان نقش داشتند. چنانکه در اسناد آمده، **استادان هندی اینها بودند:**

داکتر عبدالغنی، نجف علی، محمد چراغ، چوهدری اسماعیل، چودری عبدالعزیز، مولوی معراج الدین، سکندرخان (مورد سؤظن مشروطه خواهان)، مولوی محمد حسن،

مولوی محمد علی، مولوی کریم بخش، مولوی احمد الدین و مولوی مظفر بنویی.

استادان افغانی عبارت بودند از :

مولوی عبدالرب، مولوی محمد سرور، قاری عبدالله، قاری عبدالغفورندیم، ملا عبدالرشید لوگری، قاضی عبدالرشید ننگرهاری، میرسید قاسم لغمانی، مولوی صالح محمد قندهاری، مولوی غلام محی الدین افغان، قاری نیک محمد چهاریکاری، توره محمد و کاکا سید احمد لودین.

آنچه بیشتر مایه ی توجه است اینست که خود سری و مطلقیت، استبداد و بی عدالتی، عیاشی و فحاشی امیر و دار و دسته ی درباری و نزدیکان وی و همچنان، شرایط سنگین شیوه ی تولید نظام فیودال – قبیله یی توأم با اسارت خارجی، قبلاً اسباب و عوامل چنین جنبش برحق و مردمی را در درون جامعه فراهم آورده بود. مگرخودسری و غرور امیر تا بدانجا رسیده بود که وقتی مشروطه خواهان درسال 1909 میلادی صرفاًعریضه ی ترتیب داده و در آن به نحو احترامکارانه یی تقاضای اصلاحات، مشروطیت و قانونیت در جامعه را بعمل می آورند، امیر تعدادی از رهبران و فعالین جنبش مذکور را بصورت دیوانه واری به شهادت میرساند و یکتعداد دیگر آنها را با غُل و زنجیر به سلول های زندان ارگ میفرستد. زنده گی،شخصیت و سرگذشت تلخ مشروطه خواهان افغانستان نه تنها بسیار جالب است ، بلکه برای فرزندان مبارز میهن ما آموزاننده و افتخار آمیز نیز میباشد.

روان شاد(غبار) طی اثرارزشمند خویش بنام (افغانستان درمسیرتاریخ) مینویسد که وقتی حرکت مشروطه خواهی افشا شد، امیرحبیب الله که به سلسله ی خوشگذرانی های همیشه گی اش در جلال آباد بود، جوهرشاه خان غوربندی یکی از غلام بچه های دربار و

عضو جنبش مشروطه را بنام "نمک حرام" خطاب کرد، ولی جوهرشاه خان بدون ترس و ملاحظه، فی المجلس امیر را مخاطب قرار داده میگوید: **" ما نمک این مردم غریب افغانستان را خورده ایم و برای این مردم تا دم اخیر وفادار بوده ایم و درین وفاداری جان خود را فدا میسازیم . . . وظیفه ی پادشاه حفظ جان، مال و ناموس رعیت است اما تو نمک حرام هستی که از دستبرد به هستی رعیت هیچگونه دریغ نکرده و به ناموس مردم بیشرمانه تجاوز مینمایی و بعوض حراست و رسیده گی به مردم، شب و روز در عیاشی و فحاشی غرق هستی. "**

مسلماً چنین جرأت و شهامت در راه ایمان و عقیده ی مردمی و آزادیخواهانه ازسوی افراد و عناصر مبارز، کمتر به ملاحظه رسیده است .

روان شاد غبار علاوه می کند که **"هنوز سخنان این مرد دلیر وطن ادامه داشت که به امر امیر وفیر گلوله به زنده گی اش خاتمه داده میشود. "**

هرچند دکترسید سعدالدین هاشمی درصفحه ی (171) "جنبش مربوطه خواهی درافغانستان" چنین تذکرمیدهد: **" دراسناد آمده است که به سردار محمد هاشم خان "سرسروس" و میرزا عبدالرشید خان که سنگین دل و قسی القلب اند امر شد که متهمان را در جلال آباد تحت شکنجه قرار دهند. دوشبانه روز غلام بچه ها، جزای جسمی دیدند، دو نفر آنان یکی جوهرشاه خان و دومی آن پادشاه میرخان با وجودیکه در حال مرگ بودند اعتراف نکردند، انگشت ها و شصت پاهای شان قطع شد، آنها محض گفتند که به " سوسایتی" میرفتند. ولی از مخفی بودن آن جمعیت آگاه نبودند. لعل محمد و محمد اسلم گفتند که آنها بخاطری بدانجا میرفتند تا حقیقت موضوع برایشان روشن شود و بعداً به امیر راپوردهند"**

اگراین بخش از نگارش دکترهاشمی را مدنظر گیریم، چنین نتیجه گرفته میشود که درآن روز، غلام بچه های دیگری نیزدستگیر وازآن ها استنطاق صورت گرفته و جوهرشاه خان غوربندی، نه درحضورامیر، بلکه پس از دو روز شکنجه های وحشتناک، به شهادت رسا نیده شده است .

دکترهاشمی در همین صفحه متذکر میشود که :" **درنتیجه، جوهرشاه خان و لعل محمد خان را جانب ریگ شاه مرد خان بُرده در حوالی توپ چاشت به فیر تفنگچه به قتل رسا نیدند. بر جوهرشاه خان پانزده مرمی فیر شد و به زمین افتاده جان داد. ولی لعل محمد خان که دو گلوله خورده بود صدا زد که نه مُرده است. درین اثنا عطا محمد برادرش نزدیک او رفته و یک فیر دیگر به شقیقه او نموده و گفت که اکنون مُرد دیگر بالایش فیر نکنید. "**

ویا از مرد با شهامت دیگری بنام مولوی محمد سرور واصف یاد کرده مینویسد که وی رهبر و بنیان گذارجنبش مشروطیت بود که او را به امر امیر به تپه ی شیرپورمی بَرند تا به شیوه ی وحشیانه ی امیرعبدالرحمن خانی به دهن توپ ببندند. مولوی مذکور قلم و کاغذ می طلبد و با کمال آرامش و صلابت افتخار آمیز با خط زیبا این جملات را رقم زده بحیث یاد گار شجاعت و فداکاری در راه ایمان و اعتقادش درراه مردم و میهن، چنین مینگارد: " **درحالیکه به آمنت بالله ایمان کامل داشتم، به حکم امیرکشته شدم. . . توصیه ی من به اخلاف من اینست:**

ترک مال و ترک جان و ترک سر در رهٔ مشروطه اول منزل است

ولحظه یی بعد پاره های بدن پاکش به هوا پراگنده میشود. "

هرچند تعداد زیادی از اعضای فداکارجنبش مشروطیت یا ازسوی امیرکشته شده و یا به زندان های مخوف حکومت افگنده میشوند که بنام مشروطیت اول ثبت تاریخ وطن گردیده است؛ باآنهم یک شاخه ی این جنبش تا درون دربار امیر نفوذ کرده بود. اعضای درباری جنبش مذکور با استفاده از نزدیکی با شخص امیر، مخفی کاری و نفوذخاص دولتی و به ویژه، در پناه حمایت های سردار نصرالله خان توانستند خود شان را تا حادثه ی قتل امیر از گزند در امان نگهدارند. ذواتی که مشمول دربار امیربوده، ولی درعین زمان وفادار به اهداف جنبش مشروطیت وحصول استقلال سیاسی افغانستان ازبریتانیا بودند، تاجاییکه مورخین نوشته اند، عبارت از سردارنصرالله خان برادرکهتر امیر و نایب السطنت، شهزاده امان الله خان (عین الدوله)، علیا حضرت سراج الخواتین (مادرامان الله خان)، محمد ولیخان دروازی (سرجماعه ی غلام بچه های دربار)، شجاع الدوله خان، لعل محمد خان کابلی و جوهرشاه خان غوربندی "غلام بچه های دربار". همچنان، محمودبیگ طرزی وغیره.

گروه مشروطه خواه دربار، نظر به لجاجت امیر در برابر آزادیخواهی، موجودیت فساد سیاسی – اداری، تشدید فقر ومسکنت ملت افغانستان، عقبمانی شدید مملکت از کاروان ترقی و پیشرفت، اقتضاآت شرایط جهانی و فشار افکار ضد استعماری در داخل و خارج کشور، ظاهراً مخفیانه مصمم شدند تا ازطریق کودتای درباری ویا ترور سیاسی،

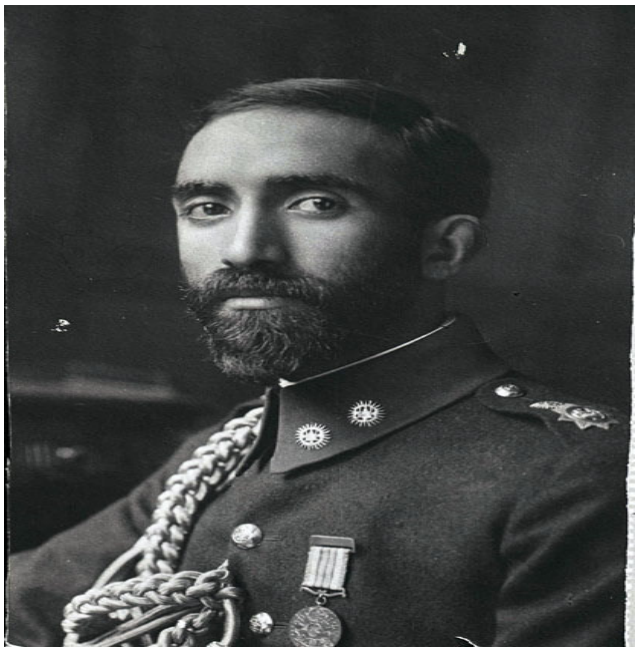

عبدالهادی داوی یکی از فعالین جنبش مشروطه و اولین کونسل افغانی در بخارا

بساط عمر امیر را برچیده اقدام به حصول استقلال و به راه اندازی اصلاحات ضروری در ساحات مختلفه ی حیات ملی نمایند." لودیگ آدمک" درکتاب " تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان عبدالرحمن تا استقلال" ، وقتی میخواهد در مورد جنگ سوم افغان و انگلیس بنویسد، تذکرمیدهد که : **" بعقیده بعضی منابع دیگر، مبتکر توطئه علیه حبیب الله، اعضای باصطلاح حزب جنگ بود.(امان الله بهمین حزب مربوط بود). این حزب آرزو داشت نصر الله را بر مسند سلطنت نشانند."**

یکی از رویداد های درونی که این پروسه را تسریع نمود، بقول روان شاد (غبار)، این بود که میرزا محمد حسین خان (مستوفی الممالک) که هم نزد امیرعبدالرحمن خان مقرب بود و هم به دربار "سراج الملت و . . . "، باری ازطرف امیر مؤظف گردید تا اسباب و عوامل تحریکات مربوط به سؤقصد مسلحانه یی را که در شب

تولدی امیر درسال 1918م به دست عبدالرحمن لودین درمحله ی شور بازار کابل علیه جان امیر صورت گرفته بود، کشف نماید. مستوفی الممالک، بعد از یکسلسه تحقیقات، اسمای علیا حضرت سراج الخواتین و فرزندش شهزاده امان الله خان را بمثابه ی محرکین این سؤقصد روی اوراق نوشت و برای امیرسپرد. بهمین اساس، امیرخواست ملکه را طلاق داده شهزاده امان الله خان را به زندان افگند که درنتیجه ی پادرمیانی سردار نصرالله خان، سردارمحمد یوسف خان، سردارعبدالقدوس خان و . . . این تصمیم خطرناک خنثی گردید. گفته شده که امیر بهمین مناسبت و با خشم زیاد شلاقی نیز به روی علیاحضرت حواله نموده بود.

درپاورقی صفحه ی (190) " جنبش مشروطه خواهی در افغانستان" اثر پروفیسورهاشمی چنین میخوانیم : **" همشیره متذکره حبیب الله خان (اخت السراج) که از محرمیت با امیر، زیاد بر خوردار بود، از طرف امیر تشویق میشد تا به یک تعداد خانه های شهر کابل تماس گرفته و دختران زیبا و مقبول را پیداکرده و راپور آنرا به امیر حبیب الله خان بدهد تا بهر وسیلهٔ ممکن، قناعت جانب مقابل را حاصل و آنان را در زمره حرم خود شامل سازد. بهمین علت، علیا حضرت مادر شهزارده امان الله خان موصوفه را بنام " دلال" یاد کرد و بر رُخش تُف انداخت و خود امیر حبیب الله خان را "کنیززاده" و کنیزپرست خطاب کرد "**

آرم رسمی جنبش مشروطه خواهی افغانستان

شخصیت های مشروطه خواه که توسط امیرحبیب الله خان به شهادت رسا نیده شدند، عبارت بودند از :

جوهرشاه خان غوربندی

عبدالقیوم خان الکوزی

لعل محمد خان کابلی

محمدایوب خان پوپلزای

مولوی محمد سرور واصف

محمد عثمان خان پروانی

شخصیت هایی که محکوم به زندان شدند، عبارت بودند از:

دکترعبدالغنی

دکترنجف علی

مولوی محمد چراغ

احمد قلی خان چنداولی

امرالدین خان هندی

تاج محمد خان پغمانی

حبیب الله خان طرزی

سید احمد خان لودین

شیرعلیخان بارکزی

سردار حبیب الله خان

قاضی عبدالحق سلیمان خیل

مولوی عبدالرب

سردارعبدالرحمن

مولوی عبدالرووف خان قندهاری

عبدالقیوم خان مجذوب

مولوی عبدالواسع قندهاری

غلام محمد خان میمنگی

فیض محمد خان کاتب

میرسید قاسم خان لغمانی

مولوی محمد حسین خان.

علاوه ازعوامل و رویداد های سیاسی، تاریخی و اجتماعی ذکرشده، انگیزه های دیگری نیز در روند ترور امیر و ظهور سلطنت اعلیحضرت امان الله خان تداخل داشت ، منجمله؛ علیاحضرت ملکه ی اول و مادر امان الله خان بود که در درون حرم بنام "سراج الخواتین" یاد شده، ازقوم بارکزایی قندهار و از خانواده ی مشهور" لویناب" بود. پدرش بنام (شیردل خان لویناب) همرکاب امیر شیر علیخان و برادرش (خوشدل خان لویناب) والی قندهاربود. علیاحضرت در تربیت ، رشدفکری و پرورش شهزاده امان الله خان علاوه از عاطفه ی مادری، روی دو دلیل دیگر نیز پیوسته توجه خاص مبذول میداشت:

الف) بخاطر رقابت های خانواده گی مثلاً با " علیاجناب" ملکه ی دوم امیر، دختر سردارمحمد یوسف، خواهرجنرال محمد نادر که فرزند موصوفه بنام (شهزاده اسدالله خان) در ردیف سایر شهزاده ها مانند شهزاده عنایت الله خان و شهزاده حیات الله خان قرار داشت وطبعاً خود شان را مستحق تاج و تخت پس از پدرمیدانستند.

ب) رسانیدن شهزاد امان الله خان به تاج و تخت و رهایی از درد سر های ناشی ازعیاشی و زن باره گی های شوهرش.

بنابرآن، علیا حضرت روی دلایلی که نزد خودش وجود داشت، مانند برخورداری از قومیت " بارکزایی" و سلسله ی ارثی سلطنت و... فرزند خویش(امان الله) رامستحق تاج و تخت افغانستان میدانست و بهمین ملحوظ کلیه نیرو، استعداد و فراستش را در این

زمینه بکار گرفته بود.حتا موصوفه، شهزاده امان الله خان را در هر سال برای مدتی به شهر قندهار میفرستاد تا با مردم آن ولایت، با اقوام، خصایص و طبیعت آن محیط نیز آشنا شود. علاوتاً، امان الله خان ازتوجه، تدریس و تلقینات محمود بیگ طرزی در مورد اندیشه های جنبش مشروطیت، برخورد داربود. علاوتاً، خود شهزاده نیز با ذهن روشن، ذکاوت لازم، اخلاق نیکو، برخورد رحیمانه با مظلومان و زیر دستان، روش سخاوتمندانه با مستمندان و صمیمیت با عناصرمشروطه خواه توانسته بود نه تنها موقف خاصی در ماحول خودش کمایی کند، بلکه جای مناسبی در دلهای " رعیت " برای خویش گشوده بود. چنانکه "لودویک آدمک" دراثرمعروف خویش تحت عنوان "تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان عبدالرحمن تا استقلال" ترجمهٔ داکترعلی محمد زهما، دربخش " جنگ استقلال افغان و انگلیس" مینگارد: **" برسر اقتدار آمدن امان الله و غلبه وی بر ادعا ها و مطالبات نصرالله (کاکا) و عنایت الله (برادر امان الله خان) بسیار اشخاص را متحیرساخت، هرچند در این زمینه از اوایل سال 1917 اطلاعاتی وجود داشت که از محبوبیت امان الله در کابل حکایت میکرد و عده یی از اهل دربار چنان می پنداشتند که وی وارث سریر وتخت خواهد شد."**

اعلیضرت غازی امان الله خان

قرارنگارش روان شاد (غبار)، شهزاده امان الله خان، مادامکه در فصول زمستان که امیر غالباً به شهر جلال آباد مصروف عیاشی می بود، بصورت نوبتی نیابت سلطنت را بعهده میگرفت، سعی میکرد با بذل وبخشایش و توجه بحال عارضین، فقرا و حاجتمندان و عساکرو مامورین، دلها را شاد نماید. وقتی هم که امیر در زمستان سال 1919م درمحل " کله گوش" لغمان به قتل رسید، شهزاده امان الله خان نیابت سلطنت را بعهده داشت و به حمایت ودرایت علیا حضرت (ملکه)، اعضای جنبش مشروطیت (بخش های داخل و خارج دربار)، عساکر و اهالی کابل از موقعیت خویش استفاده نموده اعلان پادشاهی نمود و با این اقدام، سایر رقبا و مدعیان سلطنت را دربرابرعمل انجام شده قرار داد.

فصل سوم

عوامل موفقیت امان الله خان

در برابر رقبای سلطنت

چنانکه قبلاً متذکر شدیم ، دربار امیر حبیب الله خان کانون رقابتها، انواع خدعه وفریب، ایجادگر فساد مالی و اداری و دسته بندیهای مخفی و علنی برله و بر علیه امیر و گرهگاه سازشها و تلاشهای مخفیانه ی سیاسی به منظور تصاحب تاج و تخت بود. بصورت عمده، جناح های رقیب ویا مخالف یکدیگردر دربار امیرحبیب الله خان اینها بودند:

الف) سردار نصرالله خان نایب السلطنت

موصوف نه تنها نفوذ زیادی بر شاه و حواریون وی داشت، بلکه خوشبینان و طرفدارانی در میان رهبران قبایل سرحدی افغانستان نیز داشت. سردار مذکوردر دوران امارت پدرش (امیرعبدالرحمن)، مسوولیت امورمالی دولت را بعهده داشت و مسافرتی هم ازطرف پدر به انگلستان غرض دیدار با ملکه ی انگلیس (ویکتوریا) انجام

داده بود. وی در دوران سلطنت برادرش (حبیب الله خان) درعین حالیکه با برخی از اهداف جنبش مشروطه موافق بود، بیشتربه احیای پان اسلامیزم یا اعاده ی امپراتوری عثمانی تمایل داشت. وی ترور امیر را نمی پذیرفت، ولی طرفدار حصول استقلال سیاسی کشورش بود. با آنکه ازتهٔ دل با انگلیسها دشمنی نداشت، اما بمنظورجلب توجه ملت آزادیخواه افغانستان ودر دست داشتن اختیارات (ولو تاکتیکی و مصلحت آمیز) تماسگیری و مذاکره و مشاوره با سران قبایل جنوب کشور، درجهت ضدیت با استعمارِ انگلیس تمارض میکرد. همین گرایش عمده، موجب نزدیکی یا همنوایی وی با حلقه ی " جوانان افغان" یا " حزب سِرملی" (1) و شهزاده امان الله خان، محمود طرزی و برخی از غلام بچه های دربار گردیده بود. نصرالله خان درعین حال، دسته ی وفادار بخود را نیز در درون و بیرون دربار داشت؛ ازقبیل صاحب زاده عبدالغفورخان، سردارحسن خان، ناظرصفرجان و فرزندانش (2) و برخی از مامورین عالی رتبه ی دیگر.

---

(1)روان شاد حبیبی درصفحهٔ248 "جنبش مشروطیت درافغانستان" چنین مینگارد: عبدالهادی خان داوی فرمودند که اسم این گروپ "مشروطه خواهان" و انجمن شان" جمعیت سِّر ِ ملی" نامیده میشد که برخی از نویسنده گان به غلط آنرا " سری ملی " یاد کرده اند.

(2) قرار تذکرروان شان غبار در"افغانستان درمسیرتاریخ"، یکی ازفرزندان ناظرصفرجان (محمد اختر)نام داشت که باری باچندتن ازهمدستانش علیه جان اعلیحضرت امان الله خان در راه قرغه سؤقصد انجام میدهد وناکام میشود. شاه سعی میکند تا اختر بخاطر زنده ماندن خود اظهارندامت کند. لهذا شاه، شخصا از او میپرسد: " اخترجان! اگرشما رهاشوید وبازدست تان برسد، نسبت به من چه خواهید کرد؟ اختر حتا بحضور شاه با جسارت تمام میگوید که " اگرآزاد هم شوم، بازهم ترا خواهم کشت". پس شاه ناگزیر حکم اعدام او و تعدادی از همکارانش را امضا میکند.

سردارنصرالله خان

این نکته نیز قابل تذکر است که سردار نصرالله خان همانقدر که ظاهراً ضد استعمار برتانوی بود، بهمان پیمانه ازنظر فکری و طبقاتی، دشمن اصلاحات، ترقی و پیشرفت مملکت بحساب میرفت و از انکشاف معارف بیم داشت . وی همان کسی بود که بقول روان شاد غبار، درمجلس مشوره ی سال 1291 هجری شمسی دربار، پیرامون خواب نو جوانی بنام سردار محمد عظیم خان (پسرسردار محمد اسماعیل خان و نواسه ی سردار محمد اسحاق خان) که گویا تعبیر کننده ی خوابش گفته بود " پادشاه خواهی شد"، با نشان دادن چاقوی کوچک خویش، خطاب به امیرحبیب الله خان گفت که " با این چاقوی کوچک هم میتوان شتری را گردن برید" ، بنابران، برای اعدام آن

جوان بیگناه رای داد. سردار مذکور برای آنکه برادر کهتر امیر ولد امیر و صلاحیتدار در امور مهم دولتی بود، خودش را مستحق تاج و تخت افغانستان بعد ازبرادرش میدانست.

ب) سردار عنایت الله خان

وی که از بطن یکی از زنان " غیرپشتون" امیرحبیب الله خان به دنیا آمده و در عین حالیکه برادراندر امان الله خان بود، " باجه " ی او هم بود، یعنی با دختردیگر محمود بیگ طرزی (خیریه خواهر ملکه ثریا) ازدواج نموده بود. وی تمایل به تصاحب تاج وتخت پدر داشت، اما گفته شده که از یکطرف آگاهی لازم، پشت کار و روابط مردم دارانه یی نداشت و از سوی دیگر، در میان مامورین عالی رتبه ی مُلکی ونظامی، بخاطر محافظه کاری هایش در برابر استعمارانگلیس، از حمایت و پشتیبانی لازم برخوردار نبود و عملاً نمیتوانست به هدف بزرگ پادشاهی برسد. همچنان گفته شده که هنگامی که امیرحبیب الله خان بخاطر سؤقصد ناکام در محله ی شوربازار و راپور مستوفی الممالک، بالای علیا حضرت ملکه و فرزندش شهزاده امان الله خان خشمگین شده و میخواست علیه آنها اقدام نماید، سردار عنایت الله خان این اقدام امیر را تأیید نموده بدان رای مثبت داده بود. باز، آنگاه که عمویش (سردارنصرالله خان) پس از قتل امیرحبیب الله در جلال آباد اعلان پادشاهی کرد، عنایت الله خان نخستین فرد از خانواده ی شاهی بود که به وی بیعت نمود.

شهزارده عنایت الله خان

ج) شهزاده اسدالله خان

چنانکه قبلاً تذکر رفت، شهزاده اسد الله از بطن ملکه ی دوم امیر حبیب الله خان بنام (علیاجناب) به دنیا آمد. علیا جناب خواهر جنرال نادر بود. وقتی موصوفه در اوایل سلطنت امیرحبیب الله با سایر اعضای خانواده ی فراری خویش از " دیره دون" هندوستان به افغانستان برگشت، امیر او را بخاطر حسن و جمالش به عقد نکاح درآورد. لهذا، یکی از عوامل ارتقای عاجل جنرال نادر و برادرانش نزد امیر، علاوه از سایر عوامل خاص، همین نکته نیز بود. پس شهزاده اسدالله خان که از بطن (علیاجناب) به دنیا آمده بود، طبعاً به نظرمادر و ماماهایش (نادرو برادران وی)، اسدالله خان "باید" بعد از پدر مالک تاج و تخت افغانستان میشد. علاوتاً شخص نادر نیز خیال

رسیدن به اورنگ شاهی را در سر می پرورانید، زیرا سالها قبل ازان، مقامات هند برتانوی او را تحت پرورش خاص برای آینده ی افغانستان قرار داده بودند. (درصفحات آینده راجع به کارنامه های تخریبی نادرعلیه امان الله خان توضیحاتی بعمل خواهد آمد)

د) سردار حیا ت الله خان

وی از بطن همسر چترالی امیر حبیب الله خان در سال 1888 میلادی به دنیا آمده و فرزند دوم امیربحساب میرفت. او درمیان دربار و القاب درباری بنام " عضدو الدوله " یاد میشد. سردار مذکور مدتی بحیث حکمران ولایات قطغن و بدخشان نیز مقرر شد. هرچند موصوف نیزآرزومند تصاحب تاج و تخت پدر بود، ولی گفته شده که چون از یکطرف سست اراده بود و از سوی دیگر، درمیان رعایا از شهرت خوب و محبوبیت لازم برخوردار نبود، بنابران، چندان شانسی در میان رقبای خانواده گی نداشت. اسناد و شواهد تاریخی میرساند که سردار حیات الله خان دردوران امارت حبیب الله کلکانی و در غیاب اعلیحضرت امان الله خان، در وثیقه یی امضا گذاشت که دران حکم "کفروالحاد" اعلیحضرت موصوف صادرشده بود. و اما، طوریکه در صفحات قبل تذکر رفت، با جوشش اسباب و عوامل درونی و بیرونی و بعد از تمهید و تدبیرسیاسی علیاحضرت (سراج الخواتین)، لیاقت و درایت شخص امان الله خان، حلقات خاص آزادیخواه دربار (حزب سّرِ ملی)، روشنفکران مشروطه خواه خارج از دربار، اردوی دولتی و دیگر شرایط مساعد زمان، شهزاده امان الله خان موفق شد پادشاهی خودش را اعلان و بصورت جرأتمندانه یی حصول استقلال سیاسی افغانستان از چنگ اسارت استعمار برتانوی را از اولویت های کاری اش بداند.

سراج الخواتین (مادر اعلیحضرت امان الله خان) با دخترانش

اعلان پادشاهی اعلیحضرت امان الله خان

مؤرخان البته پیرامون قتل امیر حبیب الله خان و اینکه قاتل کی بود و قتل وی چگونه صورت گرفت، بسیار سخن گفته اند، مگرمتأسفانه در اطراف علل سیاسی و نیاز تاریخی این قتل کمتر نگاشته و یا تماس گرفته اند. اگرچه طی صفحات قبلی تا حدودی عامل درونی و بیرونی موضوع برشمرده شد، بازهم در اینجا متذکر میشویم که دیر پایی حاکمیت استعمار خارجی درکشور، پامال شدن منافع ملی و بین المللی مملکت ، تب و تاب آزادیخواهی مردم، ستمگری شاه و مامورین ارشد وی، فقر و فشار های گونه گون روحی وسیاسی بالای اکثریت محروم مردم کشور، بی اعتنایی ها، خوشگذرانی ها ، زن باره گیها، خشم و تند مزاجی امیر علیه اطرافیانش، اطاعت و محافظه کاری اش در برابر استعمارگران برتانوی، موجودیت جنبش مشروطه خواهی درجامعه، رقابت شخصیت های درباری، مقتضیات اوضاع و احوال منطقه و جهان ،همه و همه تأیید کننده ی یک تحول سیاسی – اجتماعی در کشور بود. چون همه نوع شرایط برای چنین یک تحول آماده گردیده بود و آنچه تا هنوزباقی مانده بود؛ شخص امیر بمثابهٔ مانع بزرگ و خطرناک بر سر راه این تحول بود که لزوماً باید از میان برداشته میشد. پس یگانه چاره همان بود که در حلقه ی خاص (جمعیت سّرِملی) دربار سنجیده شده و شب بیستم ماه فبروری سال 1919م در شکارگاه " کله گوش" لغمان عملی شد. اینکه کدام شخص، چگونه و با کدام دست ودماغ عمل قتل را انجام

داد، با مقایسه با منافع بزرگ ملی ، نباید آنقدرمهم تلقی شود.

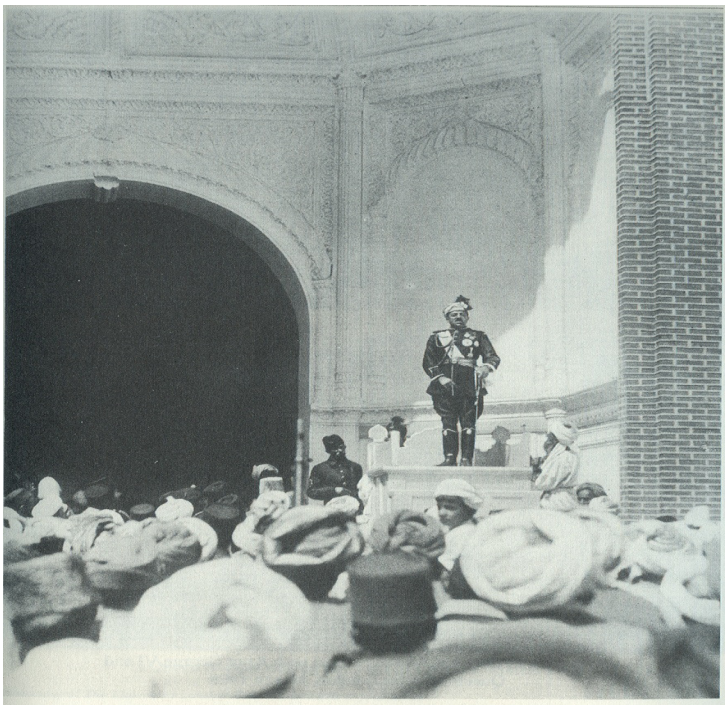

اعلیحضرت امان الله خان حین سخنرانی واعلان استقلال افغانستان

پروفیسورداکتریوری تیخانوف درکتاب " نبرد افغانی استالین" باساس اسناد آرشیف استخبارات روسیه، درارتباط با ترور امیرحبیب الله خان چنین مینگارد : **" نیدرمایر {رییس بخش نظامی هیأت آلمانی درکابل} برای پیاده سازی پیروزمندانه ی اندیشه های خود از ستاد کل خواست یک ملیون پوند استرلینگ، دو فروند هواپیما و یک دستگاه نو و نیرومند رادیویی برای مخابره با ترکیه به دسترس او بگذارند. آلمانی ها بسیار شتاب داشتند خیزش پشتونها را بر انگیزند. بهمین خاطر حتا آغاز به آماده ساختن توطئه به مقصد سرنگونی حبیب الله کردند. . ."**

باآنهم ، تا امروز سند و ثبوت مورد قبول در این زمینه بدست نیامده است .

فقط متعاقب قتل امیر و علی رغم اقدامات نایب السلطنت (نصرالله خان) مبنی براعلان پادشاهی اش در جلال آباد، شهزاده امان الله خان که بحیث نایب پدر در ارگ شاهی کابل نشسته ، کلید خزانه، اختیارقوای منظم عسکری و از همه مهمتر، کلید درب دلهای روشنفکران و اهالی مملکت ، بخصوص اهالی شهر کابل را در کف داشت، با تشکیل یک مجلس مشوره ی عاجل در داخل ارگ شاهی، با این اعلامیه ی تاریخی، پادشاهی اش را به سمع مردم رسانی:

" ای ملت معظم افغانستان ! من هنگام شهادت پدرم وکالت سلطنت را در کابل بعهده داشتم و اکنون به اصالت آن بار سنگین امارت را متوکلاً و معتصماً بالله بعهده گرفتم. وقتی که ملت بزرگ من تاج شاهی را بر سر من نهاد، من عهد بستم که بایستی دولت افغانستان مانند سایر قدرت های مستقل جهان در داخل و خارج کشور آزاد و مستقل باشد. ملت افغانستان درداخل کشور آزادی کامل داشته ازهرگونه تجاوزو ظلم مصئون و مردم فقط باید مطیع قانون باشندو بس. کار اجباری و بیگاردر تمام رشته ها ممنوع و ملغی است. حکومت ما در افغانستان اصلاحاتی خواهد نمود که ملت و مملکت ما بتواند در بین ملل متمدن جهان جای مناسب مقام خود را حاصل نماید. من در اجراآت امورکشور مشورت را به حکم و شاور هم فی الامر رهبرقرارخواهم داد. ای ملت عزیز و ای قوم با تمیز ! درحفظ دین و دولت و ملت خود بیدار و در نگهبانی وطن خویش هوشیارباشید. من از خداوند برای شما واهل اسلام و کلیه بنی نوع انسان خیر وسعادت میخواهم . . ."

این اعلامیه ازنظر متن و محتوا، بویژه به مقایسه با رژیم های ماقبل امان الله خان ممتاز، تحسین برانگیز و مایه ی خوشنودی ملت افغانستان بود، زیرا درآن برای نخستین بار

"رعایا "، ازطرف پادشاه بنام " ملت معظم افغانستان" مخاطب قرار گرفته از ضرورت استقلال سیاسی (داخلی و خارجی) افغانستان، از آزادی کامل مردم، مصوونیت فردی، الغای کاراجباری و بیگاری که مردم را در زمان پدر و پدرکلانش به ستوه آورده بود، اصلاحات و نو آوریهای اجتماعی ، نیاز به مشوره در امور کشوری و اطاعت از قانون با صراحت عام و تام تذکر رفته است. درحالیکه قبل ازآن، ملت افغانستان، نزد امیران زورگوی و معامله گر، صرفاً " رعیت "، آنهم " رعیت وفا شعار" ، مطیع و فرمانبرداربودند و بس. امیر یا پادشاه، اطاعت از قانون را کسرشأن "شاهانه " ی خویش پنداشته همیشه ماورای قانون " واجب الاحترام و غیرمسوول" بوده اند .

چنانکه شاه امان الله خان، موقع مسافرت خویش به اروپا و ضمن وداع با مامورین و اعیان و اشراف، در اجتماع مردم شهر کابل با صراحت اظهار داشت : **" در این چند سال زحمت کشیدم تا به فضل الله تعالی افغانستان را یک مملکت قانونی ساختم. یعنی هرشخص مثل دولت خود مستقل و آزاد بوده زیر اثرکسی نباشد، تمام کار هاییکه میشود، همهٔ آن بعد از مشوره صورت جریان را میگیرد. پادشاه حق ندارد از فکر و رأی خود امری نماید. این حق پادشاه را کی قطع کرد؟ خود من، با آرزو و رضای خود!"**

(افغانستان درسالهای بیست و سی قرن بیستم میلادی- صفحه 222- دکترویکتورگریکوویچ، ترجمهٔ دکترجلال الدین صدیقی)

علاوه ازان، چنانکه طی صفحات گذشته نیز تذکر بعمل آمد، امان الله خان قبلاً محبوبیت کافی میان روشنفکران اصلاح طلب و اقشار پایینی جامعه حاصل کرده بود. مؤرخان افغان نگاشته اند که غربا و حاجتمندان شهر در انتظار ورود روزی می نشستند تا امیرحبیب الله خان ازکابل دور شده و شهزاده امان الله خان به نیابت پدر کارکند و آنگاه که شهزاده برتخت پدرمی نشست، محتاجان زیادی عقب دروازه ی ارگ شاهی صف

میکشیدند تا نیاز شان از سوی شهزاده بر آورده گردد وشهزاده هم یا به اساس عاطفه ی انسانی و یا بخاطر کسب محبوبیت بیشتر، شخصاً صفوف حاجتمندان را ملاحظه نموده و تا حد امکان از خزانه ی دولتی به آنها کومک و مساعدت میکرد.

متعاقب اعلامیه ی رسمی امان الله خان، به زودی سردار نصرالله خان و سایر رقبا درجلال آباد، کابل و دیگر ولایات به وی تبعیت کرده شاه جوان برای نخستین بار بعوض امیر حبیب الله خان رسماً بنام اعلیحضرت (لقبی که شاه انگلستان بدان مفتخربود) بر تخت شاهی افغانستان جلوس نمود. هرچند شخص امان الله خان در پای فرامین شاهی بنام (امیرامان الله) امضا میکرد؛ اما پس از حصول استقلال سیاسی کشور، رسماً به لقب اعلیحضرت که سزاوارش بود، مسما گردید. لقبی که مقامات برتانوی هرگز حاضر نبودند آنرا به زبان و تحریر در آورند.

خصال و سجایای اعلیحضرت امان الله خان

امان الله خان درسال1892 میلادی درتپه ی زیبای پغمان چشم به جهان گشود. آنطورکه گفته آمد، مادرامان الله خان که دخترشیردل خان لویناب بود و به لقب " سرورسلطانه " یاد میشد، نه تنها زن نکاحی و ملکه ی اول امیر حبیب الله خان بود، بلکه زن صاحب حسن و مورد علاقه ی زیاد امیر نیزبود و در میان سایرزنان حرم، متنفذ، مغرور، هشیار و ازاحاطه و نفوذ قابل ملاحظه یی در فضای ارگ شاهی بر خوردار بود. درمورد خصال و خصوصیت های شکلی و ذهنی اعلیحضرت امان الله خان گفته شده است که موصوف دارای قد میانه، چشمان نافذ، ابروان تیره، صورت نسبتاً مدور، زنخ کوتاه، اندام موزون و سالم با اندک لکنت زبان بود. وی همیشه بشاش و سرحال بوده با مردم از خوشرویی و لطف خاص کار میگرفت، لباس ساده و غالباً بالاپوش دراز و پیراهن یخن بسته ی مستعمل می پوشید. اعلیحضرت موصوف تنها و بدون محافظ در شهر و حتا در جا های خطرناک گشت و گذار مینمود، با دکاندار و شاگرد مدرسه و مامورین پایین رتبه و نیازمندان درکوچه و بازار و دفتر و مدرسه، مستقیماً درتماس میشد، با آنها مهربانانه داخل صحبت گردیده و حرفهای شان را دقیقاً می شنید، شراب نمی نوشید و عیاشی و زن باره گی نمی کرد، انرژی سرشاربرای کار داشت و تا نیمه های شب مصروف انجام امور مملکت می بود.

گفته شده که اعلیحضرت امان الله خان در دوران طفولیت و نوجوانی، از علمای جّید (افغانی – ترکی – هندی) بصورت خصوصی سبق آموخت و درمراحل جوانی شامل مدرسه ی عسکری (خاص شهزاده گان) گردید. هنوز شانزده سال بیش نداشت که

ازدواج کرد، ولی چون خودش در انتخاب اولین همسر خود دخالتی نداشت، بلکه این ازدواج به اثر تجویز و تصمیم مادرش (علیاحضرت) صورت پذیرفته بود، بنابرآن، بعد ازمدت کوتاهی کار به جدایی کشید. باردوم در هجده ساله گی وآنهم در نتیجه ی تقاضا و انتخاب مادرش ازدواج نمود که همسردومش هنگام اولین ولادت چشم از جهان فرو بست. موصوف با در نظر داشت تجارب گذشته و آرزو هایی که در دل داشت، بار سوم در سال 1913م در بیست و یکساله گی با تصمیم و انتخاب شخص خودش همراه ثریا صبیه ی محمود بیگ طرزی که در اوایل امارت حبیب الله خان با اعضای خانواده از دمشق به وطن برگشته بود، ازدواج نمود. (1)

ثریا، هم زیبا و تعلیم دیده بود و هم شایسته گی های مقتضی دربار و مزایای مورد نظر شاه جوان را داشت. چنانکه موصوفه دوش به دوش همسر جوان و پُرکارش، بخصوص در بخش تنویر افکار زنان افغانستان سهم فعال گرفت. سندی هم در میان است که امان الله خان در روز های پایانی سلطنت خویش و پس از آنکه ملکه ثریا و سایر اعضای فامیل را از کابل به قندهار فرستاد، عالیه دختر سر دار نصر الله خان را به عقد نکاح خود در آورد. همچنان گفته شده که در سالهایی که در سویس بسر میبرد، با یکی از زنان سویسی نیز ازدواج نمود. یعنی اعلیحضرت امان الله خان جمعاً پنج بار ازدواج نمود .

---

(1)محمودبیگ طرزی هنوزجوان شانزده ساله بود که پدرش(غلام محمدخان طرزی) ازطرف امیرعبدالرحمن خان به هند تبعید شد، ولی او بعداً با زن وفرزند از هندوستان عازم ترکیۀعثمانی،حجاز وشام گردید. غلام محمد خان طرزی مردی فاضل، شاعر، وطنپرست، متدین و ضد استعمار بود.

1

ملکه ثریا درسال 1950 م در ایتالیا

شخصیت های مختلف اعم از دوستان و دشمنان اعلیحضرت امان الله خان، نظراتی پیرامون اخلاق، کرکتر و سایر مشخصات وی ابراز داشته اند که چند تای آنرا در اینجا نقل میکنیم:

لیون پلاداد نویسنده ی کتاب " اصلاحات و انقلاب 1929" نظر عبدالغنی نام را که اعلیحضرت را از نزدیک میشناخته چنین مینویسد: **" امان الله خان جوانی است سی ساله، تنومند و سالم با قامت متوسط، مو و چشمان سیاه، صاحب شخصیت جالب و محبوب و حاکم بر اعصاب و حرکات خویش. شخصی است خیلی کارکن و زحمت کش، از هشت صبح تا نیم شب مصروف کار مملکت وصرف سه ساعت برای صرف غذا و موتر سواری و ادای مراسم مذهبی خویش تخصیص داده است . ذهن روشن و خالی از تعصب داشته و در امور اجتماعی و سیاسی معلومات قابل ملاحظه دارد. به افغانیت**

خود افتخار دارد و خود را یکی از افراد مملکت دانسته از ذکر اینکه یکی از افراد افغانستان است، ولو در محضرعام خود داری نمیکند. در مجالس رسمی پیشآمد دموکراتیک داشته و باری اعلام نمود که هرگاه اکثریت نظر به این باشد که بلشویسم به خیر افغانستان است، شخصاً حاضر خواهد شد که در داخل چوکات بلشویسم برای بهبود افغانستان خدمت کند."

پلاداد از قول " مویس پرنو" مینویسد : **" دیدن دیوار های گِلی و فرسوده ی کابل، امان الله خان را خیلی متأثرساخته وامر نمود تا دیوار های اطراف باغها را ویران سازند. خودش باغ عمومی قشنگ و دلکش در پغمان برای تفریح عوام ترتیب داد. در یکی از بازدید های مکاتب، پدرشاگردی را که به نسبت اشتراک در انقلاب ضد حکومت محبوس گردیده بود، امر رهایی از محبس را داد . "**

لیون پلاداد مذکور بازهم از قول " پرنو" مینگارد : **" آنچه من در یکسال 1925 درظرف سه ساعت از امان الله خان راجع به سیاست افغانستان آموختم، بیشتراز مطالعات حیاتی من در باره ی افغانستان بود. امان الله خان مرا با حقایق آن سرزمین آشناساخت. امان الله خان پادشاهی جوان و ترقیخواه افغانستان بود . . . بخاطر دارم وقتی ازکابل دیدن کردم و جویا شدم که بانی آنهمه بنا های جالب و گیرنده مانند مکاتب، فابریکه ها ، موزیم، مطبعه و بنای شهر عصری و بزرگ دارالامان کی بود؟ جواب همیشه یکنواخت بود: (امان الله خان)**

" جوزف کستنی" نوشته است : **" امان الله خان شخصی است وطنپرست، فعال، تشنه ی آزادی مردم خویش. این پسردوم {سوم} حبیب الله خان که اکنون سی سال دارد از نعمت قوای معنوی بزرگی بر خوردار است. شخصی است شجاع و دوربین . اکنون مشغولیتی خیلی بزرگ که عبارت از اتحا د مسلمین است روی دست دارد. "**

واما، دشمنان اعلیحضرت امان الله خان و از جمله، " فریزرتتلر" که مدتی در زمره ی هیأت سیاسی سفارت انگلیس در کابل کار کرده است، در کتابی که راجع به افغانستان نگاشته، اعلیحضرت را چنین وصف میکند : **" اعلیحضرت امان الله خان شخصیت حیرت آوری دارد. مشکل پسند است، فاقد آن سحر و محبوبیتی است که خاصه ی خانواده ی پاینده خان بود. وطنپرست، فداکار و زحمتکش است . با شوق و ذوق تام میکوشد منافع ملی خویش را تأمین و برای افغانستان موقعیتی در بین الملل آزاد جهان قایم سازد. با آنکه تا سال 1927میلادی، یعنی آنزمانی که به سفر اروپایی خویش اقدام کرد، قدمی ازخاک بیرون نگذاشته بود، اما راجع به مسایل بین المللی ولو به طور سطحی معلومات قابل ملاحظه داشت."**

سایرمامورین انگلیسی راجع به اعلیحضرت چیز های غرض آلود و زننده یی نوشته اند از قبیل اینکه گویا امان الله خان "تندخو" ، " بی پروا " ، "جبون " و حتا " بی مسلک" بوده است. مامورین انگلیسی فراراعلیحضرت از کابل و برگشتش را از راه غزنی به قندهار(پس از شکست نظامی) و بالاخره، تَرک وطن را پایه استدلال خویش قرار میدهند که البته در اینجا همان ضرب المثل " طوی و سیربین" صدق میکند. ولی بهترین و روشن بینانه ترین تصویر از شخصیت و سجایای اعلیحضرت امان الله خان را شخصی بنام (1- ص) بدست داده که با شاه جوان بسیار نزدیک بوده و در شماره ی(بیست و نهم) ماه اسد سال 1302 خورشیدی جریده ی " امان افغان " نیز بچاپ رسیده است. این تصویرگری به مورد را یکی از هموطنان بنام حبیب الله رفیع در صفحات (242-245) کتاب " حاکمیت قانون درافغانستان" که به قلم شخص اعلیحضرت نگاشته شده چنین نقل میکند :

" حضرت امیرامان الله خان پسر سومین پدر شهید خود امیر حبیب الله خان است. مالک یک فطرت فوق العاده بوده مانند جد خود امیر عبدالرحمن خان صاحب شدت عزم و اراده است. هنوز به سن 28 سالگی است . میانه قد، صحیح البنیه و گندم گون است. ازچشمهای سیاهش آثار دانش و ذکا ظاهر میشود. بروتهایش کوتاه است، آتشین و عصبی مزاج، متواضع ، فوق العاده ذکی، سریع الانتقال، ظریف و نکته دان است. مخاطب خود را ضرور مسخر خود میسازد. با وجودیکه حصه ی مهم امرای سابقه و رجال حاضره ی حکومت زبان ملی افغانی را نمیدانند، امیر تکلم زبان خود را ترجیح میدهد (وبلکه به آن تکلم میکند)، کسانی را که از زبان ملی اهمال ورزند خطا کار می شمارد، زبان ترکی را کامل میداند، اشعار وطنی فارسی میگوید، درین وقت زبان فرانسوی می آموزد، پسر و برادر خود را در سنه ی گذشته برای تحصیل به پاریس فرستاده است. موتر و موتربایسکل بسیار خوب میراند، دراستعمال تفنگچه خیلی خوب است ، مانند سواران قدیم اسپ بدل کرده ساعتها به رفتار چهار نعل قطع مسافه مینماید ، برمنبر و کرسی چنان به موفقیت خطبه میخواند که جمهور را به گریه می آرد، تینس بازی میکند، . . . پیانو می نوازد و قولبه میکند{ قولبه را با دست خود میراند- نگارنده}، بالذات امامت میکند، بعضی وقت با علما صحبت مینماید، می پرسد که غیر از من پادشاهی که حق خود را از علما ستانده باشد خواهد بود؟ به منبر با دستار ملی و شمشیر بالا میشود و میگوید : امیر ها باید خود شان خطبه بخوانند تا دارای فرمان و قوت و قطعیت شوند. به هرگونه تجددات عاشق است و در سینه اش یک دل صاف پُراز مسلمانی در جنبش هست. در خطبه های خودهمیشه حضار رابه اتحاد توصیه میکند. اولاً باهم متحد شوید ! بعد از آنکه ده ها و شهر ها با هم اتحاد نمودند، نوبت به اتحاد بزرگ میرسد و میگوید در استقبال ازان به شما بحث خواهم نمود، حکمداران اسلام را به ترتیب دعا میکند، درآخر با این تضرع از منبر فرود می آید : خداوندا! باین عاجزمجاهد فی سبیل الله توفیق رفیق گردان. طرفدار آنست که خطبه به زبان اهالی

قرائت شود، بعضی وقت از ملاها می پرسدکه خطبه برای کیست؟ اگر برای اهالی باشد چرا به زبان ایشان خطبه نمی خوانید؟. امیر میگوید که بدون استقلال، زنده گانی یک قوم ممکن نیست، بنابران، به مجرد برآمدن بر تخت باین امر تشبث ورزیده و ملتش این میوه ی شیرین حیات بخشا را که از نان و آب هم خوشگوارتر است ، نخستین بار از دست این جوانمرد چشیده است . آیا همین همت و قابلیت امان الله خان، چه قدر او را از اسلافش ممتاز ساخته، اشتغالات جدی را دوست دارد، ازمناقشه و مناظره ممنون میگردد، خاصیت مردانگی دارد، در سرای شاهی همیشه نمی نشیند، درفضا های وسیع کار و گردش میکند، به موتر هواخوری تنها می برآید . . . اگرچه در بین اجداد و تبعه ی او اصول تعدد زوجات خیلی رواج داشته خودش مانند مسلمانان عصر حاضر به یک زوجه اکتفا نموده است. عصمتِ سعادت خانه ی خود را از دست نداده و عادت استفراش جاریه (کنیز) را لغو نموده است. دلش با دل ملت یکی است. در باب تأسیس تلفون کابل و مزار شریف گفته اند که : من این را برای این تأسیس نمودم که ملتم دردها و مشکلات خود را سر راست بمن بگوید. بعضی وقت به تبدیل قیافه به بازار می برآید با مردم شانه به شانه میخورد و خیلی زحمت دیده خود را به دکان نانوا یا قصاب میرساند؛ یک پارچه نان یا یک تکه گوشت گرفته به سرای شاهی عودت میکند و بدین واسطه خود به نفس نفیس از نرخ این چیزها علم آوری میکند. . . در موسم بهار که برفها می پرَد، لباس دهقانی پوشیده پیش روی هزار ها نفر دهقان، خود قولبه رانی میکند و از خدا فیض وبرکت خواسته دعا میکند . . . امیر از کلاه گرفته تا بوت همه لباس خود را از ساخت محلی وطنی میسازد، ساخت داخله را خیلی به تعصب ترویج میدهد . . . درکابل سفرای دول اجنبی را هم اگر گوگرد وطنی استعمال نکند استادانه تنقید میکند . . . تنها در خاندان شان چه که در کابل هم یک افغان که مثل خود او ترکی بداند موجود نیست... به رغم طبیعت جدی و مردانه ی خود مزاح لطیف دارد. یاد دارم که در پغمان در جشن استقلال به طرف یک تصویر خود که با جسامت طبیعیه

به رنگ روغنی رنگ داده شده بود، خنده کرده ایفای سلامی نمود، روز دیگر به جمعیت عکس میگرفت، محمود بیگ طرزی بحضور شاهانه عرض کرد که بروت های خود را درست کنند، اعلیحضرت بجواب فرمود : " بلی ، این چیزیست که انشا الله در وقت جنگ خواهد شد " .

امیرعبدالرحمن خان جدِ اعلیحضرت امان الله خان به سهم خویش در مورد آینده ی نواسه ی خود پیشبینی نموده بود. سید مسعود پوهنیار درپا ورقی صفحات (90-91) کتاب " ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد درافغانستان"، ازقول خیاطِ امیرعبدالرحمن خان بنام خلیفه عبدالله مینویسد که وی (خلیفه عبدالله) به حضور امیر بودکه نواسه های او (سردار عنایت الله خان و سردار امان الله خان) را نزدش آوردند. امیر دست امان الله خان را بدست گرفته پشت دست و انگشتهای او را به دقت ملاحظه کرد و گفت : **" این بچه نواسه ی شاغاسی شیردل است . . . نامبرده یک شخص ظریف و بسیار جسیم و تنومند و پُرموی بود. این پسرهم وقتی بزرگ شود مانند او پرموی میشود. . . هرگاه سلطنت به خاندان ما باقی بماند و نوبت باین بچه برسد، یک پادشاه زبردست خواهد شد . . ."**

بهرحال، واقعیت امر اینست که اعلیحضرت برای نخستین بار، با آنکه جوان بیست و هفت ساله یی بیش نبود، بمجردیکه برتخت شاهی نشست، طلسم جادویی اختفاگرایی، صلابت افسانه وی (واما میان خالی)، عظمت طلبی و پرده نشینی شاهان سلسله دار افغانستان و بویژه، شیوه ی دوری گزینی، نفرت و نخوت پدر و پدر کلانش را که در برابر ملت شریف افغانستان داشتند، فرو ریخت و رسماً درهمه جا اعلام نمود که **او فقط یک فرد از افراد کشور است و نباید میان شاه و ملت دوری و بیگانه گی وجود داشته باشد.** اعلیحضرت در راه ترقی، سر بلندی و اصلاح امور اجتماعی کشور مؤثرانه حرکت کرده نقش مثبتی از خود در سینه ی تاریخ افغانستان بجا گذاشت و روی همین

گفته ها و کرده ها بود که صمیمیت و محبوبتش در بین مردم افغانستان سرحد نمی شناخت، اینکه کدام عنصرمغرض خارجی در مورد چنین شاه مردم دوست، دموکرات و مترقی خصمانه و دور از انصاف مینویسد، قابل توجه نخواهد بود.

بدنیست به منظور آشنایی بیشتر با طرز تفکر و نیات نیک، روحیه ی بلند و قدرت نطق و بیان اعلیحضرت امان الله خان، بخشهایی از یکی ازخطبه هایش را که به روز جمعه هفتم ماه عقرب سال 1304 خورشیدی در مسجد جامع شهر قندهار انجام داده است، ازصفحات (182-190) "حاکمیت قانون درافغانستان" بدون دخل و تصرف در اینجا نقل کنیم :

" حمد و نعت به زبان عربی . . . و اما بعد، عزیزان من! در خطبهٔ گذشته در مسایل دینی و معرفت خداوندی برای شما کم کم بیان کردم و تفصیل او را چنانچه لازم است به سببی که طول کلام نشود برای شما گفته نتوانستم. همهٔ تان بخوبی میدانید که تمام کائنات و سایر موجودات دلیل بر وجود ذات خداوند و شاهد معرفت پروردگاراست .

برگ درختان سبز در نظر هشیار هرورقش دفتریست معرفت کرد گار

هرقدریکه درموضوع معرفت کردگار عرض نماییم، باز حسب خواهش من و لزوم آن، کم است. لهذا بهمین یک فرد {بیت} اکتفا کرده فقط در بحث اتحاد و اتفاق که به جمعهٔ گذشته اجمالاً برای تان گفته بودم، چیزی توضیحات میدهم: اول غرض و مقصد خطبه هایی را که در هرجمعه می شنوید، برایتان میگویم. ببینیدکه خطبه در همچو یک موقع خوبی که میان فرض و سنت است و درین وقت انسان مجاز نیست که حرف بزند، حتی وظیفه کند و یا به معاملات دنیوی اشتغال ورزد. برای چه خوانده میشود؟ فقط برای داناندن سامعین از امر الهی و هدایاتی که بر آنها از طرف خدا حسب اقتضای وقت و

زمان عائداست . خطبه در جمعه مقرراست و می باید که این خطبه ها چنانچه پیشتر گفتیم به زبانی خوانده شود که به فهم و ادراک مسلمانان همان قطعه نزدیک باشد و ازآن استفاده کرده بتوانند نه اینکه الفاظی را بخوانند که ابداً سامعین آن معانی و مطالب را ندانند و به امر و نهی و تکلیفی که برآنها از شنیدن آیات و احادث لازم می آید، اطلاعی حاصل نکند. خودم بسیار آرزو داشتم که امروز به زبان افغانی خطبه میگفتم، مگر بنابر دو لحاظ بفارسی به شما خطابت میکنم :

1) **چون درخطبه اکثر به مطالب و معانی آیات قرآنی و احادیث نبوی ترجمه میشوند و افغانی من آنقدر بلند نیست که بخوبی از عهده ی آن طوری براید که من گناهکار نشوم و شما را خاطر خواه خویش به مطلب دانانده بتوانم.**

2) **اکثراز شما حضار به فارسی میدانید و عموم تان میتوانید که از آن بخوبی استفاده کنید. خطبه خواندن یکی از وظایف مهمه ی سلاطین اسلامیه است که اول خود سلطان می باید خطابت کند در موقع غیاب او این وظیفه بر دوش حکام و وکلای پادشاه اسلام میباشد تا احکام و بیانات آن از زبان اوشان صورت قطعیت را در بر گیرد، اما بدبختانه سلاطین اسلامی و رؤسای محترم مااز مدتی است که آهسته آهسته این سنت سراپا سعادت خلفأ راشده و امرا اسلامیه را از گردن خود ساقط نموده مسئله را تا جایی رسا نیده اند که این حق مسئوله ی خود شان را از آن ِعلما می پندارند و کاملاً این وظیفه ی مهمه ی اسلامه را بدانها واگذارشده اند و علما نیز درین مورد هر طوریکه بخاطرداشتند کار کردند و عقب این امر نبرامدند که آیا سامعین به اوامر و نواهی که میفرمایند، میدانند یا خیر؟ ازین جهت است که من همیشه همان وظیفه ی مسئوله را خودم اشغال میکنم و درین ضمن اوامر و نواهی را که بر طبق ارشاد خداوندیست به شما میگویم اجرای آن را بصورت قطعی و حکمی بالای تان خواستارم در صورت مخالفت از آن شما را نه تنها به نزد خود ، بلکه به نزد (خدا و رسول) مسئول می**

انگارم، گمان نکنید که من درین خطبه های خویش فقط گفتار میکنم عقب عمل و کردار آن مثلیکه حافظ شیرازی گفته است نمی برایم:

حافظ وظیفه ی تو دعا گفتن است وبس در بند آن مباش که نشنید و یا شنید

بلکه بصورت قطعی وجدی شما را امر میکنم که این کلمات مرا که مطابق فرموده ی (خدا و رسول) است بگوش هوش تان بگیرید و تا جان در تن و روح در بدن تان باشد در اجرای آن بکوشید.

عزیزان من ! شما را به اتحاد و اتفاق زیاد امر و توصیه میکنم، اما چه اتفاقی که صورت عملی داشته به اوصاف و صفات حقیقی خویش آراسته باشد از شما آرزومندم که در بین تمام اقوام و طوایف خویش چندان مراتب اتحاد و اتفاق را قایم کنید که افغانستان مرکز اتفاق اسلام و سلسلۀ پیوند رشتۀ اتحاد عمومی عالم اسلام گردد! وقتیکه شما جاده پیمای اتفاق شدید، پس برشما لازم می آید که نسبت به بزرگان خویش اطاعت و به خورد های خویش نظر شفقت و بهم صنفان خود شیوه ی محبت را مرعی دارید، درین صورت شما جوانان هم بعد از اینکه عمر خورده و پیر شدید حتماً ازطرف خورد های خویش اعزاز و احترام می بینید و با آن برادران خویش که عاجز و نا توانند کمُک و دستیاری کنید که گفته اند چو ایستاده یی دست افتاده گیر و یا اشخاصیکه داد و ستد و معامله می نمایید طرز امانت و دیانت را اختیار و با همگنان لطف و مراعات را روی کار آورده کسانیکه به تکلیف و زحمات سر دوچار باشند باآنها معاونت وهمدردی و مریضان را پرستاری و تیمار داری و درماند گان را دستگیری و دلداری نمایید که نتیجه و ثمره ی هرکدام ازین عملیات و رفتار، اتحاد واتفاق را بوجود می آورد ! جمیع احکام و ارشاداتیکه سرور کائنات بما امُتان خویش فرموده اند اگر اندکی فکر وتأمل کنید در هرکدام آن یک عالم خوبی و یک جهان باریکی موجود است . مثلاً پیغمبرما تاکید مزیدی در محبت نمودن با همسایگان و ایفای حقوق آنان برما فرموده است، وقتیکه ما با همسایه های خود شیوه ی اسلامیت و انسانیت را گرفته

محبت کنیم و آن همسایه های ما نیز بر وفق این امر پیغمبری رفتار کرده دیگر همسایه های شانرا عزت و احترام نمایند، مسئله بجایی میکشد که تمام یک ده و یک شهر و یک منطقه ی اسلامی گرویده ی محبت همدیگر شده سپس از آن یک شهر و یک ولایت با دیگر شهر و ولایت همسایه ی خود نیز همین مسلک را از دست نداده، ایران، ترکستان، افغانستان، هندوستان، ترکیه ، عرب، مصر، چین، مراکو، الجزایر و غیره مسلمانان عالم تماماً با همدیگر متحد و متفق میشوند و دایماً درتکلیف و درد با همدیگر همدردی و در مسرت و خوشنودی باهم شریک میباشند. خداوند پاک هم درهمین موضوع اتفاق بما و شما چنین یک امر تاکیدی فرموده است که (واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا) چنگ بزنید تمام تان به رشته ی خداوندی که اسلامیت است و ازهم مفارقت نجویید. در موقعیکه خداوند بما امر اسلامیت را میکند و درین رهگذر بما هیچ اجازه ی تفرق وجدایی نمی دهد. پس از چیست که شما علاوه براسلامیت بخود همدیگر نسبت درانی و غلجایی و سدوزایی و اچکزایی و اپره و غیره را میکنید؟ آیا شما و علمای تان اینقدرعقل وفهم هم ندارید که " شرع شریف احدی" به مقابل اسلامیت، قومیت و وطنیت را اهمیتی نداده است و همه پیروان صادق خود را به بانگ بلند به شاهراه توحید (من قال لاالا الاالله دخل الجنته) میکشاند و بجز از تقوی و پرهیزگاری هیچ یک امتیازی به قومیت و وطنیت نداده است. درقندهار بیشتری از مسلمان ساده لوح را من بدین مرض قومیت مبتلا می بینم. لهذا آنهاییکه به قومیت و نسَب خود تفاخر میکنند میپرسم که آیا حیثیت قومی یا نسبی اوشان از عزت و شرافت اسلامی بلند است ؟ نی، بلکه اسلام یک چیزی نهایت مقدس و متبرک و مشرف بوده بلند از همه صفات است. آیا آن اقوام و طوایفی را که شما در بین خود حقیر می شمارید و یا آنها را بنام اپره یاد میکنید، اسلام هم آنها را از خود بهمین جرُم از حلقه ی وسیع خویش خارج کرده است ؟ نی، استغفرالله . بلکه اسلام آغوش خود را برای عرب و عجم و خورد و بزرگ یکسان کشاده همه را به نظر مساوات همینگرد! هرکسیکه درافغانستان سکونت دارد،

بدون استثنا افغان وتمام طوایف و اقوام آن مسلمان گفته میشوند. برای هیچ کس لازم نیست که از اسلامیت و افغانیت (نعوذ با الله) صرف نظرکرده به قومیت خویش بنازد و خود را بدان امتیاز دهد و اگر کسی بلند تر از صفت اسلامیت، قومیت را بداند، حتماً درایمان او ضعف است و اعتقاد او سست میباشد و برخلاف آیه ی شریفه ی (واعتصمو ابحبل الله جمیعاً و لاتفرقوا) رفتار نموده است. این مسئله را مکرر درکابل و به دیگرجا یها گفته ام که مسایل قومیت را از بین دور کرده فقط اسلامیت را نقطه ی نظر خویش قرار دهید! کسانیکه سابق ازین در بین تان قومیت و غیره امتیازات را تولید و طرح افگنده اند، مقصد شان فقط پیش بردن مقاصد شخصیه آنها بوده تنها بهمین اسما، قومیت مردم عناد ونفاق و هم چشمی را پیدا کرده بدین وسیله منافع خود ها را پیش میبرند. خودم این مسلک و نیت را بالذات بد دیده برخلاف مقررات اسلامیه می پندارم و نمی خواهم که مزید برین ازین " پره وجنبه داری" ضرری به اتفاق عالم اسلام و ترقیات افغانستان بهمرسد ! بعد از این ، بهمه ی شما تأکیدمیکنم که نه تنها خود تان بلکه برای دیگر اخوان خویش نیز این مسئله را ابلاغ کنید که خیالات قومیت و امتیازاتی راکه درنتیجه، عناد و خصومت را پدیدار میکند، از دماغ های خویش کاملاً کشیده فقط اسلامیت را طره ی امتیاز و موجب اعزاز و مایه ی ناز خویش انگاشته تا بتوانید برای قدرت و عظمت و بزرگی و شوکت اسلام بکوشید! و بدانید که همه ی ما و شمامسلمان و تمام سکنه ی افغانستان یک افغان گفته میشویم و اولاد یک پدر میباشیم! . . . مثلاً همین یک تفریق غلجایی و درانی را ملاحظه کنید و باز شعبه های متعدد درانی را بنگرید و سپس ازآن فقط بهمین یک فرقه ی بارکزایی دقت کنید که به چند خاندانی تقسیم و بچه چه اشخاص منسوب و هریک از این ها برای افضلیت و اهمیت خویش چه دلایلی را بمقابل همدیگر میتراشند! دشمنان ما خوبتر دانسته که همه تن درین مسایل میکوشند وبنام قومی و دیگر مسایل وطنی تخم منحوس شقاق و نفاق را در بین ما ریخته ما را بمیان خودما انداخته، خود شان در بلندی نشسته تماشای خون

ریزی و استخوان شکنی و قصابی ما را میکنند، فکرکنید که در سرتاسر سرحدات ما این بازارمخالفت وکشت وخون به چه واسطه گرم است و چند دانه کارطوس دیگران تلف شده است، بدون از اینکه ثروت و مال و نفوس همان سرحدی های بیچاره را از دست خود شان بر وجود خود شان صرف میکنند ! باز به شما میگویم که این خیالات جاهلانه را کا ملاً ازدماغ های تان کشیده تا بتوانید مراتب مود ت و اخوت را بین خویش مستحکم کنید و کسانی راکه برای عزت و ترقیات تان میکوشند وشب و روزدرخدمات تان سر گرم میباشند به نظر احترام و تقدیر بنگرید. می باید که شما ازین یک مسئله خرابی و اضرار قومیت وپره و جنبه داری را حس میکردید، به مجردیکه دشمن های شرف و اسلامیت تان برخاک مملکت تان دست یافته بود، علی الفور در پی تفریق شیعه و سنی و درانی و غلجایی افتاده ازین پّره جنبه داری، برای خود معلومات حاصل کرد و فقط از همین فرقه بندی و قومیت پسندی ما هر فایده را که گرفته توانستند، گرفتند! افسوس دارم که شیعه و سنی هردو مسلمان و هردو کلمه گوی و هردو از اهل قبله میباشند، پس چه چیزاین دو فرقه ی معظمه ی اسلامیه را به اندازه ی ازهم دیگردور کرد که همواره مناقشه ی شان به مجادله می انجامد ؟ ! ای کاش اگر شما عقل دور بین میداشتید و علت این تیرگی را که دست زمانه در بین سنی و شیعه افگنده است به چشم حقیقت می دیدید و می سنجیدید که ازین مخالفت آیا اسلام منفعت گرفته است و یا خساره کشیده ؟ و دشمنان ما ازین خصومت در میان ما چقدرعظمت یافته اند؟ آه ما را بدست خودما، از ما جدا کردند، تکه تکه نمودند، پارچه پارچه ساختند وتمام قوای ما را میان خود ما به تحلیل رسا نیدند. . . . .چیزیکه عظمت و سطوت و شوکت حقیقی را برای انسانها بهم میرساند، اخوت و مودت و محبت اتحاد و اتفاق و همدردی با همدیگر است و بس ! دردی که ازین پریشانی عالم اسلام بدل دارم مرا مانند آتش میسوزاند و هیچ طاقت اظهارش را ندارم، کمی که درین موضوع با شما بیان کردم گویا دودی است که از نهادم می برآید، حالا از لطف و مکرمت آن خداوندی

که ما را از عدم به وجود آورده و راه اسلامیت را بما کرامت کرده و ما را برجاده ی اسلامیت مستقیم کناد و این گفتاری را که من عاجز برای بیداری و هوشیاری شما نمودم بی اثر نگذارد و اتحاد و اتفاق را بما و شما عطا کند که مانند یک تکه ی فولادی سخت و مستحکم باشد.. ."

تأکید اعلیحضرت روی اتحاد و اتفاق ملت وتوجه پیرامون ارزشهای دینی به این منظورصورت میگرفت که وی میدانست دشمنان داخلی و خارجی هنوزهم در صدد ایجاد نفاق، چند پارچه گی، بی اعتمادی و سردر گُمی ها درمیان اقوام مختلف افغانستان است و همچنان نیک می دانست که مردم افغانستان بهمان اندازه یی که به ارزشها و اعتقادات اسلامی شان سخت پابند هستند، بهمان پیمانه هم فریب تبلیغات دشمنان مسلمان نما را میخورند. بنابرآن، طی صحبت ها و سخنرانی هایش میکوشید (ملت عزیز) ش را متوجه همین نکات مهم سازد.

شاه، همچنان، به مناسبت تجلیل از روزجشن استقلال، خطاب به ملت افغانستان گفت:

" ملت عزیز و محبوب من ! اولاً تبریک این عید سعید استقلال را به همه شما عرض میکنم. ثانیاً این قدر تحسینهای لطف کارانه و تقدیر های مرحمت شعارانه که شما ملت عزیزم بر خدمات من عاجز میدانید همه از مراحم صمیمیت کارانه خود شماست، ورنه همه حیات من مغلوب خجالت است که خدایا برای تو خدمت میکنم و در دنیا نتیجه تحسین و تقدیرش را از اولاد های خوش بخت و سعادتمند و بختیار هستم. چیزهایی را که بمن عاجز نسبت میکنید اول از لطف خداوند است که بمن امداد کرده و از همت و فعالیت شما ملت محبوب من بود که امروز به این تفاخر نایل هستم ، ورنه یک فرد مثل من عاجز که به فکر ترقی شما در گوشه افتاده بودم کجا میتوانستم که ملتی را به این بزرگی طرفدار خود ساخته استقلال شانرا از کسانیکه مثل اژدها بدهن خود فرو برده بودند، بگیریم. چون خداو ند بمالطف و احسان کرد، پس امید قوی داریم این عطیه بزرگ خود را پس نگیرد. و امید است که تا به قیامت بر دوام بماند. لقب رهنمایی و

غیره القاب مملو از محبت و حیات پر صمیمت را که نسبت بمن لطف کرده اید، عوضش مرا یک فرد عسکر خدمتگار صمیم ملت خود بنویسید. من رهنما شده نمیتوانم، بل یک نفر خدمتگار صمیم شما هستم. همچنین که تا بحال بخدمت شما قو م نجیب کمی نکرده امید دارم که آینده نیز در راه ترقی ، حفظ ناموس و شرف و استقلال شما یک لحظه درنگ نکنم و محافظهٔ استقلال خود را چطور باید بنماییم؟ آیا با این بیرقهای رنگارنگ و تزئینات موجوده صورت میگیرد؟ نی ! باید به قلوب اواد های خود و نسلهاییکه از آن پیدا میشود، حس وطندوستی و فدا کاری را تولید کنیم ، زیرا وقتیکه فدا کار باشیم هیچ وقت استقلال از دست ما نخواهد رفت و در صورتیکه اولاد های صالح شما صاحب تعلیم و تربیت باشد، حاجت به ریختاندن خون هم ندارد و محافظ آن معارف خواهد بود. حسودان و دشمنان تان که دیوانه استقلال اند در صورتیکه اولاد های تان فهیم و صاحب تعلیم باشند دست خیانت خود را باین شرف و استقلال تان دراز کرده نمیتوانند. پس درمعارف و تعلیم بکوشید و اولاد های خود را به غرض تعلیم و تحصیل در ممالک متمدن و بزرگ دنیا فرستاده از خود دور کنید تا نتیجه کامیابی و دانش شان قوت الظهر بوده استقلال شما دوام کند. ازاینجا محافظهٔ خطرات استقلال تانرا میتوانیدو بس. زیرا ملتیکه اولادان شیرین خود را که عزیزترین و بهترین چیز هایشان است ، برای معارف و جلوگیری از جهل وقف وطن نماید، عین فداکاری و جان فشانی شان است که در راه استقلال نموده اند. درین وقت نفری منگلی که به فواید تعلیم کمی پی برده اند، اولاد های شان را جهت تعلیم و معارف پیش میکنند. پس شما کسانیکه از نتایج معارف استفاده و از تعلیم ثمر خورده اید و به نیروی آن، دولت و ثروت پیدا کرده اید، باید که شما بیشتر به خدمات عرفانی اولاد های خود ساعی باشید و آنها را به معارف برای تحصیل بفرستید. چه ، وقتیکه معارف شما ترقی کرد همه دانسته و با حقوق خود و حفظ آن آگاه و دشمن اراده بدی به شما نخواهد کرد. عزت و ثروت و دیگر وسایل تان به همان اندازه ترقی میکند. باقی آرزویی را که به خصوص خدمت شما قوم به دل دارم

بیان کرده نمیتوانم. اینقدر آرزو دارم که اولاد، هستی، زنده گی، جان و حیاتم وقف ترقی و خدمت شما باشد . درخاتمهٔ نطق خود دعا میکنم که خداو ند ملت عزیز و عسکر مرا همیشه فاتح و مظفر داشته باشد و امروز این شرف و افتخار خدایا که بما عطا کرده یی، برای عموم اقوام ضعیف و مظلوم دنیا عطا فرما و آنها را نعمت آزادی ببخش، علی الخصوص برادران شرقی و علی الخصوص بعالم اسلام ما نصیب بفرما ! و الهی دشمنان و غاصب حقوق شانرا همیشه به نزد شان مخجول داشته باشی. زیاده چون روز اول سال نهم عید استقلال تان است، نمیخواهم در این روز مسعود با اظهار درد های دل خود که برای ترقیات شما می پرورانم، خاطر همهٔ شما را افسرده کنم، چه، افسرده دل افسرده کند انجمنی را "

فصل چهارم

اقدامات و کارنامه های اعلیحضرت امان الله خان

تخت نشینی اعلیحضرت امان الله خان با همهمه و شور و شعف مردم و بویژه، روشنفکران مبارز و اصلاح طلبان جامعه ی افغانی توأم بود. زیرا مردم افغانستان در زیر بار سنگین فقر وبی روزگاری وظلم و احجاف دراز مدت امیرماضی و حکام وی کوفته شده و از اسارت استعمار برتانوی و عقب مانی کشورتحت نظام فیودال – قبیله یی شدیداً رنج میبردند. روشنفکران مشروطه خواه و شخصیت های مترقی که قربانی های خونینی را متحمل شده بودند، نشانه هایی از روشنی و امید در وجود اعلیحضرت بمثابه ی رهبرجنبش مشروطه درآن مقطع زمان می دیدند. این شور وشعف به زودی مرزهای افغانستان را در نوردید و سرتاسر منطقه، جهان اسلام و ملل اسیرآسیا و افریقا را در برگرفت، زیرا اعلیحضرت امان الله خان نخستین وعاجلترین اقدامی را که بعمل آورد، اعلان دلیرانه ی استقلال سیاسی کشورش از بند اسارت هند برتانوی بود که منجر به سومین جنگ آزادیبخش ملی و حصول استقلال سیاسی مملکت گردید.

البته اعلیحضرت در این راه پُر مخاطره واما سر فرازانه تنها نبود، بلکه سرداران بزرگی چون عبدالقدوس خان، محمودبیگ طرزی، عبدالغنی خان و نیز، روحانیون مبارز، جنرالان نامدار، افسران فداکار، روشنفکران آزادیخواه درداخل و خارج دربار مانند عبدالهادی خان (داوی)، عبدالرحمن خان (لودین)، میرسید قاسم خان (لغمانی)، تاج محمد خان (پغمانی)، غلام محمد خان (میمنه گی)، میرغلام محمد خان (غبار)، محمد انور(بسمل)، میرزمان الدین خان (بدخشانی)، پادشاه میرخان (لوگری)، کاکا سید احمد خان (لودین) و بخصوص، نیروی پُرتوان مردم سرتاسر مملکت را در عقب خویش داشت و از پشتیبانی افکارعامه ی مردمان هند ، قبایل پشتون و منطقه بر خوردار بود. اعلیحضرت امان الله خان با عشق آتشینی که خود به آزادی سر زمین خویش داشت، با درک عمیقی که از تمنیات ملی در این زمینه و باساس مرام عمده ی " جمعیت سّرِ ملی" دربار، با اعلام آزادی و استقلال سیاسی کشور از بند استعمار برتانوی، سرتاسرافغانستان را به شور و هیجان در آورده و پشتیبانی گرم وبی چون و چرای مردم را بدست آورد. علاوتاً، اعلیحضرت امان الله خان با این اقدام بزرگ و جسورانه ی خویش، هم آتش احساسات لشکری نسبت به قتل امیر حبیب الله خان را فرو نشانید و هم بار دیگر آحاد ملت افغانستان را متوجه هدف مشترک و مقدس همه گانی که عبارت از مقابله با استعماربرتانوی، حصول استقلال کامل سیاسی واصلاحات اجتماعی، اقتصادی وفرهنگی بود، نمود.

به قول روان شاد میرغلام محمد(غبار)، اعلیحضرت امان الله خان، متعاقب قتل پدر، به روز جمعه بیست و دوم ماه فبروری سال 1919 میلادی، مجلس عاجل و خصوصی مرکب از یکعده درباریان مانند سردار عبدالقدوس خان، محمد نعیم خان، میرزا محمودخان (امین نظام) ، محمد سرورخان (بابای کرام)، سردار عبدالوهاب خان (امین المکاتیب)، سردار محمد علی خان، محمود بیگ طرزی، نایب سالارصالح محمد خان و

جنرال عبدالوکیل خان و غیره تشکیل داده بعد ازنظر خواهی و مشاوره در مورد حادثه ی قتل امیرحبیب الله خان و اعلان پادشاهی سردار نصرالله خان (نایب السلطنت و عم امان الله خان) درجلال آباد، خود تصمیم به پادشاهی گرفت و بدون آنکه وقت فوت شود، لشکرکابل به سر کرده گی نایب سالار صالح محمد خان و جنرال عبدالوکیل خان در برابر سلام خانه ی عام حاضر شده و توپ های احترام به صدا در آمدند.

فردای آن روز(بیست و سوم ماه فبروری)، اهالی کابل و افراد سپاه درمیدان مراد خانی (که بعداً گمرک کابل در آنجا اعمار گردید) تجمع نموده بی صبرانه انتظار ورود شاه جوان را میکشیدند. اعلیحضرت در ساعات قبل ازظهر، درحالیکه یونیفورم رسمی عسکری به تن، موزه های بلند به پا و شمشیر برهنه در کمر داشت سوار بر اسپ از ارگ شاهی برآمده خلاف راه و رسم همیشه گی شاهان ماضی، تنها و بدون محافظ، دلیرانه و خودمانی به داخل جمعیت بزرگ مردم درآمد. اعلیحضرت در همین روز و در برابر چنین جمعیت عظیم مردم، بیانیه ی تاریخی و مهم اش را ایراد نموده استقلال داخلی و خارجی افغانستان را اعلام و تأمین برادری، برابری، عدالت و خدمتگزاری صادقانه برای ملت افغانستان را وعده داد.

روان شاد (غبار) درصفحه ی (753) " افغانستان در مسیر تاریخ" چنین مینویسد: " **... فردا 24 فبروری مردم کابل و قشون پایتخت در میدان مرادخانی اجتماع بزرگ نمودند، امیر امان الله خان سواره و تنها در بین جمعیت داخل شد درحالیکه شمشیر برهنه در کمر آویخته بود، درهمین جا بود که او نطق مشهور و تاریخی خود را نمود، او استقلال خارجی افغانستان و آزادی فردی را در داخل کشور اعلان کرد و از مساوات و برادری و برابری، آزادی ملت و تأمین عدالت و صداقت دولت جدید حرف زد. غریو شادی و تهنیت از جمعیت برخاست. . . " (1)**

داکتر عبدالرحمن حکیمی که یکی ازنخستین شاگردان دوره ی اول فاکولتهٔ طب کابل بود، ضمن نگارش خاطرات خویش که درشماره ی ماه آگست سال 1991 م مجله ی "آیینهٔ افغانستان" بچاپ رسیده است ، چنین مینگارد:

" خوب بخاطر دارم که {اعلیحضرت امان الله خان} تمام مردان روشناس پایتخت را در مسجد جامع عید گاه جمع کرد و از فضایل استقلال حرف زد. تاج شاهی او را در مسجد گذاشته بودند، اشاره به آن نموده گفت که این تاج را امپراتورانگلستان زیر دست خود میداند و من افغان و مسلمانم و تاج شاهی را تا آنوقت بسر خود نمیگذارم که با همت و شجاعت شما قوم غیور افغانستان استقلال و آزادی افغانستان را باز بدست نیارم. بعد ازین بیانیهٔ شورانگیز، پسرخود (شهزاده هدایت الله) را بدست گرفته و بلند کرد و گفت : خون این طفل معصوم را فدای حصول استقلال مینمایم و بعد شمشیر خود را از غلاف کشیده و فرمود که این شمشیر را در غلاف نمیگذارم تا شرافت افغانستان را باز حاصل نکنم . . .″

داکترحکیمی علاوه میکند : **" ... بعد از حصول استقلال و رفت و آمد مردم افغانستان با دنیای اروپا، شهروندان این ترانه را میسرودند که بند اخیر آن عربی است : کردی برون شمشیر کین ازبهراستحکام دین**

الهنا یا ربنا انصرالنا امیرنا امیر الافغان امان الله

اعلیحضرت به روز دهم سلطنت خویش (سیزدهم ماه حوت سال 1297 خورشیدی) مطابق سوم ماه مارچ سال 1919 میلادی، نامه ی رسمی عنوان " لاردچلسفورد" وایسرای هند برتانوی فرستاده در آن متذکر شد که باید بر معاهده ی سال (1905م) تجدید نظر بعمل آمده و معاهده ی جدید با شرایط جدید به امضا برسد(1)

بخشهای عمده ی متن نامه ی اعلیحضرت امان الله خان عنوانی وایسرای هند برتانوی چنین بود: " پدرش بدست یکعده خائنین به قتل رسید . . . و به امید و یاری خداوند تاج امارت دولت افغانستان را در شهر کابل پایتخت افغانستان درحالی بر سر گذاشتم که تمام مردم، قوای نظامی مملکت به شور و هیجان خاص از من استقبال نمودند. . . ناگفته نباید گذاشت که . . . افغانستان مستقل و آزاد در هر لحظه و موسم آماده است با در نظر داشت تمام قواعد دوستی هر نوع قرار داد و معاهدات تجارتی، دوستی و مانند آن را که به حال هردو جانب مفید واقع گردد. . . با حفظ حقوق مساوی با حکومت عالیه انگلستان امضا نماید. . . " (نگاهی به عهد سلطنت امانی- صفحهٔ 17)

وایسرای هند برتانوی، ارسال جواب به نامه ی اعلیحضرت امان الله خان را ملتوی گذاشت و ظاهراً این پیشنهاد شاه را نپذیرفت .

---

(1)معاهدهٔ سال 1905 میلادی همان معاهده ی ننگینی است که امیر حبیب الله خان پس از مرگ پدرش (امیرعبدالرحمن خان) با نمایندهٔ استعمار انگلیس درکابل امضا نمود که باساس آن ، شرایط اسارت بار زمان پدر در مورد خط نام نهاد " دیورند " و حاکمیت انگلیس بر سیاست خارجی افغانستان را پذیرفت و تا دَم مرگ بدان وفا دار باقی ماند.

اعلیحضرت همچنان مجلسی را بتاریخ سیزدهم ماه اپریل سال 1919 میلادی در کابل دایر نمود که دران، نماینده ی سیاسی هند برتانوی هم حضور داشت . شاه جوان طی مجلس مذکور چنین سخنرانی نمود: **" من خودم و مملکت خودم را از لحاظ داخلی و خارجی کاملاً آزاد و مستقل اعلان کرده ام. بعداز این مملکت من مانند سایر دول و قدرتهای جهان آزاد است . به هیچ نیروی خارجی به اندازه ی یک سر مو اجازه داده نخواهد شد که در امور داخلی و خارجی افغانستان مداخله کند و اگر کسی به چنین امری اقدام نماید، گردنش را با این شمشیر خواهم زد. "**

قابل توجه اینکه اعلیحضرت درهمین اثنا رو به طرف نماینده ی سیاسی برتانیه کرده با ملایمت گفت: " چیزی که گفتم فهمیدی ؟! " و نماینده ی برتانیه جواب داد : " بلی فهمیدم !" (صفحهٔ(146) " تاریخ روابط سایسی افغانستان..."

اعلیحضرت همچنان بجواب نامه ی نایب السطنه هند برتانوی که میخواست با لیت و لعل استقلال سیاسی افغانستان را به تعویق اندازد، نوشت : **" ملت افغانستان مرگ ظاهر و هویدا را برزیر دستی اجنبی ترجیح میدهند و آنرا حیات ابدی میدانند "**

چون شاه امان الله نیات باطنی و پالیسی های استعماری " لارد" های برتانوی را دقیقاً میدانست ومطمئن بود که مقامات مذکور نه از اعلام پادشاهی او خوشنود خواهند بود ونه هم نامه ها را به زودی پاسخ خواهند گفت. بنابرآن، بدون آنکه منتظر مانده و وقت را ضایع کند، داخل اقدامات آتی گردید:

یک هیأت سیاسی به ریاست محمد ولیخان دروازی و اشتراک میرزا محمد خان یفتلی، عبدالرحمن خان لودین، محمد گل خان مومند، سردار فیض محمد خان ذکریا، قاضی سیف الرحمن، عبدالحمیدخان، خواجه هدایت الله خان، شیر احمد خان، عزیز الرحمن خان

و غلام جیلانی خان را بصورت مستقلانه به شوروی و سایر کشورهای اروپایی فرستاد تا پیام های مؤدت وحسن نیت اعلیحضرت را به سران کشورها رسا نیده رژیم مستقل پادشاهی او را به دول و ملل جهان معرفی نماید و زمینه های بر قراری روابط دو جانبه ی سیاسی و اقتصادی میان افغانستان و کشور های مورد نظر را فراهم سازد. بهمین منظور، هیأت افغانی نخست به اتحاد شوروی سوسیالیستی که تازه انقلاب کارگری اکتوبر1917م را پشت سر گذارده وهنوز از مقابله با تحریکات و مداخلات کشور های بزرگ سرمایه داری به ویژه انگلستان فارغ نشده بود، مسافرت نموده با استقبال گرم مقامات آن کشور مواجه گردید. چون افغانستان ازیکطرف با به راه اندازی جنگ آزادیخواهانه ی ملی علیه استعمار انگلیسی به قیادت اعلیحضرت امان الله خان و رویدست گرفتن برنامه های گسترده ی اصلاحی و ارتقایی در واقع ، ضربه ی کاری به پیکراستعمار برتانوی، این دشمن قدرتمند شوروی نو تأسیس حواله نموده بود، از طرف دیگر، دولت شورا ها هم که درعین حال شعار انقلابی آزادی، برابری و احقاق حقوق ملتها را بلند کرده بود، نه تنها رژیم جدید و مترقی اعلیحضرت امان الله خان در قلب آسیا را بایستی به رسمیت می شناخت، بلکه اصولاً از نظرمالی و تخنیکی نیز حتی المقدور به آن مساعدت بعمل میآورد. یعنی درحقیقت، هردو رژیم نوتأسیس(افغانستان و شوروی) به شناخت رسمی متقابل، برقراری روابط صمیمانه و حمایت از یکدیگر، بویژه در برابر توطئه های دشمن مشترک خارجی و مرتجعیین داخلی نیاز بی چون و چرا داشتند. امان الله خان با تیز هوشی و درک دقیق همین نیاز تاریخی بود که هیأت سیاسی اش را جرأتمندانه اولاً به شوروی فرستاد و باین اقدام خویش، هم موجبات شناسایی متقابله را بار آورد وهم مقامات استعمار برتانوی را در برابر عمل انجام شده و مستقلانه قرار داد. گفتنی است که محمد ولیخان دروازی بحیث رییس نخستین هیأت سیاسی افغانستان مستقل، درفعالیتهای سیاسی و تبلیغاتی اش به سود دولت مستقل افغانستان، از خویشتن شایسته گی و موفقیت آشکاری به نمایش گذاشت.

محمد ولیخان دروازی

تذکراین موضوع نیز ضرور است که قبل از مسافرت هیأت دولت افغانستان به ریاست جنرال محمد ولیخان دروازی به ماسکو، مولوی برکت الله خان که ازقبل بعنوان پناهنده ی هندی و مبارز ضد استعمار انگلیس درکابل بسر میبرد و درعین حال، صدراعظم حکومت مؤقت یا حکومت جلای وطن آزادیخواهان هند بود، به اشاره ی اعلیحضرت امان الله خان رهسپار شوروی گردیده و بمنظور جلب مساعدتهای آن کشور، با لنین ملاقات بعمل آورده بود. چنانکه وی طی نامه ی مورخ دهم جون سال 1920 میلادی عنوانی لنین چنین مینگارد :

". . . ازهنگامی که مفتخر به ارائه پیشنهاد تحریری در زمینهٔ اتحاد میان جمهوری روسیهٔ شوروی و دولت افغانستان- چونان کلیدی برای حل و فصل "مسألهٔ خاور"

pg. 101

درکل به سود روسیه شوروی به کمیساریای خلق در امور خارجی در مسکو (که بیدرنگ پذیرفته شدند}، گردیده بودم، بیش از یکسال میگذرد. . . در میان بسیاری از مفادی که برای توجیه تحقق این اندیشه به گونه مشخص ارائه گردیده بود، اصلی ترین آنها فرستادن کمُک برای افغانستان به شکل پول، جنگ افزار و ساز و برگ بود. با این پیشنهاد ها نیز چونان پشتوانه طرح من موافق بودند. خوشبختانه، پس ازچندی از کابل نامه یی از حضرت والا- امیر امان الله خان- تاریخی هفتم اپریل عنوانی شخص شما دریافت شد که از طریق شما خطاب به همه روسیه شوروی بود که در آن اعلیحضرت دست دوستی خود را به سوی روسیه شوروی دراز نموده بود... برای نمایش دوستی، در اوایل تابستان سال 1919 جنرال محمد ولیخان سفیر فوق العادۀ افغانستان به تاشکنت آمد. در پاسخ، رفیق براوین تقریباً همزمان به کابل فرستاده شد. . . "

(نبرد افغانی ستالین- سیاست قدرتهای بزرگ درافغانستان- صفحۀ382 – ترجمۀ عزیزآریانفر)

پیام اعلیحضرت امان الله خان عنوانی و. ا. لینن رییس شورای کمیساران ملی شوروی :

مورخ 7 اپریل1919 میلادی مطابق ماه حمل 1298 هجری شمسی.

" جناب جلالتمآب اعلیحضرت رییس جمهوریت دولت معظمه روسیه را پادشاه دولت افغانستان (امیرامان الله) سلام دوستانه و احترامات تعظیم کارانه میرساند و از فاجعه ی جان سوز قتل پدرخودم، اعلیحضرت سراج الملـه و والدین که از دست کدام غدار نا معلوم در اثنای سیاحت ممالک شاهانه شان مقتول گردیده اند، بکمال اسف و حسرت به آن دوست مهربان، عالیجناب، بیان کیفیت و به خبردادن از تاج پوشی وتخت نشینی خودم که بتاریخ 19 شهرجمادی الاول سنه 1337هجری مطابق 21ماه فبروری سنه

1919 عیسوی، درکابل پایتخت دولت مستقله ی آزاد افغانستان بوقوع آمده است ، اظهار یگانگی و مخازنت را از لوازم ضروریه ی اتحاد عالم انسانیت و صلح و صلاح بنی نوعیت، عهد میکنم.

دولت افغانستان که خلق و طبعیت آنرا از اساس و بنیادش با حریت و مساوات عالم انسانها شریک ساخته بوده است، تا بحال بنابر بعضی عوارض از شرف مخابرات و مکالمات و مناسبات با دولت های معظمه وملتهای مکرمه همنوع خودبرکنار مانده بود. چون آندوست معظم مهربانم اعلیحضرت رییس جمهور دولت معظمه روسیه باتفاق دیگررفقای انسانیت شان فخر و شرف صلح و صلاح بنی آدم و اعلان حریت و مساوات دول و ملل عالم را اکتساب نموده اند، بناأ علیه این نخستین دفعه است که بنام ملت مستعد باتکامل افغان از طرف دولت مستقل و آزاد افغانستان بارسال این نامه ی ودادیه خودم را بختیار می شمارم. باقی قبول فرمودن احترامات تعظیمه ی خود م را از طرف آن دوستدار عالیجناب امید واثق و رجای فایق دارم .

دوست شما : امیر امان الله "

دولت شورا ها بتاریخ بیست و هفتم ماه مارچ 1919 میلادی استقلال افغانستان و جانب افغانستان، نیز بتاریخ هفتم ماه اپریل سال 1919 میلادی با ارسال پیامی، دولت نو تشکیل شوروی را به رسمیت شناخت. درعین زمان، یک هیأت دولت شوروی به ریاست " کی براوین" خاورشناس مشهور روسی بتاریخ چهارم ماه سپتامبر 1919 م وارد کابل شده با شاه ملاقات دوستانه بعمل آورد و طی ملاقاتهای متعدد، جانب شوروی پذیرفت که قسمت شمال پنجده (مربوط هرات) به جانب افغانی مسترد شود و مساعدتهای مالی و تسلیحاتی به افغانستان صورت گیرد. درترکیب هیأت شوروی به ریاست " براوین"، شخصیت های

حزبی و سیاسی دیگری بنام های ک.کولیکف، م. زیبارف، جنابی، آ.علویانی و بوریس ایوانف رییس ستاد کل جمهوری ترکستان شوروی شامل بودند.

متعاقب سفرهیأت شوروی بکابل، منابع اطلاعاتی انگلیسها خبر دادند که به روز اول ماه اکتوبر، یک کاروان بزرگ دوصد شترحامل مساعدتهای {غالباً نظامی} شوروی به کابل مواصلت کرد.

همچنان هیأت هجده نفری دیگر شوروی به ریاست "سوریتس" به روز یازدهم ماه نوامبر سال 1919 م وارد هرات و در ماه جنوری سال بعد به کابل مواصلت نمود و مذاکراتی را با جانب افغانی انجام داد که همه ی این جریانات قدم به قدم به اعتبارافغانستان می افزود، درحالیکه این تحرکات دپلوماتیک ، جانب مقامات هند برتانوی را شدیداً نگران میساخت.

امروز هستند کسانیکه اعلیحضرت امان الله خان را بخاطر بر قراری روابط دوستانه با شوروی آنروز ملامت نموده عمل تجاوزی سال 1979 میلادی قشون روسی به افغانستان را که شصت سال بعد ازان صورت گرفت، با اقدامات دیروزی شاه جوان افغان مرتبط میسازند. البته اینان کسانی اند که برقضیه ، صرفاً از روزنه ی تنگ ایدئولوژیک نگریسته موقف و مقتضیات سیاسی یک رژیم نو بنیاد، اوضاع وشرایط خاص وحساس تاریخی و اجتماعی و منافع ملی کوتاه مدت و دراز مدت را نمی شناسند و یا آنرا نا دیده می گیرند. هرگاه اعلیحضرت وهمکاران نزدیک وی درتحت چنان شرایط مساعدی که علیه دشمن دیرینه (استعماربرتانوی) میسرشده بود، چنان رابطه ی متقابله و دپلوماتیک بر قرار نکرده و مساعدت های رژیم جدید شوروی را جلب نمیکرد، در واقع، کوتاهی فکر سیاسی و عدم شایسته گی دردولتمداری شان را به اثبات میرسا نیدند و یا بعباره ی دیگر، هر رژیم نو بنیاد و انقلابی دیگری هم اگر بجای رژیم اعلیحضرت امان الله خان

در آن زمان رویکار می بود، منطقاً بایستی از چنان شرایط خاص و زمینه های مساعد دربرابر دشمن قوی و کین توزاستفاده ی اعظمی بعمل می آورد. درعین حالیکه مسافرتهای هیأت سیاسی رژیم اعلیحضرت و مکاتبات دوستانه و دپلوماتیک میان دولت مستقل افغانستان و کشور های مختلف جهان بصورت فعال و بی وقفه به جریان انداخته شده بود، شاه، علی رغم آنکه خودش جوان و تازه کار ورژیمش نوبنیاد وهنوز ظاهراً دربرابر هجوم توطئه های ارتجاعی نا استوار بود، فرمان جنگ آزادیخواهی علیه استعمار هند برتانوی را رسماً صادرنمود. وقتی اعلیحضرت درماه فبروری سال 1919م اعلان پادشاهی نمود، لشکر شصت هزار نفری با ساز وبرگ عادی غیرعصری و از بساجهات ناکافی و نامؤثردربرابر یک ابرقدرت خارجی در اختیار داشت که از دوران امارت پدرش باقیمانده بود. شاه بدون تشویش از این ناحیه، صرفاً به اتکا به قدرت پُرتوان مردم، عشق سوزان به آزادی و حقانیت جانب افغانی و حمایت جنگ آوران قبایلی، پلان جنگ را طوری در نظر گرفت که باید با دشمن اسارتگر در چهار جبهه مصاف داد: جبهه ی قندهار، جبهه ی پکتیا، جبهه ی مشرقی و جبهه ی چترال. شاه، سردار عبدالقدوس خان (اعتمادالدوله) را دررأس قشونی ازراه غزنی بسوی قندهار و سرحد کویته (چمن) فرستاد. قشون تحت امر سردار عبدالقدوس خان به شمول چندصد نفرعسکرو محافظ " سپین بولدک "، نه تنها از نظر نفرات با لشکر دشمن برابر نبود، بلکه از رهگذر تجهیزات جنگی نیز به هیچ وجه با امکانات دست داشته ی هند برتانوی درآنسوی سرحد برابری کرده نمیتوانست، زیرا انگلیسها علاوه از آنکه مجموعاً بیشتر از بیست کندک نیروی پیاده و سواره ، توپخانه ی قوی ، ذخایرکافی وخطوط مواصلاتی و دیگر تسهیلات مالی در مقابله با قشون افغانی آماده داشتند، از نیروی مؤثر هوایی و جنرالان آبدیده و افسران کار کشته نیز برخوردار بودند.

داکترعبدالرحمن زمانی، نواسه ی غازی میرزمان خان کنری کتابی دارد تحت عنوان "جنگ استرداد استقلال افغانستان – جبهۀ فراموش شدۀ چترال و کنر(جبهه ی چهارم)" که طی آن البته عمدتاً بالای جبهه ی کنرو چترال درجنگ استقلال تمرکز نموده است . وی درصفحات (40-41) کتاب مذکور، باساس اسناد ومدارک آرشیف هند برتانوی ، آمار نیرو های جانب انگلیسی در این جنگ را چنین درج نموده است :

" اگرچه بعد از جنگ جهانی اول، قسمت هایی ازقوای نظامی هند بریتانوی تا هنوز درخارج از هندوستان، یعنی فرانسه، فلسطین و بین النهرین بسر میبردند، ارتش هند برتانوی در دوران جنگ سوم افغان و انگلیس، 750000 (هفتصد و پنجاه هزار) افسرو سرباز، 23 نفر جنرال های جنگ دیده و مشهور و چهارصد و پنجاه هزار حیوان باربر را در اختیار داشت. این ارقام شامل واحد های غیر منظم و ملیشیای سرحدی ای نمیشد که چندان مورد اعتماد انگلیسها قرار نداشتند . . . "

موصوف باز در صفحه ی (41) کتاب مذکور مینویسد : **" ارتش انگلیس در اوج جنگ مجبور شد در یک وقت از بیش از سیصد و پنجاه هزار جنگنده و یکصد و پنجاه هزار حیوان استفاده کنند که معادل به هشت فرقه و دو فرقه ی دیگر احتیاط میشد . . . قوای انگلیس بر علاوه ی آماد گی های عالی نظامی درجنگ اول جهانی، از دو جنگ با افغانستان نیز تجارب زیاد اندوخته بودند و از جنبه های سیاسی، نظامی و اقتصادی بر قوای افغانی بر تری فراوان داشت. از نظر تکنالوژی، اردوی انگلیس ها نسبتاً از جدید ترین وسایل استفاده میکردند . "**

اما، وضع و حال قوای جانب افغانی درجریان جنگ آزادیبخش سال 1919میلادی را شاد روان میر غلام محمد غبار در صفحه ی (768) " افغانستان درمسیر تاریخ" چنین ترسیم میکند : **" . . . درپایتخت افغانستان از نظر سوق الجیشی، کدام مرکز عالی سوق و ادارۀ**

اردوی افغانستان وجود نداشت و تشکیلات از سویه لوا بالاتر نمیرفت. بعلاوه از نظرتجهیز واحضارات حربی اردوی افغانستان فقیر بود. نقلیهٔ ماشینی وراه های ارابه رو، مخابرات تلگرافی و تلفونی با وسایل صحی سفری وجود نداشت . تنهاجلال آباد با مرکز توسط جادهٔ موتر رو و سیم تلفون وصل میشد ... ؟"

باساس شرح اسناد آرشیف هند برتانوی که در کتاب " جنگ استرداد استقلال . . . جبهه ی چهارم" به نشر رسیده است، منابع استخباراتی انگلیس تمام قوای عسکری افغانها را در دوران جنگ سوم افغان – انگلیس، البته روی کاغذ، پنجاه هزار نفرتخمین کرده اند که عبارت بود از :

78 کندک پیاده (متشکل از سی و هشت هزار نفر تفنگدار)

21 رساله ی سوار (تقریباً هشت هزار نفر)

4000 توپچی آموزش ندیده که حدود 280 توپ کهنه در اختیار داشتند.

واما، جانب افغانی، علی رغم کمبود ها و کاستی های فراوان، با ایمان قوی به نیروی لایزال ملی ، اطمینان به پیروزی حق علیه باطل و عشق به آزادی و سر افرازی به سوی دشمن مارش میکردند وازمرگ نمی هراسیدند.

چون شرح و بست جنگ در جبهات سه گانه (پکتیا – قندهار و مشرقی) علیه هند برتانوی، قبلاً درج آثار متعدد تاریخی کشور گردیده است و علی رغم آنکه پرداختن به چگونه گی جریانات جنگ بصورت خاص مورد بحث این اثر نیست، با آنهم ، تنها در بخش جبهه ی چهارم یا جبهه ی چترال و کنر که تا کنون کمتر توجه بدان صورت گرفته است ، باساس متن کتاب داکترعبدالرحمن زمانی، مرور کوتاهی بعمل آورده سپس می پردازیم به سایر مسایل مربوط به سلطنت اعلیحضرت امان الله خان :

" این جبهه درجنگ سوم افغان و انگلیس به نام جبهه ی چترال و کنر، جبهه ی بریکوت و ارنوی و نیز به نام محاذ چترال یاد شده است . در اسناد رسمی انگلیسها، گزارش های جنگ سوم افغان و انگلیس، تلگرام های محرمانه و راپور های استخبارات انگلیس ازین جبهه بنام محاذ چترال جبهه ی شمالی، جبهه ی شمالی چترال و تهاجم ماه می تا جولای 1919 افغانها بر چترال تذکر رفته است . "

" درجنگ سوم افغان و انگلیس نیز راد مردان دلیر از اقوام مختلف افغانستان و قبایل سرحد آزاد در لشکر های قومی به قوای نظامی پیوستند و حماسه آفریدند. جبهه ی چترال و کنر نیز ازین امر مستثنی نبود. درین جبهه نه تنها غازیانی از اقوام مختلف کنر چون صافی، مهمند، تاجک (دیگان)، باجوری، مشوانی، نورستانی، پشه ای، شنواری، سادات و غیره شامل بودند، بلکه اقلیت سکه ها و هندو های وطن دوست نیز در آن شرکت داشتند که میتوان طور نمونه از یک شخصیت برازنده بنام " حاکم سنگه " نام برُد. "

" مهترعبدالرحمن خان در جنگ سوم افغان و انگلیس یکجا با غازی میر زمان خان کنری و جنرال عبدالوکیل خان نورستانی در جبهه ی چترال وکنر سهم فعال داشت و به پاداش خدماتش به رتبهٔ کرنیلی بحیث سرحدار بریکوت مقرر شد. "

"لشکر مجاهدین قومی تحت رهبری قوماندان جبهه ی چترال و ارنوی، غازی میرزمان خان کنری با سه کندک پیاده ، هشت توپ کوهی ، چهار ماشیندار در بریکوت و سه کندک قوای نظامی با چهار توپ کوهی دراسمار بود"

داکترزمانی در صفحهٔ (77) کتاب خویش نیرو های جانب انگلیسی در جبهه ی چترال و کنر را باساس اسناد آرشیف هند برتانوی چنین بیان میدارد :

یک قطعه بطریه ی کوهی شماره 23 (پشاور)

قوای 11/1 راجپوتها (450 تفنگدار)

یک قطعه ی قوای چترال

قوای نقب زن شماره دوم (مد راس)

قوای مین گذاران

قوای عساکر سکاوت چترال (یکهزار نفر تفنگدار محلی تحت رهبری افسران انگلیسی)

قوای دو هزار نفری محافظین مهتر.

درصفحه ی(120) کتاب " جبهه ی چهارم " میخوانیم : **" اما سیر حوادث به زودی تغییرخورد . برخلاف توقع، نه تنها همه ی خوش بینی و امید انگلیسها در رابطه با سقوط احتمالی اسمار به یأ س تبدل شد، بلکه افغانها درجبهه ی چترال، تقاضای قبول آتش بس را که بتاریخ سوم جون بین انگلیسها و افغانها به تصویب رسیده بود، قبول نکرده و به پیشروی خود در خاک چترال ادامه دادند. ترس انگلیسها وقتی بیشتر شد که از جمع شدن شش کندک از قوای افغانی در بدخشان ، اعزام شان به واخان و قصد حمله ی شان بر چترال از طریق کوتل های " بروغیل" و " مینجان" اطلاع یافتند. در اسمار هم جنرال عبدالوکیل خان نورستانی، قوماندان قوای عسکری با جمع آوری هفت کندک برای حمله برچترال آمادگی میگرفت. بالاخره در جنوب شرق چترال، در سوات هم، آتش پاره یی بنام " سنداکی ملا" میکوشید یک قوای جنگجویان یوسفزی را برای حمله بر چکدره که برای ارتباط با چترال اهمیت حیاتی شاهرگ را داشت، جمع آوری کند. .. "**

بسیار به مورد خواهد بود که لیست شهدای جبهه ی چترال و کنر را در اینجا درج نماییم تا اسمای سایر شهدای گلگون کفن راه آزادی میهن درسایر جبهات جنگ نیز ثبت سینه ی تاریخ باشد. این لیست از صفحات (133 تا136) کتاب " جبهه ی چهارم" اقتباس شد :

سردارخان برادرغازی میرزمان خان، وزیرمحمد ساکن کوتکی، میاعمر آخونزاده پسرامیر حمزه، محمود خان، سامدل خان برادروزیر محمد، فتح محمد خان ازخویشاوندان غازی میرزمان خان، مومن خان ولد فتح محمد خان، میردل خان ولد فتح محمدخان، بلوک خان برادر زاده ی فتح محمد خان، ایمل خان برادر زاده ی فتح محمد خان، کندل خان برادر فتح محمد خان، قمرخان برادر زاده ی فتح محمد خان، جالیخان ولد فتح محمد خان، بازوان برادر زاده ی فتح محمد خان، منظرخان برادر زاده ی فتح محمدخان، میرمست خان برادرزاده ی فتح محمد خان، ملک شهسوار خان ولد سربازخان، خالد خان ولد سرباز خان، شیردل خان، حسن گلخان، فقیر محمد خان، میر اعظم خان، لعل باز خان، امین جان خان، محمد عظیم خان، امیرجان، نظر محمد خان، جمروز خان، میرافضل خان، مغل خان، ملافقیر محمد خان، شاه ولیخان، شیرین محمد خان ولد ملک لعلی جان، میراجان ولد لعلی جان، ولی محمد، صیفورجان، میرمست خان ولد ملک گلزارخان، عظیم گلخان، غوث الدین خان، ملک امیرجان ولدملک جان، آزاد گل خان، حسام الدین خان ولد غلام خان، گلاب الدین خان ولد میرعلی خان، شاه جان خان، غلام رسول خان، سید صفدرخان، میرآغا جان، فرامرزخان، ملک صاحب حق،محمد ناصرخان، افسرخان برادر ناصرخان، شیرگل خان، قیمت گل خان، حضرت علی خان، محمداجان، احمد شاه خان، سید اکبرخان، محی الدین خان، بیراخان، عبدالخالق خان،ملاصاحب ساکن لچگلی، سیداجان، مودم خان، اکبرعلی خان، سازمحمد خان، مقرب خان، اورنگ زیب خان، زرداد خان، رازگل

خان، محمد روزخان، محمد ارزخان، جلندرخان، غلا محمد خان، گجرخان، محمد هاشم خان، محبت خان، اسماعیل خان، غلام سرورخان، جمعه خان، قادرخان ، جمل دین خان ، قدرت علی خان، میردل خان، شاه نظرخان، محمد ولی خان، نورخان، عبدالحمید خان، محمد ایوب خان، خان ولی خان، عبدالجبارخان، میراحمد شاه خان، خلیل الرحمن ولد خلیفه ، صفرخان، ولی جان، جان داد خان، نورداد خان، نورعزیزخان، لالی خان،شیر احسن خان ولد نواب خان، مدارخان، توکل خان، محبوب خان، قندرشاه خان، ملنگ شاه خان، شاه مراد خان، قبول خان، عبدالعزیز خان، عبدالرحمن خان، سید خان، اکرم خان، شمس الدین خان ،امام الدین خان، محمد زرخان، کامران خان، فیروزخان، نوران جان، خواص خان، سید حسین خان، گلبدین خان، خانگل خان، میراخان، گل جان ساکن بادیل، لنگرخان، گل میران و انورخان ساکن دهوز.

و فرماندهان مشهورجبهه ی چترال و کنر اینها بوده اند :

غازی میرزمان خان کنری

جنرال عبدالوکیل خان نورستانی

جنرال خان محمد خان کنری

مولانا عبدالخالق اخلاص

حاجی جمدرخان

حاجی صاحبان بارگام (حاجی عبدالرحمن خان و حاجی عبدالودودخان)

عبدالحکیم آخند زاده

غازی میر زمان خان کنری

بهرحال، جوشش سراسری ملی و شتارتهای فداکارانه ی جنگجویان افغان در جبهات چهارگانه (مشرقی، جنوبی، قندهار و چترال) از یکسو و برپایی شور و هیجان ضد استعماری درمیان قبایل سرحدی ومردم نیم قاره ی هند، بخصوص مسلمانان هند که بعد از سقوط خلافت اسلامی در ترکیه، چشم به افغانستان و شخصیت اعلیحضرت امان الله خان دوخته بودند، از طرف دیگر موجب شد که انگلیسها درک کنند که علی رغم برتری های آشکار نظامی، نمیتوانند در برابر اراده ی پولادین مردم افغانستان و غلیان احساسات ملل منطقه، بخصوص خیزش مسلحانه ی قبایلی های آزادیخواه ایستاده گی نمایند. احساسات ضد انگلیسی وافغانستان دوستی مردم هند(اعم ازهندو ومسلمان) را نامه ی میرزا غلام حیدر خان رییس پُسته خانه ی افغانستان در پشاورکه عنوانی

اعلیحضرت امان الله خان فرستاده شده، آشکار میسازد: **" ... با شنیدن این {خبر}، حدود هشت هزار نفر پشاوری، هم هندو ومسلمان به کمک من آمدند. آنشب دو هزار نفر از قرای خارج شهر پیشنهاد کمک کردند، من به آنها گفتم که در وقتش آنها را دعوت خواهم نمود. گروه نظامی سکهه ها به هندو ها اطمینان داده اند که به مسلمانان به دیده ی برادر مینگرند و بر آنها فیر نخواهند کرد. . . "**

بنابرآن، انگلیسها برای اعلیحضرت امان الله خان پیشنهاد متارکه را نمودند و در سوم جون سال 1919 میلادی، این متارکه رسماً درتمام جبهات نافذ و مبادله ی نامه غرض تأمین صلح و استقلال سیاسی افغانستان میان کابل- دهلی آغاز گردید.

عاقبت، بتاریخ هشتم ماه آگست سال 1919م هیأت های هردوجانب در راولپندی بالای میز مذاکره نشسته، پس از بگو مگو های مکرر، استقلال کشور ازجانب استعمار برتانوی به رسمیت شناخته شد. باید متذکر گردید که چگونه گی قرار داد منعقده در راولپندی، خیانت رییس هیأت افغانی (والی علی احمد خان لویناب)، کوتاهی ها و لغزشهای اعلیحضرت امان الله خان در جریان جنگ و سایر مسایل را در بخش اشتباهات شاه خواهیم شمرد و اما اکنون بر میگردیم به سایر اقدامات و اصلاحاتی که امان الله خان متعاقب اعلان پادشاهی و حصول استقلال سیاسی کشور رویدست گرفت.

دربخش روابط خارجی

مکاتبات رسمی، مسافرتهای دپلوماتیک هیأت های افغانی و به ویژه، پیروزیهای مردم افغانستا ن درجنگ استقلال خواهی علیه استعمار برتانوی مورد استقبال گرم ملل و دولتهای جهان قرار گرفت و درحالیکه ملت افغانستان را یک ملت قهرمان در براعظم آسیا و اعلیحضرت امان خان را بحیث (پهلوان انقلابی شرق) خطاب میکردند، یکی پی

دیگر، رژیم سلطنتی افغانستان را به رسمیت شناخته و با تأسیس سفارتخانه ها در کابل، روابط دوستانه ی دپلوماتیک وهمکاریهای مالی ، فنی و علمی برقرار کردند. ازان جمله، مثلاً، دولت های بخارا، اتحاد شوروی، ایران، جاپان، سویزرلند، پولند، فنلاند، لیبریا، ایتالیا، فرانسه ، جرمنی، ترکیه و غیره، روابط متقابله ی دپلوماتیک و مراودات تجارتی و مساعدتهای تخنیکی با افغانستان ایجاد نمودند .

اعلیحضرت یک هیأت سیاسی به ریاست عبدالهادی خان (داوی) را به بخارا فرستاد (هرچند درآن شب و روز اوضاع در آن کشور مغشوش بود؛ زیرا جوانان بخارا با پشتیبانی ارتش سرخ شوروی برضد سلطنت استبدادی سید عالم که بر مردم خویش جبر بسیار کرده بود، میرزمیدند)

اعلیحضرت امان الله خان، برای نخستین بار، رابطه ی دپلوماتیک با ایران (ایران درآن روزگاربنام فارس یاد میشد)، را برقرار نمود. چنانکه سردار عبدالعزیزخان را پس ازخروج قوای انگلیس از ایران و سقوط سلسله ی قاجاردرآن کشور، بحیث

نماینده سیاسی افغانستان ِمستقل به تهران اعزام نمود، در حالیکه سفیر ایران بنام مجدالملک قبلاً وارد کابل شده بود. نخستین معاهده ی دوستی متقابله فی مابین دو کشورنیز بتاریخ بیست و دوم ما ه جون سال 1919 م ازطرف سردار عبدالعزیزخان سفیر افغانی و میرزاحسن خان وزیر امور خارجه ی ایران به امضا رسید و این روابط متقابله قدم به قدم در سالهای بعد، عمیق تر و گسترده تر گردید.

بتاریخ 30 ماه می سال 1928 میلادی معاهده ی دوستی و مؤدت میان افغانستان و مصر به امضا رسیده با دولتهای یمن و حجاز نیز تماسهای دپلوماتیک برقرارشد. اعلیحضرت امان الله خان نه تنها با اکثر کشور های جهان روابط دوستانه ی سیاسی

برقرار نمود، بلکه از آنها به ویژه از فرانسه، جرمنی، ایتالیا، شوروی و ترکیه دعوت بعمل آورد تا در پیشبرد برنامه های اصلاحات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی ونظامی با دولت جوان افغانستان همکاری به عمل آورند. ، چنانکه کشورهای مذکور در طرح و تطبیق نقشه های اصلاحاتی شاه صمیمانه سهم گرفتند.

روان شاد (غبار) در " افغانستان در مسیر تاریخ" مینگارد که وقتی هیأت سیاسی افغانی به ریاست محمد ولیخان دروازی به سلسله ی سفر هایش به چند کشور اروپایی، وارد انگلستان گردید، وزیرامور خارجه ی آن کشور در ابتدا باساس عقده های سیاسی، غرور و کین توزی های تاریخی حاضر نشد با هیأت افغانی مذاکره کند. لهذا جریان مذاکرات سیاسی را به مامورین پایین رتبه ی آن وزارت محول نمود. مگر مادامکه رییس هیأت افغانی اظهار داشت در صورتیکه وزیر امور خارجه شخصاً حاضر به مذاکره نه شود، هیأت افغانی انگلستان را هرچه زود تر ترک خواهد گفت، وزیر مذکور حاضر شد با هیأت بالای میز مذاکره بنشیند. هرچند بعداً تماسگیری، مبادله ی مکاتیب و رفت و آمد هیأت های سیاسی دوکشور صورت پذیرفت، اما بازهم روابط دو کشور درمسیر ایام، چندان صمیمانه نبود.

تداوم تبلیغات و تحریکات ضد انگلیسی اعلیحضرت امان الله خان توأم با اصلاحات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، بخصوص، سیاست فعال، مستقلانه وجرأتمندانه ی وی، روابط فی مابین افغانستان و انگلستان را قدم به قدم سرد تر میساخت.

باید متذکر شد که روابط خارجی دولت افغانستان را مسافرت های تقریباً هفت ماهه ی اعلیحضرت به کشور های اروپایی، بیش از پیش تقویت نمود. هرچند این مسافرت طولانی شاه و دوری اش از کشور، اثرات ناگواری را در داخل کشور ودررابطه با تحریکات و فعالیتهای خصمانه ی دشمنانش درقبال داشت ، ولی از رهگذر شناسایی یک

افغانستان مستقل درخارج، معرفی کشور پس از انزوای طولانی برای جهانیان و عقد قرار داد های اقتصادی – فرهنگی با ممالک پیشرفته و جلب قرضه های نقدی وغیره ، دارای ارزش خاص بود. چنانکه اعلیحضرت ، قبل ازسفرش بخارج، دریک جمع بزرگی از کارمندان دولتی اظهار داشت : **" . . . این مسافرت برایم اجازه خواهد داد که به کشورم بهترین چیز ها را که تمدن اروپا کشف کرده است، با خود بیاورم و به اروپایی ها نشان بدهم که افغانستان جایگاه اش را در نقشهٔ جهان دارد . . . من تا بحال کوشش نموده ام که کشورم را به سطح تمدن غربی به اساس آنچه که تا اکنون در کتابها خوانده ام، بالا ببرم. وقت آن رسیده است که مطالعات را به وسیلهٔ دیدنی ها و تجارب شخصی ام کامل نمایم . "**

اعلیحضرت امان الله خان در هندوستان بمثابهٔ " پادشاه اسلام " ازجانب مردم آن کشور پذیرایی شد و سخنرانی هایش، آتش عشق ملیت خواهی و پان اسلامیسم را در درون اهالی آن کشور مشتعل تر نمود. گفتنی است که درهمین سالها، امپراتوری پنجصد ساله ی عثمانی دراثر جنگهای دوامداربا نیرو های اروپایی، بخصوص ارتش انگلیس و اقدامات گسترده و زرنگانه ی دستگاه جاسوسی آن کشورو فساد عمیق اداری و سیاسی، به سوی ضعف و زوال میرفت تا بالاخره، با انعقاد معاهده یی بنام " Treaty of Sevres میان انگلیس و ترکیه در سال 1920م، موجبات تجزیه ی امپراتوری مذکور فراهم گردید. این رویداد، برای مسلمانان جهان، بو یژه ، مسلمانان شبه قاره ی هند و افغانستان بسیار تلخ و غمگینانه بود. چنانکه مسلمانان هند، یک "کمیته ی سرتاسری خلافت " را به رهبری شخصیت هایی چون مولانا محمد علی جوهر،مولانا شوکت علی، دکتر مختار احمد انصاری، مولانا عبدالکلام آزاد و غیره تشکیل دادند. تجزیه ی امپراتوری عثمانی که در واقع، ممثل وحدت مسلمانهای جهان بوده و قلمرو وسیع (تا مکه و مدینه) را دراختیارداشت، نا راحتی ها و واکنش های زیادی را میان مردم

مسلمان افغانستان نیز ایجاد نموده بود. رهبران جامعه ی مسلمان هند، کاملاً موافق بودند که غازی امان الله خان پس از سلطان عبدالحمید، بعنوان " خلیفه المسلمین" و شهر کابل بجای استانبول یا (قسطنطنیه) ، بنام " دارلخلافت" شناخته شود. بهمین دلیل هم، مردم سر زمین هندوستان به شخص اعلیحضرت اعتقاد و احترام عمیق و ارادتمندانه یی داشتند.

اعلیحضرت غازی امان الله خان درمصر، بعنوان " قهرمان آسیا در مبارزه علیه غرب" از طرف ملک فهد پادشاه و مردم آن مملکت با گرمی زاید الوصفی استقبال گردید و دراجتماعا ت بزرگ مردم سخنرانی های پرُشوری انجام داد. شاه دریکی ازسخنرانی هایش، خطاب به مردم مصرگفت : **" استقلال افغانستان بخاطری بدست آمده است که افغانها مصمم بودند که آزاد باشند. افغانها پنج بار برای دفاع از استقلال شان به استقبال جنگ رفتند . . . "**

ویکتورایمانوویل پادشاه ایتالیا، امان الله خان را بحیث مهمان بسیارعزیزو گرانقدری استقبال نمود و گلوبند مشهور بنام (انونسیاتا) را به گردن اعلیحضرت آویخت. پاپ رهبرکاتولیک های جهان نیز سکه ی طلایی بنام(گولدن سپور) را با دست خود به گردن شاه آزین بست. همچنان، دومیرگو رییس جمهور فرانسه و هیأت دولتی آن کشور ازاعلیحضرت و هیأت معیتی اش نه تنها استقبال شایان بعمل آورد، بلکه شاه افغانستان را با خود به جاهای مهم و جالبی غرض مشاهده بُرد. اعلیحضرت طی سخنان رسمی اش در فرانسه اظهار داشت : **" تلاش برای مطالبهٔ زندگی مُدرن و رسیدن به پیشرفت و ترقی، افغانستان را با فرانسه نزدیکتر کرده است ... امید که فرانسه همان تلاشها و همکاریهای بی غرضانه اش را در حوزه ی اقتصادی گسترش دهد..."** در برلین نیزاز سوی هیندینبورگ رییس جمهور ضمن پذیرایی شاندار از شاه افغان، دوکتورای افتخاری دانشگاه برلین نیز برایش تفویض گردید.

پذیرایی از اعلیحضرت امان الله در انگلستان نیزبسیار جالب و غیر قابل تصور بود. جورج پادشاه انگلستان امان الله خان را بسیار ستود وگردنبند (کالر آف رویال ویکتورین) را به گردن شاه آویخت. رییس دانشگاه مشهور آکسفورد، شاه و ملکه ثریا را به " ماه و آفتاب" تشبه نمود که از شرق آمده و غرب را منور میسازند و دکتورای افتخاری قانون مدنی را برایش تفویض کرد. همچنان، عضویت افتخاری (انجمن جغرافیای شاهی لندن) را برای اعلیحضرت امان الله خان اعطا کردند. ضمناً شاه، از چند پایگاه ارتش انگلستان به شمول زیردریایی آن کشور دیدن نمود و پروازی بر فضای شهر لندن انجام داد. مؤرخ شهیر ومبارزکشور روان شاد میرغلام محمد غبار، در مورد این مهمان نوازی و استقبال دور از تصور انگلیسها ازاعلیحضرت امان الله خان، می نویسد که آنهمه تشریفات پُرهزینه و مطنطن برای آن صورت گرفت که از یکطرف قدرت و عظمت برتانیه را به چشم دشمن سیاسی شان (امان الله خان) بکشند تا در مقابل انگلیس خویشتندار باشد و از سوی دیگر، شاه جوان افغان را چنان مغرور سازند که دیگر

آن شاه پنج سال اول دوران زعامت خویش نباشد.

نمونهٔ درفش افغانستان از سال 1919 تا 1928 میلادی

اعلیحضرت امان الله خان با مصطفی کمال اتاترک در ترکیه

شاه درشوروی نیز از سوی شخصیت های برجسته ی آن کشور مانند کالنین ، چیچرین، و روشیلوف، لوناچارسکی و دیگران استقبال شد. شاه افغانستان از لنینگراد، اوکراین ، سریمیا و جا های دیگر دیدار بعمل آورد. اعلیحضرت امان الله خان ، هنگام بازگشت به وطن، از ایران و ترکیه نیز دیدن کرد و با سران آن کشور ها گفت و گو هایی را انجام داد . بتاریخ نزدهم ماه می سال 1928 میلادی قرار داد دوستی با ترکیه را در استانبول به امضا رسا نید و ترکیه به رهبری مصطفی کمال اتا ترک را " برادرکلان" خطاب نمود. بالمقابل، اتاترک امان الله خان را پادشاه شجاع و روح استقلال خواند و اضافه نمود که **" امان الله خان رهبری بود که افغانستان بدان نیاز داشت "**

امان الله خان پس ازبازگشت از اروپا، دریکی ازصحبت هایش در برابر جمع غفیری از شهریان کابل چنین گفت:

"مردم عزیز من! به مشکل میتوانم که حد و اندازه ی صمیمیت ام را به کشور و شما تأ کید کنم . هدف ازمسافرت من به اروپا این بود که راز پیشرفت با شکوه اروپا را بدانم، یکی از ایده هایم این بود که وسایل درخور و مناسب را برای پیشرفت مان آماده کنم. من قلباً آرزو میکنم که در هر زمینه ای پیشرفت آنی و بلادرنگ کشور مقدس ام را ببینم. این سهم من بود که مسیرپیشرفت را نشان دهم و تدابیری را برای ارتقای وضعیت عمومی ، اخلاقی، ذهنی، اجتماعی، اقتصادی و . . . ترتیب و برنامه ریزی کنم. مطمئن ترین راه برای پیشرفت اینست که هر تلاشی را به خرچ دهیم تا پسرها و دخترهای ما به اساس علم استندرد مدرن با سواد شوند، من مجبورم که بگویم بزرگترین راز پیشرفت کشور ما در به دور انداختن افکار وسنت های کهنه و فرسوده نهفته است وهمان طوریکه در ضرب المثل مشهوری میگویند " با زمان باید حرکت کرد"، مطمئن باشید این کار نسل ماست که این کشور را به تمام معنا دو باره اعمار کند. در حقیقت صعود و یا افول کشور ما تا حدود زیادی وابسته به نسل جدید ماست و این وظیفه ی شماست که فرزندان خود را با علم جدید آموزش دهید. من از شما خواهش میکنم که برایم قول صادقانه و رسمی بدهید که شما از آموزش و پرورش در تمام ساحات افغانستان پشتیبانی جدی نمایید. ما باید نشان بدهیم که دیگر مردم جاهل نیستیم و ما مصمم می باشیم که به پای خود بایستیم، بدون آنکه به دیگران تکیه کنیم . .."

دربخش فرهنگی و اقتصادی

اعلیحضرت امان الله خان، ریفورم و اصلاحات را تا آنجا که مقدور بود از شخص خود، اعضای خانواده، اعضای دربار و مامورین بلند پایه ی دولت آغازنمود؛ زیرا با فراست کامل میدانست که هرگاه آب از منشأ وسرچشمه گِل آلود و نا پاک باشد، کوشش و تپش برای پاک کاری آن در شاخه های فرعی و پایینی، بیهوده و عبث خواهد بود. پس ، درقدم نخست تعداد زیادی از زنان و کنیزان (صورتی وغیرنکاحی) امیرحبیب الله خان را که باساس عیاشی و زن باره گی هایش با مصارف گزاف درحرمسرای ارگ شاهی نگهداشته بود، مرخص کرد، با صدور فرامین پادشاهی، خرید و فروش انسان بعنوان کنیز و غلام را که از دوران اسارتبار پدر کلانش (امیرعبدالرحمن) به ارث مانده بود؛ ملغی قرار داده بهره کشی های انسان از انسان را ننگین و شرم آور اعلام کرد. بهمین اساس، هزاران مرد و زن هزاره و نورستانی و بدخشانی و . . . که قبلاً به اثر فرمان و اجازه ی امیرخون آشام (عبدالرحمن خان) از بازار های کابل خریداری شده بودند، آزاد گردیدند. تعدد زوجات را ممنوع اعلام نموده و خود برخلاف رسم شاهان ماضی، با داشتن یک زن (ملکه ثریا دختر محمود بیگ طرزی) اکتفا کرد. مصارف سرسام آور دربار را کاهش داد و خوشگذرانی و " دیگچه پزانی" و تجمل پرستی را حقیر شمرد، خودش شخصاً لباس سرتاپا ساده ی وطنی با پیرهن یخن بسته به تن کرد و از عموم درباریان خواست تا ازعین روش کلتوری را پیروی نمایند. بمنظورتشویق و تقویت صنایع داخلی، استفاده ازتولیدات وطنی را مرجح و مثبت دانست. شاه جوان در کار تشویق و تبلیغ مبنی بر استفاده از تولیدات داخلی تا آنجا پیش رفت که هرگاه یکی از متعلقین خودش، درباریان و مامورین بلند رتبه اش ملبس با لباس غیر وطنی یا اروپایی می بود، فوراً توسط قیچی و بدون رعایت حتا ظاهر امر، لباس او را قطع و پارچه

میکرد تا تنبه شوند. موصوف معاشات مستمری، امتیازات قومی و درباری و حتا " استحقاق" طعام فامیلی سر دارانی را که از سالها بدینسو از آشپزخانه ی داخل ارگ شاهی برایشان فرستاده میشد، قطع نموده زنده گی طفیلی آنان را به سخره گرفت و اظهار داشت که کسی که کار نکند وزحمت نکشد، نباید دارای امتیاز و استحقاق باشد.

اعلیحضرت امان الله خان، مغایر فطرت وعادت پدر و پدرکلانش، حصول " تنخواه" یا " اعانه" ی هجده لک روپیه هندی را که همه ساله از سوی مقامات هند برتانوی بکابل فرستاده میشد و در حقیقت امر، وجه حق السکوت در برابر سرزمین های غصب شده ی جنوب شرق افغانستا ن و پذیرش تحت الحمایه گی بیگانه بود، ننگین دانسته آنرا با اقدامات دلیرانه و مغرورانه ی سیاسی – نظامی خویش رد نمود. قرار نوشته ی " لودویک آدمک" مندرج صفحه (124) " تاریخ روابط سیاسی افغانستان . . . " ، امیر{ حبیب الله خان} بیش از پنجاه لک روپیه از درک مستمری و اعانهٔ خویش درنزد حکومت هند داشت ". پس شاه جوان نه تنها حصول " اعانه" ی معمول سالیانه را نپذیرفت، بلکه از پولهای نقد و گزافی که از زمان پدرش به طور امانت نزد حکومت هند برتانوی گذارده شده بود نیزصرف نظر نمود. هرچند بعضی ازمؤرخین افغان گفته اند که هیأت صلح افغانی درراولپندی به ریاست علی احمد خان لویناب، روی استرداد وجه مذکور پافشاری نمود، اما جانب انگلیسی نخواست آن امانت تثبیت شده ی دولت افغانستان را مسترد نماید.

گفتنی است که در پاورقی صفحه ی (68) خاطرات ظفر حسن آیبک چاپ دهلی، از قول عزیز الدین پوپلزایی آمده است که " **در آغاز اعلان استرداد استقلال افغانستان، دولت انگلستان پیام فرستاد و گفت که هفتاد و دو لک کلدار. . . { سالیانه } می پردازیم، به شرطی که از استقلال صرف نظر نمایید. اعلیحضرت امان الله خان جواب رد داده گفت :**

" به جز استقلال هیچ متاع دیگری را نمیخواهم " و علاوه کرد : " شرافت حیات در استقلال است ".

امان الله خان در کنار سایر ریفورم های اقتصادی، به دو اقدام بی مانند و ابتکاری دیگر نیز دست یازید:

1) تعیین بودجه ی منظم سالیانه و تنظیم دخل و خرچ دوایر دولتی که قبل ازآن مربوط به تصمیم و اراده ی شخص شاه ویا عناصر معتمد وی درچهارچوب امتیازات خاص مقام سلطنت و اززمره ی محرمیت های خزینه ی شاهی بود. اما، شاه با این اقدام مبتکرانه ی خویش، هم به اراده ی خود از این امتیاز دست برداشت و هم برای نخستین بار در تاریخ دوران های سلطنتی افغانستان، جریان عواید و مخارج کشور را بر پایه ی عصری نوع حساب گیری و حساب دهی استوارنمود.

2) شاه برای اولین بار بانکنوت را به چاپ رسا نید و در معرض چلند قرار داد که هم پاسخ مثبت و به مورد درقبال مقتضیات مالی زمان و هم فراهم آورنده ی سهولت در موارد خرید و فروش، نقل و انتقال، جریانات بانکی و سایر معاملات مالی درکشور بود؛ زیرا تا آنزمان، مبادلات کالا و داد و ستد با سیستم کهنه ی " جنس در برابر جنس" توأم بود و تادیه ی مالیات نیز بصورت جنسی انجام می پذیرفت. لهذا این سیستم، دردسر و مشکلات سنگین را درسراسر مملکت بار آورده بود. پس شاه، با چاپ بانکنوتها و ضرب مسکوکات ضروری دیگر، روند مبادله ی جنس در برابر پول و پرداخت مالیات بصورت نقد را رویکار آورد.

اولین بانکنوت (یک افغانیگی) که درسال 1298خورشیدی و در زمان سلطنت غازی امان الله خان بچاپ رسید

آذوقه رسانی اجباری که از شهری به شهری با زور و جبر و باساس خرچ و امکانات نقلیه ی خود مردم تا مراکز معینه ی دولتی رسا نیده میشد و نیز انجام "بیگاری" (کارهای سنگینی که به زور و بدون پرداخت مزد درهر محل ومنطقه بالای مردم

صورت میگرفت) و طبعاً مایه آزار و ظلم مضاعف در برابر ملت بود، از طرف شاه ممنوع اعلام شد. بمنظور رفع فشار از شانه های مردم و جلو گیری ازسؤ استفاده ورشوه دهی و رشوه ستانی، سیستم پرداخت مالیه ی مستقیم رویکار آورده شد؛ زیرا قبل ازان، خان ها، مَلِک ها و دلالان دیگر بحیث وسیله میان دوایر دولتی و مالیه دهنده گان قرار گرفته بازار چاپیدن ها و سؤ استفاده ها را گرم نگهمیداشتند. مثلاً، چون مالیه بصورت جنس ازطرف مالیه دهنده پرداخته میشد، مَلِک منطقه باساس لیست و یادداشت دفترمالیات، از هر دهقان یا صاحب اشجار و مواشی، مطابق معیار تعیین شده ی قبلی باید در ازأ مالیه، جنس یا مواد تولید شده مانند غله جان را جمع آوری نموده به منبع مالیه گیرنده ی دولتی تحویل میداد. مَلِک که نزد دهقان مالیه دهنده ، حیثیت نماینده ی دولت را داشت، میتوانست درموقع اخذ جنس از تهدید، تحمیق، فریب و تقلب در شمارش، توزین و تفکیک " خوب و بد" اجناس و غله جات و غیره کار گیرد ومامورین مؤظف دفاتر مالیه نیز به سهم خود شان تا میتوانستند هنگام تسلیم گیری اشیا و اجناس، از تعلل، بهانه تراشی، تقلب در توزین مواد، مستردکردن ِغله جات به بهانه های مختلف مانند " ناتصفیه بودن "، " سنگ و ریگ مخلوط داشتن" و امثالهم کار گرفته وسهم متقلّبانه ی خویش را حاصل کنند. چون اعلیحضرت ازفقر و بیچاره گی ملت آگاهی داشت، بنابران، مالیات باقیمانده ی دوران دو امیرماضی را که از هزاران نفرقابل حصول بود، بخشید و اصول جدید دفتری و نظم عصری مالیه دهی و مالیه گیری را بمیان آورد.

شاه، بازهم به منظورانکشاف بیشتر تجارت و بهبود یابی وضع زنده گی ملت، گمرکات متعددی را که دربسا نقاط کشور قرار داشتند وموجب رکود جریان مبادلات و مانع تکامل تجارت داخلی میگردید، ازمیان برداشت، محاکم خاص تجارتی را ایجاد نمود و شرکت های مختلف و متنوع تجارتی مانند شرکت ادویه، شرکت ثمر، شرکت اتحاد موترداران،

شرکت برق، شرکت های قالین و قره قلُ و ده ها شرکت دیگررا تأسیس کرد. نماینده گی های تجاری در شهر ها و بنادر مهم کشور های همسایه و کشور های اروپایی بنا نهاد تا موجب سهولت های لازمه برای تجار افغانی و حرکت مال التجاره ی آنها شده بتوانند. چون اعلیحضرت، فابریکه های متعدد تولید و صناعتی مانند گوگرد سازی، سمنت سازی، چرمگری، باروت سازی، ترمیم موتر، صابون سازی، نخ تابی، پشمینه بافی؛ نجاری، یخ سازی، روغن کشی، پارچه باقی، اسلحه سازی و امثالهم را در کشور وارد و بکار انداخته بود که همه ی آنها به نیروی برق نیاز داشتند و همچنان، موجودیت برق در شهر ها و منازل را ضروری می انگاشت، بنابرآن، ستیشن های تولید برق در شهر کابل، پغمان، قندهار و جلال آباد را تأسیس نمود که ازفیض آن، علاوه از گردش چرخ ماشین فابریکات، کلُبه ها و کوچه ها نیز منورشدند. خط آهن را ازماشین خانه (دهمزنگ) الی دارالامان تمدید نمود. همچنان، اداره ی جنگلات جنوبی و مؤسسات نسل گیری اسپ و پیله وری و غیره را بمیان آورد، آب زلال پغمان را توسط نل دوانی ها به شهر کابل رسانید. علاوه از اینها، اعلیحضرت، پلان تورید و بکار اندازی دستگاه های دکمه سازی، قندسازی، پروسس لبنیات و حفظ میوه را طرح و عملی نمود. خط پُست هوایی بین کابل و ولایات بزرگ کشور و نیز بین کابل و ممالک خارجی مانند ترکیه، ایران، هند و شوروی را برقرارکرد، برای نخستین بار " تکت پُستی" افغانستان بچاپ رسیده و مورد استفاده قرار گرفت، احداث بند آب غازی، سردی غزنی، چمکنی و نهر رزاق واحداث خط آهن از شمال تا جنوب افغانستان را پیش رو داشت. گفتنی است که اقدامات اساسی غرض بهره برداری مثبت از معادن لاجورد بدخشان، ساختن گِلِ سفید، تباشیر برای مکاتب، ابرک، نفت ولایت هرات، سنگ مرمرو غیره صورت گرفت و حتا بنای فابریکه ی ذوب آهن را گذاشت که به اثر دگوگونیهای سیاسی متوقف شد. درتحت چنین شرایط ، سرمایه داران کشور با دلگرمی واعتماد به حمایت و صداقت دولت و

شرایط مساعد اجتماعی که میسر شده بود، آهسته آهسته شروع به سرمایه گذاری در بخش های مختلف اقتصادی و تولیدی نمودند.

مردم افغانستان در راستای خوشبینی و وفاداری شان به دولت اعلیحضرت امان الله خان که بعد از حصول استقلال سیاسی، او را بنام غازی و ناجی استقلال خطاب میکردند، افزایش مالیات زمین ومواشی را که شاه بعداً بنابرنیاز های عمرانی وانکشافی مملکت بدان احتیاج داشت با خوشرویی و جوانمردانه پذیرفتند. شاه ، بازهم به منظور ترغیب بیشتر تاجران و جلب سرمایه ی بیشتر در سکتور صنایع و تجارت، بخشهای زیادی از محصولات گمرکی را لغو و مالیاتهای اضافی را از میان برداشت. تعداد زیادی از مامورین و کارشناسان اقتصادی را مؤظف نمود تا اراضی زراعتی (آبی و للمی) را سروی نموده و باسنجش، اندازه گیری وتعیین زمین های شخصی و دولتی، مالیه ی معقول بر زمین را وضع نمایند، با تجویز شاه و همکاری متخصصین مالی و اقتصادی، برای نخستین بار(افغانی) بحیث واحد پولی شناخته شد تا در امور تبادلات سهولت ایجاد گردد. بانک ملی و اتاق تجارت که هردو برای بسط و انکشاف تجارت در کشور ضروری بود، تأسیس گردید. شاه، در عین زمانیکه اقدام به ترمیم جاده های قدیم و ساختن پلُها نمود، خیابانهای جدید در داخل شهر کابل و بین کابل – ولایات را نیز احداث و سیستم عصری مخابرات را بکار انداخت. مادامکه از شاه پرسیده شد که از تمدید لین تلفون و تلگراف مثلاً، میان کابل – مزار شریف چه مقصد دارد؟ اظهار داشت : **" سخت آرزو دارم ملت عزیزم بتواند از دور ترین نقاط وطن بوسیله ی تلفون بصورت مستقیم با من حرف بزند و درد دل نماید. "**

اززمره ی پروژه های عام المنفعه ی اقتصادی، یکی هم اصلاح و بهتر سازی سیستم پُستی بین کابل – ولایات و نیز میان کابل و کشور های خارجی بود که به همین منظور، اعلیحضرت، افغانستان را شامل اتحاده ی پُست بین المللی نمود. سروی و حتا بهره

برداری از معادن ذغال سنگ کشورآغازشده تفحصات نفت و گاز طی قرار داد های دو جانبه بعهده ی متخصصین روسی گذاشته شد و بنابرآن، موافقه بعمل آمد تا یکتعداد از محصلان افغانی غرض آموزش در بخش های تفحصات، معادن و ذخایر زیرزمینی رهسپار باکو شوند. اعلیحضرت هدایت صادر نمو د تا املاک وسیع دولتی برای زارعین جهت کشت و کار به قیمت بسیار نازل (فی جریب فقط ده افغانی) بفروش رسا نیده شود و خود، شخصاً در مراسم نو روز و دیگر روز های سال، لباس معمول دهقانی به تن کرده با دهقانان از نزدیک درتماس میشد، حتا با دست و نیروی خودش قولبه را بالای زمین زراعتی زارعین به حرکت در می آورد و ازانجام این کار هیچ باک نداشت .

اینهمه اقدامات واصلاحات نه تنها تا حدودی مایه ی شادابی و رونق اقتصادی گردید؛ بلکه عواید دولت را به مراتب بلند برد. مثلاً، قرار احصاییه یی که روا ن شاد غبار در " افغانستان در مسیرتاریخ " می آورد، از سال 1924 تا 1928 م بالغ بر (220270605افغانی) گردید. درهمین روز گار بود که ارزش پول افغانی برای نخستین بار برابر با ارزش روپیه ی هندی گردید و بازهم برای اولین بار، افغانستان دارای اضافه

تولید گندم ، برنج و دیگر حبوبات شد.

دربخش کلتوری، اجتماعی و مطبوعاتی

باساس غبن و ستمگری، عدم برنامه های اصلاحی و آموزشی، دامن زدن به موهومات و ظلمت گستری شاهان و امیران ماضی، کوهی از مشکلات ناشی از عقبمانی ها و موانع اجتماعی پیش پای اعلیحضرت امان الله خان و دولت نو بنیاد وی قرار گرفته بود و چون شاه آرزومند اصلاح جامعه و رفع عقبمانی های اجتماعی بود و چنانکه گفته آمد، نظر به فطرت نیک و نیات خیر خواهانه ی خویش نمیتوانست آنهمه سیاهی و موانع اجتماعی را بنگرد وبی تفاوت بر اورنگ قدرت در ارگ شاهی بنشیند. بنابران، خود را ناگزیر میدانست موازی با اقدامات و طرح برنامه های اقتصادی (باساس اندیشه های مشروطه خواهی و تعهد ش در قبال آیین انسانی این جنبش)، در بخش امور اجتماعی نیز کار و تلاش بعمل آورد. پس، طبعاً اصلاحات اجتماعی وی درگوشه های رسوم، عادات، تمایلات فردی و سنت های دیر پای درون جامعه نیز تداخل مینمود. مثلاً، شاه میدید که اتباع وی هر کدام (حد متوسط) پنج متر پارچه را که عمدتاً ازخارج وارد میشد، بحیث دستار به دور ِسر ِخویش می پیچانَد و هرگاه تخمین شود که در آن روزگار، ده ملیون نفر دستار پنج متره به سر میکرده اند، جمعاً پنجاه ملیون متر پارچه ی نخی یا سُندی درسال، تنها بخاطر رعایت داشتن دستار به مصرف میرسید که نه تنها از رهگذر اقتصادی ضربه ی بزرگی محسوب میشد، بلکه از نظر حفظ و نگهداری، شست و شو و فعالیت های روز مره ی اقتصادی – اجتماعی نیز خالی از اشکالات نبود. بنابران، برای ملت عزیز خویش مشوره داد تا در عوض دستار از کلاه ساده و آنهم ساخت وطن استفاده نمایند. (که بعداً مشکل ساز شد)

شاه در این زمان، با سنجش منطقی که بعمل آورده بود، استفاده از کلاه " قره قُل" در داخل کشور را جواز نمیدانست، زیرا آرزو داشت با اصلاح نسل گوسفند قره قُل و بهره برداری های فنی و بدون ضایعات ازان، صادرات آنرا بخارج مملکت به منظور فروش و جلب اسعار خارجی ، کانال معقول اقتصادی دهد. وی محاسبه کرده بود که اگر ملیونها پوست قره قُل بعوض استعمال در داخل وطن، به کشور های خارج صادر شود، ملیونها دالر را بسوی مملکت سرازیر کرده موجب شگوفایی وضع اقتصادی مردم خواهد شد. شاه همچنان در بخش رفع حجاب زنان افغانستان، کاهش محرومیت های آنها و تأمین حقوق اساسی و انسانی آنان، اندیشه های مفید در سر داشت . لهذا در این زمینه نیز اقدامات وسیع و گام های مؤثر و سازنده ی برداشت. ملکه ثریا، بعنوان یک زن روشن ضمیرو همسرفداکاراعلیحضرت، مسوولیت بزرگ تنویرافکار زنان افغانستان را بعهده گرفت، همانطور که در جهت طرد حجاب در کشور پیشقدم شده بود در نشر و پخش نخستین نشریه ی زن بنام " ارشاد نسوان" نیزپا پیش گذاشت و از این طریق فعالیت های تنویری، تشویقی و اصلاحی امور زنان را به راه انداخت. علاوتاً، علیاحضرت(مادرامان الله خان)، کبراجان (خواهرشاه)، نورالسراج (خواهر ملکه ثریا)، اسما رسمیه (همسرمحمود بیگ طرزی)، خیریه (خواهربزرگ ملکه ثریا) و امثالهم نیز در راه تنویرافکار زنان افغان و احقاق حقوق آنها تلاش های قابل قدری انجام دادند. همین یاران و مساعدت کننده گان شاه، افزون بر آنکه بمثابه ی زنان پیشقدم، دلسوز و فداکار، حجاب دیرینه ی معمولی را بگونه ی طلسم شکنانه یی از رخ فرو افگندند، نخستین مکتب دخترانه بنام " مکتب مستورات" را نیز در سال 1922م تأسیس و اداره نمودند. در اینجا بمورد خواهد بود اسامی نخستین معلمه های مکتب مستورات در کابل را درج نماییم :

مریم جان دختر عبدالباقی خان

حمیرا جان دختر غلام محمد میمنه گی

آمنه جان مادر " شایق جمال" شاعر معروف وطن

فاطمه جان مادر میر عتیق الله خان

خدیجه ، بلقیس وروح افزا دختران عموی ملکه ثریا

فیروزه (بدرالسراری)

حوری خواهر ملکه ثریا

عایشه (بی بی خوری)

بی بی خاجو

بی بی کانامی

و از مدرسان مردانه ی مکتب مذکور عبارت بودند از :

اعلیحضرت امان الله خان که اصول الفبا را بنام ؟ طرزغازی" تدریس میکرد

صوفی عبدالحق بیتاب شاعر معروف وطن

قاری عبدالله شاعر معروف وطن

فیض محمد ذکریا وزیر معارف و وزیر امورخارجه در رژیم های بعد از امان الله خان

سید جمال الدین (هندی)

محمد عزیز (نادر)

درمراحل بعدی، تنی چند از مدّرسان خارجی مانند عادله حیدر(تُرکی)، آیون (آلمانی)، الف خان (آلمانی)، کولن

(سویسی) و غیره نیز امور تدریسی مکتب مستورات را به پیش میبردند که علی رغم مخالفت ملا ها و مرتجعیین متعصب، تعداد شاگردان از پنجاه تن در اول مرحله به هشتصد تن تا سال 1928 م بالارفت.

همین زنان پیشگام افغان تحت رهنمایی های اعلیحضرت امان الله خان ، شفاخانه ی زایشگاه و انجمن حمایت نسوان را نیز در ماه جنوری سال 1924م تأسیس نموده و با همت بلند خویش جریده ی " ارشاد نسوان" را نیز منتشرکردند. همچنان اعلیحضرت امان الله خان درسال 1921 میلادی مکتب دیگری بنام " عصمت " تأسیس نمود که امور این کانون تعلیمی هم تحت سر پرستی و مسوولیت ملکه ثریا و مادرش به پیش میرفت.

قرار آمار و احصاییه یی که پروفیسورگریگورین ازان زمان بدست می دهد، **" درسال 1928 حدود هشتصد دختر درکابل به مکتب می رفتند ، حتا چند زن افغان در خارج تحصیل مینمودند، مخصوصاً در ترکیه، فرانسه و سویس" وی همچنان می افزاید که : " در نظامنامۀ جدید، امان الله ... به خانمها این حق را داد که بتوانند در مقابل شوهران شان به محکمه حاضر شوند ...در اواخر سال 1924 به دختر های افغان حق انتخاب شوهر داده شد؛ اقدام هایی که باعث تحریک و خشم عناصر سنتگرا شدند. " در ردیف چنین اقدامات اصلاحی و انسانی، شفاخانۀ زایشگاه با برنامۀ تربیت قابله هم رویدست گرفته شد. رییس این شفاخانه، سراج البنات خواهر شاه و متعاقباً، احنت السراج و سردار بیگم از خانواده ی شاهی بودند. این شفاخانه با دو داکتر زن، دو قابله ی آلمانی و ایتالوی و یک داکتر نسایی ایتالوی بکار آغاز نمود. قرار نگارش روان شاد غلام محمد غباردر " افغانستان در مسیر تاریخ "**

ملکه ثریا، به سلسله ی تلاشهای روشنگرانه ی خویش، مجلسی مشتمل بر تعداد زیاد زنان، مامورین و اهالی شهر کابل در سال 1299خورشیدی تشکیل داد و طی آن، از درد و داغ دیرینه ی زنان افغانستان، چگونه گی اوضاع جهان، نقش زنان در سازنده گی جامعه و آرزو های پیشرونده ی خود و اعلیحضرت مفصلاً سخن گفت. در اثر این سخنرانی جذاب و دلسوزانه ی او، زنان حاضر در مجلس زار زار گریستند و فی المجلس به تعداد پنجاه تن از آنان آماده گی خود برای کار داوطلبانه در راه تأسیس مدرسه ی زنانه و دیگر فعالیتها را نشان دادند.

ملکه همچنان، بخاطر رفاه زنده گی و رهایی زنان وطن از بند و زنجیر اوهام و تعقیدات دردناک فکری – محیطی چنان عشق داشت که حاضر شد خودش بحیث مفتش و ناظم امور مدرسه ی نو تأسیس نسوان کار کند. شورو شوق ملکه ثریا در راه بهبودی وضع و حال زنان افغان تا آنجا مواج بود که بحضور جمع غفیری از زنان و مردان شهر کابل که در چمن قصر ستور گرد آمده بودند، حجاب را بعنوان زن مبارز و پیشقدم در جهت اصلاحات فرهنگی – اجتماعی پس زد و در شکستن طلسم کهنه گام اول و شجاعانه را گذاشت . تاریخ سلطنت های افغانستان هرگز بیاد ندارد که ملکه یا " مادر معنوی ملت " تا این حد و اندازه دلسوز، ترقیخواه، فعال، سخنور و همکار و همنوای مؤثر شاه در کشور بوده باشد. ملکه ثریا در نتیجه ی تربیت نیکو و بر خورداری از بستر سالم و مفید پرورشهای خانواده گی ، یگانه مادر معنوی ملت افغانستان بود که دلش سخت در راه آزادی و آبادی وطن، ترقی وسرفرازی زن و مرد مملکت می تپید و با اعلیحضرت امان الله خان در این زمینه ها تشریک مساعی بعمل می آورد.

طی همین سال و ضمن همین گرد همآیی (به روز 29 ماه سپتامبر1928 م) بود که یکتعداد از دوشیزه گان افغان که غرض تحصیلات عالی بخارج تعیین شده بودند، با

شاه وملکه و اهل مجلس وداع نمودند و با ترتیبات و مشاعت های بی نظیری توسط موترعازم ترکیه شدند. شاه و ملکهٔ جوان افغانستان و همکاران نزدیک آنها در تلاش برای رفع حجاب و فراغت زنان کشوراز قید و بند کهنهٔ دست و پاگیرنه تنها آرمان های پاکی داشتند، بلکه به قول شاهدان عینی آنزمان و اسناد موثق، ضمن صحبت های خویش دلایل منطقی ارائه مینمودند، مانند :

الف) آنها میگفتند زن هم مانند مرد، انسان است، خواست و آرزوی انسانی دارد، از عهدهٔ انجام خیلی ازکار های علمی و اجتماعی بر می آید و . . .

ب) زن بدون آنکه گناهی را مرتکب شده باشد، برخلاف ارادهٔ خودش، با بی انصافی کامل، در درون محابسی بنام چهار دیوارخانه محبوس شده است.

ج) جامعهٔ ما با ابعاد گسترده ی حیاتی یی که دارد، بویژه ، برای تطبیق برنامه های اصلاحی و سازنده یی که در پیش است، به وجود نیروی مفید و آماده ی انسانی بنام (زن) که مناصفهٔ نفوس کشور را میسازد، به آگاهی، همکاری و سهمگیری او در کنار سایر افراد جامعه، اشد نیاز است و باید این نیرو، بیدار و فعال گردد.

د) رفع حجاب و دسترسی زنان به علم و آگاهی و سهمگیری آنان درمسیر پیشرفت، آبادانی و خدمتگزاری به همنوعان، اگربصورت مثبت و شایسته و با در نظر داشت ایجابات دینی و اخلاقی صورت گیرد، صواب است نه ضرر و زیان.

ی) زن نباید باساس مفکوره ی خام عده یی نادان، صرفاً مورد استفاده ی جنسی و وسیله یی برای رفع تمایلات شهوانی قرارگرفته و هرنوع ستم و تعقید را تنها بنام اینکه " او زن است "، تحمل نماید، بلکه باید به او ارزش و اهمیت بالا و بالا تر قایل شد و به مقام و جایگاه اصلی اش رسا نید.

نخستین گروپ دوشیزه گان که ازطرف شاه غرض تحصیلات عالی

به ترکیه فرستاده شدند

اعلیحضرت حین جلسات " لویه جرگه" درپغمان، خطاب به نماینده گان، در مورد حقوق زنان افغانستان، با این صراحت سخن گفت: **"... شخص خودم که با الطاف خداوندی پادشاه شمایم، چنانچه از رفاه و آرامی شما مردان مسئولم، بیشتر ازآن در مقابل رعایای اناثیهٔ خودنیز شرعاً و عقلاً و نقلاً مسئولم. به خداکه دل و جان و وجدان من گاهی بدین امر روا دار نیست که محض به واسطهٔ خواهش نفسانی یک عده یی ازمردان بهیمیه صفت، اینهمه پریشانی و مذلت را بر یک دسته مظلومهٔ بی زبان ملتم که طبقهٔ مستورات است، روا دار شوم و این را نا گفته نمی گذارم که شما علما و فضلا همچنانکه من در این مسئولیت داخلم، زیاده تر از آن زیر بار این مسئولیت خواهید بود. از برای خدا کسانیکه ترتیب معیشت و نگرانی آنها را خداوند برذمهٔ شما گذاشته رحم کنید و عینک بهیمه صفاتی را از خود دور کرده به چشم حق بین در اصل مسئلهٔ وقت نگاه کنید . . . "**

اعلیحضرت همچنان، حین دیدار از مکتب نسوان درکابل، خطاب به دختران اظهار داشت: **" شما حتا باید اسپ سواری و هنر های ظریفه را بیاموزید. اگر فرصتی مناسب پیش آید مثل زنان اروپا فن هواپیمایی را یاد بگیرید. رسم حجاب در افغانستان به نحو مبالغه آمیز بر زنان تحمیل شده است. حجاب در صورتیکه به حد اعتدال رعایت شود، رسم بسیار خوبی است، اما حجاب واقعی در قلب و روح زن است . نباید اجازه داد که حجاب ظاهری مانع ترقی ملی گردد. "**

این نکته نیز قابل تذکر است که اعلیحضرت و ملکه ثریا میخواستند این برنامه را نخست در شهر کابل پیاده نموده زنان نمونه و کاردانی را به وجود آورند تا نوبت به دیگر شهر ها و ولایات کشوربرسد. به سلسله ی اصلاحات اجتماعی، شاه در بخش معارف و با سواد سازی افراد ملت، آرزو ها و احساسات عمیق و قابل قدری داشت . بنابرآن، جُنب و جوشی که نخستین بار درتاریخ کشور، در این بخش ایجاد شد و رشد و تکاملی که معارف در این دوران بخود دید، درجامعه ی ما بی سابقه و بی مانند بود. کورسهای سواد آموزی، مکاتب متعدد به نام ها و سویه های مختلف، کتابخانه ها، نمایشگاه ها، تیاتر و امثالهم یکی پی دیگر تأسیس و فعال گردیدند. اسناد و بررسی های مورخین نشان میدهد که تعداد مجموعی شاگردان معارف از سال 1919م که آغازپادشاهی امان الله خان بود تا سال 1927م بالغ بر (پنجاه و یکهزارنفر) گردید و صدها معلم تربیه و به جامعه تقدیم شد و ده ها آموزگار خارجی از کشور های ایتالیا، فرانسه، آلمان، ترکیه، سویس و غیره استخدام شدند. علاوه از لیسه های امانی، غازی وامانیه که در آنها السنه ی خارجی مانند انگلیسی و آلمانی و فرانسوی تدریس میشد، مکاتب رشدیه، طبیبیه، حکام، مستورات، صنایع، هنرهای زیبا و جمعاً در حدود سه صد باب مکتب مختلف النوع و مختلف السویه درمرکز و ولایات مانند هرات، قندهار، لوگر، مزارشریف، قطغن و سایر شهر ها . . . تأسیس گردیدند. پروفیسور گریگورین در اثرخویش تحت عنوان "

امان الله خان، قهرمان بدشانس و مدرنیزاسیون" مینویسد که : ". . . **به شاگردان بعد از دورۀ ابتدایی، کمی پول یا لباس و غذا به عنوان یک انگیزه برای ادامۀ تحصیل داده میشد. "**

پروفیسورمذکور درجایی از اثرخود، مصاحبۀ اعلیحضرت امان الله خان با " لوول توماس" را چنین درج میکند: " **ماکاملاًبه ارزش آموزش و پرورش واقف میباشیم، اما آموزش آن به مردم من باید در یک روند آهسته صورت گیرد. . . ما امید واریم که برنامۀ خود را به شکل خوب و اساسی عملی کنیم و نه خیلی شتابزده. دین باید دست به دست با آموزش علم جدید به پیش برود، در غیرآن هر دو در گودال می افتند. این کشور از مردمان فاخر و منابع مادی عالی غنی میباشد، اما هر دو تا حالا به کار نیفتیده اند . "**

پروفیسور گریگورین ، تعداد مجموعی شاگردان مکاتب تا سال 1928 میلادی را به چهل هزارنفرتخمین میکند.

موصوف می افزاید که : " **درسال1921 م ... چهل و چهارجوان افغان که همۀ آنها وابسته به خانواده های طبقات بالایی جامعه بودند، به پاریس فرستاده شدند تا به تحصیل بپردازند { سردار محمد داوود فرزند سردار عبدالعزیزخان نیز شامل همین گروپ بود} . . . در سال 1922م چهل دانشجوی دیگر به اروپا فرستاده شدند، اما اینبار به آلمان. تعداد دیگر به ترکیه ، فارس، سویس و انگلیس فرستاده شدند. . . امیر برنامۀ فرستادن سه صد نفردانشجو را بخارج داشت، یکصد نفر آنرا به اروپا و متباقی را به هند، اما این برنامه عملی نشد... مصارف این برنامه با یک تخمین خیلی محافظه کارانه در حدود پنجاه هزار پوند در سال بود. "**

شاه، بزرگترین مقداربودجه را بعد از وزارت حربیه، به وزارت معارف و امور مربوط بدان اختصاص میداد و بهترین استادان و شخصیت های فاضل، فهیم و پاکدامن را برای تعلیم و تربیت اولاد وطن از داخل و خارج کشور گرد آورده بود. نشان معارف از عالی ترین وپرافتخار ترین نشان ها قبول شد. علاوه از آنکه اعلیحضرت بدون وقفه به داخل مکاتب و مدارس سر زده با استادان و شاگردان ملاقات ها میکرد، مسوولیت تدریس چند کورس سواد آموزی را شخصاً به عهده گرفته با مهربانی و آرزومندی زیادی مشغول آموختاندن شاگردان کلان سال بود. شاه، درس خواندن جوانان در صنوف ابتدایی را جبری و رایگان اعلان کرد. این حرکات و مشغولیت های شاه، اوج صمیمیت وخواستهای نیک او را نسبت به ملت عزیزش بیان میداشت. تاریخ افغانستان هرگز به یاد ندارد که اورنگ نشین وفرمان فرمای " واجب الاحترام و غیر مسوول"، چنین زحمتی را حتا برای یک ساعت بخود هموار ساخته باشد و یا در هیچ گوشه یی از تاریخ چند هزارساله ی سر زمین ما نشانه یی نخواهیم یافت که پادشاه " والا تبار"، خود بالای زمین زارع رفته با دست خود و با یوغ و اسپارقولبه براند و یا تاریخ اقلاً چند صد ساله ی کشور ما چنان پادشاه با اقتداری را نمی شناسد که در مساجد جامع پایتخت و ولایات رفته شخصاً خطبه ی نماز جمعه را بخواند، وعظ و نصیحت کند و پیش امام هزار ها تن از رعایای نماز گزار خویش گردد.

در تاریخ دوران اعلیحضرت امان الله خان آمده است که به تعداد هفتصد هزار جلد کتاب تنها در مطبعه ی معارف بچاپ رسانیده شد و هزاران نفر اعم از پیر وبرنا، زن و مرد از نعمت سواد و دانش بهره مند شدند. علاوه از آن، نظم و نجابت ، روحیه ی بلند و لیاقت اهل معارف در دوران سلطنت امانی بی مانند تعریف شده است. اعلیحضرت به مقصد تنویر افکار و اذهان ملت ، مطبوعات را آزاد و بی سانسور گذاشت و اجازه ی نشر و

پخش جراید و مجلات متعدد را صادر و قانونی هم مبنی بر تنظیم روابط و ضوابط مطبوعات تدوین نمود.

گفته شده که در این زمان، به تعداد بیشتر از بیست و سه نشریه (اعم از روزنامه و هفته نامه و مجله و . . .) در سراسر کشور بچاپ میرسید که از آن جمله میتوان از نشریه های آتی نام برُد :

امان افغان، ارشاد النسوان، آیینهٔ عرفان، اردو، اتفاق اسلام، اتحاد مشرقی، اتحادخان آباد؛ حقیقت، ستارهٔ افغان، آنیس، ابلاغ، نسیم سحر، نو روز، طلوع افغان، ثروت، بیدار، عسکری، مجموعهٔ صحیه، پشتون ژغ، جریدهٔ مکتب، اسلام، الغازی، سراج اطفال، افغان، اصلاح و معرف معارف.

پالیسی عمدهٔ نشرات و مطبوعات آنروز، بر محور استقلال سیاسی، وطنپرستی و ملت دوستی، اتحاد واصلاحات می چرخید و امان الله خان خود، درسخنرانی ها و خطبه هایش همیشه روی اتحاد ملی پافشاری میکرد.

این نشریه ها نه تنها درمیان مردم و بخصوص، درمیان روشنفکران و اهل معارف خواننده و علاقه مند بسیار داشتند، بلکه بخارج از افغانستان نیز فرستاده میشدند. بالمقابل، سایر نشرات خارجی به مقدار کافی وارد افغانستان گردیده و مردم از آنها آزادانه استفاده میکردند. گفتنی است که یکی از قیود جاهلانه ی دیگری که از دوران "سراج الملت..." با قیمانده بود، عبارت از رنگ زردِدستار و قشقه ی جبری در جبین اهل هنود افغانستان بود که اعلیحضرت نه تنها آن را ملغی قرارداد، بلکه تجلیل از روز های مذهبی و برگزاری مراسم مختلف صاحبان دین و آیین غیر اسلامی را نیز آزاد و مصوون اعلام نمود که درجایش ازآن هم ذکر بعمل خواهیم آورد.

علاوتاً، شاه طی یکی از سفر هایش به جلال آباد، دراجتماعی از اهل هنود اشتراک نموده با آنها با لطف و مهربانی خاصی رفتارنمود. مالیات سرانه ی آنان را که تا آنوقت بیشتر ازمسلمانان افغانستان به دولت میپرداختند، کاهش داد، تجلیل ازروز های خاص دینی و مذهبی آنها را آزاد اعلان کرد، به آنان اجازه ی اعمار عبادتگاه را صادرنموده و گفت اهل هنود کشور میتوانند در شورای ملی نماینده داشته باشند، به مکاتب افغانستان درس بیاموزند و در امور رسمی سهم بگیرند.

اعلیحضرت امان الله خان با ملکه و همکارانش درپغمان

اعلیحضرت همچنان به سر سبزی و آبادانی کشور، زیبایی شهر ها، ایجاد تفرجگاه ها، اعمار بنا های آبرومند، رعایت طبع مردم، پرورش روحیه و دماغ اولاد وطن سخت علاقه داشته و انجام همچو فعالیتها و به ثمر رسا نیدن چنان پروژه ها را نه تنها از جمله ی وظایف و مقاصد انسانی وصمیمانه ی خویش می انگاشت، بلکه آنرا عامل مؤثری در رشد ذهنی و فکری افراد جامعه و بهبود اوضاع اجتماعی میدانست. بهمین ملحوظ، وقتی دیوارها

وساختمان های گِلی و " پخسه یی" کوچه ها و پسکوچه ها در چشمرس میرسید، نا شاد میشد و میگفت:" *آرزو دارم هرچه زودتر شهر و دیارم را آباد و زیبا و آبرومند ببینم*" بنابران، شاه، تا جاییکه مقدور بود؛ امر تخریب اکثر دیوار ها و محوطه های کهنه ی گِلی را صادر نمود، باغها و تفریحگاه های سر سبز وقشنگی در شهر کابل، صحیفه ی پغمان، قندهار، جلال آباد و غیره جا ها بساخت و به مردم ابلاغ کرد تا آزادانه از آنها استفاده نمایند و حظ برند. شاه، به این هم اکتفا نکرده بنای شهر جدید و عصری را در ضلع جنوب غربی شهر کابل گذاشت که عمارت بزرگ و با شکوه آن بنام قصر دارالامان یاد گار تلاش های همان دوره میباشد. (1) موقعی که وی سنگ تهداب شهر دارالامان را میگذاشت، خطاب به جمعیت حاضر گفت : " رشد و نموی یک جمعیت سالم شهری مشروط به رعایت و پیروی از قانون بهداشتی است و نظافت جاده ها و آب تمیز از ضروریات اساسی هستند."

(1)متأسفانه مرکز ثقل جنگهای خونین بین التنظیمی در سالهای 1992-1995 میلادی در همین ضلع شهر کابل صورت گرفت که ضربات ویران سازنده یی به این یاد گار تاریخی و موزیم ارزشمند ملی ما که درهمان نزدیکی ها قرار داشت، وارد نمود .

بنای این یادگار؛ چنان شور وشعف میان مردم ایجاد کرد که حتا شاگردان دوره ی " رشدیه" درآن روزگار، این ترانه را بگونه ی دستجمعی می سراییدند :

تادر زمان، اقامت اهل مکین بود دارالامان ز فتنه و آفت امین بود

چون خانه های لندن وپاریس باجمال ابنیهٔ دیارِ نوِ ما حسین بود

اعلیحضرت وقتی مردم را میدید که در باغها و تفریحگاه ها میله و خوشی میکنند، با محبت وعلاقه مندی خاص شاهانه، قدم زنان در میان آنان میرفت، با آنها شوخی و مزاح میکرد، از حال و احوال آنان می پرسید و گاهی هم بخششهای نقدی عنایت مینمود. وقتی بنای شهر جدید دارالامان را نهاد، تقریباً همه روزه و یا اقلاً هفته ی چند مرتبه شخصاً بدانجا سر میزد، از کار ها وارسی میکرد، هدایت های ضروری صادر مینمود.

متخصصان و کارکنان را از نزدیک ملاحظه نموده به استادان و کارگران فعال و صادق هدایای نقدی و جنسی منظور میکرد. شاه، غرض فراهم آوری تسهیلات ترانسپورتی، ازمرکز شهر الی دارالامان، خط ریل را تمدید نمود .

این پروژه توسط یکی از مهندسان آلمانی بنام (ادریانوس فان لوتسنبورگ ماس) درماه سپتامبر سال 1928م آغازشد. خط ریل باساس اصل پلان مطروحه، باید از کابل تا غزنی – قندهار- چمن و از آنجا الی هرات – تورغندی وصل میشد که متأ سفانه با اوجگیری شورش های مخالفانه ونبود شاه، این پروژه ، مانند صد ها پروژه ی عام المنفعه ی دیگر ملتوی ماند. مهندس جرمنی که مسوولیت این پروژه را به عهده گرفته بود، طی نامه یی عنوانی خانمش چنین نوشت : **" شاه به نظرم انسانی پُر انرژی است . شاید**

هـــم او بصـــورت عمـــوم یگانـــه افغـــانی باشـــد کـــه پُرکـــار اســـت "

یکی از بقایای پروژۀ ریل درکابل

اعلیحضرت حتا در قسمت ترَک ِ پیرهن و تنبان و استفاده از پطلون درجریان کار و فعالیت اجتماعی و اقتصادی، بویژه، درکارگاه ها و فابریکه ها نظرات بهیخواهانه داشت . ایشان علاوه از آنکه پوشیدن پیرهن و تنبان را که مقدار چندین متر تکه را برای یکنفر ایجاب میکرد، چون معمولاً گشاده و فراخ هم میبود، آنرا موجب تنبلی و درد سر در مواقع کار و عقب ماشین آلات میدانست. بنابران، همیشه به مردم توصیه میکرد تا ازپطلون یا " برزو" با یک پیرهن و کلاه استفاده نمایند. البته این نظرات، باآنکه مفید وضروری بودند، از سوی دشمنان ترقی و پیشرفت سؤ تعبیر گردید و درد سر هایی را ایجاد نمود.

شاه جوان از رواج های کهنه و مصارف گزاف درمراسم جشن های عروسی، ختنه سوری، عزاداری و امثالهم که در واقع، حاصل و نمونه ی شرایط زنده گی

فئودال- قبیله یی در کشوربود، رنج برده و حاکمیت همچو رسم و رواج ها در مرکز و اطراف مملکت را هم موجب ورشکسته گی های مالی و اقتصادی افراد وخانواده ها میدانست و هم آنرا بمثابه عیب دردناک در پیکر اجتماع بحساب می آورد، لهذا، با تدوین قوانین، با تبلیغات و سیع و همه جانبه حتا با وارد کردن فشار بالای بزرگان خانواده ها، دراین زمینه گام هایی برداشت، هرچند محو کُلی آن در تحت شرایط اجتماعی آن روزگار آنهم از راه صرفاً تبلیغ و تهدید امکان پذیرنبود. اعلیحضرت امان الله خان حتا بخاطر جلو گیری از ظلم و تعدی برحیوانات ، قانون وضع نمود. مثلاً، نظربه حکم قانون، نباید کسی مرغ زنده را در بازار و دکان و جا های دیگراز پا آویزان کند، نباید حیوانات را جنگ انداخت، نباید حیوان چهار پا را لت و کوب کرده به زیر بارسنگین قرار داد و امثالهم.

پیرامون اتحاد و اتفاق ملت (آنطوریکه یکی ازخطبه هایش را درصفحات گذشته مطالعه فرمودید) و همچنان در اطراف و طندوستی و آزاده گی پا میفشرد و همیشه طی سخنرانی هایش بالای این نکته ها تأکید مینمود. شاه، طی یکی از بیانات خود، خطاب به جمعیت بزرگی گفت : **" . . . به شما توصیه میکنم که اساس مرا حفظ کرده هیچگاه تحت سلطنت یک پادشاه مستبد امرارحیات ننمایید! از چیزهای موهوم و عبث پرهیز کنید ! مثلاً، بعضی ملا های نادان مذهب را چیز دیگری ساخته به شما نشان میدهند و شما هم فریب میخورید. . .**

شاه جوان طی سخنرانی ها، نشست ها و اجتماعات رسمی و غیر رسمی، خودش را تنها " خدمتگزار مردم افغانستان" میخواند و چنین میگفت **: " این حقایق باید گفته آید که خدمت برای مخلوق خالق بی نیاز، عزیز ترین فرض و موهبت برای من محسوب میشود. هر فردی از رعایا برادر من و من خدمتگزار آنها هستم. "** دران زمان که هنوز ازبرابری و حقوق مساوی میان افراد جامعه در افغانستان خبری

نبود، اعلیحضرت میگفت : **" از نگاه من همه مساوی المقام اند و همه را برادر خود میخوانم. ملت های روشن بر اصل محکم پیوند ها و متحد شدنها و تساوی حقوق و برادری و برابری ها می انیشند. . . درحدود سلطنت من، هرشخص خواه مسلمان یا هندو و همچنان قوم و قبیله و تبار دیگری، همه روی همرفته حقوق مساویانه دارند و خودم شخصاً از لحاظ وابستگی های گونه گون قومی و نژادی ولسانی، اندک تفوق طلبی و ارجحیت و برتری را در جامعه نفی و جداً رد میکنم."**

هرگاه به این گفتهٔ شاه دقت بیشتر صورت گیرد، نیت نیک، طرز تفکرسالم ، سعهٔ صدروسایر صفات انسانی اش بکلی آشکار میگردد: **" آن عصر و زمان سپری شده که کشورها در رنج و الم، استبداد ناشی از تبعیض گرفتار بوده و فرمانروایان مملکت و امرا و خان و خوانین و ملک و روسا ی قبایل، صاحب عزت و راحت بودند و غربا و مساکین و مردمان بی پناه و بی بضاعت، صرف برای فرمانبردن و اطاعت به مثابهٔ محکومین به سر می بردند. . . این درجهان به تجربه رسیده که زور گویی ها با قانون قطرت و طبیعت در تضاد است . . ."**

شاه، کودکان وطن را مردان مفید آینده ی وطن میدانست و با آنها با لطف و محبت زیادی بر خورد میکرد، چنانکه در اسناد آمده است، روزی در یکی از مکاتب شهر کابل مصروف بازدید ازپسران خورد سال و بررسی امور درسی آنها بود، ضمن بر خورد پدرانه با یکی از شاگردان از او پرسید: " فرزند کی هستی؟" ، شاگرد اسم پدر خود را گفت و بازشاه پرسید: " پدرت چه کار میکند؟ "، پسرک با لهجه ی تأثر بار جواب داد که "پدرش در زندان است". شاه، چنان منقلب شد که بدون تعلل امر کرد مرد زندانی را (هرچند به جرم فعالیت سیاسی ضد شاه دستگیر شده بود، فوراً رها سازند. شاه، درهمان زمان ترتیباتی برای نشو و نمای سالم کودکان و نو جوانان

وطن اتخاذ نموده در نظر داشت کودکستانها و شیر خوارگاه هایی تأسیس کند که متأسفانه دگرگونی اوضاع، مجال بیشتر را در این زمینه نیز از دست وی ربود و اما، یتیم خانه، دارالمساکین و دارالمجانین را عملاً در شهر کابل تأسیس کرد.

امر اعمار شفاخانه های مردانه و زنانه را در شهر کابل صادر کرد که توسط متخصصین طبی کشورهای ترُک و آلمان اداره میشدند. چنانکه یکی ازداکتران ترکی بنام " منیرعزت بیک" که در شفاخانه ی کابل مشغول خدمت بود، مورد توجه پادشاه قرار داشت. اعلیحضرت، تداوی و معالجه را در این شفاخانه ها رایگان اعلام نمود وامورصحت عامه را زیرمراقبت رسمی دولت قرار داد. در کار "حکیم جی " های شهر، بخصوص آنهایی که بی علم و بیسواد بودند، محدودیت وضع نمود و به آنان ابلاغ نمود که صحت و سلامتی مردم بسیار مهم و با ارزش است و آنها نباید با دادن دوا های غلط ، با زندگی مردم بازی کنند. هرچند هنوز کمبود داکتر؛ وسایل طبی و سایر امکانات محسوس بود، ولی شاه سعی میکرد در رفع آنهمه کمبود ها گام بردارد.

دربخش سیاسی و اداری

اعلیحضرت امان الله خان، برای نخستین بارهیأتی مشتمل برمتخصصان خارجی وداخلی را غرض تهیه ی مسوده ی قانون اساسی برای کشورمؤظف ساخت که بالاخره، قانون مذکور درلویه جرگه مؤرخ یازدهم ماه اپریل 1922م بنا م " نظامنامه ی اساسی دولت علیه افغانستان" درشهر جلال آباد به تصویب رسید و چگونه گی تشکیلات اساسی دولت توضیح و تعیین شد. اززمره ی ارکان عمده ی این قانون اساسی، تفکیک قوای سه گانه (مقننه، اجراییه و قضائیه) وبرجسته ساختن حقوق شهروندی موازی با وجیبه داشتن افراد ملت بود که بالذات پایه ی اساسی دموکراسی اروپایی آنزمان را تشکیل میداد و شامل مرامنامه ی جنبش مشروطه نیز بود. این، نخستین بار در مسیر تاریخ کشور ما بود که دولت برسر اقتدار، رسماً و قانوناً برای افراد ملت آزادی، حقوق ومصوونیت قایل میشود. البته قبل ازان، شاه نه تنها خود، " قانون" بود ، بلکه در ورای قانون قرار داشت ، یعنی مطلق العنان، واجب الاحترام و غیرمسوول بود.

و نیز با انفاذ قانون جزا، برای نخستین بار درتاریخ افغانستان، عمل شکنجه و تعذیب انسان رسماً ممنوع گردید.

نخستین تشکیل اداری حکومت (قوۀ اجرائیه) پس ازتصویب و انفاذ قانون اساسی، قرار آتی صورت گرفت :

سردار عبدالقدوس خان (اعتماد الدوله) بحیث صدراعظم

سپه سالار صالح محمد خان	وزیر حربیه
محمود بیگ طرزی	وزیر امور خارجه
علی احمدخان (لویناب)	وزیر امور داخله
میرزا محمود خان	وزیر مالیه
غلام محمد خان وردکی	وزیر تجارت
محمد ابراهیم خان	وزیر عدلیه
سردار عبدالحبیب خان	وزیر معارف
علی جان خان	وزیر زراعت
میرزا غلام قادر خان	وزیر نقلیات

عیب بزرگ این تشکیل اداری جدید این بود که صرفاً نزد شاه مسوولیت داشت و بس و شخص شاه هم نظر به حکم قانون اساسی (تصویب شده)، " غیرمسوول" شناخته شده بود. یعنی شاه، درواقع، نزد هیچ مرجعی جواب ده نبود و اما، همین قانون اساسی درعین حال، مجلس دیگری را تعیین کرده بودکه بنام " شورای عالی دولت " یاد میشد و باید در یکسال یک مرتبه تشکیل جلسه داده کار ها و اجراآت مسوولین دولتی را بررسی مینمود. در سال 1928م (پنج سال بعد) بود که تشکیلی بنام " شورای تقنینیه" ی دو اتاقه به وجود اورده شد. همانطورکه دررأس هر وزارتخانه یک وزیر قرار داشت، امور هر اداره ی مربوط به آن وزارت خانه را یک رییس یا یک مدیر با چند تن کاتب و محرر و . . .به پیش میردند .

اعلیحضرت، به سلسله ی اصلاحات و تشکیلات جدید اداری، سرتاسر مملکت را به نُه واحد عمده ی اداری تقسیم نمود و درچهارواحد آن حاکم اعلی یا نایب الحکومه و در پنج واحد دیگر، والی گماشت. تشکیلات اداری داخل هر ولایت یا نایب الحکومه گی عبارت بود از والی، مستوفی، قاضی مرافعه، قاضی ابتدائیه، قوماندان امنیه(کوتوال)، مدیر گمرک، مدیر احصائیه، مدیر معارف، مدیر مخابرات، مدیر تحریرات، مدیر خزانه ، قوماندان عسکری، رییس بلدیه و بعداً مدیر صحیه و در بعضی ولایات هم مدیر امور خارجه. تشکیلات اداری یی که رژیم های آینده ی کشورنیزازان تبعیت کردند و تا امروز هم علی رغم بعضی جابجایی ها یا اضافات و غیره ادامه دارد. شخص شاه، یک روز در هفته را برای استماع عرایض و شکایات عامه ، رسیده گی به آنها و صدور امر و فرمان عنوانی کارمندان دولتی اختصاص داد.

از زمرۀ ابتکارات دیگر اعلیحضرت، تأسیس شورای ملی است که در درازنای تاریخ افغانستان، برای نخستین باربه وجود آمد. هرچند این شورا، کامل و جامع نبود، ولی اولین رویدادی بحساب میرفت که باساس تصمیم و اراده ی شخص شاه در کشور بنیاد گذاشته میشد.

یکی هم تشکیل " دربارعالی" بود که به منظورکنترول اعمال و اجراآت مامورین دولت به میان آورده شد. این، البته موازی با همان ارگان دیگری بنام " دیوان عالی" ایجاد گردید که وظیفه ی آن بررسی کارنامه های وزرا و محاکمه ی آنان بود. بالاتر از همه، ماده ی هفتم قانون اساسی، حدود و ثغور صلاحیت های پادشاه را معین نمودکه هیچگاه درسابق و در نظام های شاهی افغانستان چنین نشده بود.

دربخش اصلاحات اداری، البته شاه حاضر شد بازهم یکی دیگراز امتیازات منحصر به مقام شاهی را که از سالهای سال موجود و مروج بود، ترک نماید و آن عبارت شاه ازاین بود که تقاعد دادن مامورین عالیرتبهٔ دولت که متعلق به تصمیم شاه بود، با انفاذ قانون تقاعد مامورین از طرف اعلیحضرت امان الله خان، حد و مرز حقوق و مسوولیتها، سن و سال، مدت دوران خدمت و نقطه ی پایان ماموریت فرد و غیره معین شد که باساس آن، این موضوع از حیطه ی تصمیم شخص شاه وحکام او بیرون و تابع حکم قانون گردید.

ازجمله ی فعالیتهای پیگیر وجدی اعلیحضرت و همکارانش، یکی هم مبارزه با رشوه گیری و فساد اداری بود، هرچند اقدامات وی درسطح گستردهٔ کشور نه کافی شمرده میشد و نه هم کاملاً مؤثر. شاه به همین سلسله، تعداد زیادی از مامورین عالیرتبه را نشانی، دستگیر و تشهیر و مجازات نمود (1) و درهمین راستا، مسافرت های دور و درازی را به والایت کشور انجام داد تا با همکاری هیأت چند نفری، به اموراداری وطرز اجراآت مامورین حکومتی نظارت نموده و در عین حال، بتواند از همین طریق با مردم رابطه ی مستقیم و بلا مانع بر قرار نماید. شاه میکوشید در جریان این سفرها، شکایات مردم را مستقیماً بشنود واحکام لازم و ضروری صادرکند. دراجتماعات بزرگ و مساجد جامع ولایات سخنرانی نماید وبازهم طلسم جادویی غرور و نخوت شاهی را بشکند.

---

(1)مثلاً قوماندان امنیهٔ ولایت هرات را به محکمه کشانده به پانزده سال حبس و یکصد هزار افغانی جریمهٔ نقدی محکوم و در شهرتشهیرنمود. ویا دستور حبس سرورخان شاه آغاسی (پدراندرعلیا حضرت) را که از قوم متنفذ بارکزایی قندهار بود، صادرنمود و ده ها سر دار مغرور و متنفذ دیگر.
)

اعلیحضرت امان الله خان حین ملاقات با بزرگان قومی

بنابران، امور دفترداری، سلسله مراتب اداری، پاداش دهی به مامورین صادق، صرفه جویی در مصارف و جلوگیری از بیروکراسی و کارشکنی، تاحدودی تحت غور و اصلاحات قرار گرفت و بالاخره، شکل بیرق ملی و نوع علامات آن مشخص شد. برای آنکه مواد و ماهیت قانون اساسی دوران سلطنت امان الله خان برای خواننده گرامی روشن شده و دیدگاه های ترقیخواهانه ی شاه بیشتر از پیش در معرض قضاوت قرار گیرد، اینک، قانون اساسی هفتاد و سه ماده یی مذکور را عیناً در اینجا درج میکنیم :

نظامنامۀ اساسی دولت علیه افغانستان

1) دولت علیه افغانستان، ادارۀ امور داخله و خارجۀ خود را به استقلال تامه حایز بوده همه محلات و قطعات مملکت به زیر امر و ادارۀسنیه ملوکانه بصورت یک وجود واحد تشکیل می یابد و به هیچ حیثیت در اجرای مملکت تفریق کرده نمیشود.

2) دین افغانستان دین مقدس اسلامست. دیگر ادیان مثل اهل هنود، یهودی که در افغانستان هستند به شرطی که آسایش و آداب عمومیه را اخلال نکنند، نیز درتحت تأمین گرفته میشوند

3) پایتخت مملکت افغانستان شهرکابل است . اهالی تمام مملکت افغانستان بالمساوی به نظر حکومت هستند که هیچ امتیازی اهالی شهرکابل نسبت به دیگر شهر ها و قصبات مملکت محروسه افغانیه ندارند.

4) بنابر خدمات فوق العادۀ اعلیحضرت همایون که در راه ترقی و تعالی و استقلال ملت افغانیه ابراز نموده اند، ملت نجیبۀ افغانستان متعهد میشوند که سلطنت افغانستان به اولاد این پادشاه ترقیخواه افغانیان به اصول اولادیت به انتخاب اعلیحضرت پادشاهی و اهالی ملت انتقال میکند و ذات ملوکانه در حین جلوس اریکه سلطنت بالمواجه اشراف و اهالی متعهد میشوند که مطابق شرع شریف و این نظامنامۀ اساسی، اجرای اوامرحکومت نموده و استقلال افغانستان را رعایت و برای وطن و ملت خود صداقت نمایند.

5) ذات حضرت پادشاهی خادم و حامی دین مبین اسلام و حکم دار و پادشاه عموم تبعۀ افغانستان است .

6) امور مملکت به ذریعهٔ وزرای دولت که به ارادهٔ سنیه انتخاب و تعیین میشوند، اداره میشود و هرکدام از ورزا مسئول امور متعلقهٔ شان شناخته میشوند. از این سبب ذات همایونی غیر مسئول میباشند.

7) درخطبه ها، ذکرنام پادشاهی وضرب سکه بنام پادشاه و تعیین رتب مناصب مطابق قوانین مخصوصه و اعطای نشان و انتخاب و تعیین صدراعظم و دیگر هیئت وزرا و عزل و تبدیلی شان، تصدیق نظامات عمومیه و اعلام مرعیت شان و محافظه و اجرای احکام شرعیه و نظامیه و قوماندانی عمومی قوای عسکری افغانستان و اعلان حرب و عقد مصالحه و علی العموم معاهدات و عفو و تخفیف مجازات قانونیه، عموماً بالخصوصاً از حقوق جلیلهٔ پادشاهی شمره میشوند.

8) همه افرادیکه درمملکت افغانستان میباشند بلا تفریق دینی و مذهبی تبعهٔ افغانستان گفته میشوند، صفت تابیعیت افغانیه مطابق نظامنامه مخصوص استحصال یا اضاعه کرده میشود.

9) کافهٔ تبعهٔ افغانستان آزادی شخصی خود را مالک بوده حریت دیگر اشخاص را اخلال وضایع نمیکنند.

10) حریت شخصیت از هرگونه تعرض و مداخلت مصئونست . هیچکس بدون امر شرعی ونظامات مقننه تحت توقیف گرفته و مجازات کرده نمیشود. درافغانستان اصول اسارت بالکل موقوف است ، از زن و مرد هیچکس دیگری را بطور اسارت استخدام کرده نمیتواند.

11) مطبوعات و اخبارات داخلیه مطابق نظامنامهٔ آن آزاد میباشند. نشراخبار فقط از حقوق حکومت و یا اهالی تبعهٔ افغانیه است . درباره مطبوعات خارجه ، دولت علیه افغانستان بعضی شرایط و قیود نهاده میتواند.

12) تبعهٔ افغانستان مطابق نظامات موضوعه برای تجارت وصنعت وزراعت هرگونه شرکتها کرده میتوانند.

13) تبعهٔ افغانستان مفرداً یا مجتمعاً خلاف شریعت غرا و یا نظامات دولت از طرف مامورین یا دیگری حرکت و رفتاری ملاحظه کنند به اداره ها عرض میکنند. اگردر دوایر حکومتی مرجوعه اش به باز خواست و استماع عرض شان پرداخت نکنند، علی الترتیب بما فوق شان استغاثه نمایند، درصورتیکه هیچیک بازخواست نکرد، راساً بحضور اشرف پادشاهی عرض نموده میتوانند.

14) امرتدریس بالکل آزاد است . مطابق نصاب معارف عمومیه هر فرد تبعهٔ افغانستان بطور عمومی و خصوصی برای تدریسات، ماذون و مجاز میباشند. اما اشخاص اجنبی به استثنای نفری که برای تعلیم استخدام میشوند به داخل مملکت افغانستان به افتتاح و ادارهٔ مکا تب مجاز نیستند.

15) عموم مکاتب افغانستان در زیر نظارت تفتیش حکومت میباشند. حکومت همه اسباب و تدابیر ی که برای تربیهٔ علمیه و ملیه همه تبایع افغانستان برسیاق انتظام و اتحاد میباشند به نظر دقت مینگرد، اما اصول تعلیمیه که به امور اعتقادیه و مذهبیه اهل ذمه وافراد مستامنه تعلق دارد، اخلال کرده نمیشود.

16) کافهٔ تبعهٔ افغانستان به حضورشریعت غراو نظامات دولت در حقوق و وظایف مملکت حق مساوات دارند.

17) عموم تبعهٔ افغانستان به اندازهٔ قابلیت و اهلیت شان درهمه ماموریتها به اندازهٔ احتیاج دولت استخدام میشوند.

18) مالیات و محصولات مقرره مطابق نظامنامه های مخصوصه برای تبعهٔ افغانستان به نسبت ثروت و اقتدار شان تعیین و گرفته میشوند.

19) در افغانستان هرشخصی از مال و ملک خویش که در تصرف او باشد، در امن میباشد. اگریک ملُکی به مقصد منافع عمومیه بکار دولت شود، موافق نظامنامهٔ مخصوصه آن اولاً قیمت آنرا به صاحبش تادیه نموده بعد ملک را گرفته میتوانند.

20) مسکن وجای هرفرد تبعهٔ افغانستان از هرگونه تعرض مصئونست و هیچکس از طرف حکومت بدون احکام نظامات بخانه شخصی جبراً وبلا استیذان داخل شده نمیتواند.

21) درمحاکم عدلیه عرض و داد عمومی مطابق شریعت و اصول محاکم حقوقیه و جزاییه فیصله کرده میشود.

22) مصادره و بیگار بالکل ممنوع است، اما کار و تکالیفی که در زمان محاربه پیش شود مطابق نظامنامهٔ مخصوصهٔ آن ازین قاعده مستثنی است .

23) خارج نظامات دولت از هیچکس چیزی گرفته نمیشود.

24) شکنجه و دیگر انواع زجر تماماً موقوف است و خارج نظام نامهٔ جزای عمومی و عسکریه برای هیچکس مجازات داده نمیشود.

وزرأ

25) در افغانستان وظیفهٔ ادارهٔ حکومت مفوض است به هیئت وزرا و ادارهٔ مستقله در حین اجتماع هیئت وزرا ریاست مجلس را ذات ملوکانه ایفا مینمایند. اگر اثبات ذات شاهانه تشریف نداشته باشند، صدراعظم به وظیفهٔ ریاست می پردازد و اگر صدراعظم اثبات وجود نداشت، ازجملهٔ وزرا، وزیراول وظیفهٔ نیابت را اجرا میدارد.

26) وکیل که درحال غیاب یکی از وزرا تعیین میشود، عیناً اختیارات و حقوق همان وزیر را داراست.

27) درهر سال قبل از جشن عمومی استقلال، یک روز مخصوصی که از طرف ذات شاهانه معین فرموده میشود، در زیر ریاست شهریاری یک دربار عالی انعقاد

خواهد یافت. دربارمذکور مرکب است از رجال مامورین دولت و اکابر واشرافی که از طرف ذات شاهانه انتخاب شده باشند، درمواجه آن هر وزیر و مدیرمستقله اجراآت و خدمات یکسالهٔ خود شان را عیناً بیان و ایضاح خواهد نمود.

28) صدراعظم و دیگر وزرا ازطرف قرین اشرف پادشاهی انتخاب و تعیین میشوند.

29) مجلس وزرا، مرجع امور مهمهٔ داخلی و خارجی دولت است .

مذاکرات مجلس وزرا و قرار داد هایی که محتاج تصدیق میشوند، بعد امضای اعلیحضرت همایونی در معرض اجرا گذاشته میشوند.

مجلس وزرا مرجع امور مهمه

20) وزرا، امورات مربوطهٔ وزارت متعلقهٔ خود را به اندازه یی که در حوصلهٔ اختیارات خود شانست، اجرا و مافوق آنرا آنچه راساً بحضور اشرف ملوکانه تقدیم میشود، بحضوراعلیحضرت پادشاهی و آنچه موافق تفصیل و لایحهٔ وظایف مجلس وزرا مواد متعلقه مجلس مذکور باشد به مجلس عالی وزرا تقدیم و القا مینمایند و مجلس وزرا درمواد مقدمیه موافق نظامنامهٔ مخصوصهٔ مجلس وزرا مذاکره و مباحثه نموده حل و فصل و آرا خود را امضا مینمایند.

31) هریک از وزرا درسیاست عمومیه دولت مشترکاً و در امور مؤظفهٔ وزارت متعلقهٔ خود خصوصاً بحضور اشرف ملوکانه مسئول شناخته میشوند.

32) در اموری که از حضور شاهانه به یکی از وزرا و یا دیگر مامورین امر شفاهی شود، احکام تحریری آنرا به امضای همایونی حاصل دارند.

33) یکی از وزرای دولت اگر از روی وظیفهٔ ماموریت شان تحت محاکمه گرفته شوند، محاکمهٔ آنها به دیوان عالی راجع است و اصول محاکمه شان موافق نظامنامهٔ مخصوصه حل و فصل میگردد و دیگر دعاوی شخصیهٔ وزرا که خارج وظیفه ماموریت شان باشد مانند سائر رعایا به محاکم عدلیه مراجعت مینمایند.

34) وزیری که از طرف دیوان عالی تحت اتهام می آید الی نتیجهٔ محاکمه وبرائت وی، از وظیفهٔ وزارت معطل میماند.

35) مقدار وزارت و تشکیلات دوائر و وظایف شان در نظامنامهٔ تشکیلات اساسیه توضیح یافته .

36) العموم مامورین مطابق مواد که در نظامنامهٔ مخصوصه ایضاح گردیده به ماموریت هایی که لایق و مناسب باشند تعیین کرده میشوند و هیچیک مامورین تا زمانیکه از وظیفهٔ خود مستعفی نشوند و یا از سؤ رفتارشان موجب عزل نگردند ویا ازطرف دولت بنابر یک امر ضروری لازم تبدیل و موقوفی نباشند، اصلاً عزل و موقوف نمیشوند و مامورینی که حسن سلوک و استقامت خود ها را ابراز نمایند استحقاق ترقی رتبه و ماموریت و مستمری را دارند.

37) وظایف مامورین درنظامات مخصوصه تعیین و تفریق گردیده هر مامور موافق نظامنامه های مخصوص از وظایف مؤظفه اش مسئول شناخته میشود.

38) همه مامورین علی المراتب در اطاعت آمر مافوق نظامات دولت مکلف و مؤظف هستند و اگر از طرف آمرما فوق آنها در اجرای کدام امر خلاف نظامات دولت اصرار شود، مامورین ما تحت شان به مرکز وزارت اطلاع نمایند و هرگاه بدون اطلاع مرکز اوامر خلاف قانون را اجرا کنند آنها نیز مسئول شناخته میشوند.

مجالس مشورۀ شورای دولت

39) درمرکز دارالسطنه یک هیئت شورای دولت ودر نائب الحکومه گی های اعلی و حکومتی های درجه اول و دوم و سوم علاقه داری، یک یک مجلس مشوره موجود است

40) اعضای طبیعیه مجالس مشوره از مامورینی که در نظامنامۀ تشکیلات اساسیه توضیح یافته تشکیل می یابد و اعضای طبیعیه شورای دولت بالمساوی تعداد اعضای منتخبۀ شورا اساساً ازطرف قرین المشرف اعلیحضرت همایونی منتخب و تعیین کرده میشوند. اعضای منتخبه تماماً از طرف اهالی معین و مقرر میشوند. در باب صورت انتخاب آنها در نظام نامۀ تشکیلات اساسی مواد جداگانه موجود است .

41) مجالس مشوره و شورای دولت علاوه بر وظایفی که در نظامنامۀ تشکیلات اساسی نشان داده شده به وظایف ذیل مؤظف اند.

الف) برای ترقی صناعات، تجارت، زراعت، معارف همه تکالیفی که لازم ببینند به دولت عرض مینمایند.

ب) درخصوص مالیات و محصولات دولت و دیگر معاملات حکومت، اگر مخالف اصول نظامات معاینه نمایند، به مقصد اصلاح این چنین امور به حکومت عرض و ارجاع نموده میتوانند.

ج) اگر درحقوق که موافق این نظامنامه برای اهالی داده شده از یکطرف اخلال و اضاعه ملاحظه کنند در نزد حکومت صلاحیت عرض و استغاثه را دارند.

42) فقراتی که مجالس مشوره ولایات و محالات بحضور نائب الحکومه ها و حکام عرض و تقدیم مینمایند. آنچه به اندازه اختیارات نائب الحکومه ها و حکام باشد خود شان اجرا و مافوق آنرا به وزارت متعلقهٔ همان شعبه ارجاع میدارند. از وزارت منسوبه اش اگر لازم اجرا باشد، اجرا نموده و الا بر وفق ماده (30) تعمیل مینمایند و اگر مسئله مواد قانونیه باشد به موجب قاعده (46) این نظامنامه پردارند.

43) درفقراتی که از مجالس مشوره برای نائب الحکومه و حکام محلی عرض میشود و از جانب آنها الی یکماه نتیجه و جوابی برایشان ظاهر نشود مجالس مشوره صلاحیت دارند که به شورای دولت عرض حوایج خود را بنمایند.

44) شورای دولت فقراتی که مجلس مشوره شکایتاً مینویسند رای خود را در آن باب نوشته به وزارت متعلقه همان فقره اطلاع میدهد. اگر دراجرای آن طرف وزارت معطلی واقع شود، شورای دولت آن فقره را تقدیم حضور همایونی میتواند.

45) نظامات دولت از طرف شورای دولت تدقیق گردیده به مجلس وزرا تقدیم میشود و بعد تصویب مجلس وزرا و منظوری حضور شاهانه در مواقع اجرا می درآید.

46) علاوه براعضای طبیعیهٔ دایمی شورای دولت، مامورین ملکی از نائب الحکومه الی حکام اعلی و از منصبداران عسکری تا لوامشر که از ماموریت سبکدوش شده باشند به استثنای اشخاصی که درتحت محاکمه بیایند در جملهٔ اعضای طبیعیهٔ شورای دولت موقتاً الی تعیین مامورین شان داخل شده میتوانند.

47) بودجهٔ سالانه را که به وزارت مالیه تنظیم و ترتیب میشود، مطابق نظامنامهٔ بودجهٔ عمومی به شورای دولت تدقیق مینمایند.

48) مقاولات و تعهدات که با جانب میشود، از طرف شورای دولت مذاکره و تدقیق میگردد.

49) درمحاکم عدلیه موضوع محاکمات بطور علنی اجرا میشود. بعضی فقراتی که در نظامنامهٔ مخصوصهٔ محاکم نشان داده شده، محاکمهٔ آن را قاضی بطور خفیه اجرا کرده میتواند.

50) درحضورمحاکم هرکس برای محافظهٔ حقوق خود، همه وسایط مشروعه را پیشنهاد نموده میتواند.

51) محاکم عدلیه در رویت و فیصلهٔ دعودی که داخل وظیفه شان باشد تعطیل و مماطله کرده نمیتوانند.

52) همه محاکم از هرگونه مداخلت آزاد هستند.

53) صنوف و درجات محاکم و صلاحیت شان به نظامنامهٔ تشکیلات اساسی ایضاح یافته.

54) هیچکس خارج محاکم عدلیه برای تصفیهٔ بعضی فقرات مخصوصه یک محکمهٔ فوق العاده تشکیل داده نمیتواند.

دیوان عالی

55) دیوان عالی خاص برای محکمهٔ وزرای دولت عندالاقتضا مؤقتاً تشکیل می یابد و بعد از ایفا و سرانجام نمودن کاری که باو سپرده شده، فسخ میشود.

56) طرز تشکیل دیوان عالی و اصول محاکمه دران مطابق نظامنامهٔ مخصوص آن اجرامیشود.

امور مالیه

57) همه محصولات دولت مطابق قانون مخصوص آن اخذ کرده میشود.

58) هرسال برای واردات و مصارفات دولت، یک بودجه تنظیم کرده میشودو این بودجه برای واردات و مصارفات دولت اساس بوده همه واردات و مصارف از روی آن اخذ وصرف میشود.

59) بعد از تطبیق و اجرای بودجهٔ سالانه، یک محاسبهٔ قطعیه تنظیم کرده میشود و این محاسبهٔ قطعیه مقدار حقیقی واردات وصرفیات این سال را حاوی میباشد.

60) برای تحقیق و تدقیق اینکه آیا واردات و مصارفا ت دولت حقیقتاً مطابق نظامنامهٔ بودجه ایفا گردیده است یا نه(یک دیوان سنجش تشکیل می یابد) (1) در خصوص دیوان سنجش، نظامنامهٔ مخصوصه موجود است .

61) برای تنظیم محاسبهٔ قطعیه وبرای تنظیم بودجه وصورت تطبیق و اجرای آن نظامنامهٔ مخصوصه موجود است.

ادارهٔ ولایات

62) اصول ادارهٔ ولایات از سه قاعده اساسیه مبنی است :

1-توسع مأذونیت

2- تفریق وظایف

3- تعیین مسئولیت بنابر قواعد مذکور.

همه وظایف مامورین ولایات مطابق نظامات موضوعه تعیین و تفریق کرده شده است . اختیارات مامورین نیز بر طبق نظامات مخصوصه محدود است و هرمامور در وظایف خود علی المراتب نزد مافوقش مسئول میشود.

63) در ولایات از هرشعبهٔ وزارت مامورین جداگانه مقرر هستند. افراد اهالی برای اجرای کار وانجام حوایج خود ابتدا بمامورین شعبات مراجعت نمایند.

64) اگر اجرای کار اهالی به مامور یتها نشود و یا دربارهٔ آنها مامورین خلاف نظامات دولت رفتار نمایند، افراد اهالی از تعطیل کار وسؤ رفتار آنها نزد آمر مافوق شان و عندالاقتضا نزد نائب الحکومه ها و حکام اعلی عرض و استغاثه کرده میتوانند.

65) تشکیل دوایر بلدیه و وظایف در نظامنامهٔ مخصوص توضیح یافته.

66) هرگاه در یک حصهٔ مملکت آثارعصیان و بغاوت که مخل امنیت عمومیه باشد حس کرده شود، دولت اعلان حکومت عسکریه مینماید و ادارهٔ عسکریت تشکیل می یابد.

مواد متفرقه

67) برای تبعهٔ افغانستان ، درجهٔ ابتدائیهٔ تحصیل معارف حتمی و مجبوریست. درجات و تفرعات آن بیک نظامنامهٔ مخصوص تعیین یافته که بر طبق آن معمول میشود.

68) یک مادهٔ این نظامنامهٔ اساسی به هیچ سبب وحیثیت تعطیل و یا حکم اجرای آن ساقط نمیشود.

---

(1)*تعین بودجهٔسالیانه و سنجش مسوولانهٔ عواید و مصارف دقیق آن ، برای نخستین بار در دوران سلطنت اعلیحضرت امان الله خان مروج گردید وریاست دیوان محاسبات در چهارچوب صدارت که در دوران محمد ظاهرشاه بوجود آورده شد، ملهم از همان ریفورم زمان شاه امان الله است .*

) بنابر ایجاب، اگر از مواد مندرجهٔ این نظامنامهٔ اساسیه لزوم تغییر و تبدیل شود، بعد آرای ثلثان اعضای شورای دولت، تصویب مجلس عالی وزرا، بحضور اشرف همایونی عرض میشود. بعد منظوری حضور شاهانه تغییر و تبدیل آن ممکن است .

70) تشریح و تفسیر یک مادهٔ این نظامنامهٔ اساسی و دیگرنظامات دولت اگرلازم دیده شود به شورای دولت حواله گردیده بعد تصحیح و توضیح شورای دولت و تصویب مجلس عالی وزرا طبع ونشرمیشود.

71) درحین تنظیم نظامات، معاملات اهالی و مقتضیات زمان ، مخصوصاًاحکام شرعیه به نظر دقت گرفته میشود.

72) مصئونیت مکاتیب یکی از حقوق اهالی است و همه مکاتیب و مراسلات محصولی اهالی که تودیع پوسته میشود تا از طرف یک محکمه جواز تجسس نشود، در هیچ پوسته خانه و دیگرجا باز کرده نمیشود. همچنان سربسته به مرسل الیه سپرده میشود.

مواد این نظامنامهٔ اساسی که به اتفاق آرای وزرای دولت و تمامی وکلای ملت درمجلس لوی جرگه سمت مشرقی برای اساس دولت علیه افغانستان تصویب یافته و هشتصد و هفتاد و دو نفر اعیان مجلس مذکور در موفقیت آن مهر و امضا کرده اند؛ منظور است و ادخال آنرا در جملهٔ نظامات دولت اجرای احکام موادش را امر و ارا ده میکنیم .

محل امضای اعلیحضرت امان الله خان. "

مطالعه و ملاحظه ی مواد قانون اساسی دوران سلطنت اعلیحضرت امان الله خان نشان دهنده ی دموکراتیک بودن آنست که مطابق به شرایط زمان و نیاز های جامعه ی آنروز ترتیب و تدوین گردیده بود. تساوی حقوق فردی، مصوونیت جان و مال مردم، آزادی افکار و اندیشه، محکومیت ظلم و اسارت، استخدام مامورین باساس لیاقت و اهلیت شان (نه مطابق ملحوظات قومی و خانواده گی و . . .)، مصوونیت حریم منازل شخصی از تفتیش و تعرض، منع گرفتاریهای خود سرانه، جلوگیری از تعذیب و شکنجه ی اتباع افغانستان، مصوونیت مراسلات، آزادی مذاهب مختلف، بازخواست و حساب گیری از مسوولان حکومتی، ممانعت ازظلم وستم بالای حیوانات، همه و همه بیانگر خواست های ملت و آرزو های اعلیحضرت بحیث پادشاه مترقی عصر وزمان خویش میباشد.

شاه از نخستین روز های پادشاهی اش، قدم به قدم در راه تحقق اهداف و آرمان های جنبش مشروطه که خود یکی از فعالین و فادار به آن بود، سعی صادقانه بعمل آورد. چنانکه آنعده از اعضا و فعالین جنبش مذکور را که هنوز در زندان های مخوف پدرش بسر برده و تعدادی از آنها مانند عبدالرحمن "لودین"، تاج محمد " پغمانی"، غلام محمد خان " میمنه گی" ، محمد انور" بسمل"، میرزمان الدین " بدخشانی"، نظام الدین " ارغنده وال" ، کاکا سید احمد " لودین " ، عبدالهادی " داوی"، پادشاه میرخان " لوگری" وامثال آن که در انتظار اعدام خویش نفس می کشیدند، به مجرد رسیدن به قدرت، نه تنها رهاساخت، بلکه هریک از آنان را خیلی عزیزداشت و وظایف و مقامات بزرگ کشوری را نیز به آنها سپرد وحتا آن جوان احساساتی و وطنپرست (عبدالرحمن لودین) را که کمتر از یکسال قبل ازان قصد کشتن پدرش را نموده بود، بحیث سرمنشی حضور مقرر کرد.

شاه به سلسله ی اصلاحات اداری- سیاسی اش، طلسم " خویش خوری"، قوم گرایی و گرایشات سردارانه ی میراثی در خانواده ی شاهی را دلیرانه شکست ، عده یی از سرداران بیکاره و مفسد را از مناصب مهم دولتی و حتا از حاشیه ی دربار خویش براند، القاب وعناوین مطنطن خانواده گی را از اعتبار فرو افگند و جوانان انقلابی و پرکار متعلق به اقوام و طوایف غیر" خودی " را بخود ودربار خود نزدیک ساخت که اینهمه ابتکارات وی، موجب انگیزش خشم و کین سرداران درباری و بزرگان خانواده ی محمد زایی گردید و پسانها، این خشم و کین از عمق به سطح تبارز کرد و بالاخره منجر به کارشکنی ها و خیانت ها و شورشها علیه دولت شاه اصلاح طلب شد. نظام منحط برده گی و غلامی را رسماً منع کرد و به تعداد " اضافه از هفتصد تن کنیز و غلام تنها در شهر کابل با مالکین خود وداع کردند..." و آزادی کامل و مراسم مذهبی اهل هنود افغانستان نه تنها تضمین گردید، بلکه آنهایی که اهل سواد و دانش بودند ، به دفاتر دولتی و نظام عسکری توظیف شدند، تعامل اخذ " جزیه" ، داشتن " قشقه" درجبین و استفاده ازلباس زرد رنگ و سایر محدودیت ها علیه هندو های ساکن قلمرو افغانستان ازمیان برداشته شد. بمورد خواهد بود در اینجا بخشی از یک مقاله را که در سایت انترنتی " پژوهش سرای تاریخ افغانستان" به نشر رسیده است و آنرا یکی ازهندوهای افغان (ایشورداس) نگاشته است ، درج نماییم تا افکار، اندیشه ها و اصلاحات مثبت زمان سلطنت اعلیحضرت امان الله خان روشنتر گردد:

"... برای نخستین مرتبه در مکاتب رسمی که اطفال هندو به تعداد بیشتر شمولیت داشتند، موازی به تدریس سایر مضامین، برای آنها فرا گیری زبان مادری هندی و پنجابی و دانایی آیین هندو نیز ترویج یافت. . . هندوان افغانستان با درک خصلت مردمی شاه امان الله خان وگرایش دولت او به سوی تأمین عدالت اجتماعی و حقوق

مساوی شهروندان و تحکیم هرچه بیشتر وحدت ملی، عریضه یی به شاه تقدیم کردند که حاوی این تقاضا ها بود:

1-چون بعضی اشخاص بعضی هندو ها را جبراً مسلمان میسازند، امید است درین باب امر فرمایند که منبعد حکام دقت کنند.

2-درمعاملات دینی مثل میراث و نکاح اجازه داده شود که به قرار حکم(دهرم شاستر) یعنی احکام کتب مذهبی خود فیصله کنیم.
3-زنهای هندو از رفتن به زیارت منع استند. امید که مرحمت همایونی اجازه بدهد که آزادانه به زیارت خود بروند.

4-عبادت خانه های ما اگر ویران میشوند، اجازه مرحمت شود که به قرار سابق آباد کرده بتوانیم .

5-اگرکدام گاو از مامردم مریض شود ما حسب مذهب خود آن را ذبح نمیکنیم، بلکه میگذاریم که خود بمیرد. بعضی مردم در دهات، این را ممر خود ساخته نمیگذارند که سقط شود. امید است که آنها تنبیه شوند تا هندو ها به عذاب نباشند.

6-درخصوص دستار و دریشی قبل از این ممانعت ها موجود بوده چون قشقه، تفریق هندو را از مسلمان میکند، امید است که این ممانعت معاف باشد.

7-امید است برای هندوان اجازه داده شود که در هر جایی بخواهند زمین خریده بتوانند.

8-امید است که محصولات دفتر داری برابر مسلمانان گرفته و غیره از هندوان به قرار قوانین شود.

9-وقتی که یک زن مسلمان میشود به مرد او هم تکلیف میکنند که مسلمان شود و اگر یک مرد مسلمان میشود، زن او را هم مجبور میکنند که مسلمان شود. امید است آن نفری تنبیه شوند تا چنین نکنند.

10-هرگاه هندو پسری که پدر او حیات باشد و به رضای خود مسلمان شود، نامبرده اختیار مال خود را دارد که به قرار ثبوت همراه خود ببرد. امید است که مال پدر ومادر وغیره را مال او گفته به او ندهند که حق ندارد.

11-بعضی هندوها که مسلمان میشوند، بناحق دعوی میراث کرده از برادران دیگر خود حق می طلبند. امید است حکام در این باب دقت کنند که اضافه طلبی و اضافه گیری نکنند .

12-هر هندویی که بخواهد از داخل افغانستان به خارج و از خارج به داخل رفت و آمد کند، امید است آزادانه اجازه داده شود. وقتیکه خانه ی یک هندو را دزد بزند، امید است که مثل خانه ی مسلمان آنرا محاکم عدلیه تحقیق کنند.

13-چون مدارس کلان برای کل اهل هنود دارالسلطنۀ کابل مقرر از طرف دولت شده است که هرکس از ما مردم پسرانخود را مقرر کند که تا علم دینی خود را و دیگر علم ها را درس گرفته صاحب علم شوند. این هم از نوازش پادشاه است . امید میکنیم که حکمی نباشد هرگاه بعضی کسب پدری خود را بکنند مختار باشد."
دراین مقاله ی تحقیقی آمده است که شاه امان الله خان ، با مطالعه ی این عریضه ی اهل هنود، فرمان آتی را صادر کرده است :

" 1-امراست که هیچکس از هنود را مجبور به مسلمانی نکند و اگر ثابت شد که در حق او شاهدی نا حق کسی داده بود، از شاهد مذکور مبلغ پنجصد روپیه جرم گرفته سه سال زندانی شود.

2-منظور است. .

3-اجازه است . آزادانه به هر جاییکه میخواهند بروند.

4-اجازه است ، هر وقت دهرمسال های شما ویران شود به قرار سابق آباد کنید.
5-امراست ، بعد ازین کسی غرضدار نباشد و بگذارند که خود بمیرد. اگر کسی درین باب جبر کرده بود، یکصد روپیه جریمه گرفته شود.
6-درست است. هرقسم دستار و دریشی که می پوشند، بپوشند.
7-درست است . هرهندویی که از تبعهٔ دولت افغانستان است ، بهرجا که بخواهد زمین خریده میتواند.

8-درباب محصولات و غیره، برابر مسلمانان گرفته شود.

9-درست است . اگرمرد یا زن به رضای خود مسلمان شود با عیال ، او را مجبور نکنند.

10-درست است . باید کمال دقت در این باب اجرا شود که حق تلفی نشود و به اقربای او مضرت نرسد.

11-اگر پدر و برادر های او فوت شده بود و بعد از آن یکی از آنها مسلمان شود و مال پدر تقسیم نشده باشد، باصول ترکهٔ شرعی باید حصهٔ او گرفته شود و اگر پیش از فوت شدن پدر، یکی از پسرهایش مسلمان شده بود و بعد ازان پدرش مسلمان شده بود و بعد ازان پدرش فوت شد، حق میراث را ندارد.

12- درست است . حسب قواعد مرور تماماً آزادانه بیایند و بروند و در داخل افغانستان دیوان نرنجنداس و کلانترهای هندو ها ضمانت و باخبری آنها را بکنند.

13-امراست که تماماً مثل حقوق مسلمانها مالها و حقوق هندو ها را محاکم سرکاری غمخواری کنند نه تنها در باب مال دزدی، بلکه در جمیع دعوی ها حقوق شان به عدالت و مساوات تحقیق کرده شود.

14- هیچ ترقی دنیا بدون علم نمیشود. اگرچه میدانم که بعد از چند سال شما پشیمان خواهید شد، بازهم چون خواهش شما درین است، بدون رضای شما در مکتب های عسکری و ملکی حکمی گرفته نمیشوند. همچنان امر میگردد بعضی اوقات در حین جنگ و جدل و غیره آنهم از طرف جهال برای هندو ها دشنامهای خیلی کریه که به مذهب شان هم دکه میزند، داده میشد. باید محاکم عدلیه و دوایر کوتوالی چنان که در حق مسلمانان این امر را دقت و ممانعت میکنند، در حق هندوها هم به شدت رسایل امتناعیه خود را استعمال کنند و جریمه معین از ملامت گرفته شود. تحریر 12 جکل سمخ 1299 هجری شمسی . شاه امان الله "

در بخش نظامی

اعلیحضرت امان الله خان دربخش عسکری نیز توجه مبذول نمود. هرچند در اولین اعلامیه ی پادشاهی خویش، برای افراد عسکری وعده ی افزایش معاش (ازچهارده افغانی در ماه، به بیست افغانی درماه) را داد، اما پسانها یا نخواست و یا نتوانست عملاً چنین افزایش را از حرف بعمل در آورد ودرسال های بعد حتا از همان چهارده افغانی در ماه نیزکاست و آنرا به کمتر از ده افغانی تقلیل داد. درعین حالیکه امتیاز غذا و لباس آماده را برای افراد نظامی منظور نمود، مگر باآنهم، شاه آرزومند بود نظام عسکری افغانستان را نیز عصری ومؤثرسازد، چنانکه تعدادی از مشاورین و متخصصین ترُکی و روسی را در این بخش ها بکار گرفت و تربیه ی سربازان افغانی رویدست گرفته شد. قطعه ی نمونه ی عسکری را تحت

نظرافسران ترکی، بخصوص تحت نظر ومشوره ی جمال پاشا، یکی از جنرالان مقتدر نیروی بحری امپراتوری عثمانی و عنصر ضد انگلیسی تشکیل داد و قرار بود این قطعه ی نمونه از هرجهت الگویی شود برای همه قطعات عسکری افغانستان. چنانکه جمال پاشا طی نامه ی مورخ هجدهم اکتوبر1921 میلادی خویش عنوانی لنین و تروتسکی، ضمن شرح و بست اوضاع افغانستان، موقعیت حساس جیوپولتیک آن، نیاز های نظامی و اقتصادی کشور و امثالهم، دربخش " قطعهٔ نمونه" چنین مینویسد: **" قطعهٔ نمونهٔ ایجاد شده توسط من به عنوان نخستین تجربه ، نتایج بسیار محسوسی داده است . حالا میخواهم زیر رهبری خودم از این واحد نظامی یک لشکر (فرقه) نمونه متشکل از 15 تا 20 هزار سپاهی بسازم که در صورت لزوم، توانایی ایستاده گی در برابر هر گونه خطری را داشته باشند . . . "**

باساس نگارش جمال پاشا، مجموع افسران (مربیان) نظامی ترکیه که در امورارتش افغانستان مشغول بکار بودند، بالغ بر شصت و چهار نفر میشد. نیز نیروی هوایی در سال 1924م بوجود آورده شد، تعدادی ازجوانان در رشته ی فعالیتهای هوایی به روسیه، ایتالیا و فرانسه اعزام گردیدند و به تعداد یازده بال طیاره در میدان هوایی کابل، واقع در شمال شهر و در نزدیکی های ارگ شاهی (کارته ی وزیر اکبر خان کنونی) جابجا ساخته شدند. تأسیس کلوپ عسکری برای اولین بار در چوکات وزارت حربیه ی کشور مدنظر گرفته شد تا ازان طریق،

جمال پاشا درلباس عسکری درکابل

مایحتاج افسران به قیمت های نازل مرفوع گردد، سلاح های مدرن جنگی توسط شخص شاه از کشور های اروپایی خریداری شد که قسماً وارد کشور گردید و قسماً در بنادر هند برتانوی، از طرف مقامات آن کشورمتوقف و یا مصادره شدند. شاه ، مقدار معتنا بهی از جنگ افزار های مختلف النوع از شوروی آنزمان یا خریداری کرد و یا قسماً از طرف مقامات آن کشور به سبیل کُمک بلا عوض بدست آورد. مثلاً، اعلیحضرت امان الله خان وسایط نظامی آتی را از شوروی بکابل خواست :

طیاره های جنگی شش فروند

تفنگ . . . . . پنجاه هزار میل

گلوله . . . . . بیست ملیون

پول نقد که بگونه ی سوبسایدی ازجانب شوروی بدست آورد بالغ بر دوصد و پنجاه هزار روبل میگردید.

شاه همچنان، طی مسافرت اروپایی خویش تجهیزات آتی را از کشور های مختلف اروپایی خریداری نمود:

تفنگ . . . . . پنجاه و سه هزار میل

گلوله یا مرمی . . . . . پنجاه و سه ملیون

توپ . . . . . یکصد و شش دستگاه

گلوله ی توپ . . . . . یکهزار دانه

طیاره جمعاً . . . . . هجده فروند (ازروسیه ، ایتالیا، و انگلستان)

ماشین زرهی (جنگی) . . پنج دستگاه

تانک (جنگی) . . . . . شش دستگاه

بمب های هوایی، مرمی های آتشبار و لوازم و مهمات توپخانه به ارزش مبلغ ششصد و هفت هزار روبل روسی. (1)

افسران مسن و قدیمی که از یکطرف نسبت به سایرین معاش بیشتر دریافت میکردند و از طرف دیگر، نیروی کارکمتر داشتند، مرخص شده و بعوض آنان، نسل جوان بکارانداخته شد.

(1)نبردافغانی ستالین – تألیف پروفیسور تیخانوف – ترجمهٔ عزیز آریانفر

بک افسران مسن و قدیمی که از یکطرف نسبت به سایرین معاش بیشتر دریافت میکردند و از طرف دیگر، نیروی کارکمتر داشتند، مرخص شده و بعوض آنان،

نسل جوان بکار انداخته شد. رواج کهنه ی (پیری و مریدی) که تا آنزمان هنوز میان قوای عسکری رعایت میشد و نظم واصول اساسی خدمت نظام را لطمه میزد،

ملغی قرار داده شد، عراده جات زرهی و توپ های مدرن دافع هوا نیز شامل وسایط حربی نیروی عسکری افغانستان گردید.

همچنان، اعلیحضرت سیستم " پشک " یا قرعه کشی غرض جلب عسکری را بجای " هشت یک "(ازهشت نفر یکنفر به خدمت عسکری فرستاده میشد ومخارج خانواده ی همان یکنفرعسکربه عهده ی هفت نفر دیگرقرار میگرفت)، عمومیت بخشید و در این را ه زحمات زیادی را متقبل شد، زیرا سیستم جدید، رعایت های شخصی، مادی و قومی را برهم زده بدون ملاحظه ی خاص، فرزند هرکسی که مطابق " قرعه" ملزم به خدمتگزاری دوساله (و بعداً سه ساله) ی زیر بیرق میگردید، باید خودش را حاضر وآماده میساخت که این خود، منافع خان و ارباب و متنفذ شهر و ده را که از این ناحیه امتیاز و منفعت هایی داشتند، ضربت میزد.

مشاوران خارجی یی که در امور عسکری، بیشتر از دیگران مورد توجه شاه قرار داشتند، عبارت بودند از:

جمال پاشا، انورپاشا، فخری پاشا، کاظم بیگ، سدری بیگ، ضیا بیگ ، عصمت بیگ ، علی افندی، نظیف افندی، عزت افندی، خیرالدین پاشا و جواد بیگ از کشور ترکیه که در مسیر اصلاحات شاه فعال بودند. البته مشاورانی از کشور های جرمنی، فرانسه، روسیه و سویدن نیز در سایر امور استخدام شده بودند که به قول محققان افغان، تعداد آنها بالغ بر دوصد نفر میشد.

امان الله خان، پس ازخلع ازسلطنت، در سالهای 1950 میلادی، طی یک مصاحبه اظهار داشت که "چون مشاورین و متخصصینی که از خارج به کابل آمده بودند، به رهایشگاه مناسبی نیاز داشتند، بنابرآن، دستورساختمان منازل آبرومندی را در کارتهٔ سوم شهر جدید دارالامان برای آنها صادر کرده بودم."

شاه، علاوه ازایجاد سیستم " قره " در راستای جلب خدمت عسکری، برنامه ی توزیع تذکره و نفوس شماری جدید میان قبایل مختلف سرحدی مانند قبایل بارکزایی(که مادرشاه منصوب بدان بود)، سلیمان خیل، شینوار و غیره را رویدست گرفت. این اقدام بی سابقه ی شاه، توأم بود با منع رواج " بدرغه " یا یکنوع باج گیری خاص و خود سرانه ی اقوام مهمند و شینوار که از سالها بر سر راه عبور و مرور تاجران و کاروان های مالتجاره میان افغانستان و نیم قاره ی هند در مناطق کوهستانی اطراف خط " دیورند" صورت میگرفت.(1) البته، این اقدام اصلاحی شاه (منع اخاذی و باجگیری) وتلاش وی برای جلب افراد قبایلی غرض خدمت سربازی که با آن عادت نداشتند، یکی ازعوامل عمده ی شورش مسلحانه ی سالهای بعد علیه سلطنت گردید.

تذکراین نکته نیزضروریست که شاه با ازمیان برداشتن سنت " بدرغه" یا باجگیری قبایل که مدرک مهم عایداتی آنها را تشکیل میداد، نتوانست بدیل اقتصادی یا برنامهٔ جبران کنندهٔ دیگری را ایجاد نماید.

---

(1)*این باج گیری از یکطرف نظم مبادلات تجارتی و گمرکی را مختل میکرد و از سوی دیگر، جریان متذکره، بمثابهٔ دولت در اندرون دولت تلقی میشد که در واقع، ضعف و نا توانی دولت مرکزی در برابر این اقدامات رهگیرانه ی محلی و قبایلی را به نمایش می گذاشت*

دربخش دینی و مذهبی

اعلیحضرت امان الله خان از پدر و مادر، مسلمان به دنیا آمد و خودش نه تنها یک مسلمان معتقد بود، بلکه درنتیجهٔ درس آموزی از استادان متدین ومطالعات شخصی، احاطه یی نیز بر اسلام داشت. وی خوشنود میشد اگر علمای دینی در حضورش حاضر به جر و بحث امور دین میشدند و در آن صورت، با خوشرویی، حوصله همچنان اکادمی نظامی به همکاری متخصصین ترکی تأسیس و تدریس فنون جدید جنگی درآن آغاز گردید. شاه بخاطر تجهیز بهتر قوای عسکری، تورید سلاح های خفیف و ثقیل موردضرورت را لازم میدانست و غرض تمویل این پروژه، نه تنها معاشات منسوبین عسکری را بالتدریج کاهش داد، بلکه یکمقدار معین مالیه ی جدید هم بالای مردم تعیین و تحمیل نمود.
مندی و استدلال قوی به بحث و مناظره میپرداخت و ازمیان آنهمه بحث و مناظره، غالباً موفق هم بدر می آمد. ولی آنچه را نمی پسندید، همانا کوردلی، تعصب مذهبی، جزم اندیشی و جهالت ورزی آنعده از ملاها و یا ملا نما هایی بود که یا بر وفق افکار و اندیشه ی خشک و متعصبانه ی خودشان و یا در نتیجه ی تحریکات و تمهیدات دشمنان داخلی و خارجی، مانع پیشرفت اصلاحات دولت میشدند. چنانکه در صفحات گذشته نیز توضیح گردید، اعلیحضرت در روز های جمعه، ملبس با پیرهن و تنبان افغانی و نیز با دستار و چپن به مساجد جامع پایتخت و ولایات میرفت و با اطمینان به نفس، در محضر هزاران نماز گزار اعم از عالم و عامی خطبه میخواند، سخن میگفت و امامت میکرد. وی در یکی ازخطبه های نماز جمعه چنین دعائیه را بعد از حمد نعت و منقبت به زبان عربی بیان داشت : **" الهی**

برای ما امتان پیغمبرمحبوبت، توفیق استقامت شریعت را نصیب گردان و تمام مکر و حیله ی دشمنان شرف و عزت و اسلامیت ما را ناکامیاب ثابت نما! الهی ملت و مملکت افغانستان را به ترقیات و مراتبی که بلندازآن نباشد، از لطف و مکرمت خود موفق ساز! الهی عسکر افغانستان را در هر میدان به مقابله ی اعدای شان مظفر و فاتح و سر افراز و تمام ملت و مامورین ، علما و سادات افغانستان را که برای خیر و بهبود مملکت خود خدمت میکنند قرین لطف و مکرمت خویش داشته و باعزاز دارین شادکام گردان ! الهی من عاجز خدمتگار افغانستان را که بجز از رفاه و ترقیات ملت و مملکت خود دیگرآرزویی ندارم به مقاصد کامیاب و فائزالمرام دار. . .

" امان الله خان، علما، روحانیون و اهل مسجد و مدرسه را در صورتیکه دارای فکر و اندیشه ی خیر خواهانه و خدمتگزارانه به دین، به مردم و مملکت میبودند، دوست میداشت و مورد تفقد و عنایات شاهانه قرار میداد، چنانکه تعداد زیادی از آنها را به مدارج عالی آموزگاری و مشاوریت و . . . رسانید. و اما، ازان عده یی که دین را روپوش اعمال و نیات شوم خویش قرار داده به ضد ترقی و تعالی کشور و به نفع بیگانه ها کار میکردند، سخت متنفر بود. روی همین ملحوظ، فعالیتهای عده یی از ملا های " دیوبندی " را که مجهز با اندیشه های استعماری ، عقبگرایانه و ضد علم و پیشرفت بودند، محدود و مقید ساخت .

همچنان، استخدام و اشتغال اهل مدرسه ی مذکور در امور تبلیغی و مسوولیت های مسوولیت های رسمی را مشروط به سپری نمودن امتحان ساخت.

باید علاوه نمود که مدرسهٔ دیوبند بعد ازربع اول قرن نزدهم میلادی درهند برتانوی، نخست بمثابهٔ یک حرکت اصلاحی اسلامی درچهارچوب نظام استعماری تأسیس گردیدکه اولین رهبرآن مولانا محمد قاسم نانوتوی و مؤسس مدرسهٔ مذکور مولانا احمدرشید گانگوهی بود. درونمایهٔ فکری این مدرسه را اشاعهٔ مکتب شاه

ولی الله دهلوی تشکیل میداد. شاه ولی الله دهلوی، حنفی مذهب و معاصراحمد شاه بابابود که درراه تأمین وحدت مسلمان های نیم قارهٔ هندسعی بسیارنمود. دراوایل، افکاراسلامی ضد استعماری در مدرسهٔ مذکورمتبارز بود، چنانکه علمای ورزیدهٔ ضداستعماری نیزازان بیرون آمدند. اما پسانها، مقامات هند برتانوی دست بکار شده افراد و عناصر طرفدارخود را شامل مدرسهٔ " دیوبند" نموده و ملاهایی که بعدازان فارغ التحصیل میشدند، غالباً به نفع استعمار در منطقه و بخصوص در داخل افغانستان مشغول فعالیت گی گردیدند. ملاها و رهبران امروزی همین مدرسه اند که در روزگارمانیز با افکار واهداف متحجر، ارتجاعی و استعماری شان ، کشورعزیزما را بخاک و خون کشانیده و سر زمین آبایی ما را به سر زمین مشق و تمرین مجازات های وحشتناک غیر انسانی مبدل نموده اند.
مکتب قضات را موازی با مکتب حکام تأسیس نمود تا فارغان آن بعد از آموزش های مفید مدنی و شرعی و با در نظر داشت قوانین مطروحه و معیار های عدل و انصاف بکار مهم داوری در محاکم کشور بپردازند. زیرا اعلیحضرت بخوبی میدانست که اکثریت قضات از فیض علم و حتا سواد لازم بی بهره بوده فیصله های آنها در محاکم غالباً برپایه ی حُب و بغض، تطمیع و رشوه، شناخت های شخصی و ملاحظات خاص وعام دیگر صورت گرفته حقوق انسانی افرادجامعه را پامال مینمایند. او میخواست در کنار سایر امور مملکتی،امور عدلی وقضای را نیز که بخش عمده و مهم مسایل حیاتی مردم است، اصلاح نماید تا از خود سری های قضات کاسته آید وحق کسی تلف نه شود. یکی از اصلاحات و اقدامات بسیار جدی و بی سابقه ی اعلیحضرت در این زمینه، تشخیص انواع جُرم و تعیین حدود مجازات مجرم بود که بوسیله ی تدوین و تنفیذ قانون مربوط بدان و انتشار کتابی بنام " تمسک القضات امانیه" به منصه ی عمل گذارده شده و دست قضات را از خودسری و خود مختاری های منفعت طلبانه و نا منصفانه در این زمینه کوتاه نمود.

اعلیحضرت بخاطر آنکه خشم و کین اهل مسجد و مدرسه را کاهش داده سؤتعبیر و سؤاستفاده ی مغرضین از این اصلاحا ت را خنثی کرده باشد، فتوایی از علمای روشن ضمیر و خیرخواه جامعه مبنی بر ضرورت و شرعی بودن اصلاحت قضایی بدست آورد. علاوه ازآن، طی یکی از خطابه های خویش درمسجد جامع عید گاه کابل درسال 1922م ضمن توضیح و تذکر سایر مسایل، دربخش اصلاحات قضایی نیز تماس گرفته به علما، قضات، ملاها و مفتی هایی که هنوز کهنه پرستی و عنعنه خواهی عقب گرایانه میکردند، گوشزد کرد که همه اقدامات و اصلاحات قضایی هم مطابق شرع انوراست و هم نیاز عصر و زمان و هم مورد تأیید ملت افغانستان. چنانکه ملت ازآن همه ریفورم ها و تحولات، عملاً شاد و راضی هم بودند.

اعلیحضرت دربخش تبلیغات دینی و مؤثریت خطابه ها تا بدانجا آگاه و حساس بود که همیشه خطاب به واعظان میگفت : **" اگر مقصود از موعظه و خطابه، آگاه ساختن مردم به حقایق است، چرا بعوض عربی به زبان ساده ی خود مردم سخن نمی زنید؟ "**

این همان نکته ی مهمی است که درک منطقی اعلیحضرت از ضرورتهای انسان و زمان را بخوبی می نمایاند. شخص خودش طی خطابه ها درمساجد، کمتر به زبان عربی و بیشترینه به زبان عامه ی مردم تکیه مینمود.

این برنامه ها که بصورت فشرده گفته آمد و صد ها برنامه ی دیگر که تاهنوز نا گفته مانده اند، از زمره ی آن اقدامات، اصلاحات و برنامه ی مترقی، پیشرونده و مورد نیاز عامه ی مردم افغانستان بود که توسط اعلیحضرت امان الله خان طرح و قسماً تطبیق گردید. درحالیکه بخشهایی از آن همه پلان و پروژه ی مفید اصلاحی، درنتیجه ی شورشهای مسلحانه ی تخریبی در جنوب شرق کشورو باز، در شمال

پایتخت متوقف و بعداً در دوران سلطنت حبیب الله کلکانی، نادر و خانواده ی وی معدوم گردیدند.

در اینجا، برخی از قوانین یا (نظامنامه) هایی را درج میکنیم که شاه در مسیر اصلاحات مختلفه بمیان آورد:

نظامنامه ی آذوقه

نظامنامه ی ابنیه ی شهر دارالامان

نظامنامه ی اجراآت تصفیه ی محاسبه ی ماضیه

نظامنامه ی اخذ رسوم گمرک

نظامنامه ی اداره ی مجلس (اعلان نامه)

نظامنامه ی اداره ی مجلس لوی جرگه

نظامنامه ی اساسی دولت علیه افغانستان (قانون اساسی)

نظامنامه ی اساسیۀ جمعیت طیارۀ افغانستان

نظامنامه ی استعفای مامورین مُلکی

نظامنامه ی اساسی وزارت جلیلۀ معارف

نظامنامه ی اصول محاکمات جزائیۀ مامورین

نظامنامه ی البسۀ عسکری

نظامنامه ی انتخابات مجلس شورای ملی
نظامنامه ی بلدیه

نظامنامه ی بودجهٔ عمومی

نظامنامه ی پروگرام دارالمعلمین ها و دارالمعلمات مرکز

نظامنامه ی تخفیف عبارات القاب

نظامنامه ی تذکرهٔ نفوس واصول پاسپورت و قانون تابعیت

نظامنامه ی تربیهٔ اطفال یتیم

نظامنامه ی تشکیلات اساسیهٔ افغانستان

نظامنامه ی تشویقیهٔ صنایع دولت علیه افغانستان

نظامنامه ی تعلیمات تفریق وظایف حکام و مامورین مربوط آن

نظامنامه ی تعلیمات فنی و انجنیری

نظامنامه ی تعلیمگاه آمران وشابطان افغانستان

نظامنامه ی تعمیرات پغمان

نظامنامه ی تعمیرات دولت

نظامنامه ی تعمیرات لغمان

نظامنامه ی تفریق وظایف اتبان داخل قطعات و دائره لوازم فرقه ها و قول اردو و وزارت جلیلهٔ حربیه

نظامنامه ی تقاوی تجاریه

نظامنامه ی تقسیمات ملکیهٔ افغانستان

نظامنامه ی توقیف خانه ها و محبوس خانه ها

نظامنامه ی جزای عسکری

نظامنامه ی جزای عمومی

نظامنامه ی خدمات داخلیهٔ عسکریه

نظامنامه ی حاضری مامورین

نظامنامه ی خزانه جات دولت

نظامنامه ی داک خانه (خدمات پُستی)

نظامنامه ی رتبه های عسکری دولت مستقلهٔ افغانستان

نظامنامه ی رخصتی مامورین

نظامنامه ی رسالهٔ طرز تحریر وثایق شرعیه

نظامنامه ی زراعت للمی (زراعت در زمین های بی آب)

نظامنامه ی شرکت عمران

نظامنامه ی فرقهٔ استقلال و تجدد

نظامنامه ی فروش املاک سرکاری

نظامنامه ی فروش اموال تحویلخانه های سرکاری

نظامنامه ی قونسلگری دولت علیه افغانستان

نظامنامه ی کارگزاری مالیه

نظامنامه ی کلوپ سیاه وسرخ وسبز

نظامنامه ی لایحۀ ادارۀ مساکین

نظامنامه ی تعلیقات دولت

نظامنامه ی لایحۀ تطبیق رتبه های جدید و عتیقه ی عسکری

نظامنامه ی مالیه

نظامنامه ی ماموریت وکیل التجاره

نظامنامه ی محاکم شرعیه در باب جرایم

نظامنامه ی محصول مال مواشی

نظامنامه محکمۀ شرعیه درباب معاملات تجارتی

نظامنامه ی مدیریت محاسبۀ وزارت جلیلۀ خارجه

نظامنامه ی مدیریت و دفتر اوراق و مدیریت مکتوب

نظامنامه ی مدیریت های مامورین وزارت

نظامنامه ی(پروگرام) مکاتب رشدیه

نظامنامه ی (پروگرام) مکتب زراعت

نظامنامه ی مراسم تعزیه داری

نظامنامه ی مطبوعات

نظامنامه ی نهررزاق قسمت شمال

نظامنامه ی مفردات پروگرام مکتب معماری . . .

نظامنامه ی مقیاسات

نظامنامه ی مکاتب خانگی

نظامنامه ی مکتب خورد ضابطان افغانستان

نظامنامه ی نشانات معارف

نظامنامه ی مهاجرین

نظامنامه ی ناقلین به سمت قطغن

نظامنامه ی نشانهای ذیشان دولت علیه مستقلهٔ افغانستان

نظامنامه ی نکاح، عروسی، ختنه سوری

نظامنامه ی وزارت جلیلهٔ حربیه

نظامنامه ی وظایف مامورین زراعت مربوط وزارت تجارت

نظامنامه ی وظایف مستوفیان و سر رشته داران اعلی و مامورین ماتحت شان

نظامنامه ی هدایات صورت فیصله ی قتل و حبس دوام که به محاکم عدلیه آینده بر وفق آن فیصله تحریر شود.

چنا نکه از ترتیب، تدوین و انفاذ آنهمه قوانین یا نظامنامه ها بر می آید، اعلیحضرت امان الله خان که از دربار های خود سر و بی قانونی های مملکت، عدم احساس مسوولیت و بیگانه گی های ملت در برابر دولت دقیقاً مطلع بود، به این نتیجه رسیده بود که ازیکطرف یک دولت متکی به قانون، ادارات مسوول دربرابر قوانین وایجاد یک سیستم منظم و عصری حکومت داری را بنا نهد و ازطرف دیگر، با تدوین

قوانین در موارد مختلف زنده گی اجتماعی، سیاسی و اداری، دولت و ملت را بهم پیوند داده توجه و همکاریهای دو جانبه غرض اصلاح امور حیات کشور را جلب نماید. امروزهم، چنانکه در کشورهای پیشرفته ی مدعی دموکراسی بملاحظه میرسد، قوانین مطروحه در ساحات متنوع زنده گی فردی و اجتماعی حاکم است و حاکمیت همین قوانین و رعایت آنها از سوی دولت و ملت، تداوم و استحکام نظام دموکراسی در جامعه را حفظ و تضمین مینماید. پس، اعلیحضرت امان الله خان در هشتاد سال قبل آرزو داشت اداره ی جامعه را بر پایه های قانون و دموکراسی استوار گرداند که یقیناً قابل تحسین وتوجه است.

فصل پنجم

اشتباهات اعلیحضرت امان الله خان

دربخش نظامی

اعلیحضرت امان الله خان بربنیاد این اصل که " **هرکه عمل میکند، اشتباه هم میکند"** مسلماً درجریان انبوه اقدامات عملی خویش درسطح مملکت و منطقه، مرتکب یک سلسله اشتباهات فکری – سیاسی نیز گردید.

هرگاه قرار باشد اشتباهات و لغزشهای شاه جوان را بمثابه ی رُخ دیگر یک سکه از ابتدای اقدامات و اجراآت وی بحسا ب آوریم، بایستی از آنجا محاسبه نماییم که وقتی امیر حبیب الله " سراج الملت و . . . " درمحل " کله گوش" لغمان کشته شد و حرکت سر دار نصر الله خان برادر کهتر امیر مبنی بر ادعای قدرت گیری اش، بدون خون ریزی خنثی گردید، غلام رسول نام یکی از افراد نظامی که از سوی عساکر در جلال آباد به قوماندانی قوا بر گزیده شده بود، اقداماتی را به سود تحول جدید و تخت نشینی امان الله خان انجام داد. مثلاً، علاوه از آنکه بیرق سردار نصرالله خان را از بام عمارت وی پایین نمود و خطبه بنام اعلیحضرت امان الله خان

خوانده شد، سردارنصرالله خان و تنی چند از متهمین ترور امیر، بشمول جنرال نادر و دو برادر او (شاه محمود شاه ولی) را که مسوولیت حفظ جان امیر را داشتند ودرحقیقت، مسوول درجه اول دراین راستا بودند و نیز میرزا محمد حسین خان (مستوفی الممالک) را دستگیر و توسط شاه علی رضا خان کندک مشر تحت الحفظ روانه ی کابل نمود. مگر شاه، درعین حالیکه از نادرو برادرانش استقبال صمیمانه بعمل آورد. سردارنصرالله خان کاکایش را به زندان افگند و با اینکار، درهمان وهلهٔ نخست، کین و انزجارتعداد زیادی ازطرفداران درباری و قبایلی او را کمایی کرد. بلی، نصرالله خان قبلاً نه تنها از ادعای پادشاهی رسماً انصراف جُست، بلکه بیعت خودش را نیز صمیمانه و کتبی به برادر زاده اش (امان الله خان) تقدیم نموده بود. چنانکه متن استعفا نامه ی وی در شماره ی (دوم) مورخ بیست ودوم ماه ثور، مطابق 12 ماه می 1919م "امان افغان" چنین به نشر رسید.

بیعت نامه ی کتبی سردارنصرالله خان عنوانی اعلیحضرت امان الله خان چنین بود:

"حضرت الهی جل جلاله وجود عزیز فرزند ارجمند کامگار و نوردیدهٔ برخوردار امیرامان الله خان را از حوادث روزگاربرکنار داشته به مقاصد دارین کامیاب گرداند. چون بموجب التجا و بیعت ارجمندان سعادتمندان معین السطنه و عضد الدوله و باقی ارجمندان عزیزوخدام حضور و صاحب منصبان نظامی و ملکی، امارت افغانستان را قبول کرده و مشروحاً بحضور آن ارجمند عزیز الوجود اطلاع داده بودم. درثانی اطلاعدهی آن فرزند ارجمند برای من رسید و معلوم شد که مردمان دارالسطنهٔ کابل بحضور شما بیعت نموده و شما قبول امارت دولت افغانستان را برای خود کرده اید، لهذا چون خود من خواهش امارت را نداشتم و محض برای سرپرستی شمایان و لحاظ حفظ دین و ملت افغانستان آن بارگران بردوش خود قبول نموده بودم و هرگزبه نفاق و آزرده گی شما روادار نبوده و

نیستم و شما را فرزند ارجمند دلبند به قراریکه میدانستم میدانم و امارت و دولت وحشمت آن فرزند ارجمند را از خود میشمارم، بنابرآن خود من برضا و رغبت خود از امارت افغانستان استعفا نموده از درگاه حضرت الهی جل جلاله امارت و امامت آن فرزند ارجمند را نیک و پاینده و باقی میخواهم. انشا الله تعالی خود من هم عازم دارالسطنه کابل شده و به دیده بوسی فرزند ارجمند خود کامیاب گردیده دست بیعت برای آن فرزند ارجمند خود خواهم داد. باقی ایام بکام باد . نصرالله "

باساس چنین اقدامات جدی اعلیحضرت امان الله خان علیه نصرالله خان بود که در مناطق مختلف قبایلی، منجمله در منطقه ی باجور ولایت مشرقی، ملای چکنهور، حاجی عبدلرزاق (ملاباشی)، ملا ترانگزایی و امثالهم، دست به مخالفت علیه سلطنت وی و تشکیل لشکرقبایلی غرض مقابله ی مسلحانه با دولت زدند. که به زودی آنهمه اقدامات و مخالفت های ملا های مذکور، تحت الشعاع جنبش استقلال خواهی و جنگ علیه استعمار انگلیس قرار گرفت و ظاهراً خاموش گردید. ملای چکنهورکسی بود که دستارپادشاهی را درجلال آباد به سر سردار نصرالله خان بست. وی و سایر بزرگان مناطق مذکور هرگز راضی نبودند که نصرالله خان از پادشاهی استعفا داده به برادر زاده اش (امان الله خان) بیعت نماید. حتا ملای چکنهورخطاب به نصرالله خان گفته بود حاضر است غرض مقابله با امان الله خان و تصرف شهر کابل، به تعداد پنجهزارجنگجوی مسلح حاضرسازد.

مزید برآن، فرمان قتل علی رضا خان را که تنها حامل متهمان قتل امیر حبیب الله خان (نه قا تل وی) ازجلال آباد به کابل بود نیز صادر نمود و مستوفی الممالک را در داخل ارگ شاهی، بدون مشوره و محاکمه برشاخ درخت آویخت. شاه، برخلاف آنهمه اقدامات عاجل جزایی، جنرال نادر و برادران او را نه تنها نوازش کرد، بلکه به مقامات بلند دولتی نیز نصب نمود که بعد ها به دشمنان اصلی اش مبدل شدند.

لغزشها و اشتباهات اعلیحضرت در قبال جنگ استقلال در سال 1919م بسیار مشهود است ، مثلاً : قبل از آغاز جنگ خونین آزادیخواهی، نتوانست بقول روان شاد غبار، یک مرکز واحد، آگاه و منظم نظامی مشتمل برذوات مجرب و آشنا به رموزنظامی و دپلوماتیک غرض سوق و اداره ی علمی جنگ در پایتخت به وجود آورَد. اگر واحدی را ایجاد هم کرد، شامل عناصر ناآگاه از رموز حرب بود. این خلای مهم نظامی، درکنار کمبود های لوژستیکی، مخابراتی و ترانسپورتی موجب گردید که جبهات چهارگانه ی جنگ علیه یک قدرت عظیم استعماری در منطقه، بی ارتباط و بی خبر از یکدیگر و در نا همسویی محض علیه دشمن دست به حمله زنند و مرکز نیز بدون داشتن اطلاع دقیق از وضع و حال دوست و دشمن و بدون در نظر داشت نظر و مشوره ی فرماندها ن جبهات جنگ، امر و نهی صادر نماید. دشمن که از چنین بی سر و سامانی ها اطلاع داشت، با در نظر داشت چگونه گی وضعیت جبهات خویش وبخاطر ترس ازخیزشهای عمومی مسلحانه ی قبایل دو طرف خط " دیورند"، مستقیماً با شاه تماس میگرفتند که تصامیم و فرامین شاه در چنان شرایطی، اراده ی سربازان افغان و فرماند هان شان را خدشه دار نموده و به نفع دشمن تمام میشد. روان شاد (غبار) درصفحه ی(768) " افغانستان در مسیرتاریخ" در ارتباط به همین کمبود چنین مینگارد : **" ستون اعزامی خیبردر اوایل می 1919 دست به سلاح بُرد و قوای پاکتیا در اواخر این ماه با دشمن رزم داد. درحالیکه قوای اعزامی قندهار وقتی سرحد دشمن را عبور کرد که جنگ تمام و متارکه اعلان شده بود. .. تمام جبهات ثلاثه کشور از اوضاع نظامی** همدیگر بیخبر **و در تاریکی فعالیت میکردند. حتی ارتباط شان با پایتخت مملکت توسط نامه و قاصد و پوستهٔ زمینی حفظ میشد. "**

تعیین صالح محمد خان بحیث فرمانده ی جبهۀ جنگ درمشرقی نیزاشتباه آمیز بود؛ زیرا گفته شده که صالح محمد مذکورنه تحصیلات خاص نظامی داشت و نه آگاهی لازم از رموز جنگ. چون در روز اول پس ازترور امیرحبیب الله خان، عساکرکابل را جمع کرده به سود پادشاهی اعلیحضرت امان الله خان آماده ساخته بود، بنابرآن، تعیین وی بحیث فرمانده جبهه ی جنگ، غالباً پاداش همین اقدام وی بوده است.

اشتباه بزرگ دیگر اعلیحضرت امان الله خان، تعیین علی احمد خان (لویناب) در رأس هیأت صلح افغانی در راولپندی بود. بررسی ها و گزارشات مستند تاریخی این بخش از دوران سلطنت اعلیحضرت گواهی میدهد که علی احمد خان (لویناب)، علی رغم برخورداری از دستور العمل و هدایات قبلی پیرامون مذاکرات صلح با انگلیس، مرتکب لغزشهای عظیمی شد که دراثرآن، قرار داد فی مابین افغانستان و هند برتانوی که در پایان فداکاریها و ریختن خونهای پاک رزمنده گان دلیر افغان در جبهات جنگ، به امضا رسید، کلاً و عمدتاً به نفع جانب انگلیس و به زیان جانب افغانستان تما م شد . هیأت سیاسی جانب افغانی که تعداد شان بالغ بر یکصد و پنجاه نفر میشد، به ریاست علی احمد خان لویناب، وزیر داخلۀ سلطنت امانی به شمول داکتر عبدالغنی هندی (ترجمان) به روز بیست و پنجم ماه جولای سال 1919 م وارد راولپندی گردیده و با همتای خود (سرهملتن گرانت) سکرتری امورخارجه بالای میز مذاکره نشست و به روز هجدهم ماه مذکور معاهده ی صلح میان دو کشور، طی پنج ماده و بدین گونه به امضا رسید :

1) از این تاریخ به بعد، صلح و مصالحت خواهد بود.

2) رعایت انتقال سلاح از خارج ازطریق خا ک هند ممنوع و سلب شد.

3) عطیه یی که به امرای سابقه داده میشد، برای دولت جدید داده نمیشود.

4) دولت بریتانیا آماده است بعد از شش ماه سفیر جدیدی به کابل غرض تأسیس دوستی مجدد بفرستد به شرط اینکه دولت افغانستان دوستی خود را در عمل ثابت کند.

5) دولت افغانستان سرحد بین افغانستان و هند را که امیر مرحوم قبول نموده بود، بپذیرد و آن قسمت هایی که تحدید نشده از طرف کمسیون انگلیسی تعیین شود و عسکر انگلیسی تا آن مدت در جا های خود باقی خواهند ماند.

چنانکه ملاحظه میشود، ماده ی دوم این معاهده، حقوق دولت افغانستان مبنی بر تورید سلاح مورد نیاز کشور ما را صراحتاً پامال مینماید. جانب بریتانیا طی ماده ی چهارم معاهده ی مذکور، از یکطرف موقف استغنا آمیز و ظفرمندانه بخود گرفته اولاً تعیین سفیر انگلیس بکابل را به شش ماه بعد موکول میکند و از سوی دیگر، تعیین سفیر جدید را بازهم مشروط میسازد به اینکه " دولت افغانستان دوستی خود را در عمل ثابت نماید " و طی ماده ی پنجم، نه تنها خط ننگین " دیورند" را بر جانب افغانی می قبولاند، بلکه ادعا میکند که بقیه نواحی سرحد را نیز " کمسیون انگلیسی تعیین خواهد کرد. " علاوه برآن، میگویند که عساکر انگلیسی تا آنزمان (تابرآورده شدن کلیه تقاضا های جانب انگلیس) بر مواضع خود باقی خواهند ماند. این در حالی است که عساکر افغانی را قبلاً از طریق حصول موافقت شاه افغان مبنی بر آتش بس، از مواضع متصرفه ی شان عقب کشانده بود.

علی رغم آنکه علی احمد خان درمذاکرات صلح راولپندی با انگلیسها، مغایر دستورات قبلی مرکز و برضد حیثیت، مصالح و منافع ملی مردم افغانستان، آنهم در

پایان پیروزی های نظامی جانب افغانی عمل نمود، شاه، اولاً او را صرف در خانه اش (طبعاً با همه امکانات رفاهی) نشانید و بعداً، درپایان مدت کوتاهی، او را هم مورد عفو قرار داد و هم یکی از خواهران خود (سراج البنات) را به عقد نکاح او در آورد و بمقامات بلند دولتی اش نایل گردانید. درحالیکه هرگاه کمبود فکری، گرایشات قومی و نفوذ علیا حضرت نمی بود، علی احمد خان لویناب باید در پیشگاه ملت افغانستان محاکمه و مجازات میشد که نشد و بعد ازآن ، بی پروا تر و بی وفاتر از پیش نیزعمل نمود.

با این شرح مختصر، ملاحظه میشود که اعلیحضرت امان الله خان و مشاورین کم درایت وی، بهترین شانس بدست آمده برای شکستاندن خط نام نهاد " دیورند " و اعاده ی سرزمین های غصب شده ی جانب افغانی را یکبار دیگراز کف داد و تومور خبیثه ی استعماری (خط تحمیلی دیورند) در پیکرملت افغان باقی ماند که تا همین اکنون موجب درد و آزار ملی ماست. این سازش و پذیرش خطرناک، متأسفانه از سوی خلف امان الله خان (جنرال نادر) نیز عملی شد که پسانها با ایجاد پاکستان در سال 1947 میلادی، تومور خط " دیورند " زهرآگین تر شده پیکر ملت ما را علیل و خونابه ریز نمود. علاوتاً، عقد این قرار داد، خشم قبایل دو سوی خط " دیورند" را بر انگیخت. ساکنان قبایل آنسوی خط " دیورند" نه تنها عقد این قرار داد را محکوم کردند، بلکه حتا از پذیرش آن سر باز زده تا سالهای دراز به جنگ ومقاومت مسلحانه ی خویش علیه مقامات هند برتانوی ادامه دادند. اما متأسفانه، این همه نفرت و مقاومت همه گانی قبایل علیه استعمار هند برتانوی نه تنها ازطرف هیچ رژیمی حمایت کامل نشد، بلکه حتا در هر مقطع زمانی، بخاطر" گلُ ِ روی" ارباب، یا با ترفند و حیل و یا با استفاده از زور و سلاح خوابانده هم میشد.

افزون برآن، درحالیکه ولوله ی جنگ و جهاد بر ضد استعمار انگلیس درجبهات گرم جنگ، در اطراف و اکناف کابل، جلال آباد، مناطق قبایلی وسرتاسرکشور طنین انداز بود، هنوز نقاط ستراتژیک و مهمی درآنسوی خط " دیورند" دردست نیرو های افغانی و قبایلی های مسلح قرار داشت، شاه متأسفانه فرمان متارکه را صادر میکند و این متارکه هم تحت شرایط نا مناسب آتی صورت میگیرد:

1) عساکرافغانی به فاصله ی بیست میل از جایی که فعلاً قرار دارند عقب نشینی نمایند ، درحالیکه عساکر انگلیس در جاییکه هستند، باقی خواهند ماند.

2) باید طیارات انگلیس اجازه ی پروازهای اطلاعاتی را بر فراز خاک افغانستان داشته باشد و اگر احیاناً درکدام منطقه به زمین نشینند، بایداز حملات افغانها مصئون باشند.

3) باید به اقوام و قبایل هردو طرف خط دیورند فهمانده شود که ازهرگونه اقدام ضد انگلیس خود داری نمایند. اقوام مذکور باید از بر قراری آتش بس آگاه گردند. اگر آنها موضوع را مراعات ننموده بر مواضع انگلیس ها حمله نمایند، نباید از طرف حکومت افغانستان به آنها کمک داده شود. (این تصمیم و فیصله ی دولت، درواقع، بستن دست های آزادیخواهان ضد استعمار برتانوی را افاده میکند. یا بعبارۀ دیگر، دولت امانی با تصمیم و رضایت خود ازادامۀ ی مبارزات ضد انگلیسی قبایلی های دو سوی خط تحمیلی "دیورند" جلوگیری نمود.)

هرچند برخی از اسناد آرشیف هند برتانوی توضیح میکند که پیشنهاد متارکه برای نخستین بار، نه از طرف اعلیحضرت امان الله خان، بلکه ازسوی مقامات هند برتانوی صورت گرفته است. چنانکه دکترعبدالرحمن زمانی، ضمن بررسی اسناد مذکورو تحقیق دقیق دراین مورد، طی مقالۀ منتشره در نشریۀ الکترونیکی " افغان – جرمن

آنلاین" مؤرخ شانزدهم سپتمبر سال 2011م چنین مینویسد: **" در تلگرام شماره (پی.1433 آر) کمیشنر عمومی و نمایندۀ حکومت هند بریتانوی برای گورنرجنرال ایالت سرحدی شمال غربی که بتاریخ 23 می 1919 به آمرینش در شیمله فرستاده شده است، چنین میخوانیم : عبدالرحمن خان، نمایندۀ افغان، با پیغام حکومت هند که دیشب برایش داده شده بود، امروز صبح بطرف دکه حرکت کرد. سه نفراز مصاحبان او درین جا در قلعۀ (نظامی) ما، در توقیف بسر میبرند، از جمله دو نفر شان تقاضا نموده اند با من مذاکره کنند. امروز من با آنها صحبت طولانی داشتم. آنها عبارت اند ازسردار حبیب الله خان، نواسۀ گل محمد خان (محمد) زی که خود را آمرعمومی تلگراف افغانستان معرفی میکند و دومی کرنیل احمد علی، برادر کرنیل علی احمد و نواسۀ سردار محمد رفیق خان لودی میباشد. نفر سوم که من او را ندیدم، عبدالعزیز، سرحد دار" دکه" میباشد که اسمش در مکاتباتی که توسط ما کشف و قطع شده است، زیاد به نظر میرسد. حبیب الله فرمانی را از امیر برایم نشان داد که مضمون آن قرا آتی است :**

به حبیب الله خان سر پرست دفتر پُست و کرنیل احمد علی خان !

طوریکه عبدالرحمن خان، نمایندۀ تعیین شدۀ افغان برای حکومت هند که از آنجا بر گشته است، برایم اطلاع داده است، قبل از عزیمت، سکرتر(وزیر) خارجه با او راجع به آتش بس و باز کردن درواز های صلح مذاکره نموده است. لهذا من به شما وظیفه و صلاحیت میدهم تا در میدان جنگ به کمپ انگلیسها رفته راجع به شرایط (مقررات) صلح با ایشان مذاکره کنید و اگرزمینۀ مصالحه را مساعد یافتید، موضوع را برایم اطلاع دهید. رفتن شما به کمپ آنها ضروری بوده و من برای شما صلاحیت این اقدام را میدهم."

محل امضای امیر امان الله

سه شنبه 19 شعبان 1337. "

دکتر(زمانی)، سند دیگری از آرشیف هند برتانوی را به نشررسانیده که، بیانگرمشورهٔ اعلیحضرت امان الله خان پیرامون رد یا پذیرش متارکهٔ پیشنهادی مقامات هند برتانوی است. مثلاً ، مینویسد : " درفرمان مؤرخ 26 شعبان، غازی امان الله خان به سپه سالار محمد نادرخان که در صفحهٔ 138 بیوگرافی نادرخان نشر شده، نیز درین رابطه اشاره شده و ضمن تأکید بر ادامهٔ مساعی اش در میدان جنگ، میخوانیم که **" چون روز شنبه 23. . .شش بجهٔ صبح یک جهاز هوایی در کابل آمده چند گلوله بم در ارگ مبارکه و ماشین خانه و کمند ها انداخته چند رأس یابو را سقط کرده واپس رفت. اضافه ازین به رحمت الهی دیگر ضرر و نقصان نرسید و لامحال از برای مردم کابل که از گلوله باری آنها هراس پیدا شده اکثر مردم معتبرین و کلان شونده گان این ملامتی را بحضور تعلق میدهند که وقت جنگ بیخود و بیجا حرکت شده و در اینصورت با نفری اهالی شورا مصلحت کرده شد و شما در این باب چه تدبیر لازم میدانید؟ اکثریه در صلح رای داده اند که بقرار شرایط قرار داد اعلیحضرت ضیأ الملت و الدین مرحوم و قرار داد شهید مرحوم هر گاه با شما مصالحه کنند شما قبول کنید. بنابرآن، لازم دانسته برای آن عالیجاه اطلاع فرمودیم که شما در این فقره چه مصلحت میدانید، آنچه بفکر شما میرسد و خیر میدانید بحضور والا معروض داشته نفری خود را بهمان جوش و خروش داشته در کاروایی های خود کوشش داشته باشید. "**

شاید اعلیحضرت درمقام شخص اول مملکت و با فهم و اطلاع کافی که از وضعیت درونی خودش، چگونه گی قوای جنگی، روحیهٔ اهالی کابل، دسایس و قوت های دشمن و سایرخصوصیت های سیاسی و اجتماعی دوطرف داشت، موضوع را با درباریان و

بقول خودش، " با کلان شونده گان" درمیان گذاشته باشد، چنانکه ازصدور نامه اش عنوانی نادرخان نیز چنین بر می آید که پای مشوره هایی در میان بوده است، ولی با آنهم، بروفق تحلیل تاریخی روان شاد میرغلام محمد غباردر اثر گرانبار (افغانستان در مسیر تاریخ) و نوشته های سایرمحققان، پذیرش و اعلان این متارکه از طرف شاه، هم عجولانه وهم بدون سنجشِ دقیق صورت گرفت که در نتیجهٔ آن، عساکر، فرماندهان نظامی و ملت افغانستان رامایوس و منزجرنمود.

جنرال عبداللطیف خان که درآن زمان، درجبهه ی جنگ استقلال خواهی و در تصرف شهرک " تل" نقش داشته، طی خاطرات خویش چنین مینگارد : **" ... درزمان جنگ سوم افغان و انگلیس، قوای مجاهدین، دیگرمناطق پشتونهای سرحد کمر همت بسته نموده به یاری ما با قوای انگلیس وارد میدان جنگ گردیدند. این زمانی نهایت مساعد برای قوای ما قرار داشت تا قلمرو امان الله خان و سرحد افغانستان را تا کنار بحر هند و پُل هتک {اتک} وخلیج فارس رسانیم، لاکن افسوس این وقت طلایی را والی علی احمد خان قربان خواسته های خود نمود. قوای افغانی قشون انگلیس را توسط شمشیر و برچه از مناطق اشغال شدهٔ شان فرسخها با فدا نمودن سرخود بدور رانده و دشمن را به شکست مواجه نمودند، حتی اهل هنود شهر پشاور با قوای ما وعدهٔ همکاری را ابراز داشتند و دران زمان، تعداد کثیر عساکر اهل سکهه ها نسبت اغتشاش در منطقهٔ پنجاب از قوای انگلیس مظاهره کنان خارج گردیدند. قوای انگلیس ازان هراس نمودند که قوای دولت افغانستان نشود که آنطرف پُل هتک {اتک} به پیشروی خود ادامه ومناطق پنجاب وسائر مناطق اشغالی هند را به مقابل دولت انگلیس به قیام آورده و این مستعمره ی طلایی را از تحت سلطه اش خارج نماید...با این حالت پریشانی که بر قوای انگلیس در آن زمان رونما گردیده بود، قرار داد صلح**

در این وقت که قوای دشمن رو به فرار بود ...خواهشات خود را بر دولت غالب قبولانید وبنادر بحری را به رویش مسدود و روی قرار داد سابقهٔ دیورند صحه گذاشتند . . . "

به برداشت من، شاید چند عامل آتی، اعلیحضرت امان خان را به پذیرش متارکه و بعداً قبولی قرارداد (مشمول خط نامنهاد دیورند) قانع یا مجبور ساخته باشد :

1-اشغال " دکه " و تهدید نظامی جلال آباد توسط قوای انگلیس

2- برتری نیروی هوای دشمن و بمباران شهر های کابل و جلال آباد توسط هوا پیما های جنگی انگلیس که برای دولت و ملت افغانستان حادثهٔ بی سابقه بوده است.

3- ضعف و کمبود توانایی های لازم مالی و نظامی غرض ادامه ی جنگ با دشمن

4- راضی شدن شاه تنها با پذیرش رسمی استقلال کامل سیاسی افغانستان از سوی انگلیسها

دلایلی که میتوانند این حقایق را تأیید نمایند، اینهایند: چون مردم افغانستان برای نخستین بار چشم شان به هوا پیما یا بقول عوام (جهاز) آشنا شده و هیچگاه عمل تخریبی بمباران را ندیده بودند، بنابرآن، نه تنها همین بمباران هوایی توانست نیرو های افغانی را از مواضع شان در جبهه ی خیبر بیرون براند و موجب اشغال "دکه " شود، بلکه نگرانی و وحشت عجیبی را نیز در میان اهالی کابل و جلال آباد خلق نمود. تا آنجا که شروع کردند به انتقاد از شاه و " اقدامات نا سنجیده ی جنگی " او. این نارضایتی و انتقاد حتا تا درون دربارنیز سرایت کرد. چنانکه بقول روان شاد "غبار"، یکی از جنرالان ارشد حکومت (محمود سامی) به شاه پیشنهاد انتقال پایتخت به شمال را نمود. علاوه ازآن، احتمالاً شاه درآن زمان سنجیده باشد که اگر دشمن جلال آباد را اشغال نماید، کابل مورد تهدید مستقیم قرار خواهد گرفت و در چنان صورت که نیرو های آزادیخواه درسایر جبهات پراگنده بودند، دفاع کامل از پایتخت میسر نمیگردید. جنرال عبداللطیف خان

پوپل که خود در جبهه ی پکتیا و در اشغال شهر " تل" سهم داشته است، دربخش وضع آشفته ی نظامی افغانستان درآن شب و روز چنین مینگارد : **" ... امید دولت، همه و همه بر رضاکاران حساب مینمودند که این هم آشفته گی و بی نظمی را به بار آورد. جنگ مجاهدین بصورت پراگنده وجود داشت. اگر دل مردم میشد می جنگیدند، اگر خوراک بصورت کافی برای شان نمیرسید، از جنگ دست میگرفتند، درحالیکه قوای مقابل از تمام وسایل جنگی و غیره وسایل کار آمد جنگ تا سینه مملوبود..."**

و در نهایت، میتوان گفت که احتمالاً شاه فکر میکرد حصول استقلال سیاسی افغانستان ازچنگ انگلیس که سخت اولویت داشت اینک، حاصل آمده و بنابرآن، میشد همه چیز دیگر تحت شعاع همین پیروزی قرار گیرند.

برای آنکه بدانیم واقعاً چه عواملی اعلیحضرت را وادارنمود تا متارکه با هند برتانوی را حین جوشش جنگ و جهاد مردم افغانستان بپذیرد، اینک بخشی از نوشته ی دکترعبدالرحمن زمانی را در اینجا درج میکنیم که درشماره ی بیست و دوم ماه سپتمبر سال 2011 میلادی " سایت انترنتی " افغان- جرمن آنلاین" تحت عنوان **" توطنه های انگلیس علیه حکومت امانی"** به نشر رسیده است :

" . . . غازی امان الله خان بنا بردلایل ذیل خواست متارکه ی پیشنهادی انگلیسها را قبول و برای رسیدن به هدف اصلی که استرداد استقلال کامل سیاسی افغانستان بود، درین جنگ نا برابر راه مذاکرات را در پیش گیرد :

1-ناکامی قوای عسکری افغان درجبههٔ خیبر و ناتوانی عمومی شان در پیشروی به قلمرو هند بریتانوی یکی از عوامل عمدهٔ قبولی پیشنهاد متارکه بود. اگر چه نیرو های قومی درتمام جبهات پیروزی های چشمگیری را بدست آوردند، اما آنها

نمیتوانستند برای مدت طولانی مواضع اشغال شده را نگهدارند و باید آنرا در یک فرصت مناسب مثل مناطق فتح شده در جبههٔ چترال و کنر به نیرو های نظامی افغان مسپردند.

2- شکست قیام مردم پشاور وناکامی پلان های میرزا غلام حیدرخان، دستگیری و تبعید او و سران کمیتهٔ انقلابی پشاور به " برما" نیز یکی از علل قبولی متارکهٔ جنگ بود.

3- فروکش و سرکوبی قیام سرتاسری مردم درداخل هند بریتانوی هم نقش خود را داشت. آنطوریکه نماینده ی امان الله شان در هند و انقلابیون هندی درکابل راپور داده بودند، با حملهٔ افغانها قیام در هند شروع نشد. مخالفت شدید مردم هند با قانون راولت که اجازه میداد مخالفین دولت را بدون محاکمه برای دو سال روانهٔ زندان کنند، اعلام نافرمانی ملکی توسط گاندهی رهبر حزب سرتاسری کانگرس هند و قتل عام بیرحمانهٔ مردم در باغ جالیانو الای امرتسر تحت قوماندهٔ جنرال دایر که درآن 379 نفر کشته و بیش از یکهزار و دوسد نفرمجروح شدند، سبب شد که احساسات آزادیخواهی مردم به جوش آمده و روحیهٔ همکاری بین هندوان و مسلمانان تقویت یابد، اما انگلیس توانست به زور اسلحه و قوای نظامی، مردم ستمدیده و غیر مسلح را به شدت سرکوب و پراگنده کند. در ایالت سرحدی شمال غربی هم اندکی قبل از براه افتادن جنگ سوم افغان – انگلیس، اولین جلسه عمومی و اعتراضی در " اتمان زایی" به رهبری خان عبدالغفارخان تشکیل شد، اما انگلیسها وی و رهبران دیگر شرکت کننده در گردهمآیی را زندانی کردند.

4- سهم نگرفتن بعضی از قبایل سرحدی در جنگ، عامل دیگربود. مقامات انگلیسی که همیشه برای نفوذ ازپول و تحایف بزرگ بحیث یک حربه استفاده نموده اند، اینبار نیز به همکاری بی نظیرصاحب زاده، عبدالقیوم خان معاون نمایندهٔ سیاسی خیبر

توانستند از شرکت بعضی اقوام سرحدی درجنگ جلوگیری نمایند. صاحب زاده عبدالقیوم خان که بعداً درسال 1937 به مقام اولین صدراعظم ایالت سرحدی شمال غربی ارتقا کرد، قبلاً نیز موفق شده بود از جنگهای آزادی بخش قبایل افریدی جلوگیری نموده مورد ستایش و تمجید مقامات انگلیسی قرار گیرد.

5- برتری وسایل جنگی انگلیسها و استفاده از آخرین انکشافات تکنالوژی درخدمت جنگ که قبلاً به آن اشاره شده است .

6- استعمال قوای هوایی توسط انگلیسها درجنگ سوم افغان و انگلیس برای افغانها یک پدیدۀ جدید بود. افغانها که قبلاً با طیاره آشنایی نداشتند، بمباران "دکه"، جلال آباد و کابل را توسط هوا پیما هایی که ماورای موانع سرحد جغرافیوی وکوه ها و دشتها پروازنمایند را پیشبینی نکرده بودند. جنرال پارلس مونرو، قوماندان عمومی قوای نظامی هند بریتانوی معتقد بود که حملات قوای هوایی شان یکی از عوامل مهم میلان افغانها به متارکه بود.

7- استفادۀ انگلیسها از ستون پنجم و ایجاد ناامنی و چور و چپاول در جلال آباد توسط عمال شان نیرنگ عامل دیگر پیشبینی نشده بود.

8- گرچه نرسیدن کمکهای متوقع از روسیه، عامل عمده نبود، اما قابل یاد آوریست که غازی امان الله خان در برابر انگلیسها به یک متحد ضرورت داشت. به رسمیت شناختن افغانستان بحیث یک کشور مستقل و بر قراری مناسبات دپلوماتیک بین اتحاد جماهیر شوروی و افغانستان، ضربۀ محسوسی بر مواضع بریتانیا وارد آورد. مولوی برکت الله هندی که حامل پیام هیئت افغانی به مسکو کبود، طی نخستین یادداشتش به لینن، انگلیسها را دشمن مشترک اسلام و بلشویزم دانسته پیشنهاد کردکه با امیر جدید

افغان برضد تسلط انگلیس برهند پیمان نظامی ببندد و خواهش کرد یک ملیون پوند استرلینگ و مقادیری جنگ افزار به دسترس کابل بگذارد. "

از سوی دیگر، درهمین شب و روزیکه شاه، شرایط ناگوار متارکه با حکومت هند برتانوی را پذیرفت، باساس برخی اسناد، اوضاع آنقدر به زیان جانب انگلیس بود که "روزکپل" حکمران هند برتانوی در مناطق قبایلی، طی گزارشی عنوانی ویسرای هند چنین نوشت : **" در لندی کوتل از جمله هفتصد نفر از افراد تهانه ها، صد نفر حاضر شده اند در جا های شان باقی بمانند افسران آنها نیز گفته اند که آنها ضامن این افراد شده شده نمیتوانند. درجمرود ازجمله ی پنجصد نفر افراد نظامی در ابتدا فقط صد نفر حاضر شد از تعطیلات ایام رخصتی شان استفاده نمایند، اما بعد از آنکه آنها به موضوع پی بردند، تنها یکصد وپنجاه نفر حاضر شدند حاضر به وظیفه باشند . . . ما در نظر داریم که این افراد را نیز خلع سلاح نماییم تا مبادا در صورت یک قیام عمومی، آنها با سلاح ها ی شان با مردم بپیوندند"**

پروفیسور" یوری تیخانوف" درجایی از اثرخویش بنام " نبردافغانی ستالین" مینویسد: **" اوضاع بیشتر بحرانی برای انگلیسی ها در بخش جبههٔ جنوبی پدید آمده بود: وزیری ها به پا خاسته و مسعودی ها، بخش بزرگ وزیرستان را هنوز در آستانهٔ لشکر کشی ارتش افغانستان از سپاهیان بریتانیایی پاکسازی نموده بودند. دسته های شبه نظامیان قبیله یی که از سوی انگلیسی ها از مردان قبایل بومی ایجاد گردیده بود، با سلاح دردست به افغانها پیوستند. فرماندهی انگلیسی برای آن که پادگان های مستقر در دژها و پاسگاه های جداگانه را از آتشباری نجات دهد، دستور عقب نشینی داد که به زودی به گریز سراسیمه وار مبدل گردید. نه تنها پاسگاه های کوچک، بل نیز چنین دژهای بزرگ انگلیسی مانند وانه از سوی قبایل شورشی اشغال گردید. "**

فریزر تیتلر سفیرسابق انگلیس در کابل، طی خاطرات خود، اوضاع در اطراف خط " دیورند" را دران زمان چنین ارزیابی میکند : **" کنترول بریتانیا بر نوار مرزی طی چند روز ناپدید گردید. . ."**

شاه، در آستانه ی بمباران شهرهای جلال آباد وکابل توسط طیارات انگلیسی آنقدر دست وپاچه شده بود که ازیکطرف به دو سفیراخراج شده از هند و کابل (دستوراخراج حافظ سیف الله سفیرانگلیس ازکابل و عبدالرحمن سفیرافغانستان از هند صادرشده بود) هدایت میدهد تا هردوی آنها درجلال آباد ملاقات نموده راه حل جنگ را بسنجند و از سوی دیگر، جنرال محمد سمیع که وی هم درعین زمان درشهر جلال آباد رسیده بود، ضمن ملاقات با سفیر انگلیس، نه تنها از پیشآمد مقامات کابل مبنی برتحت نظارت گرفتن مؤقتی وی پوزش میخواهد، بلکه از اشغال منطقه ی " باغ " و " کافرکوت" توسط عساکرافغانی اظهار ندامت نموده می افزاید که **اعلیحضرت امان الله خان از این اقدام جنرال صالح محمد خان " خیلی متأثراست"** .

درماه حوت سال 1298 (دسامبر1919 م) یک جرگه ی بزرگ پنجهزار نفری به اهتمام بعضی از رهبران مناطق قبایلی به شمول غازی میرزمان خان کنری در محل " هده " ی جلال آباد دایر گردید. طی این جرگه ی بزرگ که رهبران، مشایخ، غازیان و علمای آزادیخواه هردو طرف خط " دیورند" دران حضور داشتند، ضمن اعلام حمایت کامل از استقلال و آزادی افغانستان، رسماً به انگلیسها اخطار داده شد تا بیشتر ازین در امور داخلی افغانستان مداخله نکنند. و شاه، پس از تدویرجرگه ی مذکور، پیام آتی را عنوانی سران قبایل فرستاد:

" برادران دلیر، شجاع، با شهامت و با غرور سرحدی من! جد و جهد های شجاعانه یی که شما در مبارزه با دشمن دین و کشور خود کرده اید، هنوز در خاطره ام زنده

اند. سوگند و عهد و پیمان شما برای حفظ آبرو و ننگ تان و عزت کشورتان که شما آنرا به بهای زند گی خود نجات دادید، تحسین مرا بر می انگیزند. دلیل اصلی منازعه بین من و جانب دیگر(انگلیس) حل مسألۀ سرحدات بوده است . بعد ازمدت های طولانی، ما صلح مؤقتی را برای سه سال عقد نمودیم. آن هم به طوری که جانب مقابل نا گزیر گردید بالادستی مرا بپذیرد. من صاف و پوست کنده وواضح برای جانب مقابل روشن ساختم که مردمان ساکن در مناطق سرحدی، خویشاوندان همخون من اند و نباید آنان را با هیچ وسیله یی از من جدا کنند و تا زمانیکه آنها از رفتار جانب مقابل رضایت نداشته باشند، صلح قابل تصور نخواهد بود. در طول سه سال آینده، دشمن ما باید ثابت کند که آیا میخواهد به طور جدی و صادقانه با من در صلح زند گی کند یا نه ؟ اگر دشمن به قول خود وفادار بماند و صادقانه مطالبات مرا انجام دهد، صلح پایدار خواهد بود. در غیر این صورت، ما دو باره جرگه یی را برای اتخاذ تصمیم در باره اقدامات بعدی خود بر گزار خواهیم کرد. بنابر این، من از شما خواهش میکنم در طول این سه سال، روابط مسالمت آمیزی با دشمن داشته باشید و مناسبات تان با یک دیگر در میان خود تا ن باید مانند برادر دو ستانه باشد. از بارگاه پروردگار رفاه و سعادت شما را استدعا دارم. آرزومندی، مقصد و وظیفه من این است که برای بهبود شرایط زند گی تان بکوشم. برافراشته باد درفش افغانستان ! اعلیحضرت امان الله خان...

شاه، هرچند مخا لفت های مسلحانه ی خونین در مناطق جنوب کشور و تکانهای شدید روحی وسیاسی را پشت سر گذاشته بود، ولی هنوز هم به امور مربوط به تعلیم و تربیه ی اولاد وطن " و فرستادن آنان به کشور های پیشرفته غرض انجام تحصیلات مُلکی و عسکری شدیداً علاقه مند بود. چنانکه پس از شورش پکتیا ودراوضاع و حالات تب

دار و ناستوارسیاسی – اجتماعی، به تعداد پانزده تن ازافسران نظامی افغانستان را بمنظور آموزش نظامی به ترکیه فرستاد.

محمد ناصر رشاد که هم عصر اعلیحضرت بوده، در جایی از خاطراتش، سخنان و احساسات وطنپرستانهٔ شاه امان الله خان هنگام اعزام یکتعداد افسران افغانی به ترکیه را چنین وصف میکند :

" . . . اعلیحضرت امان الله خان در سراج العمارت جلال آباد اقامت داشتند. چون درهمان ایام، ولایت لغمان دست خوش شورش بود و قطعات نظامی به خلع سلاح آن ناحیه میپرداخت و پادشاه به مقصد تعقیب قضایا از فاصلهٔ نزدیک و احیاناً صدور اوامر ضروری در آنجا باقی ماندند. ورود منصبداران {آمادهٔ سفر به ترکیه} به قصر سراج العمارت صورت گرفت و بعد از تعارفات معموله، پادشاه بیاناتی ایراد نمودند" که بطور خلاصه با در نظر داشت نکات مهم و عمدهٔ آن جهت ملاحظهٔ خواننده گان عزیز تقدیم میشود:

برادران عزیز ! ازدیدن شما خورسندم و از اینکه رنج مسافرت را بر خود قبول نموده و مشکلات دوری از وطن و فامیل را تحمل میکنید و در نتیجهٔ مصدرخدمت به وطن خود خواهید شد، بیشتر احساس مسرت مینمانیم. شما خواهید دید که دنیای دیگر تا چه اندازه در تمام رشته های زندگی به پیشرفت و ترقی نایل شده اند. ولی افغانستان در جملهٔ عقب ترین و فقیر ترین ممالک جهان قرار دارد. گناه این عقب ماند گی ها بگردن گذشته گان ماست که نتوانسته اند و یا نخواسته اند که این ملت عقب مانده را درقطار ممالک مترقی جهان قرار بدهند. امروز اکثریت افراد ملت ما به درد بیسوادی گرفتارند، بی خانه اند، فقیر اند و بحالت تنگدستی بسر میبرند. ازدوا، داکتر و دیگر وسایل زند گی محرومند و بیکاراند. این، وظیفهٔ ما وشما است که در مقابل این نا

بسامانیها مبارزه کنیم و باید این درد بیدرمان جهالت را معالجه کنیم . اگر ماهم اینکار را نکنیم نسل آینده در باره ی ما قضاوت را خواهد کرد که ما در باره ی گذشته گان خود میکنیم. پسمانی ها در امور زند گی مردم ما بی شمار است. مبارزهٔ دایمی و پیگیر لازم دارد. در قدم اول معارف قرار دارد و ازین است که ما در پروگرام کارهای خود معارف را در قدم اول قرار داده ایم . من برای شما بطور نصیحت چیزی گفتنی ندارم، وجدان شما را رهنمای شما میشمارم و اما اینقدر باید بگویم که اتحاد و اتفاق در بین شما، خصوصاً درخارج مملکت یک امر لازمی است . نفاق میتواند وطن شما را در نظراجانب بی حیثیت بسازد، زیرا آنچه از شما به ظهور برسد، چگونگی اوصاف ملت و وطن شما را به نزد مردم دیگر تمثیل میکند. باید به حفظ آبروی وطن خود بکوشید. . . به دروس خود سعی نمایید تا موفق باشید و از پرتومعلومات شما اردوی افغانستان مستفید گردد تا بتواند از عهده ی وظایف حراست وطن خود بدرشود. . .″

اعلیحضرت امان الله خان، در پنج سال دوم پادشاهی اش متأ سفانه دچار یکنوع تهیج روحی مبنی برتسریع اصلاحات گردید . بقول زنده یاد(غبار)، دربحبوحه ی این تسریع و تهیج، حتا سپه سالار غلام نبی خان چرخی را نیز که بازوی عمده و مؤثرنظامی دولت بود، از دربار دور نموده و در سالهای آخر سلطنت خویش او را بحیث سفیر افغانی در ماسکو فرستاد. زنده یاد (غبار) در صفحهٔ (811) "افغانستان در مسیر تاریخ " در زیر عنوان " بعد از اغتشاش" مینویسد : **" . . . شاه در امورنظامی هیچ توجه مثبت نکرد و اردوی افغانستان را باشخاص ُملکی که هیچ سرشته از امور نظامی نداشتند، سپرد و وزرای حربیه او که منزلت قوماندان عمومی قوای مسلح کشور را داشته و ریاست ارکانحرب عمومی را هم تحت اوامر خود نگه میداشتند، اشخاص عادی و عجمی در امور نظامی بودند. بعلاوه افسران کار دیده و امتحان شده را به**

تدریج از رأس امور حربی دور مینمود. مثلاً افسرانی که در رزم استقلال و یا در اغتشاش پاکتیا ارزش نظامی خود راثابت نموده بودند در کشور های دور دست رانده شدند و یا طرف بی اعتنایی حتی مجازات دولت قرار گرفتند وجای اینها بیشتر باشخاص غیر مجرب داده شد. مبارکشاه خان غند مشر پاکتیا درحرب استقلال فداکاری نمود و ترفیع نکرد تا بمرد. جنرال محمد عمرخان (سور) که درجنگ استقلال رشادت قابل وصفی نشانداد، در محبس افتاد، جنرال عبدالقیوم خان پغمانی که در حرب استقلال فدا کاری نموده بود مورد عتاب قرارگرفت و کندکمشر داد محمد خان ارکزایی پسر سپه سالار لندی محبوس شد. همچنین جنرالهای دیگر چون پنین بیگ خان و غیره. در عوض، محمود سامی، نایب سالار و قوماندان قول اردوی پایتخت گردید و علیهذالقیاس . . . "

موضوع دیگری که در بخش اقدامات نظامی درکشور، حساسیت های دوجانبه (داخلی و خارجی) ایجاد کرد، این بود که شاه، نه تنها بالای شخصیت های نظامی ترکیه اتکای عمده نمود، بلکه آنها را به کرسی های مهم امورعسکری با امتیازات بزرگ مقرر کرد ، درحالیکه یکتعداد افسران سابقه دار و کار آزموده از تشکیل وزارت دفاع کشور حذ ف گردیدند. همچنان، شاه قدم به قدم، بخصوص پس ازشورش ارتجاعی خوست، ازمخارج امور عسکری و حتا معاشات افراد اردو کاست، این اقدام شاه، با آنکه شاید روی مجبوریت های مالی صورت گرفته باشد، تعداد زیادی ازافسران مجرب و باقیمانده در چهار چوب وزارت مذکور را آزرده و دلسرد ساخته زمینه را برای سؤاستفاده ی دشمنان سلطنت از نارضایتی آنان مساعد ساخت. ازسوی دیگر، مقامات هند برتانوی نیز از ورود جنرالان ترُک با اندیشه های ضد انگلیسی وبرنامه های تحریک آمیز و شوروی پسند آنها به افغانستان و تماسگیری های شان با سفارت شوروی در کابل و برخی از سران قبایل دو سوی خط " دیورند" نگران و ناراحت

گردیدند. مثلاً، ورود جمال پاشا با تعداد دیگری از افسران ترکی درسال 1920میلادی از راه مسکوبه کابل و فعالیت های خصمانه ی آنان علیه هند برتانوی، موازی با فعالیت های ناسیونالیست های هند مانند برکت الله خان، مهندرا پراتاب رییس حکومت مؤقت آزادیخواهان هند، عبدالرب، محمد علی وزیرامورداخله ی حکومت مؤقت، محمد شفیق، داکتر نورمحمد، مولوی عبید الله، آچاری، ظفرحسن آیبک وامثالهم برنگرانی های سیاسی مقامات هند برتانوی افزود. مخصوصاً، وقتی " انجمن انقلابی هند" با همکاری و حمایت " سوریتس" سفیرشوروی درکابل و موافقت اعلیحضرت امان الله خان تأسیس شده و غرض حصول مساعدت های مادی، با مقامات شوروی در تاشکند و ماسکو تماس برقرار نمودند، نگرانی های جانب هند برتانوی را افزایش داد. شماراعضای انجمن مذکور طی اندک مدت به یکصد و پنجاه نفر بالغ شد و فعالین آن، آثار کمونیستی را بچاپ رسا نیده میان قبایل شمال شرقی هند برتانوی پخش میکردند. چنانکه اجنت های استخبارات آن کشور، اسناد مربوطه را به دست آورده موضوع را از مجرای دپلوماتیک با مسوولین کمینترن در میان گذاشتند. این فعل و انفعالات و نگرانی های ناشی ازان ، هرگز نمیتوانست مقامات استعماری هند برتانوی را از اتخاذ تدابیر خنثی کننده ی سیاسی، اطلاعاتی، مخاصمانه وتخریبی علیه سلطنت امان الله خان منصرف سازد.

برخی از نارضایتی های افسران بلند رتبه ی وزارت دفاع هم از این ناحیه بود که چون جنرال نادر در رأس این وزارت قرار داشت و باساس یک سلسله اسناد افشا شده، وی، تعدادی از افسران اردو را با ذرایع مختلف بخود متمایل ساخته بود، هرچند درظاهر امر، خودش را مخالف انگلیس نشان میداد، مگردرعین حال، با سفارت انگلیس در کابل و شبکه های استخباراتی آن کشور در داخل افغانستان و مناطق قبایلی نیز ارتباط محرمانه داشت. بنابرآن، همانطور که مقامات هند برتانوی از حضور و فعالیت افسران

تُرک که دارای روحیه ی ضد انگلیسی بودند، ناراحتی داشتند، نادر و گروپ وی نیزموازی بدان، از هیچ نوع ضدیت، مخالفت و کارشکنی علیه صاحبمنصبان ترکی دریغ نمیکردند. یا بعبارۀ دیگر، این دو گروپ (گروپ نادر و گروپ افسران ترکی در چهارچوب سلطنت امان الله خان)، با درک متقابل ماهیت سیاسی یکدیگر، سر ِ سازش باهم نداشتند. چنانکه ظفرحسن آیبک یکی ازهندی های تحصیل کرده و مهاجردرکابل که ظاهراً بعنوان عنصرآزادیخواه ضد انگلیس فعالیت میکرد و مشمول گروپ جنرال نادرشده بود، درصفحۀ (209) ترجمۀ خاطرات خویش مینویسد : **" ... باری جمال پاشا افسران و مدیران وزارت حربیه را جمع کرد تا در مورد تشکیلات جدید وزارت حربیه جلسه ای را بر گزار نماید. درآن جلسه وقتی که چشمانش به من افتاد، به سپه سالار مرحوم { سپه سالارنادرخان} گفت این شخص از یک کشور بیگانه و هندوستانی است ، نباید در این گونه جلسات اشتراک ورزد. همین بود که برای من اجازۀ نشست در جلسۀ یاد شده را نداد، درحالیکه قبلاً مولانا صاحب عبیدالله مرا به او معرفی داشته بود که شخص مورد اعتماد سپه سالار محمد نادر خان هستم . . ."**

این، درحالی بود که سپه سالار نادرخان او (ظفرحسن) را تا درجه ی افسری واهل راز امور نظامی درچهارچوب وزارت حربیه ی افغانستان بالاکشیده بود.

همین ظفرحسن آیبک طی نگارش خاطرات خویش متذکر میشود که : **" یک سلسله کارهایی که او{جمال پاشا} در وزارت حربیه روی دست گرفت، سپه سالارمحمد نادرخان گما ن کرد که جمال پاشا میخواهد به کرسی وزارت حربیه افغانستان تکیه زند. . . جمال پاشا نیز در برخی کار های مربوط به اردو، بدون اینکه با سپه سالار مشوره کند، مستقیماً آنرا به امیر صاحب امان الله خان تقدیم میداشت و اجرای آنرا منظوری میگرفت و این کار ها بر سپه سالار ناگوار تمام میشد. "**

تذکر این نکته را نیز از قلم ظفرحسن مذکور لازمی میدانم که خود می گوید : " **... عبداللطیف کوهاتی از جملهٔ دوستان ما که شجاع الدوله مسوول امنیت را زبان انگلیسی می آموخت و اعتماد او را بخود جلب نموده بود، از من نمامی نموده یاد آور شده بود که من طور پنهانی با سفیر انگلیس دید و وادید دارم. شجاع الدوله این حرف را فوراً به امیر امان الله خان رسا نده بود که ظفر حسن شخص معتمد و نعمت پرورده ی سپه سالار محمد نادر خان وزیر حربیه، جاسوس انگلیسها است که همه راز های وزارت حربیه را به انگلیسها میدهد...."** و در صفحهٔ دیگرکتاب خاطرات خویش می افزاید که : **" وقتی اعلیحضرت محمد نادر شاه بچهٔ سقأ را مغلوب و قندهار را متصرف شد درسال 1931م عبداللطیف را به دار آویخت. "**

ازتوضیحات و نقل قولهای بالا، خواننده ی عزیز میتواند لا اقل برخی از آنچه راکه در وزارت حربیه ی سلطنت امان الله خان میگذشت، درک نماید.

هرچند تشکیل عسکری " قطعهٔ نمونه" که توسط جمال پاشا درکابل صورت گرفت و تعداد افراد آن در سالهای آخر زعامت امان الله خان به سه هزار نفر بالغ میشد، ظاهراً بمنظور تقویت بنیه ی نظامی و دفاعی کشورصورت گرفت، ولی استخبارات هند برتانوی که علاوه از داخل افغانستان، حتا تا درون کمنترن درترکستان روسی نیز رخنه کرده بود، گزارشهای محرمانه یی داشتند مبنی برآماده گی های " قطعهٔ نمونه" غرض ضربت زدن به نیرو های هند برتانوی در مناطق قبایلی. حتا انگلیسها کشف کرده بودند که "سوریتس" سفیر شوروی در کابل گفته بود **" قطعهٔ نمونه حیثیت پُلی را دارد که به پیمانه چشمگیری رخنهٔ ما را به دیگر یگان ها ی ارتش افغانستان آسان می سازد. " گفته شده که همین " قطعهٔ نمونه" در فرو نشاندن اغتشاش خوست با لوای جان فدا، کارآیی نظامی اش درتقابل با شورشیان خوست را به اثبات رسانید.** اعلیحضرت امان الله خان را درهمه ی این توطئه ها دخیل می انگاشتند. چنانکه

انگلیسها در ماه های اپریل و می سال 1923 میلادی، محاکمهٔ تنی چند از اجنت های روسیه را تحت نام " توطئه گران – ماسکو- تاشکند" در شهر پشاور، با سر وصدا های زیاد تبلیغاتی و نمایشات مستند دایرنمودند تا زهرچشم و ضرب شستی باشد علیه مقامات کابل و ماسکو.

پروفیسور یوری تیخانوف، با اتکا به اسناد افشأ شده ی آرشیف اطلاعات روسیه مینویسد که : **" ... دریکی از گفت و گوها روی { یک کارمند با صلاحیت کمینترن درترکستان} به قنسول افغانستان { عبدالهادی داوی} گفت که برای سازماندهی انقلاب کمونیستی در هند، به یک پایگاه و تکیه گاه درکابل نیاز دارد و سپس افزود که پس ازآن، ما در افغانستان دست به ایجاد حکومت شوروی خواهیم یازید "** باز، همین محقق روسی می افزاید **: " در اکتوبر سال 1920 میلادی در ترکستان با همکاری دفتر ترکستان کمینترن از جمع اتباع افغانستان " کمیته انقلابی افغانستان" را به مقصد آزاد سازی توده های ستمدیده افغانستان ایجاد کردند . . . رهبر این سازمان فرد ماجراجویی به نام محمد یعقوب بودکه با همنگران خود می پنداشت که بایسته است به یاری شوروی امان الله خان را سرنگون و در افغانستان تحولات سوسیالیستی را به میان آورد..."**

محقق مذکور در جای دیگری چنین مینگارد: **" ... در ترمز، درسال 1920 " کمیته مرکزی انقلابی افغانی" تشکیل شد که صدر آن کسی به نام محمد غفار بود و در ترکیب آن 55 نفرشامل شده بودند که از یکتعداد ولایات افغانی و نیز کابل نمایند گی میکردند. اما بیشترین آنها از شمال بودند. اعضای کمیته به رهبری شوروی با تقاضای فرستادن دستور العمل برای کار و همچنین پول و حقوق ماهانه رو آوردند. "**

"یوری تیخانوف" دربخش دیگری از نگارش خویش می افزاید : " **سرانجام، نخستین و هنوز یگانه تجربه از تجربه های مشهور ایجاد سازمان دارای جهتگیری چپگرا درافغانستان در هرات مستقر بود: درسال های 1920-1921 نه بدون مساعی دپلومات های شوروی و اجنتوری آنها در این جا یک محفل انقلابی پدید آمد. چنانکه در اطلاعات نماینده کمیساریای خلق در امور خارجی روسیه در آسیای میانه آمده است، این حلقه با پول دولت شوروی بیشتر بعنوان سازمان کارگاه (آموزگاری) فعالیت میکرد. "**

پروفیسور تیخانوف متذکر میشود که مرکز این " کمیته مرکزی انقلابی افغانستان " در شهرمرزی افغانستان (ترمز) موقعیت داشت .

پس، چنین استنباط میشود که اعلیحضرت امان الله خان درمیان دوهمسایه ی قدرتمند و متخاصم روزگار، با دو منافع و جهانبینی متفاوت و عملیات اطلاعاتی متقابله ی آنها ازیکطرف و کشورهای جرمنی، ترکیه و ایتالیا ازسوی دیگر، چنان گیر مانده بود که هرنوع اشتباه یا لغزش (ولوکوچک)، زیان بزرگی برایش به بار می آورد. همانسان که هرنوع حرکت نا سنجیده از هرسه طرف مزبور، مایه ی نگرانی و برهم خوردن توازن روابط فی مابین دولت افغانستان و همسایه هایش وقطع مساعدتهای علمی و تخنیکی ازسوی کشورهای محور میگردید.

موقف فوق العاده حساس شاه و دشواری کار وی، مخصوصاً در میان دو ابرقدرت آن روزگار را میتوان از لا به لای نامه ی محرمانه ی " راسکلنیکف" کاردار سفارت شوروی عنوانی " چیچرین" بخوبی استنباط نمود. **" دو روز پیش از برگزاری مجلس { مجلس مشورتی مبنی براتخاذ تصمیم سیاسی روی عقد قرارداد اتحاد با روس یا انگلیس} به تاریخ اول آگست، امیر به گونه بیخی غیر منتظره مرا با سوریتس و**

جمال پاشا خصوصی به پغمان دعوت کرد. این بار دهی که با پرده پوشی و رازداری شگفتی برانگیزی پیچانیده شده بود، تا نا وقت شب به درازا کشید و روز بعد در جای از این هم محرمانه تری ادامه یافت." این وضعیت بالذات میرساند که شخص شاه حتا در مورد مامورین عالیرتبه ی دربار، بخاطر اجنتوری یا جاسوسی و گزارش دهی برای انگلیسها سؤظن داشت.

وجود ملا های عقبگرا، روحانیون دسیسه ساز، فئودال های متنفذ وشورشهای قبایلی درچهارچوب جغرافیای سیاسی افغانستان نیزبرای شاه، درد سر دیگری بود که پادشاه را کلافه میکرد. یعنی شاه درحقیقت، تحت فشارسنگین نیروی مثلث داخلی و خارجی (ملا ها ، روحانیون و ملاکان از یکطرف ، کارمندان بلند رتبه ی دولتی واما ضعیف النفس و متزلزل با گرایشات خدمت گزارانه برای انگلیس از سوی دیگر و فشار های مغرضانه ی دو ابرقدرت وقت (شوروی - انگلیس) قرار داشت که باید با هرجانب، با حزم و احتیاط و با استفاده از مهارت کامل رفتارمیکرد. درعین حال، سیاستها، فعالیت ها و جهت گیریهای سیاسی – نظامی ابرقدرت سومی آنوقت (جرمنی) و هم پیمان آن (ایتالیا) علیه هند برتانوی و آنهم از راه افغانستان و در بستر قبایل سرحد، آنهم درزمانیکه که اوضاع و احوال سیاسی – اجتماعی برای اعلیحضرت امان الله خان فوق العاده حساس گردیده بود، بارمسوولیت و مشکلات چند جانبه ی شاه را سنگین تر میساخت.

دربخش اقتصادی

اعلیحضرت امان الله خان، انبوهی از برنامه های اصلاحی- اقتصادی را تقریباً دریک وقت رویدست گرفت و آرزو داشت همه ی آن برنامه ها را با سرعت ممکن و در یک زمان کوتاه به ثمر برساند. این، درحالی بود که افغانستان از یکطرف تازه به

استقلال سیاسی نایل آمده " عطیهٔ " نقد ی (هجده لک روپیهٔ هندی) که سالانه ازطرف حکومت هند برتانوی برای امیران ماضی ارسال میگردید، قطع شده بود وجنگ استقلال و متعاقب آن اغتشاش خوست، قبلاًخزانه ی دولتی را بلعیده بود. از سوی دیگر، دولت جوان امان الله خان جزعواید گمرکات و درآمد مالیاتی، مدرک و منبع عایداتی دیگری نداشت، بخصوص که برنامه های عدیده ی اصلاحی و اقتصادی ازیک دایره ی محدود فراتر رفته پروژه شهرسازی، عصری سازی اردو، تورید سلاح، و ماشین آلات فابریکات مختلف از خارج به داخل را نیز احتوا میکرد. چون تورید سلاح و ماشین آلات غرض تقویت اردو و اقتصاد افغانستان تنها از راه هند برتانوی (کراچی – پشاور- کابل) صورت میگرفت و این چیزی نبود که حساسیت و ممانعت های استعماربرتانیه را بر نیانگیزد، بنابرآن، بخشهای عمده ی سلاح و ماشین آلات که قبلاً از بودجه ی ناچیز دولت خریداری شده و به بندر کراچی مواصلت کرده بود، درنتیجه ی ممانعت انگلیسها، هرگز به کشور نرسید. زیرا، مقامات هند برتانوی باساس دشمنی عمیقی که در برابر امان الله خان داشتند، ازیکطرف میخواستند با هروسیله یی او را در مضیقه ی سیاسی و اقتصادی قرار دهند و از سوی دیگر، هراس از آن داشتند که اگرافغانستانِ تازه به استقلال رسیده به ترقی و پیشرفت و قدرت نایل آید، نمونه ی بارزی خواهد شد برای سایرملل اسیردر منطقه و جهان و این چیزی بود که آنها شدیداً ازان جلو گیری مینمودند. علاوتاً، اعلیحضرت نیز فراموش کرده بودکه ماده ی دوم معاهده ی راولپندی پس از جنگ صراحتاً میگفت : **" رعایت انتقال سلاح از خارج ازطریق خاک هند ممنوع و سلب شد "** و رییس هیأت صلح (علی احمد خان لویناب) درپای آن امضا گذاشته بود.

دولت انقلابی و نو بنیاد شوروی که از بطن انقلاب سال 1917 میلادی سر بیرون آورده بود، بخاطردرگیری های مسلحانه با دشمنان داخلی و مبارزه در برابر

سبوتاژقدرتهای خارجی، دچارمشکلات عدیده یی بود. بویژه، وضعیت نظام اقتصاد شوروی درسالهای نخستینِ پس از انقلاب اکتوبر، مغشوش و بی ثبات گردیده بود. بنابرآن، رهبران شوروی نمیتوانستند کلیه تقاضا های جانب دولت افغانستان مبنی بر اعطای کُمکهای نظامی و اقتصادی را برآورده سازند. و از سوی دیگر، آنچه را جانب شوروی درآن روزگار(بخصوص درسالهای 1919، 1920 و 1921م ازنظرسیاسی، نظامی و تبلیغاتی که همانا نفوذ کافی در میان قبایل و ازآن طریق رخنه کردن به درون شبه قاره هند علیه هند برتانوی باشد، ازدولت افغانستان تقاضا داشت، روی ملحوظات و دوراندیشی های سیاسی جانب افغانی، بر آورده شده نمیتوانست. برنامه های اقتصادی شاه درواقع، ابعاد سه گانه بخود گرفتند. (تولیدی – توریدی و مصرفی). ُبعد تولیدی بدین تفصیل که برخی از فابریکه ها و ماشین آلات مربوط بدان که بکابل رسیدند و به همکاری متخصصان خارجی بکار افتادند وزمین های زیادی زیرکشت رفت، در حقیقت و بصورت نسبی، بازده و نتیجه ی خوبی در جامعه ی افغانی داشتند. اماپول هنگفتی که برای اعمار شهر و قصور و ابنیه و یا تورید سلاح های نظامی پرداخته میشد، نه تولیدی بودند و نه هم ارزش بازدهی به جامعه داشتند. بلکه، کاملاً مصرفی و بلا عوض بحساب میرفتند. پس، آنهمه مخارج که از خزانه ی دولت صورت میگرفت، ناگزیر بایستی از طریق جمع آوری مالیات وعواید گمرکات، آنهم با افزایش درمالیات زمین و مواشی و محصولات گمرکی اموال تاجران ملی دو باره به خزانه واریز میشد، البته این ممکن نبود، به جز ازکانال ایجاد نا رضایتی های تاجران، کسبه کاران و دهقانان کشور.

روزنامه ی پراودا فوستوکا دران زمان نوشت : **" باراصلی صعود مالیات سالانه که برای پیشرفت صنعت و استقرار وزارت خانه های یک دولت متمرکز وارتش بدان نیاز است، به دوش رعایا افتاده است. شهروندان نا خوشنود قادر نیستند که تقاضا**

های شانرا فورمولبندی کنند، بجای آن از عناصر فیودالی و روحانی، دنباله روی میکنند که آنها را تحریک میکنند تا علیه دولت دست به عمل بزنند."

سفیروقت آلمان در دربار اعلیحضرت امان الله خان طی کتابی که نوشته است، درهمین موضوع خاص اظهاراتی دارد که آقای " مجددی" آنرا در صفحه ی (256) اثر خود بنام (افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله خان) چنین نقل میکند: " **وزارت مالیه مشکلات مالی داشت و پادشاه از وزارت پول میخواست تا پروگرام های دولتی را تکمیل کند. خصوصاً تعمیر قصر دارالامان { که گفته شده وجه سی ملیون افغانی خرچ برداشت}، دولت برای علاج مشکلات اقتصادی و جمع مال برای پادشاه، مالیات جدید را تعیین نمود که سبب غضب افراد فقیر ملت شد . "**

تهداب گزاری شهر جدید دارالان و عمارت سازی های شاه در کابل، لغمان و پغمان، درحالیکه ملت متأسفانه درآتش فقر و تهیدستی میسوخت، ازسوی بعضی ها اقدام اشتباه آمیزی تلقی گردیده است. بعضی از صائب نظران اظهار داشته اند که هرگاه بیروکراسی دولتی و دوشیدن مردم از سوی حکام، خوانین، ملاکان و . . . را که علی رغم تلاش و مبارزه ی شاه، هنوز هم به شدت و حّدت در کشور جریان داشت، بحساب آوریم، فشار چند لایه ی اقتصادی بر ملت را خوبتر درک کرده میتوانیم.

بلی ! شاه، ازیکطرف به لحاظ مخارج عظیم ناشی از شورش جنوبی و ازسوی دیگر، بخاطرپیشبُرد برنامه هایش ناگزیر مالیات بر زمین و مواشی را افزایش داد و محصول گمرکات را بالا بُرد و حتا از تعداد افراد عسکری کاست، درحالیکه این فشار بالای اکثریت مردم ناتوان افغانستان سنگینی میکرد. تذکر این نکته نیز مهم است که کاهش در کمیت افراد عسکری، کار دفاع از سرحدات کشور و مقابله با

دشمنان اصلاحات را لطمه ی بزرگی میزد، چنانکه اعلیحضرت این لطمه و نتیجه را در اواخردوران سلطنت خویش عملاً مشاهده نمود.

افزایش درمالیات و گمرکات درحالی صورت گرفت که هنوز سطح مالی مردم بلند نرفته و اصلاحات اقتصادی تا آن روز، تأثیر ملموسی بر زنده گی اکثریت مردم در اطراف و روستا های کشور نه بخشیده بود. هرچند شاه، با این اقدامات خویش در واقع، آرمان پاکی را در قبال آبادی و پیشرفت کشورش به نمایش میگذاشت ، ولی چه چاره که از کیسه ی خالی، منطقاً نمیتوان خرچ کرد، آنهم خرچ های کلان. . .

اسناد و بررسی های تاریخی میرسانند که شاه قبل از آغاز مسا فرت اروپایی خویش، وجه هنگفت (بیست ملیون مارک) را به منظور خریداری سامان آلات مورد ضرورت پروژه های اقتصادی کشور به بانکهای اروپا انتقال داده بود. مصارف مسافرت هفت ماهه ی اعلیحضرت و همراهانش به کشور های اروپایی نیز گزاف خوانده شده است که تحمل چنین خرچهای بزرگ برای یک کشورکوچک، نادار و عقب مانده مانند افغانستان آنروز، آسان نبود. اگرچه شاه، متعاقب برگشت ازسفر اروپا، طی محفل رسمی به بررسی جنبه های مثبت و منفی این سفر پرداخته چنین توضیحات ارائه نمود: **" . . . به تمام این سفر مصارفیکه ما کرده ایم به غیر از خریداریها، مصارف مانند خرچ عید، استقلال، دعوتها، اعانه ها به بلدیه ها و شعبات و شفاخانه ها، تبلیغ و افغانهای نادار، بخششها، مخارج هوتل ها ، کرایه های ریل، جیب خرچ هیأت سفر جمله نزده لک و پنجاه ویک هزار افغانی و عاید از قبیل سوغاتها، تحفه و هدایا یک کرور و بیست و هشت لک و هشتاد و هشت هزار افغانی می ماند. . . "**

هرچند اصلاحات شاه، متوجه امور زراعتی نیز بود، چنانکه مقدار زیادی از زمین های دولتی را به قیمت فی جریب ده افغانی بالای کشاورزان بفروش رسا نیده سیستم آبیاری را تا حدودی بهتر گردانید، درتشویق و ترغیب دهقانان با رفتن بالای زمین های زراعتی و راندن قولبه بدست خود و غیره سعی بخرچ میداد، اما، آنهمه اقدامات را نمیتوان اساسی و بنیادی خواند، زیرا علاوه از آنکه زمین داران و قدرتمندان با بدست آوردن زمین بیشتر از این پروسه سود بردند، هنوز مالکان بزرگ و فیودالهای مستبد در سراسر کشور وجود داشتند که موازی با حکام و مامورین دولتی بالای دهقانان بی زمین و کم زمین به اشکال مختلفی ستم روا میداشتند و هم شیوه ی تولیدفیودالی استثمار گرانه وفقیر ساز نیز کاملاً درجامعه حاکم بود. پس، شاه نتوانست و اصلاً هم نمیتوانست طلسم فیوالیسم کهن، شیوه ی تولید فیودالی و حاکمیت جبارانه ی آنرا در جامعه ی افغانی بشکند، چونکه شکستاندن این طلسم کهن، اندیشه و ابزار دیگری ازنوع انقلاب اجتماعی برخوردار از رهبریت هوشمند، مصمم و آگاه از واقعیت های تلخ شیوه ی زنده گانی دهقانان فقیر وبی زمین و کم زمین می طلبد. متأسفانه شاه و همکاران وی چنان رهبران با چنین اندیشه ها نبودند.

دربخش زراعت، همچنان معضله ی کمبود آب، فقدان وسایل مدرن زراعتی، مشکلات ناشی از تهیه ی تخمانه، موازی با پرداخت مالیات سنگین به دولت، قرضداری دایمی دهقانان توأم با موجودیت رباخواران یا سودخوران در روستا ها، اززمره ی همان مشکلات و موانعی همیشه گی در برابر کشت کاران نا توان بود که روز تا روز کمر آنها را خَم میکرد. همین ناتوانی ها بود که بعد ها یکی از پایه های مؤثرشورش دهقانی (و اما ارتجاعی) علیه برنامه های اصلاحی سلطنت امان الله خان در شمال و جنوب را تشکیل داد.

در رابطه با جریان سود خوری در روستاهای کشور باید افزود که چون شاه، سیستم مالیه دهی را از جنس به نقد مبدل کرد که بالذات اقدامی اصلاحی، پیشرونده و ضروری بود، ولی از سوی دیگر، از آنجا که هنوزدر روستا های کشور شرایط اقتصاد نیمه طبیعی حاکم بود و پول نقد هم آنطور که باید نزد روستاییان فقیر وجود نداشت، لهذا هزاران دهقان بخاطر رعایت قانون جدید مالیه و پرداخت وجه نقد به دولت، نا گزیر شدند دست به دامان ربا خواران (سود خوران) ده و روستا ببرند که این خود، مصیبت دیگری برای این طبقه ی زجر دیده بود.

یکی دیگرازاشتباهات شاه این بود که از ایجاد بانکهای خصوصی توسط تجارداخلی و بورژوازی ملی تازه نفس، ممانعت بعمل آورد. زیرا شاه در نظر داشت یک بانک قوی مرکزی تأسیس کند و سرمایه های تاجران را به سوی همان بانک مرکزی کانال دهد، مگر بالمقابل، سرمایه داران ملی از پرداخت پول امانت به بانک مرکزی و سر مایه گزاری از طریق بانک دولتی خود داری نمودند. چنین عدم همکاری تاجران ملی با دولت، از یکطرف نبود اعتماد کافی به اموربانکداری، آنهم ازسوی دولت بود و از سویی دیگرچون مردم افغانستان هنوز به پدیدۀ نوظهوربانک و کارآیی مؤثرآن نا آشنا بوده، لهذا، تبلیغات سؤعناصرمذهبی عقبگرا نیزدراین زمینه بی تأثیرپنداشته نمیشود. بنابرآن، این رویداد نیز یک بخش از اصلاحات اقتصادی دولت را به ناکامی مواجه گردانید.

باید گفت که همین فشار های سنگین مالیاتی، جبر وستم حکام و مامورین حکومتی، تطبیق انحرافی اصلاحات باساس عدم فهم و یا عدم وفا داری مجریان آن دربرابر شخص شاه که در هرم برنامه ها قرار داشت، تحریکات متنفذین و متعصبین، وحشت فیودالها از ظهور پدیده ی بورژوازی ملی درکشور، تبلیغات سؤ دشمنان خارجی (استعمارهند برتانوی با امکانات متنوع پولی، اطلاعاتی، تبلیغاتی و . . . آن)، بی

تجربه گی یا کم تجربه گیهای شاه و ارکان دولت وی در کار بزرگ اصلاحی و درک عمق مسایل جامعه و ده ها دلیل و برهان دیگر که قسماً در بالا ازآن ها ذکر بعمل آمد، عاقبت، موجب شدند که شورشهایی در مناطق مختلف کشور مانند هرات، بدخشان، قطغن، قندهار، هزاره جات، لغمان، پکتیا، کوهستان و کوهدامن به پیمانه های معینی یکی پی دیگر رخ دهد.

در بخش مذهبی

چنانکه گفته آمد اعلیحضرت امان الله خان در حقیقت، شخص مسلمان و مذهبی بود، اما کوردلی ومزخرفات و دشمنی با علم و دانش را که بعضی از ملاها و یا روحانیون مغرض سیاسی میخواستند زیر نام دین و مذهب در جامعه پیاده نموده و موجب تداوم و گسترش جهالت و عقب مانی اجتماعی وفرهنگی گردند، تحمل نداشت. شاه جوان، نا توانیهای علمی، تخنیکی و بیچاره گیهای دردناک ملی را ناشی از حاکمیت هیولای جهل و بیسوادی و در عین حال، بی رحمی و دست اندازی استعمار برتانوی میدانست و مصمم بود برای رسیدن به خوشبختی ملی، علیه هردو پدیده ی ظلمت گسترمبارزه نماید. بهمین ملحوظ، با طیف ملاهای نادان، مانع تراش و حافظان نظم کهنه ی قضایی وافکار و حرکات ارتجاعی و ضد ترقی، میانه ی خوبی نداشت و این ضدیت را پنهان هم نمیکرد. بنابرآن، با وضع قوانین جدید قضایی و محدودیت هایی که پیش روی خود سریهای ملاها، روحانیون و قضات کهنه خیال قرارداد، در واقع، منافع استمراری آنها راضربه زده زمینه ی تحریکات و مخالفت های فکری- سیاسی آنان دربرابراصلاحات روی دست گرفته شده را بیشتر فراهم آورد. مثلاً، جلوگیری از ورود ملا های مربوط به مدرسه ی " دیوبند" هند برتانوی به افغانستان و یا لا اقل جلوگیری از اشتغال آنان درکار تدریس، تبلیغ و امامت و نیز اجباری نمودن امتحان در این زمینه، امری نبود که آنان با رغبت خویش بپذیرند و در برابرآن نه ایستند.

اعلیحضرت درمورد ملا های دیوبندی گفت :" **ما، در افغانستان عزیز خود علمای خوب موجود داریم، لیکن می بینیم که از " دیوبند" علما آمده و مارا درس میدهند، وعظ میکنند، خطابت میکنند. وقتی ما در افغانستان علمای خوب داریم چرا از دیوبند بیایند؟ ما را به دیوبند چه ؟ اگر دیوبند به عالم اسلام خدمت میکرد، هندوستان امروز بدین احوال نمی بود..."**

شاه، طی بیانیه یی خطاب به مردم گفت : " **. . . فقط کسانیکه ما را بازی میدهند همین اشخاص نادان هستند که قرآن را غلط معنی میکنند و ما را به تهلکه می اندازند. پس باید معلوم شود که آیا این ملا است که او را پیروی میکنیم یا نه؟ بسیار اشخاص هستند که با دستار و چپن خود را مسلمان میگویند ، اما ازچپن شان صلیب برآمده و صلیب خود را نشان میدهند. . . بسیار اشخاص هستند که مخصوصاً بنام ملایی به مخبری گرفتار شده اند. باید به چپن و کلاه بازی نخوریم. لهذا باید در افغانستان عالم و غیر عالم معلوم باشد . . . "**

باید به این نکته نیز صراحتاً اشاره نمود که اشتباهات اعلیحضرت امان الله به هیچصورت ناشی از روی دست گرفتن اصلاحات و اقدامات ترقیخواهانه نبود؛ زیرا مردم افغانستان به قول زنده یاد (غبار) مؤ لف کتاب " افغانستان در مسیر تاریخ"، همیشه از پیشرفت و اصلاحا ت با گرمی استقبال نموده و حتا در راه پیشبرد مرام های اصلاحی کشور با مال و جان خویش سهیم شده اند، چونکه با شعور بلند خویش میدانند ترقی و پیشرفت، نیاز طبیعی و انسانی شان میباشد. اما، اشتباه بزرگ شاه جوان در این بود که انبوهی از برنامه های اصلاحی را در یک زمان و بدون پشتوانه ی کافی مالی، آنهم در خلا ی تجارب لازم، نبود پیشینه ی کافی در یک جامعه ی استبداد زده بصورت موج وار به راه انداخت. بویژه اصلاحات در ساحت قضایی(ضربه زدن به صلاحیت های گسترده ی روحانیون، نهضت نسوان، انفاذ

نظامنامهٔ ازدواج، خدمت اجباری نظام ومحدود ساختن منافع و خودسری های سران قومی و قبایلی توسط وضع قوانین متعدد)، حیثیت روغن در آتش نا راحتی های دشمنان را داشت. ازطرف دیگر، شاه نخواست یا نتوانست اذهان عامه را غرض تسهیل کار اصلاحات ازطریق به راه اندازی تبلیغات قبلی تنویری و توضیحی درازمدت یا دامنه دارآماده کند. همچنان، عدم آماده گی لازم وی در راه شناسایی عناصرمخرب، عدم خنثی سازی تبلیغات تخریبی بر سبیل حمله ی بالمثل وعدم سرکوب به موقع دشمنان ترقی و خوشبختی ملت افغانستان ومماشات از حد فزون با مخالفان، موجب تشجیع و تقویت نیرو های ارتجاعی مخالف گردید.

محمودبیگ طرزی وزیر امورخارجه ی سلطنت اعلیحضرت امان الله خان، شخصیت وطنپرست، ترقیخواه و مشاورمقرب شاه، با درک و درایت خاص خودش، وقتی حساسیت اوضاع جامعه ی افغانی را دران زمان تشخیص میدهد، طی یک مصاحبه چنین اظهار میدارد: **" ... امان الله یک اثر تاریخی زیبایی را بدون پایه و تهدابی، بنیاد نهاده است."**

تجارب کشورهای تکامل یافته ی جهان نشان داده است که در قدم نخست، تبلیغات گستردهٔ شفاهی یا تقریری و نیز روشنگریهای رسانه یی (صوتی، تصویری و نوشتاری) غرض آماده سازی اذهان در جهت پذیرش تغییر وتکامل زیربنای جامعه، سلاح مؤثر تراز تفنگ است. هرچند شاه، اجازه ی نشرو پخش چندین روزنامه، مجله و ماهنامه را در پایتخت و ولایات کشور صادرنمود، قانون مطبوعات را نافذ کرد، دستگاه رادیویی را برای نخستین بار در کابل وارد و بکار انداخت و در بخش

انکشاف معارف تلاش های پیگیر و قابل قدری بعمل آورد، اما به هیچصورت منتظر بازدهی یا نتایج مثبت آن در جامعه نماند و حتا بدون خنثی سازی مؤثرانه ی سنگ

اندازیها، مقاومت های منفی و تخریبات عناصر مرتجع داخلی و خارجی، همچنان به ایفای کار اصلاحاتی خویش عاشقانه ادامه داد.

یکی دیگر از اشتباهات اعلیحضرت این بود که علی رغم ادعای روشن بودن و دموکراسی خواهی اش، قانون فعالیت احزاب سیاسی را تدوین و توشیح نکرد. یعنی یک رکن عمده ی دموکراسی در جامعه را یا غفلتاً و یا تعمداً زیرپاگذاشت، (همانطور که تا آخر دوران سلطنت خویش، با آنکه قانون اساسی نافذ و در اصول، روی ایجاد قوای ثلاثه توافق صورت گرفته بود، کسی را (البته به استثنأ چند صباحی) ، بحیث صدراعظم با صلاحیت در رأس کابینه تعیین نکرد). این اشتباه شاه ، موجب آن شد که درحالات و اوضاع بحرانی کشور و بخصوص در غیاب شاه ، هیچ تشکیل و یا نیروی منظم سیاسی وجود نداشت تا ازدست آورد های دولت مشروطه درجهت منافع اکثریت مردم افغانستان دفاع و حراست نماید و یا هیچ تشکیل منظم سیاسی و وطنخواه سراغ نشد تا بگونه ی آگاهانه، دسته جمعی و رهبری شده دربرابر رژیم های ارتجا عی و اسارت پذیر پس از سلطنت وی به مبارزه ی اصولی و پیگیر ادامه دهد. شاه، خود نیز تشکیلات حزبی به معنای اصولی و کلاسیک آن نداشت. "جمعیت سّر ِ ملی" که تا واپسین لحظات زنده گی امیرحبیب الله خان در داخل دربارموجود بود، با قتل امیر، بقدرت رسیدن شخص امان الله خان و مرگ سردار نصرالله خان از هم پاشید و صرفاً برخی از ایده ها وبرنامه های آن باقی ماند وبس. تعدادی از اعضای جمعیت مذکور و نیز برخی از اعضای جنبش مشروطیت خارج از دربار که در اوایل سلطنت اعلیحضرت امان الله خان با حرارت وصداقت زیادی درخدمت اصلاحات بودند، آهسته آهسته یا ناراض شده عزلت گزیدند ویا به تدریج مورد بد بینی سرداران مقرب به شاه وحتا شخص شاه قرار گرفته به پُست های کم اهمیت تردر داخل ویا خارج مؤظف گردیدند. یعنی

به قول مؤرخ شهیر کشور زنده یاد (غبار)، به مرور زمان، اطراف شاه از شخصیت های دلسو ز ومؤثر خالی شد.

هرچند شاه؛ پس ازبرگشت به وطن درسال 1928م ، طی یکی ازسخنرانی هایش در چمن قصر "ستور"، درمورد ضرورت تأسیس حزب سیاسی، خطاب به جمعیت گفته بود : **" برای پیشبرد امور مملکت بهترین وسیلهٔ اساسی این است که اشخاصیکه مملکت را اداره میکنند، بلکه سایر افراد ملت باهم همآهنگ باشند و این مسئله زمانی صورت میگیرد که وحدت فرقه یی بین عموم افراد مملکت پیدا شود. لهذا باید که یک فرقهٔ متحد { یک حزب سیاسی } به روی کار آید. .. برای مزید اتحاد ملی در پیشبرد ترقیات مملکت و حفظ استقلال و رفع خرافاتی که اول به عادت و بعد از عادت بنام دین داخل شده است، میخواستم یک فرقه تشکیل دهم. اسم این فرقه (فرقهٔ استقلال و تجدد) است... نظامنامهٔ این فرقه پیش شماست، اما عرض میکنم که ممکن است این فرقه وسعت کند و به این نظامنامه اکتفا نشود. البته وقتی که حزب تشکیل شد، در این قانون تغییرات رونما خواهد شد و روز تشکیل حزب در آینده اعلان خوهد شد"**

(امان افغان- شماره 14 میزان سال1307 خورشیدی)

متعاقباً، حتا مرامنامهٔ فرقهٔ مذکورهم طی یازده ماده رسماً انتشار یافت که ما اینک ، کاپی آنرا عیناً در اینجا درج میکنیم :

مرامنامهٔ اساسیهٔ فرقهٔ استقلال و تجدد

1) فرقهٔ استقلال و تجدد که موافق قانون جمعیتها تشکیل شده یک جمعیت ملی و سیاسیست که مرکزآن کابل است .

2) فرقهٔ استقلال و تجدد که ملت افغانرا به موقع ترقی و رفاه ارتقا میدهد، امکان هر قسم ادارهٔ استبداد را مسدود میسازد و باکمال قناعت قلبیه و غایهٔ سیاسیه قبول و اعلام مینماید که حفاظت استقلال مملکت حالاً وآتیاً از هرگونه تهلکه و تعرضات و ظیفهٔ عالیهٔ ملیه و وطنیهٔ هر فرد فرقه استقلال و تجدد است .

3) فرقه، خرافاتی را که به اساس دین اسلام مطابقت ندارد و در اثراعتیادات جز و اعتقاد گرفته شده آن را از سیاست و اختلاطات متنوع سیاست تخلیص نموده قوانین سیاسی، اجتماعی ، اقتصادی ملت را تشکیل و احتیاجات عمومیه را به اساسی که به مدنیت عصرحاضرو علوم و فنون تجربه شده اطمینان بخش تطبیق بشود، تأمین مینماید.

4) فرقه، تمام فعالیت و همت خود را برای آسایش و رفاهیت عامه و حاکمیت ملی افغان و قف مینماید و در نظر قانون یک مساوات مطلق را برای تمام افراد قبول میکند، امتیازات هیچ یک عائله، هیچ یک صنف، هیچ یک جماعت، هیچ یک فرد را نمی شناسد. رفع اجحاف ومظالم، انسداد حق تلفی، رجحان لیاقت و اهلیت راوظیفهٔ وجدانیه و وطنیهٔ خود میشمارد.

5) فرقه، رابطهٔ قوی و حدت قلبیه، حسیه وفکریه را در هموطنان خود تزریق و تخلیق نموده در تمام شعبات فعالیت این اساس را درموقع اعتبار و مرعیت می آرد، تطبیق حاکمیت قوانین موضوعه را بالای هر فرد مملکت مفکورهٔ قطعیهٔ خود می شمارد.

6) فرقه ، کوشش میکند که توجه عامهٔ ملت را در سایهٔ مساعی جدیانهٔ خویش در راه ترقی و رفاه ملت طوری جلب نماید که ملت طبعاً افراد فرقه را بر غیر فرقه به موقع انتخاب وکلای شورای ملی ترجیح بدهد.

7) تشکیل فرقه از مرکز آغاز وبه سائر نقاط مهمهٔ مملکت حتی قریه ها و محله ها وسعت می یابد.

8) اشخاصیکه داخل فرقهٔ استقلال وتجدد میشوند سالانهٔ مبلغی جزوی تجزیهٔ فرقه جهت مصارف اداری اجتماعات و مراکز می پردازند.

9) رییس عمومی فرقهٔ استقلال و تجدد وبانی فرقهٔ مذکور اعلیحضرت غازی امان الله خان میباشد.

10) نظامنامهٔ تشکیلات و وظایف و سائر امور مربوطه به فرقه و اجراآت مرام آن بعد از ملاحظه و صحهٔ جمعیت مرکزی فرقه طبع ونشر می شود.

11) این اساسات عمومی ابداً تبدیل شده نمی تواند. "

اینکه بالاخره سرنوشت چنین حزبی چه شد و یاچرا با وجود وعده و اراده ی اعلیحضرت دراین زمینه، ازآن اثری بجا نماند، تاکنون روشن نشده است. آنچه در این مورد آشکار است اینست که سلطنت اعلیحضرت امان الله خان پس از اعلام حزب مذکور، دیر تر نپایید وشاه بخارج از وطن پناهنده شد. بهرحال، یکی از نتایج نا گوار ناشی از نبود حزب سیاسی درکشوراین بود که عده یی ازجوانان روشنفکرو ترقیخواه پس از سلطنت امان الله خان مجبورشد ند در برابر ظلم و ظلمت فزایی های رژیم بعد ی بصورت منفردانه و یا نهایتاً بگونهٔ یک یا چند حلقهٔ محدود و مخفی، آنهم به اتکا به ترور شاه مبارزه نمایند.

که سؤقصد ناکام بجان امیرحبیب الله کلکانی ومتعاقباً، قتل سردارعزیزخان در برلین، قتل سه نفرازکارکنان سفارت انگلیس در کابل و ترورنادرشاه در قلعهٔ ارگ شاهی، نمونه های آن است. آنچه مسلم است اینست که تلاشها و مبارزات فردی ، نامنظم و جدا از یک تشکیل اصولی ونبود مرکزیت واحد، آگاه و مدبردرمقابل

قدرتهای استبدادی داخل کشور و نیرو های مجهزاستعماری بی پایه، شکست پذیر و زود گذرمیباشد.

بایستی متذکر شد که اگر کارنامه های (مصطفی کمال اتا تُرک) پدر ترکیه ی جوان سرمشق کار اعلیحضرت امان الله خان نبوده باشد، بدون تردید بر طرز تفکر وی تأثیر بزرگی داشته است، اما شاه، مسلماً عین شیوه ها و سیاست های آن بزرگمرد تُرکی را در افغانستان بکارنبست. میگویند (کمال اتاترک) حین دیدار با اعلیحضرت امان الله خان، مؤکداً گفته بود: **" توبرنامه های بزرگی را رویدست گرفته یی که دشمنان قوی دربرابر آن قرار دارند ، پس برای انجام دادن ای باید قوی و آماده بسازی"**، اما آنچه را امان الله خان تقریباً نادیده انگاشت ویا بدان توجه کافی مبذول نداشت، همین ضرورت مبرم بود.

اعلیحضرت امان خان و ملکه ثریا حین بازدید از کشور های اروپایی

چنانکه قبلاً هم تذکر داده شد، اگرچه شاه در بخش عصری سازی ارتش با همکاری همه جانبه ی افسران و متخصصین ترکیه ی جوان سعی بعمل آورد، مگراز سوی دیگر، نفرات ارتش نود وپنجهزاری اش را به تدریج و باساس مشکلات مالی، به پنجاه هزارنفر تقلیل داد و آهسته آهسته از بودجه ی وزارت حربیه کاست. گاهی هم کسانی را در رأس وزارت حربیه گماشت که درمقابل روند اصلاحات خصومت میورزیدند. ازآن جمله، جنرال نادر فرزند سردار محمد یوسف از تبار سردار سلطان محمد خان طلایی را باید نام بُرد. نادر بجای آنکه به حیث وزیر حربیه ی سلطنت در تقویت اردو، ایجاد وحدت نظر میان منسوبین ارتش و دفاع از برنامه های اصلاحی

شاه بکوشد، پیوسته در تلاش برقرار سازی رابطه ی خاص و توطئه آمیز با سران قبایل، ایجاد نفوذ میان افسران نظامی ومامورین عالیرتبه، خوانین و روحانیون مرکز و ولایات و بدست آوردن وجهه و اعتبارلازم غرض تأمین اهداف دراز مدت خودش در افغانستان بود. شاه، یا دانسته و یا ندانسته درمورد او و برادرانش اغماض میکرد که این هم یکی دیگر از اشتباهات سیاسی اعلیحضرت درچنان برهه ی حساس تاریخ تلقی میشود. برای آنکه لا اقل گوشه یی از گفته های بالا به اثبات رسیده باشد، اینک، نامه ی فضل عمر "مجددی" (ملقب به شمس المشایخ و یکی از روحانیون ضد انگلیس) عنوانی اعلیحضرت امان الله خان و اظهارات او را که مربوط به حساس ترین مرحله ی تاریخی، وچه بسا سرنوشت ساز در مورد خط نام نهاد " دیورند" میشود، ازصفحات (783-784) " افغانستان در مسیر تاریخ" نقل نماییم که میتوان وجود توطئه نادرخان بمثابه ی وزیر حربیه وقت را دران با وضاحت مشاهده نمود:

". . . موسی خان مسعودی که پسر عم موسی خان غازیست و در اعتبار قومی، دوم موسی خان گفته میشود، بلکه دست و بازو و زبان موسی خان است و تمامی اقوام مسعود منتظر واپس رفتن او میباشند و از منازل بعیده به عزم شرفیابی حضور پادشاه اسلام آمده اند و بامید واری که مطالب خود را بعرض برساند، اما مدت یکماه ، بلکه زیاد تر گذرانید واکنون ازحضورارجمند محترم سپهسالار صاحب غازی { نادرخان} مرخص شده بغایت نا امیدی و دلسردی میرود . . . داعی نوازا! اگرباین قسم برود و بحضوروالا مشرف نشود و دلجویی و مهربانی نه بیند، به مجرد رسیدن او، جمعیت غازیان مسعود متفرق، بلکه اکثریه باالکفار ملحق خواهند شد و علاقهٔ مردم وزیر و مسعود یک قلم میگسلد و کفار اشرار خذالهم الله وقت را غنیمت دانسته ریشه دوانیهای خود را در بین اقوام به دسایس شیطانی جاری خواهد کردند و تدارک آن در ثانی ممکن نخواهد بود و حال به ذریعهٔ همین موسی

خان که محض بحضور برسد و زبانی مهربانیهای پادشاهی را مشاهده کند و فی الجمله امیدواری برایش داده شود، یکسال دیگر همین بازار جهاد و قتال این اقوام با دشمنان دین باقی خواهد ماند و دشمن دین کامیاب نخواهد شد انشاالله و تعالی. شریعت پرورا! دولت پاینده باد و طالعت فرخنده باد! (الخاطی الضعیف فضل عمر مجددی)

چنانکه از روحیهٔ نامه برداشت میشود، موسی خان نام که بحیث نماینده ی قوم "مسعودی" بکابل آمده تا اعلیحضرت او را بحضور بپذیرد، مدتها درکابل می ماند، ولی شاه به او و به قوم جنگجوی مسعود که چون کوه در برابر پیشرفتهای انگلیس ایستاده ا ند، ارزش قایل نمیشود. همچنان نادر خان که در آن زمان بحیث وزیر حربیه ایفای وظیفه میکند نیز موسی خان را از عزم اش در برابر انگلیسها نا امید نموده مرخص میسازد. چه بسا که همین نادر و سایر توطئه گران، شاه را تلقین کرده باشند تا نماینده ی قوم "مسعود" را نپذیرد تا اربابان انگلیسی آزرده نشوند و . . .

روان شاد میرغلام محمد غبار، جوابیه ی نادر دربرابر نامه ی متذکره ی فضل عمرمجددی را در صفحهٔ 94 جلد دوم " افغانستان در مسیرتاریخ" درج نموده است که اینک میخوانیم:

" جناب معظم مکرم حضرت صاحب را مخلصم. درباب موسی خان: چون مرقومهٔ آن صاحب کامل آرزوی خیرخواهی دولت و دور اندیشی است، مگربرای جناب کیفیت را موسی خان اظهار نکرده، چراکه من او را دانسته کرده بودم که مرحمت اعلیحضرت را ظاهر نکند تا کفار خبر نشود، ورنه عطیهٔ مبلغ هشت هزار روپیه اسمی جرنیل برای او رقعه داده شده که حصول بداردو برای موسی خان (کلان) برساند. چپن ونشان برای سرحد درینوقت یک اسباب ظاهری و افشای راز میشد، بنابران ازآن

صرف نظر کرده شد و خود او را به درستی از مرحمت های حضور دانسته نمودم. مهربانی فرموده علم بیاورید و از او استفسار فرمایید. اگر باوجود آن راضی نباشند، زیاده ازین نمیدانم که چه شود؟. . . فقط محمد نادر"

ازمتن و اشارات اسناد افشا شده چنین برمی آید که جنرال نادر درعین حالیکه عضوبرجسته ی کابینه ی اعلیحضرت امان الله خان و مسوول اموردفاعی کشور بود، درصدد طرح دسیسه علیه شاه و جلب و جذب عناصر مقتدر و متنفذ دولتی، مذهبی ، قبایلی ومنابع خارجی نیز بود. وی علاوه از آنکه با " همفریز" سفیر انگلیس در کابل تماس نزدیک داشت و راپور های مخفی را به او میرسانید، حتا تلاش داشت با منابع صلاحیتدارشوروی آنروز درترکستان روسی هم غرض رسیدن به مقصد خویش در تماس باشد. چنانکه پروفیسور" یوری تیخانوف" استاد فرهنگستان علوم فدراسیون روسیه باساس اسناد آرشیف منابع استخباراتی شوروی درصفحه ی (90) اثرتاریخی-تحقیقی خویش (نبردافغانی ستالین) چنین مینگارد :

". . . در آن هنگام نخستین تلاش های نادر خان مبنی بر یافتن پشتیبان نیرومند برای خود، برای سرنگونی امان الله خان پنهان گردیده بود. هرچه بود عبیدالله { هند ی الاصل وغالباً جاسوس کمینترن میان هند- افغانستان وشوروی آنروز} نامۀ نادر خان را آورده بود که درآن او از دست سرنوشت خود که به یک جنرال مغضوب و از نظر افتاده مبدل گردیده بود، شکوه و نالش داشت و "سیاست بخارایی" امان الله خان را به تازیانۀ نکوهش بسته بود. دشوار بود از سخنان عبید الله دریافت که آیا نادرخان دران برهه آماده بود در کابل یک کودتای نظامی را به راه اندازد یا نه ؟

روان شاد (غبار) در جایی از " افغانستان در مسیر تاریخ" مینگارد که اعلیحضرت امان الله خان با کاردارسفارت شوروی درکابل، بگونه ی کاملاً پنهانی، آنهم از طرف

شب در بُرجِ شمالی ارگ سلطنتی ملاقات نمود که علاوه از شاه و کاردارسفارت، جنرال نادرهم حضور داشت. ولی متعاقب آن، سفیرانگلیس درکابل، ضمن ملاقات با اعلیحضرت، کاپی گفت و گوهای سرّی شاه با کاردار سفارت شوروی را که درهمان شب صورت گرفته بود، منحیث اعتراض روی میز مذاکره میگذارد.

اعلیحضرت امان الله خان نه تنها در قسمت تعیین و تقرر وزرا بصورت عام و مسوولیت وزارت حربیه بصورت خاص، مرتکب اشتباه ناشی از خوشبینی و یا کم دقتی شد، بلکه در مواقع مهم و سرنوشت ساز دیگر نیزکه ایجاب تصمیم گیری های عاجل و عاقلانه و استفاده از سلاح و مهمات را میکرد، مرتکب اشتباهاتی گردید که درجایش از آنها خواهیم گفت. اگر شاه، درک درست و شناخت عمیق از زوایای روح جامعه ، خصوصیت طبقاتی و چگونه گی سیر تاریخی آن و بخصوص ساختار فکری و گرایشات روانی قبایل میداشت، حتماً میدانست که برنامه های بزرگ اصلاحی اش در چنان جامعه ی ضربت پذیر (ازناحیهٔ نیرو های ارتجاعی داخلی و استعمار خارجی)، به پشتیبانه ی نیرومند، مجهز، مصمم و وفادار نظامی اشد ضرورت دارد تا موانع، دسایس و شورشهای تحریک آمیز و غیر عادلانه را به زود ترین فرصت و درجایش فرو نشاند. درست است که امیرعبدالرحمن (پدرکلان اعلیحضرت)، قشون نود هزار نفری زیر فرمانش را همیشه در جهت ایجاد اختناق، به راه اندازی دهشت و چپاول، سرکوب اقوام و ملیت های شرق و غرب، شمال و جنوب کشور و صرفاً به منظور حفظ تاج و تخت خون آلودش بکار میگرفت و در برابر تعدی و تجاوز بیگانه گان از درِ مدارا پیش آمده گوشه هایی از افغانستان را سخاوتمندانه به " خال هندی" روس و انگلیس می بخشید و اما، موقف، نیت و اهداف اعلیحضرت امان الله خان کاملاً متفاوت بود. مسلماً وی آرزو نداشت ارتش را بخاطر حفظ صرفاً تاج وتخت شخصی خویش و یا سرکوب رقبای سیاسی بکار گرفته وحشت

و دهشت خونین بر پانماید، مگر وقتی راه طولانی و دشوار گذار رسیدن به آرمان ملی، آبادانی و خوشبختی جامعه را در پیش گرفته بود، باید ضرورت یک اردوی نیرومند و مدافع آرمان های بزرگ ملی در برابر دشمنان مسلح و نیرومند را درک میکرد و می پذیرفت. کاریکه " پترکبیر" در روسیه، " کمال اتاترک" در ترکیه و " رضا خان " در ایران انجام داد ند.

در بخش اطلاعات و استخبارات

ازقرنها بدینسو، دولتها در سراسرجهان، علاوه از داشتن سایر نهادها وارگان های لازمی، با نهاد های حفاظتی، آگاهی دهنده و پیشگیری کننده مانند ارتش و اطلاعات (استخبارات) نیز مجهز بوده اند. این دو نهاد نه تنها یاری کننده ی دولتها و نظام های مستبد، متجاوز وضد مردمی بوده اند، بلکه بمثابه ی بازوان توانمند رژیم ها و نظام های دموکراتیک و مردمی نیز پذیرفته شده اند. با این تفاوت که رژیم های خشن، استبدادی و تجاوزگر از دو نهاد مذکور بمثابه ی وسیله ی رسیدن به اهداف نا مردمی، سرکوبگرانه و خفقان آور استفاده مینمایند و رژیم های دموکرات، مردمی و مترقی، این دو وسیله را طوری بکار میگیرند که در حقیقت حافظ منافع ملی و تأ مین آرزو های اکثریت جامعه باشد. پس، مادامکه اعلیحضرت امان الله خان با حصول استقلال سیاسی از چنگ استعمار، با انفاذ قوانین مدنی و مترقی، با تورید صنایع تولیدی، با محدود کردن فعالیتهای جعلی و جهل ساز شاگردان مدرسه ی " دیوبند"، با شکستاندن طلسم امتیازات عده یی از سرداران کهنه کار و در یک جمله، با به راه اندازی موجی از اصلاحات اجتماعی،اقتصادی، فرهنگی و کلتوری و . . . میخواست برای خوشبختی اکثریت مردم خویش مصدر خدمت شود، باید میدانست و می پذیرفت که آنهمه اصلاحات وبرنامه های رفاهی، دشمنان سوگند خورده و کهنه کار داخلی

وخارجی نیز دارند که هرچند اقلیت ناچیزی را در برابر اکثریت جامعه تشکیل میدهند، ولی ، همان اقلیت کوچک میتواند همانند مکروب در بدن به فعالیت تخریبی پرداخته وعاقبت، بدن را به نابودی کشاند. بنابران، داشتن تشکیلات مجهز و نیرو مند اطلاعاتی یا (استخباراتی) درکنار تشکیلات نظامی بحیث یکی از نهاد های بسیار ضروری و حیاتی برای سلطنت اعلیحضرت اشد نیاز بود که متأسفانه چیزی دراین حد و پیمانه سراغ نمیشد. چنانکه زنده یاد (غبار) در صفحهٔ (805) " افغانستان در مسیر تاریخ" در این مورد چنین مینگارد : **" . . . دولت هنوز تشکیلات ضد جاسوسی نداشت و دایرهٔ ضبط احوالات او فقط مصروف تعقیب دوستان دولت بود نه از دشمنانش. چنانیکه تا سنگوخیل بر عسکر و افسر دولت حمله نه نمود، دولت کمترین اطلاعی نداشت و هم تا وقتیکه بچهٔ سقا درپشت دروازهٔ ارگ سلطنتی به حمله آغاز نکرد، ریاست ضبط احوالات افغانستان اطلاعاتی نداشت، در حالیکه عمال خارجی در داخل صفوف تمام مردم افغانستان در روستا و شهر نفوذ کرده و در لباس تاجر و ملا، قالین فروش و سماوارچی، مامور و ترجمان، داکتر و معلم مشغول پروپاگند خطرناک بودند ."**

پروفیسورتیخانوف درجایی از اثرتحقیقی خویش (نبرد افغانی استالین . . .)، بروفق اسناد آرشیف استخبارات شوروی می نویسد : **" . . . نقش بزرگی را در نخستین پیروزی های استخبارات شوروی، "خودفروختگی" کارمندان دولتی افغانستان بازی نمود . . . همه اجنت های شوروی پاسپورت افغانی داشتند که از همان ماموران " با وفای" امیرخریده شده بودند...**

البته هردو ابرقدرت آن زمان (شوروی و انگلیس) اجنت های بومی، سهولت های اطلاعاتی و " خانه های تیمی" خود شان را در خاک افغانستان و حتا " خبرچین" های شان را در درون تشکیلات و جا های حساس دولتی داشتند که همهٔ این فعالیت های

استخباراتی، طبعاً درنبود یک دستگاه قوی، مطلع و فعال اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی در چهارچوب سلطنت اعلیحضرت امان الله خان قویاً رشد می یافت و به پیروزی میرسید.

چنانکه درهمین اثرتحقیقی آمده است : **" انگلیس ها همچنان به گونهٔ سنتی خبرچین های مطمئنی در پیرامون امیرافغانستان داشتند. حتا با به قدرت رسیدن امان الله خان، انتجلنت سرویس توانست منابع ارزنده یی را در کابل نگهدارد که به یاری آنها بر گفت و گو های افغانستان و شوروی و ترانزیت جنگ افزار ها و طلا به قبایل پشتون آگاهانه نظارت داشت."**

از سوی دیگردرکتاب " نبردافغانی ستالین" ازقول کاردار سفارت شوروی در کابل آمده است که : **" چنین پول هنگفت به من این امکان را میداد که به رغم تدبیر های ویژه گرفته شده برای تجرید ما، به اکتشاف بپردازم. سربازان {محافظان افغانی} برسر این که چه کسانی ازآنان مرا همراهی کنند و با من بروند، با هم کلاویزمیشدند. چون هرکدام ازمن پنج سکه بخششی می گرفتند و از همین خاطر بود که ما را میگذاشتند هرآنچه که بخواهیم بکنیم.. . "**

یامثلاً " راسکلنیکف" کاردار سفارت شوروی در کابل، در بخشی از نامه ی محرمانه یی که ازکابل عنوانی "چیچرین" کمیسارخلق در امور خارجی شوروی فرستاده، چنین مینگارد : **" امیر{امان الله خان} دستور پنهانی ی صادر کرده است که بر طبق آن هیچ روسی حق ندارد در خیابان بدون محافظ امنیتی افغان ظاهر شود. تنها با پرداخت رشوه به " مهماندار" (اجنت ویژه رسمی معرفی شده از سوی دولت به نماینده گی) میتوانیم از شر این محافظان رهایی یابیمٌ**

پس، نبود چنان نهاد مهم و فقدان آن در کنار سایر نهاد های دولتی و یا، نگهداشتن چنین دستگاه ضروری صرفاً بگونه ی ضمنی و نمایشی و یا به شکل ضعیف و ناکاره و خنثی، جز خوشباوری و ساده انگاری شاه ، دلیل دیگری نمیتوانست داشته باشد. همین ساده انگاری و بی توجهی شاه دربخش فعالیت های استخباراتی بود که بعد ها کشور را با همه ی تلاشها و امید ها و اصلاحات، دچار مصائب بزرگی نمود و مردم افغانستان تا سالهای دراز از این ناحیه رنج کشیدند و هنوز هم رنج میکشند. اینکه چه عامل یا عواملی در بی توجه ساختن شاه دخیل بوده، تا هنوز روشن نشده است ، مگر نکته یی که میتواند در این زمینه قابل درک باشد اینست که احتمالاً شاه به ساده گی تصور میکرده که در امر پیشبرد امور کشوری تنها دلسوزی، دموکرات بودن و نیت نیک داشتن کافی خواهد بود. چنانکه به تکرار میگفت **" حال زمان علم و فرهنگ است نه زمان زور و شمشیر"** . این تصور اگر چه در اساس درست است، اما در وضع و حال خاص و استثنایی جامعه ی آنروزی افغانی نه تنها کافی نبود، بلکه نا رسایی فکری در قبال اهمیت اقدامات سیاسی و اصلاحات بی سابقه ی اقتصادی – فرهنگی را به نمایش میگذارد. چنین تصوری همچنان گویای این نکته نیز خواهد بود که شاه دشمنان تاریخی و طبقاتی اصلاحات عظیم خویش در داخل کشور و نقش ویرانگرانه ی دشمن سوگند خورده ی خارجی ملت افغانستان را نا دیده یا نا چیز انگاشته بوده است. من، بیشتر از همه، ساده انگاری، عاطفی بودن، خوشباوری های افراطی ، ملاطفت ازحد فزون با زیردستان و اعتماد بی جای شاه بر مامورین عالی رتبه را در این زمینه عامل عمده میدانم.

روی همین ملحوظ، شاه نه تنها از توطئه چینی ها، ارتباطات غیر قانونی و خطرناک و درامه های سیاسی وزرا، حکام و مقربان دربار خویش غافل ماند، بلکه از جریان

دسایس استعمار هند برتانوی و فعالیت خرابکارانه ی اجنت های رنگارنگ آن در مرکز و ولایات نیز بی اطلاع یا کم اطلاع نگهداشته شد.

خانم "سنزل نوید" درصفحه ی (192) ترجمه ی کتاب خویش بنام "واکنشهای مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان – 1919-1929) در ارتباط با توطئه چینی های ضد سلطنت امانی مینویسد که : **" . . . حضرت نورالمشایخ تا آن زمان موفق شده بود که کمک و همکاری رهبران قبایل منگل و جدران را با چند تن از کارمندان بلند پایهٔ دولتی ازقبیل والی غزنی، والی ولایت مشرقی، معیین وزارت حربیه، وزیر معارف، والی قبلی قندهار و سردار محمد عثمان خان، یکی از علمای معروف مذهبی را که اکثراً ازجملهٔ مریدان وی بودند، جلب نماید. "**

محمد صادق مجددی، برادرزاده ی نورالمشایخ که هم جای عم خود را درخانواده ی حضرات اشغال کرده بود و هم درتمام اقدامات و توطئه های ضد سلطنت امانی دخالت داشت ، در برخی ازخاطرات خویش چنین مینویسد : **" . . . بخاطرخدمت به دین اسلام کمر بسته بودم. من به تعدادی از طرفداران مجددی ها که در جنوب کابل زنده گی میکردند مراجعه و آنها را که از قبیلهٔ احمدزی بودند، در جریان آنچه می اندیشیدم، گذاشتم، آنها صریحاً ازپشتیبانی خود اطمینان دادند. سپس مولانا عبدالرحمن را در حیطهٔ اعتماد خود قرار دادم. موصوف که از دیر زمان منتظر چنین ابتکاری بود، جواب مثبت داد. .. ما بتاریخ بیست و یکم ربیع الثانی از بیتوت پغمان سوار بر اسپ وارد جنوبی شدیم. ملا عبدالقادر آخندزاده از قوم عرب... که من از او صرف و نحو را آموخته بودم درین سفر من را همرایی میکرد... برعلاوهٔ مولانا و ملا، عزیزم محمدمعصوم پسرمرشد من (شمس المشایخ) ، ملا حنان و محمد عیان پسران قاضی عبدالرحمن، ملا فضل الحق قاضی پغمان، شیخ محمد صدیق خان اوریاخیل از پغمان وملا سلطان جان یکی از شاگرد ها و خدمتگار خانقای مجددی**

هابا ما همرا بودند. وقتی به جنوبی رسیدیم ، احمدزایی ها که قبلاً برای ما اطمینان قوی داده بودند، بقول خود پشت پازده و از همکاری ابا ورزیدند. ما به سر زمین کفار . . . که بما بسیار نزدیک بود، بخاطر عزت و غرور اسلامی خود نرفتیم و تصمیم گرفتیم که خود را به حکومت تسلیم کنیم. ما را تحت نظارت به کابل فرستادند. درپغمان امان الله خان را ملاقات و به او از نیات خود گفتیم . بعد از قلعهٔ ارگ ما را زندانی ساختند. مولانا عبدالرحمن و ملا فضل الحق سی و دو روز را در توقیف بسر بردند و بعد ازان در بیست و سوم ربیع الثانی 1347 هجری قمری (1928م) توسط امان الله خان محکوم به مرگ و در سیاه سنگ کابل اعدام گردیدند. "

بلی، با آنکه کاملاً آشکار شده بود که دست محمد صادق مجددی و برادر زاده اش در آنهمه توطئه، شورش و ضدیت در برابر اصلاحات دوران سلطنت امان الله خان قویاً دخیل است ، بازهم شاه، باساس اشتباهات سیاسی خودش و نفوذ مادرش، او را نه تنها محاکمه ومجازات نکرد، بلکه پس از چند روز، از نظارت در قلعهٔ ارگ نیز رهایش کرد.

همچنان، اسناد وشواهد کافی پیرامون خیانت های جنرال نادر در حق اعلیحضرت امان الله خان و توطئه چینی های وی در زمان اشتغالش بحیث وزیر حربیه وقبل ازآن افشا شده است. مثلاً، وقتی شاه او را بحیث رییس تنظیمهٔ قطغن مقرر میکند، بجای آنکه نگذارد مخالفان مسلح رژیم بلشویک ازخاک افغانستان علیه آن کشور استفاده نمایند، با آنها ("باسماچی ها") تماس مخفی و دوستانه بر قرار نموده به انواع مختلف ازان ها حمایت بعمل می آورد تا روابط مقامات شوروی با سلطنت اعلیحضرت امان الله خان را برهم زند. چنانکه استاد خلیل الله خلیلی درجایی مینویسد که " نامه های محرمانه ی محمد نادر از میان اوراق ابراهیم بیگ رهبر مخالفان حکومت شوروی بدست آمد. "

برای آنکه بی اطلاعی شاه از ماحولش و توطئه چینی های بلند پایه گان دربارش را خوب تر بدانیم، بمورد خواهد بود پاراگرافی را از صفحهٔ 170 کتاب " افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله خان "، آنهم در بخش عصیان حبیب الله کلکانی علیه سلطنت امان الله خان بخوانیم که از قول یکی ازحضرات شوربازارنقل شده است : **" ...در اتفاقیه {مفاهمه میان حبیب الله و احمد علی خان رییس تنظیمیهٔ دولت درشمالی} آمده بود که حبیب الله اوامر حکومت را اطاعت میکند و در مقابل، حکومت عفو عمومی را اعلان کرده و حبیب الله و سید حسین را رتبه غندمشری میدهد و سالانه مبلغ سه هزار روپیه برای حبیب الله و سه هزار برای سید حسین و مبلغ سه صد و شصت روپیه برای افراد مسلح مربوط به حبیب الله به شکل معاش داده میشود. از عجایب زمان تمام مناقشات مجلس وزرا برای حبیب الله خان میرسید و چنانچه احمد علی خان میگوید حبیب الله برایش احوال داد که مجلس وزرا نص اتفاقیهٔ امضا شده در قرآن کریم را قبول نکرد. احمد علیخان، محمد ولیخان را متهم در موضوع میسازد**

وقتی چنین بوده است، این واقعیت را باید بی تردید پذیرفت که جواسیس و عناصر توطئه گرحتا در سطح بالایی دولت امان الله خان حضور داشته تلاشها و اقدامات شاه در برابر دشمنان داخلی و خارجی را قدم به قدم خنثی مینمودند.

این هم از زمره ی اشتباهات اعلیحضرت امان خان تلقی میشود که در مورد چگونه گی هویت، شخصیت گذشته، اهداف و فعالیتهای اصلی و پنهانی انبوه بزرگی از عرب و عجمی که از کشورهای مستعمره ی اسلامی و غیر اسلامی مانند هند و عراق و ترکیه و بخارا و غیره بنام " مهاجر " و " متخصص" و "معلم" و ". . . " به افغانستان سرازیر شدند، هیچ گونه تحقیق و تجسس و یا تعقیب و کنترول صورت نگرفت و هیچ منبعی در صدد یافتن ارتباطات مخفی و مقاصد اصلی آنها بر نیامد

واگرکاری و اقدامی هم دراین زمینه صورت گرفته باشد، ناکافی، غیردلسوزانه و دور از دقت لازم بوده است. دربرخی از بررسی های مورخین ما آمده است که محبوب علی خان آمر بخش انتلجنت سرویس انگلیس در سفارت آن کشور در کابل، روابط وسیعی با افراد و اشخاص داخلی و حتا با بعضی از شخصیت های بلند رتبه ی دولتی برقرار نموده و پول هنگفتی بخاطر تخریب شاه به مصرف میرسانید، اما هیچ منبع اطلاعاتی افغانی جلو چنان فعالیتها ی ضد شاه و ضد اصلاحات را نمی گرفت و یا اصلاً اطلاعی در زمینه نداشت. صد ها ملا و ملنگ در هر گوشه و کنار کشورآزادانه گشت و گذار نموده با صراحت علیه اعلیحضرت و اصلاحات وی سخن میگفتند و مردم را تحریک مینمودند، ولی گو یا اصلاً دفتری ، دیوانی ، نهادی و تشکیلی بنام اطلاعات (ضبط احوالات) وجود نداشت تا آنان را شناسایی نموده به چنگ قانون بسپارد. حرکات ضد دولتی در جنوب و جنوب شرق کشور که به تحریک و تحریص عناصر مرتجع داخلی و مغرضین خارجی صورت میگرفت، تا زمانیکه به یک حرکت عمومی مسلحانه و یا حملات خونین و چپاول و کشتار مبدل نمیشد، شاه ازان مطلع نمی گشت. حتا رفت و آمد های وسیع، جلسات سیاسی-تبلیغاتی، تصمیم گیریهای مخالفانه، جمع آوری امضا ی صدها ملا و مولوی و روحانی درمنزل حضرات شوربازارعلیه شاه که درقلب شهر کابل صورت میگرفت ، یا از نظرکارمندان مسوول دولت پنهان می ماند و یا با ارتکاب خیانت به شاه، نمیخواستند آنهمه فعالیت ها را ببینند.

به نقل از زبان پدر مرحومم (حبیب الله فرزند رحیم الله باشنده ی گذر دهقانهای چهاریکار) باید بنویسم که هم با سید حسین (بعداً نایب السطنه حبیب الله کلکانی) " هم کوچه و هم گذر" بود وهم شاهد برخی از وقایع عصرسلطنت اعلیحضرت امان الله خان وامارت حبیب الله کلکانی: سید حسین مذکور در رأس یک گروپ مسلح درشهر چهاریکار و نهایتاً درشش یا هفت کیلو متری دامنه ی کوه غربی شهر بنام (

گُلُغُندی و خواجه سیاران) به سر میبرد و از همانجا اهدافش را مورد حمله قرار میداد، مگرمقامات حکومت یا هنوز اطلاعی از محل اختفای وی نداشتند و یا در رابطه با توطئه ی ضد دولتی، نمیخواستند او را دستگیر کنند. بهمین ملحوظ او دراقدامات و عملیات مسلحانه و قا تلانه ی خویش خیلی جسور بود.

سید حسین، در یکی از روز ها به منزل هم شهری خویش بنام (بانی) داخل شده او را به این عنوان که گویا میخواسته راپور او را به حکومت بدهد، با خود کشَان کشَان به همان دامنه ی کوه یا مخفیگاه خویش برده مورد شکنجه های وحشتناکی قرار میدهد، ولی با آنهم هیچ منبعی که موضوع را تحقیق و تعقیب نماید، سراغ نشد. نگارنده این سطور، شخص شکنجه شده را که هنوز زنده بود و در شهر چهاریکار میزیست، دیده بودم.

حال که سخن از سید حسین و اعمال او درمیان آمد، بی مورد نخواهد بود واقعه ی دیگری را نیز از قول روان شاد پدرم بنویسم و آن اینکه چون سید حسین مذکور یاغی شده بود، لهذا، زنش بخانه ی پدرو مادر خویش پناه برده و نزد آنها زنده گی میکرد. سید حسین چند مرتبه برای خُسُر(پدرزن) خویش پیام فرستاده و تقاضا کرده بود تا موافقه کنند که همسرش را با خود داشته باشد، ولی خُسُر که نمیخواست دخترش با شوهر یاغی اش آواره ی کوه و بیابان شود، این تقاضا ها را رد کرده بود. بنابران، سید حسین در ساعات عصر یکی از روز ها وارد منزل خُسُرشده با شیوه ی بسیار بیرحمانه یی دختر و پدر(خُسُر و زن) اش را هدف گلوله قرار میدهد و به سهولت به سوی همان مخفیگاه همیشه گی خویش فرار میکند. جالب اینست که گویا در شهر و ولایت هیچ منبع امنیتی و باز خواست کننده یی وجود نداشت تا در پی دستگیری چنین عنصر شریر و یاران مسلح وی برآیند .

مرحوم عبدالصبور (غفوری) در کتاب **" زندانیان قلعهٔ ارگ یا سرنشینان کشتی مرگ" ازقول " بابه غازی چهاریکاری" در زندان ارگ چنین مینویسد: " وقتی**

سید حسین آغا درچهاریکار پیدا شد و داره{دهاره} را رویکار آورد، کار ما خراب شد. آغا هروقت که گُشنه {گرسنه} میشد، یکنفر ازآدم های خود را به دوکان ما روان میکرد، روز سی تا صد نان از ما میخواست، ما از ترس جان خود نا چار روان میکردیم، اگر روان نمی کردیم، البته شب سرِ مارا از تنهٔ ماجدا میکرد و خانهٔ غریبی ما به تاراج میرفت، چاره نداشتیم، هروقت که آدم آغا میآمد، درکیش او نان روان میکردم و به خوشرویی و خنده فرمایش آغا اجرا میشد. یک شب ساعت دو بجهٔ شب تنور را آتش کرده بودم، دیدم دو نفر ازنفری آغا که قطار وزنها در گلون {گلو} تا زیر ناف بسته و قمه و تفنگچه و سیلابه و تفنگ یازده تکه داشتند، در دهن دکان آمدند، راست بگویم بسیار ترسیدم، گفتم برادرها خیرت است ؟ گفتند بیا که ترا آغا خواسته؛ گفتم آغا کجاست ؟ گفتند بسیار سوال و جواب نکو همراه ما بیا. نا علاج شدم از دوکان پایان شدم و همرای شان روان گشتم. یک نفرشان پیش روی و یک نفر پشت سر من روان بودیم تا در جنگل های ارغوان در خواجه سیاران رسیدیم، دیدم که چند نفر پهره میدهند، وقتیکه ما نزدیک شدیم یکنفرصدا کرد دریش! {ایست}! نام شب را بگو. نفریکه پیش روی میرفت نزدیک پهره دار رفت و در گوش او چیزی گفت، نفری که پشت سر بود یک دستمال از جیب خود کشیده چشم های مرا محکم بسته کرد و همرای لنگوته {دستار} ام دست هایم را بسته نموده و جیب های مرا تلاشی گرفت، چاقو را از جیبم کشید و دستم را گرفته پیش برد. چند قدم که پیش رفتم صدای چند نفر بگوشم رسید و دود چرس هم حس میشد. ما ایستاده شدیم ، یکنفر گفت : غازی بابه به جیبکت {جیب ات} چرس داری؟ گفتم یک تلی چرس دارم، سید حسین آغا صدا کرد چشم های بیچاره کور شد واز{ باز} نمیکنید؟ ، چشم هایم را واز کردند، دیدم که آغاتمام وجودش غرق کارطوس است، بروت های خود را مثل بروت شیرتو{تاب} داده، لنگوته { دستار} یزدی و چپن جاجی پوشیده، چپلی های قرص در پایش و تفنگچهٔ فرابیلم به دستش و تفنگ

جرمنی بالای زانویش نشسته و چند نفر در اطراف آغا دیده میشدکه چراغ اریکین در دست های شان ایستاده بودند. . . آغا ازجیب خود ده دانه طلای امانی کشیده به من داد، هرچه عذرکردم نمی گیرم، پیسه دارم قبول نکرد و علاوه نموده گفت : اگر خدا داد البته باز کتی تان گپ میزنیم، هوشکن از دیدن ما در بازار قصه نکنی، برو بامان { به امان } خدا . . . " (زندانیان قلعهٔ . . . صفحهٔ81-82)

گروهگری و جناح بازی وزرای دولت و اشتعال آتش تخاصمات و رقابتها میان آنها ایجاب آگاهی و نظارت جدی از سوی شخص شاه را مینمود و این آگاهی را یک دستگاه آگاه و مجهز اطلاعاتی میتوانست برای شاه فراهم نماید، مگر چنانکه از بررسی های تاریخی آن دوره بر می آید، چنان وسیله ی ضروری، آنچنانیکه باید، در اختیار اعلیحضرت قرار نداشت. بهمین دلایل بود که اختلافات و گروه گری های وزرا و نزدیکان شاه، عاقبت منجربه طرح توطئه و خیانت علیه بنیاد سلطنت و برنامه های اصلاحی وی گردید که در جایش از آن بیشتر صحبت خواهد شد.

شاه تا آنجا وجود نهاد اطلاعاتی درچهارچوب دولت را نادیده گرفت که مثلاً از یکطرف محمد صادق مجددی (حضرت شوربازار) را که یک روحانی عقب گرا وفعال سیاسی علیه اصلاحات بود، شانس شرفیابی و ملاقات نمیدهد، ولی از سوی دیگر، نمی خواهد منزل او در محله ی شوربازار کابل را که مرکزتجمع مخالفین دولت و رفت و آمد بلا انقطاع جاسوسان، مامورین عالیرتبه ی دسیسه ساز، نماینده گان قبایل و عناصر خارجی و مشکوک بود، زیر نظر قرار دهد و بهمین سلسله، مادامکه " حضرت " مذکور با عبدالغنی خان "سرخابی" قوماندان عسکری سمت جنوبی طرح بر اندازی شاه را ریخته و با تعدادی از " علما " وقضات مانند قاضی عبدالرحمن پغمانی، قاضی فضل الحق، قاضی عبدالقادر، محمد معصوم مجددی، عبدالحنان خان و غیره بتاریخ ماه میزان سال 1307 خورشیدی کابل را ترک

گفته رهسپارجنوبی میشوند، هنوز شاه از موضوع بی اطلاع بوده و زمانی از جریان مطلع میشود که برنامه ی این گروپ به اثر عدم همکاری سران قبایل برهم خورده و گروپ توطئه گر تصمیم میگیرند روی نا چاری به بکابل برگردند.

آقای فضل غنی مجددی درقسمتی از کتابش بنام " افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله خان" چنین مینویسد:

" شاه امان الله از اجتماعات علمای اسلامی وزعمای قبایل خصوصاً سلیمانخیل و جاجی در دیره ی اسماعیل خان با حضرت نورالمشایخ اصلاً اطلاع نداشت. پادشاه از حلقه ی سری و مهم در عقب حبیب الله بچه ی سقاو مانند صاحب زاده عبدالغفورخان و صاحب زاده عبدالله جان که هر دو از خانواده ی مجددی و بعداً ارکان عالی دولت را در حکومت حبیب الله ساختند، بی اطلاع بود . . ."

بازهم، اشتباه دیگری را که شاه در همین شب و روز مرتکب شد، این بود که قاضی عبدالرحمن پغمانی و چند تن دیگر را اعدام نمود، مگرسردسته های این گروه ضد دولت (فضل عمر مجددی و محمد معصوم مجددی) را زنده نگهداشت. اینهمه توطئه ها و تحریکات ضد سلطنت امانی، علاوه از آنکه در نبود یک دستگاه مجهز اطلاعاتی و خوشباوریهای شخص شاه تداوم می یافت، در حقیقت، ناشی از بی پایه شدن رژیم و عدم حمایت توده یی ازان نیز بود. ورنه هرنوع تحرک و توطئه ی ضد رژیم از سوی ملیونها فرد جامعه به آسانی خنثی شده میتوانست.

در رابطه به مقامات هند برتانوی

استعمارگران برتانوی که دو دسته به هند زرخیز چسبیده و بخاطر بدست داشتن آن خطه ی پهناور از هیچنوع تهدید، تدبیر و تعرض خونین بدور و بر هند دریغ نمیکردند، درعین حال غره بدان بودند که از اواخرقرن نزده تا اوایل قرن بیستم، بدست مردمان هیچ مستعمره ی خویش ضربه ی کاری نخورده بودند و این ضربه ی کاری را بازهم در دهه ی دوم قرن بیستم (سال1919 میلادی) مردم دلیروآزاده ی افغانستان به قیادت اعلیحضرت امان الله خان به پیکر امپراتوری آنها وارد نمودند. این ضربه که از راه پیروزی جنگ مسلحانه و حصول استقلال سیاسی مردم افغانستان صورت گرفته بود، به هیچ صورت فراموش مقامات برتانیه نمیشد. بنابران، مقامات مذکور نه تنها از این ناحیه دلخور و ناراحت بودند، بلکه کین توزانه درکمین نشسته و میخواستند غرض جلوگیری از سرایت اوضاع جدید افغانستان در سرزمین هند و دیگر مستعمرات، ونیزبخاطرجلوگیری ازخیزشهای انقلابی درهند که ازسوی مقامات شوروی نیز حمایت میشد، به هر وسیله ی ممکن سلطنت امانی را سقوط داده و برنامه های اصلاحی وی را منهدم سازند و میدانستند که عملی شدن این پلان و انتساب عنصرمطیع به انگلیس و مستبد و بی رحم در حق مردم بعنوان پادشاه افغانستان، انتقام بزرگی است که از ملت سلحشور این کشور خواهند گرفت. شاه نیز بسیار بی اعتنا و مغرور در برابر انگلیسها موضع میگرفت. مثلاً، نشریه ی " امان افغان" در هر شماره ی خود ، با نقل مطالبی از نشریه های " حق المتین "، " چهره نما"، " شفق سرخ" ، " حبل المتین " و غیره که همه ی آنها افکار ضد استعماری را پخش میکردند، در واقع، با تبلیغات و کنایه های ضد انگلیسی خویش، زخم دشمن را تازه و تازه تر مینمود. گفته شده که شخص شاه، هرموقعی که با " لفتننت کلنل اف. اچ همفریز" وزیرمختار برتانوی در کابل ملاقات مینمود، با نیش زبان، درون او را میخراشید و سفیرمذکور هم تا میتوانست اذهان مقامات برتانیه را علیه شاه مکدر مینمود. تذکر این نکته را نیز ضرور میدانم که شاه ، علی رغم آنکه میخواست با

ژست ها و کنایه هایش ،جانب انگلیس را "تحقیر" کند، ولی متأسفانه متوجه این نکته نشده بود که جانب دشمن هرگز نمیخواست ازرهگذر نزاکت های دپلوماتیک، کسی برای امان الله خان القاب " اعلیحضرت " را به زبان براند و یا روی اوراق رسمی بنگارد. بلکه او را صرفاً " امیر" خطاب نمایند . شاه یا آگاهانه و یا غیر آگاهانه در کنارامضا هایش حتا به قلم خود واژه ی " امیر" را مینگاشت و می پذیرفت. چنانکه در یکی از اسناد آرشیف هند برتانوی، نامه یی وجود دارد که مقامات لندن بصورت رسمی، خطاب به نائب السطنه هند نوشته اند تا از ذکر لقب "اعلیحضرت " برای امان الله خان خود داری بعمل آورد. هرچند درظاهرامر، نگفتن یا نه نگاشتن این کلمه، نه از بزرگی و محبوبیت شاه میکاهد و نه هم، تنها گفتن و نوشتنش او را به قّله ی افتخارات می نشاند. ولی بکارگیری این لقب و یا پذیرش آن از سوی دشمن دران زمان ، حتماً ظرافت های دپلوماتیک میان دو کشور را تداعی میکرد که جانب انگلیس آنرا جدی گرفت. یکی از سطور متن تلگرام مورخ ششم ماه می سال 1919م وزیر امور هند کشور شاهی انگلستان عنوانی نائب السلطنه ی هند چنین است : **" این سند باید امان الله را بحیث امیر ، نه اینکه اعلیحضرت خطاب کند. شما با ملاحظه ی انکشافات اخیر در رساندن این پیام از بصیر ت خوداستفاده خواهید نمود. "**

(اسناد آرشیف هند برتانوی- ترجمه ی داکتر عبدالرحمن زمانی)

"راسکلنیکف" کاردارسفارت شوروی در کابل، دریکی ازراپورهای خاص و محرم خویش عنوانی کمیساریای خلق درامورخارجی، در ارتباط بی اعتنایی های گزنده ی اعلیحضرت در برابرنماینده ی هند برتانوی درکابل، چنین مینگارد : **" هنگام مسابقهٔ فیل دوانی {بمناسبت تجلیل روز استقلال}، امیر به من پیشنهاد کرد تا با او شرط ببندیم . روشن بود نمیتوانستم رد کنم. چون امتناع کردن نا مناسب بود. وقتی او دوباره از من خواهش کرد تا با او شرط ببندم، این بار گفتم که اکنون نوبت سر هنری است. در این جا امیر با آواز بلند پاسخ داد " نمیخواهم با او بازی کنم". اما**

وقتی دابس {رییس هیأت سیاسی انگلیس} به ابتکار خود از او خواست تا شرط بندی کند، امیرگفت : " شرط بندی ما با شما پایان یافته است" . دابس که در این نیشخند، اشارهٔ امیر را به گفت و گوهای انگلیس و افغانستان میدید، آزرده شد و رنجید.

تأسیس حکومت جلای وطن آزادیخواهان هند در کابل و حمایت همه جانبه ازآن، به ناراحتی های درونی مقامات هند برتانوی می افزود، هرچند شاه نتوانست باساس مشکلات مالی و ملاحظات خاص سیاسی، آنطورکه باید از این حکومت جلای وطن و سیل پناهنده های هندی علیه استعمار برتانوی استفاده نماید. درعین حال، وکیل التجار افغانی در پشاور(البته باساس هدایت مرکز)، در پخش نشرات، دید و وادید های سیاسی با عناصر ضد انگلیسی و دیگرفعالیتهای تحریک کننده ، بد بینی بیشتر انگلیسها را فراهم آورده بود. شاه مسلماً بخاطرآنکه ازانگشت افگاردشمن استفاده نماید، خودش را ناگزیرمی دید از پناهنده گان و انقلابیون ضد برتانوی هند استقبال کند، ولی ازسوی دیگر، بمنظورسد سازی مداخلات و تأثیر گذاریهای سیاسی – ایدئولوژیک جانب شوروی، محدودیت هایی را بالای انقلابیون هند و سفارت شوروی وضع نماید. این موضعگیری دوگانه و حساس غالباً موجب میشد که نارضایتی های مثلث (مقامات هند برتانوی- مقامات شوروی و انقلابیون هندی) را دربرهه های مختلف زمان علیه خویشتن خویش برانگیزد.

آنچه بیشتر از همه مایه ی رنجش و ناراحتی انگلیسها گردیده بود، عبارت از مسافرت هیأت شوروی به ریاست " کی . براوین" بکابل و ملاقاتهای دوستانه با شاه و برقراری روابط دپلوماتیک، بازرگانی و بخصوص، همکاریهای نظامی میان افغانستان مستقل و شوروی سوسیالیستی آنروز بود و این، همان چیزی بود که انگلیسها از روز اشغال شبه قاره ی هندهمیشه ازان در هراس بوده و با تمام امکانات مانع آن میشدند. پس ورود متخصصین شوروی بکابل، گشایش باب مساعدت های

نظامی آن کشور به افغانستان، بویژه، تأسیس نیروی هوایی با طیاره ها و پیلوت های شوروی در بناگوش هند برتانوی که درواقع، بلانس قوا درمنطقه را برهم میزد و فعالیتهای اطلاعاتی جواسیس شوروی درمناطق قبایلی و دامن زدن به احساسات ضد انگلیسی قبایلیان و غیره، خشم شان را بر انگیخته بود. بنابران، مقامات انگلیسی با ذرایع مختلف سعی بخرچ میدادند تا اعلیحضرت امان الله خان را از ادامه ی دوستی بیشتر با شوروی منصرف سازند. هنگام مسافرت شاه به اروپا، لندن به وی پیشنهاد کرد تا از سفر به شوروی صرف نظر نماید و درصورت پذیرش این پیشنهاد، حکومت برتانیه مساعدتهای مالی و نظامی زیادی برای افغانستان بعمل خواهد آورد. مثلاً، جورج پنجم پادشاه بریتانیا ضمن ملاقات با اعلیحضرت امان الله خان، خطاب به وی گفته بود: **" فرزندم ! تو بسیار جوان و فاقد تجربه هستی و عجله داری که هرچه زود تر کشور خود را ترقی بدهی. حکومت برتانیه برایت سه صد ملیون پوند کریدت میدهد، هرقسم فابریکه میخواهی از انگلستان بخر. نکتهٔ دوم که برایت میگویم اینست که دعوت لینن را قبول نکن و به روسیه سفر نکن؛ زیرا با زرق وبرق ظاهری تو را می فریبند."**، ولی شاه هیچیک از این کوششها و پیشنهاد ها را نپذیرفت ومسافرتش به شوروی آنروز را دنبال نمود. حتا گفته شده که امان الله خان کاغذ حاوی یک سلسله پیشنهاد ها را که وزیرامورخارجهٔ انگلستان بدستش داد تا بخواند و درآن مورد فکرنماید، با بی اعتنایی (خلاف مقتضیات دپلوماتیک)، باشدت به جانب مقابل مسترد نموده بود.

جانب انگلیس همچنان به شاه افغانستان پیشنهاد تمدید سرک پخته و اساسی میان تورخَم – کابل را به مصرف سه ملیون روپیه ی هندی بعمل آورد که آنهم از طرف شاه رد شد. هرچند غرور شاه افغان و حرکات و اقدامات مستقلانه ی وی مورد تأیید هر افغان با غرور بوده تأیید میکنند که شاه، این حق را داشت تا بحیث پادشاه یک کشور مستقل، آنطور که میخواهد تصمیم بگیرد، اما، یک نکته ی مهم در اینجا قابل

مکث و تذکر است و آن اینکه وقتی شاه حاضر میشود اراده و نظر قوماندانهای جبهات سه گانه (درحقیقت چهارگانه) در جنگ استقلال و احساسات ضد انگلیسی جنگجویان افغان و اهالی قبایل را در برابر تقاضای انگلیس نا دیده گرفته حین پیروزی ملی بر قوای استعمار، پیشنهاد آتش بس آنها را بپذیرد، خط ننگین و تحمیلی " دیورند" را تأیید نماید و حتا نماینده گان متنفذ وبا صلاحیت قبایل را که تعداد شان بالغ بر چهارصد نفر میشد، بخاطر " گلُ ِ روی" انگلیسها ملاقات نکند و پیروزی مسلم نظامی مردم دلیرافغانستان علیه انگلیسها را فدای مذاکرات و لغزشهای دپلوماتیک روی میز مذاکره با طرف بازنده ی جنگ نماید و . . . آیا لازم نبود، بمنظور دور اندیشی سیاسی و تأمین منافع اقتصادی افغانستان و تا حد ی هم غرض جلو گیری یا کاهش تخریبات دشمن قوی در برابر رژیم مترقی نو تأسیس خویش، در همان موقع خاص ازمسافرت به شوروی (آنهم بصورت مؤقت و بدون آنکه به آزادی و استقلال کشورش خدشه وارد شود) منصرف میشد و با یک حرکت خردمندانه ی دپلوماتیک عین مسافرت را در یک وقت دیگر انجام میداد؟ ویا انتخاب مسیرکابل- کراچی – بمبئی بعوض خط کابل- دهلی و خطابه های ضد انگلیسی وی درهند چقدر ضروری، عاقلانه و به سود مردم افغانستان بود؟ باز، اگر اعلیحضرت با مسافرت به شوروی و پشت پازدن به تقاضا ها و پیشنهاد های جانب لندن مبنی بر اعطای کومکهای فراوان مالی و نظامی به افغانستان، میتوانست مناطق (پنجده) و (درقد) را که روسها در زمان پدرکلانش اشغال کرده بودند، بصورت کلُ اعاده کند ویا شوروی حاضر میشد قرارداد نظامی یا دفاعی مستحکمی با جانب افغانستان درمقابل هند برتانوی به امضا برساند، چندان جای اشتباه و تأسف باقی نمی ماند که نه تنها چنان نشد، بلکه بر آتش کین و انتقام کشَی مقامات لندن نفت نیز ریخت و با سهل انگاریها وبی توجهی های بعدی اش، پایه های سلطنت اصلاح طلبانه ی خویش در افغانستان را سست و بی بنیاد نمود. علاوه ازآن، اگر شاه از یکطرف تلاش داشت

روابط صمیمانه یی با شوروی داشته و همکاریهای آن کشور را جلب کند، ولی از سوی دیگر، با حرکات و مانور های وقتاً فوقت بخاطر حمایت و پشتیبانی ازمسلمانان آسیای مرکزی برضد پیروزی " انقلاب اکتوبر" در تحت فشار افکار عامه، موجبات شک و بی اعتمادی جانب شوروی را بر می انگیخت.

اعلیحضرت درواقع، میان دو سنگ آسیاب گیر مانده بود. بدین معنا که هرگاه مردمان قبایل مختلف آنسوی خط تحمیلی " دیورند" (درجنوب شرق کشور)، دست به سلاح برده میخواستند علیه فشار ها و اشغالگری های نیرو های هند برتانوی به مبارزه بر خیزند، برای مقامات انگلیسی بهانه ی خوب سیاسی – تبلیغاتی و درعین زمان، وسیله ی فشار بالای شاه فراهم میگردید. چنانکه در درازنای ده سال سلطنت اعلیحضرت امان الله خان، ده ها مرتبه مقامات هند برتانوی علیه دولت افغانستان احتجاج نموده شاه را متهم به تحریک و تشجیع قبایلی ها برضد خود شان نمودند، چنانکه عین پالیسی را دربرابر امیرعبدالرحمن و امیر حبیب الله خان نیز بکار می بستند. اگرشاه، بمنظور رفع فشار های سنگین سیاسی انگلیس، دست از حمایت و همکاری با مردم قبایل بر میگرفت، مردم مناطق قبایل از شاه می رنجیدند و اگر از آنها و اقدامات مسلحانه ی شان حمایت بعمل می آورد، انگلیسها دولت افغانستان را با تمام قوت زیر فشار های سیاسی ، اقتصادی و تبلیغاتی شان قرار میدادند.

همچنان، مبارزین مسلما ن آسیای میانه (درشمال افغانستان) که دست به سلاح برده و میخواستند علیه نیرو های بلشویک بجنگند، روسها دولت شاه امان الله را متهم به دخالت در امور قلمرو خویش میکردند و طبعاً تیره گی روابط فی مابین دوکشور، برای جانب افغانی که درگیر دخالتهای انگلیس و نا آرامی های قبایل بود، دشوارتمام میشد و اگر دست از حمایت آنها میکشید، شدیداً تحت فشار افکار عامه ی مردم افغانستان قرار میگرفت. حتا اگر به اقدامات و مانور های تاکتیکی، نامؤثر و مؤقتی

ظاهراً به نفع مبارزین مسلمان هم متوسل میشد، سؤظن مقامات روسی را بر می انگیخت .

باری راسکلنیکف گفته بود: **" سیاست فاقد انسجام و کج و معوج افغانستان، لحظهٔ بسیار جالبی را از سرمی گذراند. آنها {افغانها} بار بسیاری را در پله های ترازوی نوسانی خود گذاشته اند هرچند هم که ترازوی آنها در حال حاضر بسیار ضعیف است، با آنهم از وزنه های ما سنگین تراست . "**

توضیح و تذکراین موضوع هم شاید خالی از مفاد نباشد که حتا روابط دوجانبه ی افغانستان و شوروی و سیرتلاشها و مذاکرات دپلوماتیک آندو راجع به عقد یک پیمان قوی نظامی علیه هند برتانوی نیزدچار نوسانات عجیبی بود. مثلاً، زمانیکه جانب شوروی میخواست با دولت افغانستان عهد نامه ی نظامی بمنظور مقابله ی مؤثر با هند برتانوی به امضا برساند، دولت افغانستان شرایط سنگین و خواستهای بلند بالایی را مطرح مینمود که ازیکطرف ناشی ازنگرانی های او درمورد اعتراضات و اقدامات جانب انگلیسها علیه افغانستان، واینکه مبادا استقلال سیاسی کشور خدشه بردارد، از جانبی هم نیازهای مالی و نظامی اش بحدی زیاد بود که میخواست درصورتیکه چنین ریسک یا خطر سیاسی – نظامی را بپذیرد، بایستی امتیازات گسترده یی را از طرف دولت شوروی بدست آورد.، درحالیکه موافقت جانب شوروی با اعطای کُمکهای بزرگ مالی و نظامی ، درتحت اوضاع و احوال ناگوار داخلی اش به آسانی مقدور نبود. و زمانیکه دولت افغانستان امضای چنین عهد نامه یی را با شرایط سهل ترتقاضا میکرد، جانب شوروی باساس ملاحظات روابط سیاسی با انگلیس و جلوگیری از تیره شدن بیشتر اوضاع میان دو کشور، این تقاضا را پذیرفته نمیتوانست. میان دو دپلومات ارشد شوروی (سوریتس و براوین) درسفارت آن کشور در کابل نیزبرسر همین مسأله اختلاف نظر وجود داشت . بدین معنا که " سوریتس" سفیرآن کشورطرفدار اعطای کُمکهای وسیعتر شوروی به دولت افغانستان بود، ولی "

براوین" نظردیگری داشت . او طی نامه ی خاصی عنوانی" وزنیسینسکی" رییس بخش شرقی کمیساریای خلق در امور خارجی چنین نوشته بود: **" روسیه شوروی تابستان 1919 نمیتوانست و کنون هم نه تنها نمی تواند، بل هنوز هم نباید به افغانستان، هرگاه ازما خواهش کند، کُمک داده شود. چون کمک به افغانستان به معنای راه اندازی کارزار دارای اهمیت بزرگ جهانی است که بیخی از توان ما بیرون است – " لشکرکشی بسوی هند". یعنی آشکارا ایجاد وضعیت کازبلی برای انگلیس و در نتیجه، گشودن جبههٔ نو و مرگبار ترین برای ما. "**

دراینجا منظور "براوین" رییس هیأت شوروی، رد همان تقاضا های گسترده ی نظامی جانب افغانی میباشد. ولی او با تقویه کردن افراد قبایل اطراف خط " دیورند" که برای مقامات هند برتانوی درد سرایجاد کنند، موافق بود.

هرچند آرشیف محرمانهٔ شوروی دیروز افشا میکند که " بتاریخ 29 نوامبر1928، امان الله خان با " ای. رینگ " رایزن نظامی شوروی {درکابل} دیدار وازحکومت شوروی خواست تا به گونهٔ فوری به او 1200 بمب خوشه یی، 1200 بمب آتشزا و600 بمب شیمیایی بفروش. درپیوند با این، به تاریخ سوم دسامبر 1928 دفترسیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (شاخهٔ بلشویکی) فیصله کرد: " اجازه داده شود تا به افغانستان 2400 بمب خوشه یی و آتش افروز فروخته شود" ، مگر روشن است ازفروختن بمب های شیمیایی به امیر پوزش خواستند. "

فصل ششم

بروز نا رضایتی ها علیه سلطنت اعلیحضرت امان الله خان

تا اینجا خواننده های گرامی، جستارهایی از اقدامات دموکراتیک و اصلاح طلبانه ی اعلیحضرت امان الله خان، لغزشهای فکری - سیاسی وی، گروهبندیهای مخاصمانه و توطئه آمیز درون دربار و عدم درک و شناخت دقیق خواستها و نیاز های اکثریت دهقانان کشور از طرف تیم کاری اعلیحضرت را مطالعه فرمودند. حال، بمنظور آنکه بیک تصویر کُلی و یک جمعبندی روشنی ازآن همه حرکات و اقدامات (مثبت و منفی) شاه و اراکین دولت وی بدست داده و آغاز شورش های ضد دولتی را بررسی نماییم، بایستی بیفزاییم که وقتی در نتیجه ی بی باکی های حکام، فشارهای مالیاتی، دسایس درباریان، سؤتفاهمات و بخصوص، شدت استثمار زمینداران بزرگ و خوانین محلی بالای ملیونها انسان فقیر که دولت امانی نتوانست دست این بلا را از سر دهقانان بی

زمین یا کم زمین کوتاه نماید، نا رضایتی هایی میان توده های شهر و ده بروز کرد که اکثر این نارضایتی ها به شورشهای ضد دولتی منجر گردید.

یکی ازتحلیلگران روسی بنام " چوکایوف" در کتابش تحت عنوان " بلشویک و افغانستان" چنین مینویسد: **" شورش سال 1928 هنگامی به وقوع پیوست که وضعیت اقتصادی، کشاورزی خراب شده بود. دروحله ی نخست به علت ازدیاد مالیات و همچنین بخاطراینکه مالیات باید نقد پرداخته میشدند. درجریان 9 سالیکه امان الله بر سراقتدار بود، مالیات خرو اسپ بین چهارصد الی پنجصد درصد افزایش یافت. مالیات زمین بین سه الی چهار برابر شدند، مالیات بز، گوسفند و گاو بیشتر از چهار برابر شدند و از هفت به سی پول بالا رفت. این پیش شرط که مالیات نقد پرداخته شوند، نه تنها موجب سؤاستفاده های بروکراتیک (اداری) شد، بلکه هم چنین فشار وامداری (قرضداری) بسیاری از شهروندان را زیاد نمود که آنهارا محتاج به وامگذاران نمود. حتا هنگامی که در سال 1925 حاصلات وجود نداشت، حکومت فشار مالیات را بر مردم کم نکرد."**

اعلیحضرت و همکاران جوانش، با آنکه سعی بسیاربخرچ دادند تا برنامه های اصلاحی را به پایان موفقیت آمیز آن برسانند، اما از آنجاییکه آنهمه اصلاحات، پایه یی و ریشه یی نه، بلکه متأسفانه سطحی و روبنایی بودند، بنابرآن، سلطنت امان الله خان نتوانست توده های دهقان کشور را که نیروی عمده و اکثریت جامعه را تشکیل میدادند، به عقب خود بکشاند. زیرا، درجامعه یی که درآن ستم و استثمار زمینداران بزرگ بیداد کند و اکثریت توده های دهقان ناتوان (وآنهم بیسواد) را بیرحمانه بفشارد، تا زمانیکه معضله ی ارضی به نفع اکثریت بی زمین و کم زمین حل نشود و دست ستم و بیداد گری از سر آنان کوتاه نگردد، مُحال خواهد بود بتوان وفا، اتحاد و همکاری چنین اکثریتی را بگونه ی گسترده و عمیق و پایدار حاصل نمود. آنگاه که موج نا رضایی و شورش دهقانی در نقاط مختلف کشوربرخاست، بازهم جلو این شورشها و خیزشها، نسبت

بیسوادی، عدم آگاهی سیاسی شورشگران و نبود رهبری آگاه سیاسی، به دست همان خوانین، فئودالها وروحانیون عقبگرا ومتنفذین محلی می افتاد. پس درجبهه ی نارضایتی ها و شورشهای ضد سلطنت امانی و پروسه ی اصلاحات آن، عمدتاً نیرو های آتی که از قبل در کمین بودند تا منافع قسماً از دست رفته ی شان در قبال اصلاحات را احیا نموده بقای مالی، سیاسی و طبقاتی خویش را تضمیمن نمایند، نقش مؤثر داشتند:

ملاکان، خوانین و مامورین ارشد دولتی توطئه گریا مخالف پاد شاه

ملاهای دیو بندی، روحانیون عقب گرا و متنفذین محلی

استعمار هند برتانوی

قبلاً نیز توضیح گردید که اعلیحضرت امان الله خان، با رویدست گرفتن برنامه های بزرگ اصلاحی (ولو روبنایی وغیر ریشه یی)، عمدتاً در بخشهای (سیاسی – اقتصادی و فرهنگی) در افغانستان، خواست با دیو سه گانه ی سیه درون در میدان آزمون پنجه دهد. البته اراده، جرأت و حضور یافتن شاه جوان در چنین میدانی، جداً در خور ستایش است ؛ زیرا وی واقعاً توانست در قدم اول با حمایت و پشتیبانی اکثریت مردم و قشر روشنفکر مترقی، پُشت هر سه دیو قدرتمند را به زمین زند، ولی او به زودی فراموش نمود که تنها پُشت دیو مکار را به زمین زدن کافی نیست، بلکه، اگر یک لحظه از مکاره گی حریف غافل شوی ، به سرعت در برابرت قد راست میکند و بصورت وحشتناکی انتقام میکشد.

اعلیحضرت امان الله خان که علی رغم کم تجربه گیهایش، از چنین آزمون بزرگ مؤقتاً کامیاب بدر آمده بود، تصورمیکرد که با حصول استقلال سیاسی کشور از یکسو و به راه اندازی ریفورم های چند گانه و متعدد از سوی دیگر، توانسته است مانند " مصطفی کمال اتاترُک"، در هرم موفقیت همه جانبه قرار داشته باشد، غافل از آنکه شرایط خاص و عام جامعه ی ترکیه نسبت به افغانستان و شیوه های کار " کمال اتاترک" با شیوه ی عملکرد

شاه افغان کاملاً متفاوت بود. کشور ترکیه در مجاورت اروپای متمدن قرار داشته با مظاهرپیشرفتهای اروپا آشنا بود و درعین حال، تازه، دوران امپراتوری پنجصد ساله اش را پشت سرگذارده و هنوز توانمندی های نسبی مالی و اداری ونظامی . . . را در اختیارداشت. علاوتاً، مردم ترکیه با وجود آنکه سالهای دراز محکوم استبداد امپراتوری عثمانی بودند، بازهم نظر به حالات و موقعیت تاریخی – اجتماعی، در سطح بلند تر آگاهی و سواد قرارداشته و هنوزسامانه های یک ارتش منظم ، مجرب و آموزش دیده را در اختیارخویش داشتند. مزید برآن، پایه های ابتدایی نظام بورژوای ملی درآن کشور موجود بود. چنانکه "چوکایوف" درجمعبندی خویش پیرامون سقوط سلطنت اعلیحضرت امان الله خان، چنین مینویسد: **" امان الله تصمیم گرفت راهی را برود که غازی مصطفی کمال رفته بود، اما فراموش نمود که او سده ها با دنیای فرهنگ اروپایی درتماس بوده است. قشرحاکم ترکیه سالها قبل اروپایی شده بودند. امان الله هم چنین فراموش کرده بود که ترکیه رژیم قبیله ای نداشت و ترکیه در مقایسه با افغانستان، یک دستگاه قدرتمند مرکزی با نظم خوبی را داشت که برایش وفاداربود و خود را فدای رهبرش میکرد، چنین امکاناتی در افغانستان وجود نداشتند. . . "**

تذکر این نکته نیز مهم است که استعمار اروپایی به سر دمداری امپراتوری بریتانیا درآن زمان، باساس مقتضیات پیش آمده ی تاریخی که عبارت از سر نگونی امپراتوری عثمانی بود و بروفق منافع مقطعی اش، نه تنها با رژیم تازه تشکیل توسط ترکان جوان به رهبری " کمال اتاترک" مخا لفت جدی نکرد، بلکه خود، از سالها پیش در راه سقوط و نابودی امپراتوری عثمانی گام برداشته وخواهان دگرگونی فکری و اجتماعی در آن کشور بود، همان چیزی که جنبش ترکیه ی جوان آنرا تسهیل کرده بود.

باز، " کمال اتا ترک " که خود از میان افسران ارتش برخاسته بود، مغایر راه و رسم فکری – سیاسی اعلیحضرت امان الله خان، معتقد بود که خصم کهنه کارضد ترقی و

تحول در جامعه را هرگز نمیتوان با سستی و مدارا و خوشبینی محض سرجایش نشانید، بلکه باید در برابر آن از هشیاری لازم سیاسی، از قاطعیت بلا وقفه و تدابیر حکیمانه کار گرفت، در حالیکه اعلیحضرت امان الله خان برخلاف، شخص خوشباور، عاطفی، دموکرات، مخالف کار بُرد زور و سلاح و دارای مزاج متحول و نا پایدار بود.

بربنیاد آرشیف محرمانهٔ شوروی که درسالهای پسین دراختیارمحققین قرارداده شده است، " رینک" رایزن (مشاور) نظامی شوروی درکابل، هنگام توضیح علل شورش درافغانستان، چنین مینگارد : " **غرورامان الله خان، سیاست خارجی ناسختهٔ او، ارزیابی نادرست از توانمندی هایش (بیش ازآنچه که بود) و نداشتن درکِ عمیق از نیرو های مؤثر کشورش، اوضاعی را در افغانستان ایجاد کرد که درآن بسنده بود تکانهٔ کوچکی داده شود برای آنکه خیزش را در هرناحیهٔ دلخواه جنوب برانگیزد. دربرابر امان الله خان و اصلاحات وی تقریباً همه لایه های باشندهٔ کشور به پاخاسته بودند. "**

ازنظرمنطقی و ایجابات منافع طبقاتی در جامعه، مادامکه شاه عده یی از سرداران مستمری خوار، تیول دار و متنفذ را که هرکدام آن هزاران جریب زمین زراعتی و صد ها نفر دهقان مزدور و امکانات مالی فراوان در اختیار داشتند، از دربار میرانَد و امتیازات رسمی و دولتی آنان را ملغی قرار میدهد، بدون تردید آنها باساس عقده یی که به دل گرفته اند، حتماً در مناطق مربوط ودرمیان اقوام و پیروان خویش رفته به تحریکات و سبوتاژ علیه دستگاه دولتی می پردازند. ملا های دست نگر و روحانیون محافظه کار که در حقیقت دعاگوی مال و جان زمینداران و متنفدین اند نیز به آسانی در چنبر تحریکات آنان قرار گرفته متحد تر میشوند، مخصوصاً که با وارد کردن صنایع تولیدی، سرمایه گذاری در بخشهای خصوصی، بمیدان آوردن قشر جدیدی بنام کارگر و در یک کلام، ایجاد تحرکات بورژوازی و دخالت مستقیم آن در امور سیاسی، فکری، مالی و اجتماعی، طبقهٔ ملاک و فئودال سخت حساس شده طبیعتاً اتحاد طبقاتی در برابر چنین پدیده ی نو ظهور را به وجود می آورند. استعمار طماع نیز بخاطر حراست از

منافع استعماری و یا بدست آوردنِ مجددِ مواضع از دست رفته ی خویش به چنین اتحاد خانه برانداز که بتواند موانع را از سر راهش بردارد، نیازدارد. استعمارگران هند برتانوی که به اثر خیزش ملی به قیادت اعلیحضرت امان الله خان در سال 1919م شکست خورده و منافع شان در افغانستان پامال گردیده بود، سخت ناراحت بوده و در کمین نشسته بودند تا زمینه و بهانه یی برای اقدامات و تخریبات علیه سلطنت اعلیحضرت امان الله خان بدست آورند. عوامل عمده یی که مقامات لندن و هند برتانوی را بیشتر از همه ناراحت و جدی مینمود، اینها بودند :

1) رسیدن پای روسها در بُن گوش هند برتانوی و بویژه، رسیدن طیاره های جنگی آن کشور به کابل. این طیاره ها ازسال 1924م به بعد به کابل مواصلت کردند که امورتخنیکی و سوق و اداره ی امورهوایی در اختیار پیلوتان و متخصصن روسی قرار گرفت. تعداد مجموعی طیاره های افغانستان درآن زمان بالغ بر پانزده فروند میگردید. انگلیسها در همین شب و روز، یک سند مخفی را بدست آوردند که راز مربوط به طرح عملیات مشترک افغان – شوروی علیه انگلیس را فاش میکرد. (1)

2) غرور، بی باکی و استهزا های شخصی اعلیحضرت علیه مقامات بریتانیایی درداخل افغانستان و در محافل رسمی و دیپلوماتیک کشور های اروپایی.

3) ارسال راپور های عقده مندانه، تخریبی و بد بینانه ی (اچ. اف. همفریز) وزیر مختارانگلیس در کابل پیرامون اوضاع و احوال افغانستان و بخصوص، برضد شخص اعلیحضرت و همکاران نزدیک وی عنوانی لندن.

4) اقدامات و تحولات ترقیخواهانه یی که به رهبری اعلیحضرت امان الله خان صورت میگرفت و قرار بود مردم و مملکت افغانستان را از حلقه ی ظلمت و ذلت دیرینه برهاند ، همان چیزی بود که در واقع، استعمارگران برتانوی هرگز آرزوی آنرا نداشتند. انگلیسها معتقد بودند که رسیدن افغانستان به رفاه و آسایش ملی، آنهم پس از حصول

استقلال سیاسی، نمونه و سرمشق آزادیخواهی و مبارزات هرچه جدی تر سایر ملل اسیر در مقابل امپراتوری آنها خواهد شد.

5) تأسیس حکومت جلای وطن آزادیخواهان هند درکابل و حمایت سیاسی و تبلیغاتی دولت افغانستان از آنها.

پس به این ملحوظ، هر لغزش، اشتباه یا انحرافی که ازطرف شاه یا همکاران نزدیک اوصورت میگرفت، از جانب دشمنان داخلی و خارجی برجسته شده و ازآن بمثابه ی درون مایه ی پروپاگند های زهرآگین علیه شاه و سلطنت وی استفاده مینمودند.

این نکته نیزقابل یاد آوری خواهد بود که مجموع اصلاحات دوران اعلیحضرت امان الله خان مورد اعتراض و مخاصمت دشمنان داخلی قرار نگرفت. مثلاً تأسیس مکاتب مردانه و زنانه، آزادی مطبوعات و تعدد نشرات، اصلاحات اداری و اقدامات عمرانی و تدوین نظام نامه های مامورین و حاضری آنها، امور وکالتجاری و نشانها و خدمات داخله و . . . خشم ملاها، روحانیون، ملاکان و متنفذین محلی را بر نیانگیخت، بلکه آنچه رگ ِحساس ِآنان را به ارتعاش در آورد، عمدتاً اینها بودند :

1) الغای تعدد زوجات که باساس آن هر مرد وقتی به سن قانونی میرسد، فقط میتواند یک زن نکاحی و قانونی داشته باشد نه بیشتر ازآن.

2) اعتراف به حقوق و آزادی های انسانی زنان و حمایت دولت ازآنها

3) احصائیه گیری نفوس، توزیع تذکره ی تابعیت و جلب عسکری باساس " قرعه "

4) احصائیه گیری مواشی و تعیین مالیات جدید بر آنها

5) ایجاد سیستم جدید مالیه گیری و الغای واسطه ها میان مالیه دهنده (عمدتاً دهقانان) و مالیه گیرنده (دولت)

6) منع نکاح دوشیزه گان صغیر یا نا بالغ

7) اعلان آزادی عقاید و مذاهب مختلف در افغانسان

8) محدود ساختن صلاحیت های قضات طبق قوانین جدید و سپری نمودن امتحان در این مورد

9) ممانعت از تدریس و اشتغال رسمی آنعده از ملاهایی که از مدرسه ی " دیوبند" هند برتانوی فارغ میشدند.

10) رفع حجاب زنان

11) فرستادن دختران بخارج غرض تحصیل علم و دانش

12) لغو امتیازات مادی ملاها، روحانیون و برخی از سرداران متنفذ

13) برطرفی افسران سابقه دار اردو، کاهش معاشات عسکری و دخالت گسترده ی متخصصین نظامی ترکیه در امورارتش افغانستان.

14) ممانعت از تداوم " بدرغه " یا همان اخاذی غیر رسمی توسط قبایلیانی که میان مشرقی و هند برتانوی موقعیت داشته و ظاهراً بخاطر"سکورت" یا محافظت کاروان های تجارتی، بدون حکم و استیذان دولت مرکزی، حق الاامتیاز یا حق المزد می ستانیدند.

چون انفاذ قوانین جدید و اصلاحات فوق الذکر حیثیت، منافع و امتیازات دیرینه ی ملاها، ملاکان روحانیون، برخی ازسرداران، متنفذین شهر و ده و سران قبایل را لطمه زده بود، بنابرآن، وقتی نا رضایتی های عوام نیز از رهگذر فشار مالیات، ظلم و اجحاف حکام و مامورین دولتی، عدم بازخواست و بی اعتنایی دربرابر عرایض و تقاضا های مردم و شرایط سنگین استثمار گرانه ی فئودالی آهسته آهسته بالا گرفت و با ریفورم کلتوری (تبدیل کردن دستار به کلاه، تعویض مرخصی روز جمعه به پنجشنبه، منع عبور و مرور زنان با چادری واستفادهٔ اجباری مردان ازکلاه و پطلون در بازارها) و همچنان ایجاد نا امنی در گوشه و کنار مملکت توأم گردید، دشمنان کین توز که در کمین نشسته بودند، قامت راست کرده شروع کردند به تبلیغات ضد امانی و دامن زدن به تحریکات

دگرگون سازنده در میان مردم تا به این وسیله، باروت کافی برای انفجارات آینده مهیا کرده باشند. ولی شاه که سرشار از باده ی پیروزی های اولیه و غرق در رویا های رنگین اصلاحات پُرشتاب بود، در عین حال با دور ساختن همکاران وفادار و جابجایی هایی که در کابینه بوجود آورده بود، از شکل گیری اتحاد مثلث (فئودالها، ملا ها و نیروهای استعماری) علیه سلطنت و به راه اندازی تحریکات ماهرانه ی آنان بی خبر ماند و یا اصلاً نخواست تدابیرضروری و عاجل اتخاذ نماید.

خوست نقطه ی ضعیف دولت امانی

خوست که یکی از شهر های مهم و ستراتژیک مربوط ولایت پکتیا درجنوب شرق کابل قرار دارد، ازنظرجیوپولتیک، برای دشمنان داخلی و خارجی دولت افغانستان اهمیت بزرگی داشته و دارد. این اهمیت جیوپولتیک را کوهستانی بودن، مرز مشترک با هند برتانوی (و امروز با پاکستان)، نزدیکی با پایتخت و تأثیر پذیری های تبلیغاتی دستگاه استخبارات کشور همسایه و امثالهم برجسته ترمیسازد. وجود خان خانی، حاکمیت سیستم قبیله سالاری و زد و بند های برخی از سران قبایل و خوانین آن دیار با بیگانه ها، فقرمزمن و سایر اسباب و عوامل فکری و فرهنگی درحقیقت، گهگاهی قدرت قضاوت آگاهانه، تصامیم ارادی، مستقلانه و عقلایی را از چنگ اهالی آن ولا می رباید.

پس از اشغال کامل شبه قاره ی هند از طرف استعمارگران برتانوی و بویژه، پس ازایجاد خط تحمیلی "دیورند" که پیکر واحد و سالم افغانستان را زخمدارساخت، حوادث و رویداد های سیاسی- تاریخی نشان دادند که چطور و با چه مهارتهایی، دشمنان ترقی و پیشرفت افغانستان از وجود همان خان خانی و زد و بند های مغرضانه ی سران و رهبران اقوام و قبایل ولایت پکتیا و فقر اقتصادی مردم سؤاستفاده نموده به مقاصد نا روای شان دست یافته اند؟ بهمین اساس ملاحظه میشود که دشمن خارجی (استعمار برتانوی) با همدستی عده یی ازخوانین مزدبگیر، حکام خاین، ستمگران محلی، ملا های " دیوبندی " وروحانیون مرتجع، چسان کوهستانهای ولایت پکتیا را بحیث نقطه ی ضعیف و ضربت پذیر دولت امانی بر می گزینند؟

شورش مسلحانه ی پکتیا علیه سلطنت اعلیحضرت امان الله خان ظاهراً برضد اقدامات ترقی خواهانه ی او در اواخر سال 1924 میلادی مطابق ماه حوت سال 1302

خورشیدی به رهبری ملا های رجعت گرای قبایل و مریدان فضل عمر مجددی (نورالمشایخ) مانند ملا عبدالرشید، ملا عبدالله مشهوربه ملای لنگ، قاضی عبدالله و ملک بلندخان رهبر قبیلهٔ جدران به حمایت و همراهی اهالی قبایل " منگل" و " جدران" آغاز گردید. ظاهراً اعتراض این ملا ها این بود که گویا بعضی از قوانین دولت، بخصوص ممانعت از نکاح صغیره، تعدد زوجات، نظامنامه ی عسکری (خدمت سربازی بصورت اجباری)، نهضت زنان ورفع حجاب، مغایراحکام شریعت میباشند و برای آنکه عکس العمل دولت را بیآزمایند، در ابتدا یادداشتی ترتیب داده بکابل فرستادند که طی آن الغای " قوانین غیرشرعی" مطالبه شده بود. اعلیحضرت امان الله خان و همکاران نزدیک وی که غالباً از شناخت انگیزه ی اصلی این یادداشت و دست های غرض آلود پشت پرده در آن موقع عاجزبودند، سرعت عمل و قاطعیت لازم به مقصد دستگیری وسرکوب توطئه گران مدرسه ی "دیوبند" انگلیس بخرچ ندادند. این تعلل ممکن است ناشی از ساده انگاری شخص شاه در قبال این رویداد بوده و یا احتمالاً مشوره ی نادرست عناصر مغرض برای شاه مؤثر افتاده باشد.

میتوان گفت که رُخداد های مخالفانهٔ ملاهای خوست در سال 1924-1925م، درواقع، پیش درآمد حوادث خونین تر دیگری علیه سلطنت اعلیحضرت امان الله خان گردید. یا بعبارهٔ دیگر، راه را برای شورشهای دیگردرجنوب وشمال کابل بازنمود. چنانکه خیزشها مخالفانه دربرابرشاه، در اواخر سال 1928م، بگونهٔ موازی و دریک وقت، درشمال کابل به رهبری حبیب الله کلکانی و درگسترهٔ قبایل پشتون نشین واقع درشرق افغانستان به رهبری اشخاصی بنامهای محمد افضل و میراکبرخان شینواری صورت گرفت. پیامد های این شورش ها برای دولت و ملت افغانستان بسیارسنگین بود.مثلاً، شورشی های تحریک شده، چندین پایگاه نظامی را منفجرکردند، صد ها تن ازسپاه دولتی را بیباکانه ازدَم تیغ کشیدند، کاخ ها، دوایردولتی ودارایی های عامه را یا آتش زدند و یا به یغما بردند.

این نکته نیزقابل توجه خواهد بود که احتمالاً اعلیحضرت امان الله خان درمراحل نخست، غرض اجتناب ازگسترش نارضایتی اهالی و یا خیزش سایر قبایل برضد دولت، درقدم نخست، از مدارا دربرابرشورشیان خوست کارگرفته باشد، هرچند شاه درمراحل بعدی، قوای زیادی یکی پی دیگر به منظور سرکوب شورشیان، تحت قیادت شخصیت های مختلف مانند ولیخان دروازی، علی احمد خان لویناب و امثالهم ازکابل به سوی قبایل فرستاد که این لشکرکشی ها، گاهی به پیروزی رسیدند و گاهی هم به شکست مواجه شدند. حتا برخی اوقات، به طیاره های دولتی دستورداده شد تا مناطق شورشی ها را بمباران نمایند. چنانکه دریک مرتبه، تعدادی از طیاره ها روستا هایی در شینواررا بمباران کردند که درنتیجه، شورشی ها به کوه ها فرار کردند و برای چند روز محدود، آرامش نسبی برقرارشد. بهرحال، شورش پکتیا اهداف عقب گرایانهٔ زیر را با خود حمل میکرد:

- بقای نظام جبارانه ی فئودالی و نفوذ خوانین در میان قبایل
- فراهم سازی زمینه های غارت اموال و دارایی های دولت و ملت
- تضعیف و تلاشی سلطنت امانی و اصلاحات آن که دشمنان داخلی و خارجی را سخت ناراحت ساخته بود.

عناصراستخباراتی هند برتانوی درمیان قبایل چنین تبلیغ کرده بودند که گویا نظامنامهٔ عسکری، توزیع تذکره وسایر اصلاحات، با الهام از انقلاب بلشویک و به اشاره ی " روسهای کافر" صورت گرفته و در عقب آنهمه اصلاحات، دست بلشویکها دخیل میباشد. ملاعبدالله (ملای لنگ) درپیامی عنوانی اعلیحضرت گفته بود: **" نیاکان سلف شما که حکمراوایان افغانستان بودند به مثل شما به وطن ما تعرض نکرده بودند. ما به اینوسیله به مقابل تصامیم دولت شما در رابطه با صدور نظامنامه ی جدید که مخالف با شریعت اسلامی است، اعتراض میکنیم".**

دریک اثر تحقیقی دانشمند کشور (جناب نصیرمهرین) که تحت عنوان "با خدا دادگان ستیزه کنید" خواندم که وقتی اعلیحضرت امان الله خان مسودۀ " نظامنامۀ اساسی" را دریک مجلس خاص به جناب شمس المشایخ (حضرت شوربازار) جهت مطالعه تقدیم داشت، **" حضرت شان بعد از یک مرور و توجه به رئوس مطالب و ارزشهای مندرج آن، با کمال نا راحتی و عصبانیت، آن مسوده را برزمین زدند و گفتند: " امان الله ! این نظامنامه بوی بلشویکی میدهد و تا وقتی که این سَله وریش وجود داشته باشد، چنین نظام نامه ها نافذ نخواهد شد..."**

اعلیحضرت، بجای آنکه فوراً و بدون فوت وقت دست به تدبیر خنثی سازنده درمقابل کبرو خودسری حضرات شوربازا و گستاخی های ملای لنگ و همکاران او زند، بجواب کتبی ملاهای استخدام شده پرداخت و با بسیارنرمی افزود که " قوانین مورد اعتراض آنها قبلاً از تأیید علمای اسلامی گذشته و اگر با آنها اعتراضی دارند، بکابل بیایند تا مذاکره صورت گیرد."

این اقدام شاه، نه تنها درواقع، در حکم به رسمیت شناختن عناصر توطئه گر وتقاضای بیجای آنها بود، بلکه بمثابه ی زنگ هشدار دهنده یی تلقی گردید مبنی بر اینکه رفتن آنان بکابل خالی از خطر نخواهد بود. چنانکه دراسنادی گفته شده که دراول، رهبرشورشی میخواست باساس نامه ی شاه، بکابل رود، ولی فضل عمر مجددی، مانع رفتن او شده است . بنابرآن، ملا های مذکور، برخلاف فرمان شاه، به دستور واشاره ی " نورالمشایخ "، از رفتن بکابل سرپیچی نموده بیشتر از پیش به پروپاگند علیه اصلاحات و قوانین

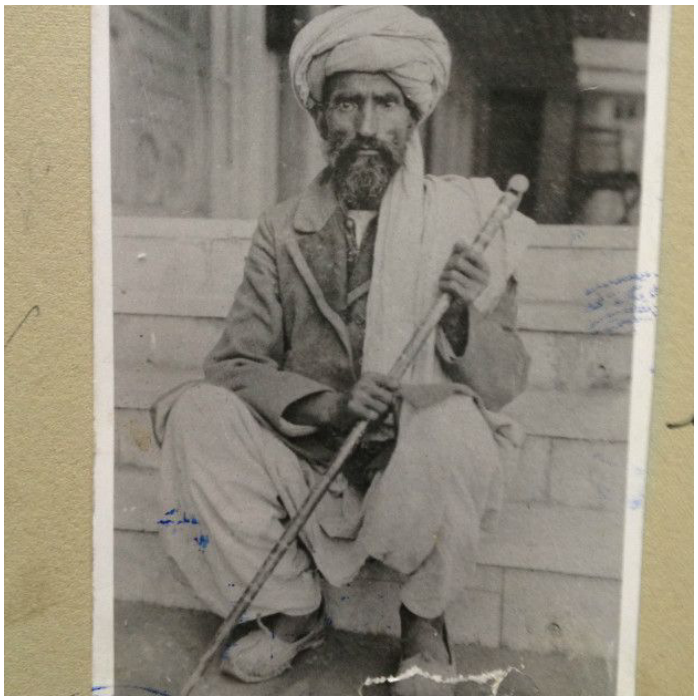

ملاعبدالله مشهور به ملای لنگ

دولت ومسلح ساختن بیشتر شورشیان پرداختند. در این اثنا، چون مردم قبلاً از گفتار و کردار حکام دولتی، رشوه ستانی و ظلم و بی توجهی و . . .آنها هم ناراض گردیده بودند، تبلیغات توطئه آمیز ملاهای مذکور بر بخشی از اهالی مؤثر افتاد و جبهه ی شورشیان با افراد و سلاح تقویت شد. گفته شده که ملای لنگ در یکدست قرآن را و با دست دیگر قانون مدنی دولت را حمل کرده طی خطابه ها، از قبایلیان می پرسید که از آن دو، کدام را قبول دارند؟ طبعاً مردم قبایل، باساس احساسات دینی شان، قرآن را بمقایسه ی قانون دولت ترجیح میدادند.

اعلیحضرت در چنین حال و احوالِ حساس، بازهم بعوض اقدامات قاطع و قانونی بمنظور خنثی سازی توطئه ی ضد دولتی، از درِ استمالت و ملایمت پیش آمده هیأت رسمی علمای جید به شمول محمد ابراهیم خان وزیر عدلیهٔ وقت را به منظور مذاکره

با رهبران شورشی به پکتیا فرستاد که بار دیگر در حکم شناسایی رسمی گروه دسیسه سازِ ضد دولتی تلقی گردید. ملاعبدالرشید و ملا عبدالله که چنین ضعف وسستی را مشاهده کردند، البته به اشاره ی محرکین اصلی پشت پرده، از پذیرش هیأت دولت و مذاکره با آنها سر باز زده به عملیات مخالفانه ی خویش افزودند. شورشیان پس ازان، دامنه ی فعالیتهای شان را تا مناطق و قبایل دیگر نیزگسترش دادند.

آنهمه تعلل و عدم قاطعیت اعلیحضرت موجب گردید که ازیکطرف تبلیغات ضد دولتی قدم به قدم به سایر نقاط کشور نیز سرایت نموده شورشیان پکتیا مواضع خویش را استحکام بیشتر بخشند و از سوی دیگر، به محاصره و حملهٔ مسلحانه بالای مواضع نظامی دولت بپردازند، قرارگاه های عسکری و عمارات دولتی را چپاول نمایند و به پیشرفت های بزرگ نظامی نایل آیند. به اثر پیشروی شورشیان وشکست نیرو های دولتی، شاه ناگزیر شد به تاریخ بیستم ماه مارچ سال 1924 میلادی با دوتن ازملا های مرتجع (ملا عبدالله و ملا عبدالرشید) که در رأس شورش خوست قرار داشتند، به مدت پانزده روزآتش بس را اعلام نماید. محاصره ی شهر گردیزتوسط شورشیان، درمحاصره قرارگرفتن نیرو های تازه دَم دولت به فرماندهی محمد ولیخان دروازی که با هفت کندک عسکر، غرض سرکوب شورشیان از کابل به سوی پکتیا فرستاده شده بود، دولت احضارات وسیع حربی را اتخاذ نموده بسیج سراسری را رویدست گرفت. علی احمد خان که درآن زمان رییس تنظیمه ی ننگرهار بود، با تعدادی ازعساکر، غرض شکستاندن خط محاصره، به سوی گردیز حرکت کرد. به تعداد هفتصد تن از سربازان مربوط به " کندک جان فدا " نیز از کابل به طرف پکتیا فرستاده شدند ، اما در محلی بنام " بیدک " لوگر، در نتیجه ی یک شبیخون شورشیان، همه ی آنها قتل عام شدند. رویداد های جنگی قدم به قدم طوری سیر کرد که بتاریخ دوازدهم ماه آگست، استحکامات نظامی دولتی در لوگربه تصرف شورشیان در آمد و راه به سوی پایتخت گشوده شد.

درهمین شب و روز محمود بیگ طرزی که تا آنوقت بحیث سفیر کبیر افغانستان در فرانسه ایفای وظیفه میکرد ، با عجله وارد کابل شد و با شجاع الدوله خان، جنرال غلام نبی خان، غلام محمد خان وزیرتجارت ،جنرال محمد عمر"سور"، محمد امین خان غندمشر، میرزمان خان کنری، جنرال عبدالوکیل خان نورستانی، ببرک خان زدران و همچنان افسرانی چون رجب علیخا ن، جان محمد خان، بهرام خان سرخابی و غیره دست بکار شده در راه نجات سلطنت فدا کاریها کردند تا بالاخر، پس از تلفات سنگین انسانی، مخارج بزرگ مالی و ویرانی وسیع عمارت ها و آبادانی های ملی، آتش این شورش ارتجاعی خاموش ساخته شد. ملای لنگ ودار و دسته اش که به کوه ها متواری شده بودند، توسط مردم محل دستگیر و به مقامات دولتی سپرده شدند. ملای مذکور با بیست و سه نفر دیگر ازهمرزمانش، پس از محاکمه ی نظامی، در کابل اعدام شدند.

قراراسناد محرمانه ی مقامات شوروی آنزمان، بتاریخ پنجم ماه می سال 1924 میلادی، یعنی در قبال شورش مسلحانه ی خوست علیه دولت امانی، ستالین، ترتسکی، چیچیرین وزیرامورخارجه ی شوروی، پیشنهاد مشترکی را به دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب بلشویک مبنی برارسال کُمک فوری به امان الله خان ارائه نمودند که در نتیجه، موافقه صورت گرفت بدون تعلل، مبلغ دوصد و پنجاه هزار روبل روسی با پشتیبانه ی نقره به کابل فرستاده شود. باز، بتاریخ بیست و یکم ماه آگست همان سال، دفترسیاسی حزب فیصله نمود که به تعداد پنجهزار میل تفنگ معهٔ مرمی های کافی ، یکصد میل ماشیندار، سه دستگاه رادیو و چند نفر پیلوت را در اختیار شاه امان الله قرار دهند. (نبردافغانی استالین- صفحهٔ 117- ترجمهٔ آریانفر)

این نکته را نیز در رابطه با شورش خوست باید متذکر شد که نخستین جرقه ی شورش ازقبیلهٔ منگل برخاست. بدین معنا که شخصی از قبیلهٔ مذکور در برابر شخص دیگری ازهمان قبیله دعوایی را به حکومت برد، مبنی براینکه میخواهد با زنی ازدواج نماید که

از طفولیت با او نامزد بوده است. اما امیرالدین نام که مامورمؤظف حکومتی بود، پس ازآنکه از زن استجواب بعمل آورد، باساس قانون جدید ازدواج ونکاح که نامزدی را قبل از سن بلوغ ممنوع میکرد، دعوی عارض را باطل اعلام نمود.

این فیصله موجب شد که ملاعبدالله (ملای لنگ) زبان به اعتراض بکشاید و دست به تحریکات علیه انفاذ قانون ازدواج بزند وآتش اغتشاش خونین را البته با تحریکات و حمایت روحانیون و بیگانه گان دیگر مشتعل سازد.

جرقه ی دیگری که خرمن اغتشاش را آتش زد این بود که یک مرد افریدی بنام "عجب خان" در کوهات، یک خانم انگلیسی را به قتل رسانید و دختر او را اختطاف نمود و متعاقباً، دو تن ازانگلیسها نیزدر " لندی کوتل" کشته شده قاتل یا قاتلان به خاک افغانستان پناهنده شدند. مقامات هند برتانوی که بهانه ی خوبی بدست آورده بودند تا دولت افغانستان را زیر فشارسیاسی واقتصادی قرار دهند، دستگیری و استرداد قاتلان را بگونه ی جدی تقاضا کردند. تا آنجا که این موضوع درکابینه ی افغانستان مورد بحث قرار گرفت. درنشست کابینه، میان محمد ولیخان دروازی (وزیرامورخارجه) و نادرخان (وزیرحربیه) برسر این قضیه مشاجره صورت گرفت، بدین معنا که محمد ولیخان میگفت باید به اثر تقاضای مکرر جانب انگلیسها، قاتلان یا مسترد و یا تبعید شوند تا درچنین موقع حساس، دولت افغانستان بیشتر ازان تحت فشار سیاسی – اقتصادی و تبلیغاتی مقامات هند برتانوی قرارنگیرد، ولی محمد نادرخان استدلال میکرد که انجام دادن این عمل درحکم تسلیم شدن به انگلیسها ست وهرگز نباید صورت گیرد. نادرخان ، ظاهراً میخواست نشان دهد که گویا ضد انگلیس است، ولی در واقع، آرزو شاه و وزیرامورخارجه اش به عمق آن پی برده بودند. وقتی اکثریت اعضای کابینه، تبعید قاتلان به شمال کشور را تأیید و تصویب کردند، نادرخان و اجنت های استخبارات هند برتانوی سران و ملا های قبایل جنوبی را پنهانی برضد سلطنت امانی تحریک کردند تا ادعا کنند که این فیصله، مخالف " پشتونوالی" ومغایر"غرور" قبیله یی آنهاست.

علاوه ازان، طوریکه گفته آمد، زمینه ی چنین یک اغتشاش علیه دولت، قبل ازان هم توسط یکتعداد " علما" به رهبری حضرات شوربازار(فضل عمرمجددی یا نورالمشایخ) ، محمد معصوم مجددی، محمد صادق مجددی ، فضل رحیم مجددی . . .) و صدور" فتوا " مبنی بر تکفیر پادشاه وبه راه اندازی تبلیغات دامنه دار در مناطق جنوبی، آماده ساخته شده بود.

اما، آنچه تذکرش بمثابه ی انتباه از این رویداد منفی تاریخی در این اثر ضرور است اینست که به قول بزرگان " برای انقلاب کردن ابزار انقلاب نیاز است " و ابزار اصلی و پایه یی انقلاب هم اینهایند :

1) شرایط مساعد برای انقلاب (که در واقع همان سهم گیری، دفاع و حمایت مردمی ازان است)
2) رهبری آگاه، مردمی، قاطع و با ایمان به صفت نا خدای کشتی انقلاب
3) دردست داشتن برنامه های واقعاً انقلابی با مسیر روشن، بالنده و تکاملی مطابق به مقتضیات عینی و ذهنی جامعه.

حال ببینیم وضع و حال اصلاح طلبان (شاه و همکاران نزدیک وی) در این مقطع تاریخی چگونه بوده و چرا دشمن میتواند ظاهراً با پیش انداختن دو ملای عقب گرای درون قیر، رژیمی را با کلیه ساز و برگ اداری و نظامی اش تا یکسال کامل مصروف و سرگردان نگه دارد؟ گفته شده که مصارف مجموعی لشکر کشی های دولت ، معادل با بودجه ی یک ساله ی تمام کشور بود و ضمناً خون هزاران انسان افغانی در مقابله با این شورش به زمین ریخت. پس از دقت و تفکر لازم در این زمینه، به این نتیجه میرسیم که حرکت اصلاحی اعلیحضرت امان الله خان تدریجاً سه پایه ی عمده ی انقلاب (البته در اینجا مقصود نه انقلاب واقعی، بلکه به راه اندازی ریفورم یا اصلاحات از بالا میباشد) را که لازمه ی پیشبرد برنامه های بزرگ اصلاحی در جامعه بود، از کف داده بود. کشتی اصلاحات بدون قطب نما، بدون ناخدای خردمند و بدون بادبان، یعنی بدون مسیر روشن و بالنده، درنبود رهبری آگاه، قاطع و مردمی و سوای دلگرمی کامل ، حمایت

عمیق و سهمگیری مستقیم توده های مردم دربحر مواج رویا ها و انتظارات سرگردان شده بود. بنابران، کشتی در همچو حالت حساس از قسمت نازک و مهم بدنه ی خویش که خوست باشد، درز برداشت و آب بصورت خطرناکی به داخل سرایت کرد و چیزی نمانده بود که کشتی سلطنت را در همان سال 1924م سرنگون سازد.

هرچند به اثر جانفشانی های زیاد شخصیت های مدّبری که قبلاً ازان ها نام برده شد و درپرتومساعدت های قوای عسکری و جنگجویان داوطلب و در عین حال، در اثر اتفاقات دیگری مانند ورود اجنت شناخته شده ی استعماربرتانوی بنام (عبدالکریم فرزند امیرمحمد یعقوبخان) ازهند برتانوی در میان شورشیان و بر ملا شدن دست اندازی های بیشرمانه ی دشمن خارجی در امور داخلی افغانستان و به راه اندازی تبلیغات افشا گرانه ی دولت در این زمینه ، شورش دارو دسته ی (ملای لنگ) سرکوب گردید، مگر نتایج نا گوار آتی را نیز به بار آورد :

الف) رشته ی اطاعت مطلق از مقام پادشاهی، حرمت گزاری به قوانین و نظم قبلی میان دولت و ملت از هم گسست و راه برای شورش ها و توطئه های بعدی هموار گردید.

ب) تأثیرات ِسؤ ناشی ازخودسری، بیروکراسی اداری، ظلم و استغنای حکام و مامورین عالیرتبه ی دولتی و خیانکاریهای آنان در میان مردم متبارز گردیده و نشان داد وقتی دل خلق الله از رژیمی برنجد، هرنوع دسیسه و تخریب، کارگر می افتد.

ج) وقتی دو بازوی دولت (نیروی نظامی و شبکه ی اطلاعاتی) ضعیف بوده پلان و پروژه ی اصلاحاتی که طبعاً دشمنان سوگند خورده یی در برابر آن قرارخواهد داشت، روی خوشبینی محض و ساده انگاریهای عاقبت نیندیشانه به راه انداخته شود، سرنوشتی جز شکست ندارد.

د) مردم افغانستان از دل و جان خواهان رفاه، آزادی و پیشرفت خود و مملکت خود اند و هرگاه بدانند که کسی یا قدرتی تهدید و تحقیر شان نکرده و هر اقدامی که صورت میگیرد، بخیر و صلاح آنهاست، به ویژه، وقتی خود شان در امور کشور و تعیین

سرنوشت خویش سهم داشته باشند، از چنین آرمان انسانی و پلانهای رفاهی تا پای جان دفاع مینمایند و در این صورت، هیچ دشمنی قادر نخواهد بود توطئه یی را پیاده کرده به موفقیت برساند.

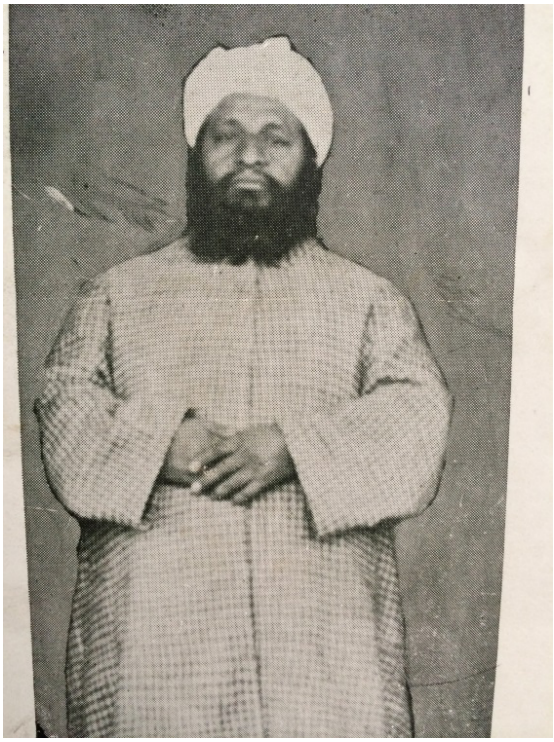

محمد عمرمجددی (نورالمشایخ

صادق مجددی

فصل هفتم

شاه تنها می مانَد

چنانکه گفته آمد، اعلیحضرت امان الله خان حزب، تشکیل یا جمعیت منظمی که افراد آن باساس آیین نامه و برنامه ی معین و بربنیاد ایمان داری و وفا در راه رسیدن به اهداف تعیین شده در زیر رهبری و دسپلین فرد یا جمع با خرد و دور اندیش حرکت نمایند، برخوردار نبود و یکتعداد از شخصیت های آگاه و لایق و خیراندیشی که در اوایل سلطنت شاه با وی همکار بودند، یا دیگر نمیخواستند درکنار شاه بایستند و یا شاه نمیخواست آنها را بیشتر ازان با خود داشته باشد، طبعاً جای آنان را کسانی پُر کرده بودند که در واقع، نماینده های فیودالیزم قبیله یی بوده نه شایسته گی همکاران اولی شاه را داشتند و نه خیر مملکت را میخواستند، بلکه صرفاً در اطراف منافع شخصی، خانواده گی و طبقاتی خویش می چرخیدند. نه وفا به شاه داشتند و نه خوشبین به اصلاحات اجتماعی، اقتصادی و فرهگی درکشور بودند. بهمین اساس بود که اقدامات شاه علیه فساد اداری، رشوه ستانی و مردم آزاری با آنکه جدی و شدید بود، نهایتاً بجایی نرسید.

گروهبندیهای دربار

در درون دربار، دسته بندی و کشمکش های ذات البینی نیز آغازگردید که ناشی از عدم موجودیت یک حزب نیرومند لااقل به زعامت شاه و خلای موجودیت احزاب سیاسی و قانونی بود که افکار، تمایلات و فعالیتهای سیاسی افراد و گروه های درون و بیرون دربار رابصورت اصلی، قانونی و دموکراتیک بسوی هدف مشترک کانالیزه میکرد و به خدمت میگرفت. بنابران، دسته بندیها، عمدتاً شکل سّر ی، تخریبی و توطئه آمیز را بخود اختیارنمود و عاقبت ، کشور عزیز ما را به ظلمتکده ی قرن مبدل ساخت.

طوریکه از لا به لای کتب تاریخی و یادداشتهای کهنسالان ما بر می آید، این دسته بندیهای مضره ظاهراً بعنوان آنکه گویا بحال دولت و مملکت مفید بوده و نوعی دموکراسی است، صورت میگرفت و ذهنیت اعلیحضرت را هم میفریفتند. چنانکه از برخی کتب و اسناد مربوط به سلطنت اعلیحضرت بر می آید، گروه های آتی سیاسی در داخل و خارج دربار متشکل شده ضمن آنکه علیه یکدیگر رقابت، مبارزه و دشمنی میکردند، قسماً علیه روشها و سیاست های شاه امان الله خان نیز داخل فعالیت سّری بوده و قسماً هم برای حفظ قدرت و اقتدار بدست آمده ی رسمی و دولتی در تکاپوافتاده بودند:

گروپ علما و روحانیون

این گروه به رهبری حضرات شوربازار، مخصوصاً بعد از سال 1924 میلادی دست از پشتیبانی شاه کشیده به گروه مخالف و مخرب سلطنت مبدل شدند. اینها اصلاحات دوره ی امانی و بخصوص، رفع حجاب زنان، تحصیلات دختران در خارج، منع تعدد زوجات، قوانین وضع شده ی عدلی، قضایی، حقوقی و مدنی و دیگر ریفورم های مذهبی را قبول نداشتند و همه ی این اصلاحات را " کفرآمیز" تلقی میکردند. این گروه که در واقع، نماینده گان و ایدئولوگهای طبقه ی خوانین، فیودالها و سایر اقشار و طقبات استثمارگرجامعه ی افغانی بودند، طبعاً، اقدامات و اصلاحاتی که در صفحات گذشته ازآن ها یاد کردیم، منافع طبقاتی و نفوذ دیرینه ی آنها را ضربه پذیر ساخته بود. لهذا، مجموع اشتباهات شاه نه تنها موج نا رضایتی دهقانان و پیشه وران کشور را دامن زد، بلکه موجب گردید تا قشر روحانی، "علمای" مذهبی، کارمندان عالیرتبه ی خاین به شاه و روند اصلاحات، دست در دست استعمارهند برتانوی داده درجهت تخری شاه و سقوط سلطنت وی حرکت نمایند.

گروپ سردار نصرالله خان

سردارنصرالله خان عم اعلیحضرت امان الله خان و پسر کهتر امیر عبدالرحمن خان، هرچند طرفدار ترقی و پیشرفت کشور نبود، مگرباضدیتی که در برابر استعمار انگلیس داشت، نه تنها با امان الله خان یکجا سر پرستی" جمعیت سّرِ ملی" دربار در زمان امارت حبیب الله " سراج الملت . . . "را بعهده داشت، بلکه در پرتو رسوخ درباری و قرابتی با شاه، طرفدارانی نیز بخود دست و پا کرده بود؛ مانند صفرمحمدخان و فرزندش (محمد اختر)، سردارعبدالقدوس خان، سردار عزیز الله خان

پسرسردارنصرالله خان، سردارحیات الله خان (برادراندرامان الله خان)، سردارشیراحمد خان و برخی دیگر از مامورین عالیرتبه وجمعی از سران قبایل و غیره. اینها در مقابل اصلاحات شاه، کوشش های محمود بیگ طرزی و جوانان ترقیخواه و حامیان اصلاحات بدبین بودند، هرچند سردار مذکور درپایان کمتر از یکسال سلطنت اعلیحضرت امان الله خان بمرد، مگر گروه وی فعال ماند تا آنکه بعد از سالهای 1924 میلادی زمینه ی فعالیتهای سیاسی آنان برضد شاه مهیا گردیده و مخالفتهای شان آشکارا گردید ووقتاً فوقت دست به یک سلسله توطئه ها و سؤقصد ها علیه شاه نیز یازیدند.

گروپ محمد ولیخان دروازی

چنانکه خواننده گان عزیز درصفحات گذشته مطالعه فرمودند، محمد ولیخان دروازی، "سرجماعۀ " غلام بچه های دربار امیرحبیب الله خان بوده ودر قطار اعضای فعال " جمعیت سّرِ ملی" دربار به رهبری عین الدوله قرار داشت و زمانیکه شهزداده امان الله خان پس از قتل حبیب الله خان اعلان پادشاهی میکند، محمد ولیخان دروازی بحیث بازوی مفید و مؤثر سلطنت وی تبارز نموده مناصب و وظایف مهم دولتی بعهده ی وی سپرده میشود و او هم با شایسته گی لازم ازعهده ی آنهمه وظایف اساسی دولت بر می آید. اسمای اعضای گروپ محمد ولیخان بما روشن نیست، اما آقای فضل غنی مجددی در صفحۀ (229) کتاب خویش متذکر میشود که **" گروپ مذکور درداخل خود شان به سه دسته مشروطه خواهان، جمهوریخواهان و سوسیالیستها تقسیم میشدند که هر دسته ی آن رهبری خود را داشت ،مگردرعین حال، " شرایط سیاسی معین این سه دسته را تحت قیادت محمد ولیخان جمع نموده بود "**

جنرال عبداللطیف خان پوپل درکتاب خاطرات خویش راجع به محمد ولیخان چنین مینویسد : **" ... محمد ولیخان در زمان اخیر سلطنت امیر امان الله خان به فکر بدست آوردن سلطنت و پادشاهی بود تا میخواست امیر امان الله خان را از پادشاهی عزل و شخص وی کرسی سلطنت را اشغال نماید که امیر امان الله خان از نیتش آگاه {شد} و وی را در زمان اخیر سلطنت خود از وظیفه اش کنار نمود. "**

آنچه مسلم است اینست که در بحبوحه ی گروهبندی ها ورقابتهای درون دربار، رابطه میان گروپ سپه سالار محمد نادر با گروپ محمد ولیخان دروازی بیشتر از همه تیره بود که همیشه یکدیگر را دفع میکردند، با آنکه در مراحل اول سلطنت اعلیحضرت امان الله خان، محمد ولیخان با اعضای گروپ خویش در دفاع و پشتیبانی قاطع از اعلیحضرت و برنامه های اصلاحی وی ایستاده و همکاری های صمیمانه بعمل آوردند، اما چون پسانها وقتی شاه گرایشات استغنا طلبانه، مطلقیت و خود خواهی یافت، بالنتیجه، همکاران نزدیک ، مفید و صمیمی را یکی پی دیگر از خود دور نمود و اعضای این گروپ نیز آهسته آهسته دلسرد و گوشه گیر شدند و بعضاً هم به روایتی، به شمول شخص محمد ولیخان، در اواخر دوران سلطنت اعلیحضرت، به نحوی جانب حبیب الله کلکانی را التزام کرد. هرچند محمد ولیخان هیچگاه، به خصوص در جریان گرفتاری، تحقیقات و محاکمه ی کذایی که بعداً از سوی جنرال نادر صورت گرفت، اعترافی دال برهمکاری و یا تقرب به حبیب الله کلکانی نه نمود، اما مؤرخین و یادداشت نویسان آنزمان دلایل و نشانه هایی را ذکر کرده اند که ظاهراً تقویت کننده این ادعا شمرده میشود.

اگرچه بعضی از مؤرخین متذکر شده اند که گویا اعضای گروپ محمد ولیخان در نظر داشتند با اقدام به یکنوع کودتای نظامی، نظام جمهوری را اعلام و محمد ولیخان را در رأس آن قرار دهند، مگر هیچنوع سند مؤثق تا حال در این زمینه ارائه نشده است. همچنان، کار کرد های شخص محمد ولیخان چه درحضور و چه در غیاب

اعلیحضرت امان الله خان، نه تنها به هیچصورت نشانه یی از ارادهٔ کودتا و یا اقدامات ضد سلطنت امان الله خان را نمی رساند، بلکه حتا شخص شاه پس از ترک وطن و درجریان محاکمه ی محمد ولیخان، رسماً نامه یی از ایتالیا عنوانی محکمه کذایی جنرال نادر به کابل فرستاد و از بیگناهی و صداقت وی در قبال امور مملکتی شهادت داد. مزید بر آن، وقتی اعلیحضرت از سفر اروپایی اش بکابل باز گشت، طی مجلس بزرگی چنین اظهار نمود :" **وکیل من، وزیر صاحب حربیه {محمدولیخان دروازی} در ایام غیاب من بسیار کار های درستی را انجام داده است . من ازجناب شان تشکردارم . حتی گفته میتوانم که کار های خود را طوری تمام نموده که گویا بین ما و وزیر صاحب حربیه یک تلفون بی سیم بوده است و تمام چیز ها را از من پرسیده احکام اجرای آنرا داده است . همه کار روایی شان را قبلاً از ملاحظهٔ خود گذرانیدم ، در نتیجه، همهٔ آنرا مطابق قانون و موافق خیالاتم یافتم . در تمام کار، دوم غلطی و سهوی از اوشان به نظرم نیامد . . ."**

گروپ علی احمد خان لویناب

درصفحات گذشته گفته آمد که علی احمد خان مشهور به والی علی احمد خان، پسرخوشدلخان " لویناب"، نواسه ی شیردلخان " لویناب" از بزرگان قوم بارکزایی قندهاربود. وی شخص مغرور و جاه طلب بوده هوای پادشاهی در سر می پرورانید. علی احمد خان همیشه در صدد برقراری روابط با سران قبایل و افراد با نفوذ در مرکز و ولایات افغانستان بود. چنانکه یکتعداد از خان های قبایلی را با ارسال تحایف (از بیت المال)، بخود متمایل ساخته و از هرفرصت و امکانی در راه رسیدن به هدف استفاده مینمود.

زنده یا د (غبار) از قول میر غلام حسن نام، یکی ازخان های مناطق هزاره جات و خدمتگار قبلی دربار امیر حبیب الله خان در صفحات (815-816) "افغانستان در مسیر تاریخ" چنین مینگارد: **" . . . مقارن این اوضاع ، { نا آرامی های شمال کابل } والی علی احمد خان شخصاً به کوهدامن رفت و به تحقیق پرداخت. ازین بعد را میر غلام حسن خان یکی از خان های متنفذ علاقه ی بهسود هزاره چنین توضیح نمود : وقتی که من از بهسود درکابل آمدم، گفتند والی کابل بغرض تحقیقات در کوهدامن رفته است. چون کار من معجل بود، همانجا نزد والی رفتم و او با وضع بسیار رفیقانه مرا پذیرفت وشب نگهداشت . . . و در اثنای صحبت شبانه سخن را به سیاست دولت کشیده آنگاه دو نفر مرد ناشناس را احضار و بنام حبیب الله خان و سید حسین بمن معرفی کرد و گفت که ما تا اکنون سه برادر بودیم، حالا چهار برادر شدیم و اما، برادر پنجم ما (سید احمد بچهٔ شانور هزاره) در نزد شماست که بایستی به روز عمل آماده باشد . . ."**

پس، علی احمد خان مذکور نیز درظاهر امر همکار اعلیحضرت امان الله خان و در باطن، علی رغم آنکه برادرزاده ی "سراج الخواتین" (مادرامان الله خان) و رکن عمده ی سلطنت بود، خواهان تاج و تخت افغانستان نیز بوده در گروهبندی و رقابت های مضره ی درون دربار نقش عمده داشت.

آقای فضل غنی مجددی، نوشته ی محمد صادق مجددی (حضرت شوربازار) را در صفحهٔ (230) کتاب خویش در مورد علی احمد خان چنین نقل میکند :**″ . . . درباز گشت از اروپا، علی احمد خان به منزلش آمده اظهار کرد که امان الله خان در قلب خود احترام به رسول خدا ندارد و اعتراف کرد که در اشتباه بود که در انقلاب 1924، جانب امان الله خان را گرفت و در سقوط امان خان در آینده کوشش خواهد نمود.″** چنانکه رویداد های تاریخی روز گار پُرتلاطم زعامت امان الله خان نشان میدهد، این عنصر نمک نشناس سه مرتبه اعلان پادشاهی نمود و در هر سه مرتبه ناکام گردید تا بدست حبیب الله کلکانی به قتل رسید.

جنرال عبداللطیف خان پوپل که درجنگ استقلال درجبهه ی "تل" رزمیده بود، درکتاب خاطراتش مینویسد که : **" وقتی والی علی احمد خان را بحضور امیرحبیب الله خان کلکانی پیش کردند، خطاب به امیر گفت مرا اعدام مکن. میخواهم از این به بعد به شما خدمت نمایم . ولی حبیب الله خان برایش گفت : تو به خُسربُره ات {امان الله خان} چی کردی که بمن بکنی ! و سپس امر کرد تا اورا اولاً دربازارهای شهر بگردانند و باز توسط توپ اعدامش نمایند. "**

گروپ غلام نبی خان چرخی

طوریکه خواننده گان عزیز میدانند، غلام نبی خان چرخی فرزند غلام حیدر خان چرخی از جنرالان شهرت یافته، جنگدیده و مردم دار دوران امارت عبدالرحمن خان بود. جنرال غلام حیدرخان چرخی، علاوه از سایر خدمات نظامی یی که در دوران امیرمذکور به انجام رسانید، نورستان را با مدارا و مهارت فتح نمود و از نام و نفوذ زیادی بویژه ، در مناطق مشرقی افغانستان برخوردار گردید. غلام نبی خان چرخی نیز باساس روشناسی پدرش و هم به خاطر فعالیتهای وسیع در دوران سلطنت اعلیحضرت اما ن الله خان، از نفوذ و اعتبار قومی و ملی برخوردار شد. گفته میشود که وقتی غلام نبی خان چرخی بحیث نایب الحکومه ی مشرقی کار میکرد، روابط بسیار نزدیک و صمیمانه با بعضی از سران قبایل و متنفذین منطقه بر قرار نموده بود. داشتن همین رابطه ی حسنه با بزرگان قبایل، لیاقت و جسارت خودش در امور رسمی و محبوبیت وی در میان قوم، موجب شدکه از یکطرف جنرال نادر و اعضای گروپ او از موضع حسادت و رقابت با غلام نبی خان بر خورد نمایند و از سوی دیگر، پادشاه را نیز نسبت به وی مشتبه و متردد سازند. اینکه غلام نبی خان ، علی رغم وفاداری به شاه، چقدر و

تا کجا مصمم به براندازی سلطنت اعلیحضرت بود، کاملاً روشن نشده است، اما، آقای فضل غنی مجددی از قول محمد صادق مجددی در این باره چنین مینویسد : **" . . . در کابل، چرخی با مخالفین امان الله خان در تماس بود و بعد ازین تماسها، چرخی دانست که بدون تأیید علمای اسلام نمیتواند کاری انجام دهد . . . امان الله خان، چرخی را بحیث سفیر به پاریس تعیین نمود و چرخی از طریق هندوستان رهسپار فرانسه شد . . . در هندوستان غلام نبی خان چرخی اولاً با حضرت محمد صادق مجددی در عمارت سفارت افغانستان در دهلی ملاقات نمود. حضرت محمد صادق مجددی مینویسد که چرخی در جریان ملاقات از قیام انقلاب علیه امان الله خان سخن زد و اضافه کرد که در مصارف این کار مساعدت مالی میکند . . . "**

درقسمت موجودیت گروپ و یا گروه وفادار به " چرخی" تردیدی وجود نخواهد داشت ، مگرتلاشهای بعدی غلام نبی خان چرخی در راه اعاده ی سلطنت اعلیحضرت امان الله خان، بخصوص حملات مسلحانه ی وی از خاک روسیه علیه نیرو های امیر حبیب الله کلکانی در مزارشریف، ایبک و تاشقرغان، وسپس انصراف وی از پیشروی باساس دریافت تلگرام اعلیحضرت از قندهار و بالاخره، قتل وی بدست جنرال نادر به اتهام تلاش غرض اعاده ی سلطنت امان الله خان، در واقع تصمیمی را که ادعا میشود درجهت بر اندازی سلطنت امانی داشته است، مورد شک و تردید قرار میدهد. دراسناد تاریخی آمده است که برادران چرخی پس از خلع شاه امان الله و غصب قدرت توسط نادر، روزی در استانبول باهم نشستند وفیصله و تعهد نمودند که با به راه اندازی مبارزات دامنه دارسیاسی و تبلیغاتی علیه دولت نوتشکیل محمد نادر، در راه اعاده ی سلطنت اعلیحضرت امان الله خان دست بکار شوند . چنانکه پس ازان، برای مدتی فعالیت های دامنه داری را در داخل و خارج کشور به راه انداختند، ولی به پیروزی نرسیدند.

گروپ جنرال نادر

درموردجنرال نادر و اعضای خانواده ی او و نیز پیرامون علت و هدف برگشت آنها از هند برتانوی به افغانستان و نوع فعالیتهای آنها در دربار امیرحبیب الله خان " سراج الملت والدین"، مطالب زیادی ازطرف مؤرخان و محاسن سپیدان ما گفته و نوشته شده و تذکرات مختصری هم در صفحات قبلی این اثر ارائه شده است. مقامات هند برتانوی، نظر به اهداف و پالیسی های استعماری شان در منطقه، برای حال و آینده ی کشورهای ضعیف و مورد نظر، همیشه افراد و عناصری را آماده داشته و یا تحت تربیت میگرفتند و غرض رسا نیدن آنها به امارت وسلطنت، درموقعش به اقدامات مقتضی متوسل میشدند. نادرنیز یکی ازان افراد و عناصر مورد نظر استعمار انگلیس بود که از مدتها قبل برای تاج و تخت افغانستان در نظر گرفته شده بود.

محمد نادر متولد سال 1883م در دیره دون هندوستان بود. در اخیر دوره ی امارت عبدالرحمن خان، با افراد آتی از هند بکابل فرستاده شد: سردار محمد یوسف (پدرنادر)، سردار محمد آصف (عم نادر)، سردار سلیمان، سردار فتح محمد ذکریا، سردار احمد شاه آصفی و برادران نادر هریک سردار محمد هاشم، سردار محمد ولی، سردار شاه محمود، سردارمحمد علی و سردار عبدالعزیز وهمچنان اعضای زنانه ی خانواده ی آنها. سرداران مذکور حین ورود بکابل، از طرف امیرحبیب الله خان استقبال گردیدند. امیر با (محبوبه) خواهر نادر ازدواج نمود وبه موصوفه لقب " علیا جناب " اعطا کرد. همینجاست که سرداران کلان (سرداریوسف ، سردار آصف وسردار سلیمان) بمثابه ی مشاوران حضور امیر و نادر وبرادرانش به مناصب بلند دولتی مقرر گردیدند. اینان، پس ازان، درتمام رتق و فتق امور دولتی سهم داشتند.

با این مقدمه، باید افزود که چون نادر از سوی سرداران مذکور و حامیان انگلیسی آنها بصورت مخفی کاندیدای تاج و تخت افغانستان پس از امیرحبیب الله خان و یا بعد از دوران سلطنت اعلیحضرت امان الله خان بود، بنابران، سرداران " دیره دونی" قدم به قدم و بگونه ی هدفمندانه و زیرکانه یی به دربار شاهی مشغول بکار بودند. نادر و برادران وی که دردربار اعلیحضرت امان الله خان نیز مقام و موقف بلندی داشتند، گروپ خاص خود را در همسویی با بعضی از سرداران دیگر، برخی ازسران قبایل دو سوی خط " دیورند" ، با سفارت برتانیه درکابل وحتا با بعضی از عناصرهندی ظاهراً فراری تقویت نموده در صدد فرصت های مناسب برای تصاحب مقام سلطنت بودند. در عین حال، در رقابت های درباری، با گروپ غلام نبی خان چرخی و گروپ محمد ولیخان دروازی و حلقه ی محمود بیگ طرزی بیشتر از همه خصومت میورزیدند، زیرا دو گروپ متذکره نسبت به سایر گروپها جدی تر، فعالتر و سیاسی تر بوده به مقاصد پنهانی گروپ نادر پی برده بودند. برخی از اعضای گروپ جنرال نادر که پسانها افشا شدند، اینها بودند : سیدشریف کنری مفتش امور حربی در زمان اعلیحضرت امان الله خان (بعداً سر یاورنادرشاه)، محمد گل مهمند قوماندان نظامی ننگرهار (بعداً وزیر معارف، رییس تنظیمیهٔ قطغن، سرکوب کننده ی اهالی بیگناه شمالی و همه کاره ی رژیم نادر- ظاهر)، طره باز خان رییس ارکان حرب سمت جنوبی درزمان امان الله خان و (بعداً کوتوال یا قوماندان قوای پولیس نادرخان)، جنرال عمر(سور)، فضل عمر مجددی (نورالمشایخ) و محمد صادق مجددی ملا های شوربازار، جنرال عبدالغنی خان (بعداً قلعه بیگی ارگ شاهی دردوران نادر)، محمد شاه خان (بعداً رییس ضبط احوالات نادر)، الله نواز خان (بعداً همه کاره ی افغانستان) ، شاه جی هندوستانی، غلام محمد وردکی، علی محمد خان، شیر احمد خان تاجر و امثالهم.

ظفرحسن آیبک، یکی ازپناهنده گان تحصیل کرده ی هندوستانی که درزمان شاه امان الله درکابل حضور داشته و مدتی بحیث افسرنظامی در وزارت حربیه ی افغانستان و درکنارنادرشاه انهماک داشته است، درجایی از خاطرات خویش چنین مینویسد : " **... در دربار پادشاه افغانستان رقابت ها و سرگوشی هایی در جریان بود . . . درمیان افغانها اشخاص صاحب رسوخ فراوان بودند که ظاهراً دمَ از وطنپرستی می زدند، اما درحقیقت، گماشتگان حکومت انگریز بودند. آنها ظاهراً استوار بر احساس ملی، اما در اصل به اشارهٔ انگلیسها توطئه های پنهانی را سازمان میدادند... "**

برای آنکه اوج گروهنبدی ها، تخریبات و مخا لفتها ی درون دربار روشنتر گردد، اینک، بخشهایی از نامه ی سردار عبدالقدوس خان صد راعظم عنوانی حضرات شوربازار را که در رابطه با محکومیت وحتا محو مشروطه خواهان نگاشته آمده است، از صفحهٔ (802-803) " افغانستان در مسیر تاریخ " نقل میکنیم :

" . . . جنابان فضایل نشانان شرافت بنیانان شمس المشایخ و نورالمشایخ صاحب را حضرت الهی از آفات ارضی و سماوی محفوظ و مسلم دارد. . . آن جناب بخوبی از عریضهٔ سابقه ام آگاه میباشند که از حضور اعلیحضرت در خواست نموده بودم که چهار ساعت موقع شرفیابی مواجه جنابان داده شود تا آنچه را که فرض منصبی منست بحضور شما بغرض گردن خلاصی آخروی بعرض رسانده بعد ازان وجود مبارک شان را بخداوند سپرده وخود را پیادهٔ سطرنج و جز بیجان بدانم و در اطاعت الوالامر جان دهم و زبان نکشایم. دو دفعه که شرفیابی برایم حاصل شد شمایان نبودید و ناظر صاحب خارجه (محمودطرزی) دربین بود و من از اظهار مطلب باز ماندم، زیرادر یک فقره رای ناظر خارجه مخالف رایم بود و اگر با من می پیچید و نظر اعلیحضرت هم آنطرف می بود، بدون خجالت چیزی بدست نمی آمد. اینک شمه یی از نظر خود را بواسطهٔ آن جنابان خلاصه مینمایم: نصارا درمورد مسلمانان دو نوع حمله دارند یکی با شمشیر و دیگر با قلم و فریب. از حملهٔ اول ملت و دولت را در حساب می گیرند ودر مرحلهٔ دوم شخص پادشاه در نظر است که ملت را به

گردن دولت می اندازند و نتیجهٔ آنهم(اصول مشروطیت) که سیزده سال پیشتر(پایونیر) از آن ذکر کرد و گفت : مشروطیت در ترکیه وایران به سببی مستحکم شد که مردم لذت آزادی چشیده بودند واما در افغانستان برعکس ترکیه و ایران مشروطیت ثمری نداد. برای ویرانی این دولت کدام سر دارنامدار یا ملای بیرقدار ویا خان با اعتبار بکار است. من میدانم که برای دولت انگلیس قوت حمله و حوالهٔ شمشیربالای ملت و دولت افغانستان نماند. آنچه مانده فریب است که عبارت از (مشروطیت) **وعلاج آن اینست که – ازطرف شرع انور مشروطه طلبان را باید واجب القتل-دانست** و بعد از آن برای تعلیمات علوم جدیده دست و آستین بالا نمود. خواستم که در قندهار نیز تعلیم علوم جدید را جاری نمایم، **لیکن به حکم شرع باید مکروب مشروطه اربین برده شود.** ازآنست که از علمای اینجا سوال نموده وجواب گرفتم و بغرض استحضار شما فرستادم . اگرلازم بدانید تقدیم حضور نموده دروازهٔ این فریب را بند نمایید. . .جناب محبان عزیز و گرامی من ! درخواست شرفیابی من با حضورشمایان برای این بود که اساسات سیاست و پلتیک و تجارت و عسکریت را با دوستی ها و دشمنی های دولت خود بعرض برسانم ، زیرا تاحال که شمشیر دشمن بر سر خانه خود افراخته می دیدیم، چگونه میتوانستم دفاع نکرده به تعلیم بچه ها متوجه شوم که ده سال بعد حاصل میداد . . . برحکیم واجب است که اول خطر مرگ را مرفوع نماید و باز به تقویهٔ بدن بپردازد، اکنون که خطر شمشیر از سر دولت ما رفع گردیده، فرصت تکیه کردن بر قلم است . **رای من این نیست که تنها بفکر آزادی خود باشیم، زیرا این آزادی را خدا بما داده و مسلمان و نصارا و هندو مایل به دوستی ما و دشمنی با دشمن ما گردیده است . پس آنها باید استقلال خود را به واسطهٔ ما از دیگران** بخواهند، این جنگ استقلال آورنده در سرهند است و ما کلید دار هندیم، لازم است که ما آن قوت را داشته باشیم که کلید را از دست ما نگیرند و برفرق ما نزنند. برای بدست آوردن همین قوت است که هشت ساعت شرفیابی حضور اعلیحضرت و تقدیم

عرایض خود را خواسته ام مشروط بر اینکه بدون شمایان دیگری بحضورمبارک نباشد . . . "

این نامه ی سردار عبدالقدوس خان حامل چند نکته ی مهم میباشد :

1) صدراعظم یا نخست وزیر کشور که از نقطه نظر سلسله مراتب در مقام بعد از شخص اول (پادشاه) مملکت قرار دارد، طی نامه ی رسمی خویش، تقاضای " شرفیابی" و تقدیم عرایض بحضور شاه را از طریق " حضورمحبان عزیز و گرامان " یعنی حضرات شوربازار بعمل آورده در عین حال آنان را تقریباً هم سنگ اعلیحضرت امان الله خان قرار میدهد.

2) اختلاف نظر میان صدراعظم و وزیر امورخارجه (محمودطرزی) بخاطر مشروطه خواهی و سرکوب آن تا سرحد تقاضای فتوا مبنی بر " واجب القتل" دانستن مشروطه خواهان کشور پیش میرود.

3) طرفداری از صدور "انقلاب" به کشورهای همسایه، بخصوص به هندوستان، دولت افغانستان را منجی استقلال مردم هند قرار دادن تا جاییکه حتا آنها (هندی ها) باید استقلال خود را به واسطه ی دولت افغانستان، از دیگران بخواهند.

4) مشروط ساختن " شرفیابی" هشت ساعته در حضور صرفاً شاه، صدراعظم و دو تن از روحانیون شوربازار، نه کسی دیگر که خود سوال بر انگیز میباشد.

5) تقدیم عریضه بحضور شاه نه مستقیماً توسط خود صدراعظم که معمولاً باید به شخص پادشاه نزدیک باشد، بلکه توسط دو روحانی شوربازار که این بذات خودش خلاف تعامل و اساسات قبول شده ی حکومت داری است.

درنامه همچنان استنباط میشود که سردار عبدالقدوس خان صدراعظم، در عین حالیکه از اهداف مشروطیت و موجودیت مشروطه خواهان در امور دولتی متنفراست، هوای جانبداری از یک دولت قوی مرکزی و مطلق العنان را در سر دارد که کلیه عناصر

ترقیخواه و دموکرات را سرکوب نموده با همکاری و همسویی عده یی از ملاها و روحانیون محافظه کار " کلید هندوستان " را که بدست دارند، حفظ نمایند.
باید این نکته را نیز روشن نمود که سردار عبدالقدوس خان، برادر سردار یحیی خان خُسُر(پدرزن) یعقوب خان، پسرسردارسلطان احمد خان (طلایی) و برادر امیر دوست محمدخان بود. سردار عبدالقدوس خان دو فرزند داشت بنام های محمد حیدرخان معاون وزارت تجارت دوران امانی وشوهرخواهرامان الله خان و غلام احمد خان کارمند وزارت امور خارجه و محرر جریده ی امان افغان. این غلام احمدخان، پدرنوراحمد خان اعتمادی صدراعظم سلطنت محمد ظاهر بود.

چرا چنین گروهبندیها صورت گرفت ؟

با مرگ امیرحبیب الله خان و رویکار آمدن اعلیحضرت امان الله خان، چرخش بزرگی درسیاست دولت و اوضاع اجتماعی افغانستان به وجود آمد. همانطور که قتل امیرحبیب الله و اعلام پادشاهی فرزند سوم وی (عین الدوله امان الله خان) درواقع، تبلور دگرگونی اوضاع در سطح منطقه و جهان و اوج نیاز های درونی جامعه ی افغانی بود. چرخش درسیاست و تا حدودی درترکیب و ساختار ماشین دولتی نیز تا حد زیادی ناشی از فکر باز، آزادیخواهی، ترقی پسندی و دموکرات بودن شخص شاه بود.
چنانکه درصفحات گذشته هم متذکر شدیم، اعلیحضرت برخلاف راه و رسم چهل ساله ی پدر و پدرکلانش حرکت نموده علاوه از آنکه زنجیر اسارت ننگین استعمار انگلیس را با پشتیبانی و جانبازی مردم غیور افغانستان پاره کرد، با خوشخویی و خوش طبعی، با ساده پوشی و ساده زیستن، رفتن در میان عوام و تماسگیری های مستقیم با آنان و همچنان، با تقویت معارف و مطبوعات، پرورش روحیه و استعداد اولاد وطن

و بالاخره با اِعمال دموکراسی درسطوح مختلف شخصی و رسمی، طلسم دیرینه ی ترس و وحشت از مقام پادشاهی وبُعد مسافه میان سلطنت و رعیت را درهم شکست.
همین تحول موجب شد که وزرا و درباریان نیز از فرصت استفاده کرده آزادانه تر پر و بال بکشایند و درمسایل حاد کشور با شخص شاه بدون ترس و ملاحظه ابراز نظر نمایند. این شیوه همچنان موجب شد تا آهسته آهسته گروه های مخالف و موافق در میان دربار به وجود بیایند. بخصوص وقتی شاه، به اقدامات اصلاح طلبانه وپیشرونده ی خویش شتاب بخشید و نارضایتی های عناصر روحانی و مذهبی بالا گرفت، صف بندی ها وتبانی های درباریان (موافق و مخالف اصلاحات) نیزجدی تر و متبارز ترگشت. شاه تصور میکرد و یا برایش چنین تلقین میشد که وجود اختلاف فکری و ایجاد گروه های مخالف در سطح بالای دولتی به ذات خودش یکنوع دموکراسی یا حامل ارزشهای دموکراسی است و بنابران، مایه ی اصلاح و پیشرفت خواهد بود. شاید در اوایل چنین هم بوده باشد، اما چون این دموکراسی، سابقه یی در دربارشاهان و امرای قهار و مستبد ماضی نداشته و به ویژه، ریشه های چنین دموکراسی قبلاً با دست امیرخون آشامی بنام عبدالرحمن خان و خلف وی در جامعه و دربار خشکانیده شده بود، لهذا، راه و رسم دموکراتیک دربار اعلیحضرت امان الله خان، خواه مخواه از خط معقول خیر خواهانه منحرف میگردید که گشت و در کنار سایر اسباب و عوامل درونی و بیرونی، منجربه رقابت های خصمانه ی شخصی و سیاسی و طرح دسایس و توطئه های گونه گون برضد شاه و اصلاحات جامعه شد .
علاوه از گروهبندیهای زیان بار و توطئه آمیز دربار، بیماری خصومت و اختلاف میان مامورین بلند رتبه ی دولت تا بدانجا شیوع یافت که به تدریج حتا نیات نیک و برنامه های رفاهی اعلیحضرت را تحت شعاع قرار داده و تمام هم و غم مامورین مذکور را دشمنی علاج نا پذیر و تضاد با یکدیگر تشکیل میداد. مثلاً، چنانکه گفته آمد سردار عبدالقدوس خان که ظاهراً بحیث صدراعظم کار میکرد، با محمودبیگ طرزی

(خُسُرشاه) و وزیر امورخارجه خصومت میورزید، غلام نبی خان چرخی با شیراحمد خان رییس تنظیمه ی سمت مشرقی رابطه ی خوب نداشت، سردار عبدالعزیزخان وزیر حربیه ی وقت با عبدالاحدخان وزیر عدلیه مخالفت میکرد، جنرال نادر با محمود سامی، محمد ولیخان دروازی وعده ی دیگراز وزرا و اراکین دولت دشمنی مینمود، سردار شیر احمد خان با محمود یاور برخورد مخاصمانه داشت، رابطه میان جنرال غلام صدیق خان با جنرال نادر خوب نبود و شیراحمد خان با غلا م صدیق خان کین می ورزید که نتیجه ی آنهمه خصومت ورزیها و اختلافات گونه گون، در نهایت، متوجه موقعیت شاه میشد.

جریان اختلافات ، رقابتها و بدبینی های ذات البینی، عاقبت، سران گروپها را واداشت تا هرکدام غرض حمایت از خود و رسیدن به هدفهای پنهانی خویش، مامورین و افسرانی را در ارگان های مُلکی و نظامی و همچنان، روحانیون و متنفذین در کابل و ولایات را بخود متمایل سازند. این رابطه گیری های غرض آلود، طبعاً پای عناصر بیرونی و جاسوسان تبهکارخارجی را تا درون تشکیلات دولتی و مقامات بلند حکومتی رسانید.

درچنین اوضاع و احوال آشفته بود که عده یی از درباریان سعی بعمل آوردند تا رابطه ی خصوصی و " دوستانه " با سفارت انگلیس و اقامتگاه حضرات شوربازار در کابل، اقامتگاه " نقیب" درچهارباغ جلال آباد، خانقاه حمید الله (آخند زاده) درتگاب، منزل ملای " چکنهور" درماورای سرحد و امثالهم داشته باشند. لفتننت کلنل. اف. اچ همفریز و حافظ سیف الله خان از زمره ی آنعده از سفرا و مامورین انگلیسی درکابل بودند که از وضع نا بسامان دربار و انارشیسمی که بوجود آمده بود با خرچ پول و تطمیع کردنها و گسترش نفاق و اختلاف و. . . علیه اعلیحضرت امان الله خان در راه حصول منافع استعماری شان استفاده ی اعظمی بعمل آوردند. "همفریز" که بحیث نخستین سفیر انگلیس درکابل از سال 1921 تا سال 1929م

مشغول بکار بود، هیچگاه از خود بزرگ بینی نوع انگلیسی و کین ورزیهای سیاسی در برابر امان الله خان صرف نظر نکرد. پس اوضاع ناگواری که بمیان آمده بود، فرصت مناسبی برای وی تلقی میشد تا هرچه از دست و دماغش بر می آید برضد شاه ترقیخواه افغانستان انجام دهد.

توطئه ها واختلافات وزرا ازیکسو و بی اعتنایی و یا پریشانی شاه پیرامون همچو حالات نا گوار از طرف دیگر، چنان دردناک شد که جاسوسان انگلیسی حتا دردرون دربار و درکنار شاه و اعضای خانواده ی او جا بجا شده راپورجریانات درون ارگ شاهی را پیوسته به سفارت انگلیسی می سپردند.

سیدال یوسفی(سیدقاسم رشتیا) کتابی دارد بنام " نادرچگونه به پادشاهی رسید ؟ " که طی پاراگراف دوم صفحهٔ بیست و هفتم آن در زمینه ی جابجایی شبکه ی جاسوسی انگلیس در داخل ارگ شاهی چنین مینگارد:

" درهمان روز های بحرانی، یک شبکه جاسوسی انگلیسی درداخل ارگ کشف شد که عاملین مهم آن "مادام سی" معلمه ی خانواده ی سلطنتی و " تصدیق علی" موتر ران شخصی شاه بودند و تقریباً روز مره اطلاعات و جریانات داخل قصر شاهی را به سفارت انگلیس میرسانیدند. چنانچه امروز که اسناد محرمانه ی دولت برتانیه انتشار یافته، اکثر راپور ها بخط همین " مادام سی" که یک مهاجر رومانیایی و تبعهٔ فرانسه بود، میباشد. اما عجب اینست که در جریان تحقیقات سری ایکه از آنها بعمل آمد، دفعتاً "مادام سی" مفقود و فردای آن در جمله ی زنان و اطفال دیپلومات ها ذریعهٔ انگلیس از افغانستان خارج شده بود و در همان روز، " تصدیق علی" در بین موتر سلطنتی مرده یافت شد."

فصل هشتم

چرا سلطنت اعلیحضرت امان الله خان سقوط کرد ؟

قبل ازظهر روز بیست وچهارم ماه جدی سال1307 هجری شمسی بود که اعلیحضرت امان الله خان با نگارش قلمی استعفایش از مقام سلطنت و واگذاری آن برای برادرناتنی (برادراندرش سردار عنایت الله خان)، درواقع، سقوط سلطنت ارثی ده ساله ی خویش را اعلام نموده با بقیه اعضای خانواده ی خود با سواری موتر از پایتخت رهسپار قندهار گردید و ازآن تاریخ تاکنون که این سطور رقم زده میشود، هفتاد و هفت سال سپری میگردد. در درازنای این مدت، نظرات و آثارمختلفی از سوی مؤرخان داخلی و خارجی و منابع شخصی و رسمی پیرامون نهضت دوران امانی وسقوط سلطنت وی به رشته ی تحریر درآمده اند. علاوه از آنکه آنهمه نظرات ، کتب و آثار حاوی دو بخش (خوشبینانه و بدبینانه) یا (دوستانه و خصمانه) اند، ناقص و نامکمل نیز میباشند. این کمبود تاریخی عمدتاً ناشی از تداخل دو جریان قوی در مسأله بوده است:

الف) حاکمیت دراز مدت (نیم قرنهٔ) خانواده ی نادر بمثابه ی رقیب کین توز امان الله خان ودرعین حال، سخت بی انصاف و ناسپاس درداخل افغانستان که موجب محو عمدی آثار و اسناد دوران امانی گردید.

ب) زهرپاشی و اقدامات دشمنانه ی استعمار برتانوی و ایادی آن بمثابه ی عامل خارجی که از طریق نشر و پخش مطالب نا منصفانه ، انحرافی وغرض آلود علیه امان الله خان، واقعیت های تاریخی در این زمینه را لطمه زد.

اگر ازداوریهای نادرست، تبلیغات سؤ و تخریبات خارجی ها در مورد امان الله خان بگذریم، درداخل افغانستان، مثلاً، حبیب الله کلکانی وقتی بنام " خادم دین رسول الله " به پادشاهی رسید، علناً گفت : **" امان الله "لاتی" بود، بی دینی را رواج میداد و پول بیت المال را برای مکاتب مصرف میکرد، من کمر بستم تا اورا بگریزانم . . . "**

هرچند حبیب الله کلکانی، پروژه های عام المنفعه ی دوران امانی را عقیم ساخت، ولی هیچگاه سعی نکرد اسناد و شواهدی را که بنام اعلیحضرت اما ن الله خان مهمور و مسما شده بود، مغرضانه از میان بردارد. درشرح رویداد های آنزمان توسط بعضی از مؤرخان آمده است که " روزی حبیب الله کلکانی با شهزاده کبیرجان برادر اندر اعلیحضرت امان الله خان در باغ قصر دارالامان قدم میزد و درحالیکه به قصر نظاره میکرد، خطاب به شهزاده کبیرجان گفت : " امان الله عجب قصری ساخته !؟ " و شهزاده ی مذکوربصورت متملقانه یی بجواب حبیب الله خان میگوید : " اکنون بهتر است این قصر را به نام دارالحبیب مسما فرمایید."

حبیب الله خان به سوی شهزاده ی ناسپاس نگاه خشم آلودی نموده میگوید : " این قصر را امان الله خان آباد کرده، بگذاربنام خودش باشد. هر وقتی که من خودم قصری ساختم، همان وقت نام خودم را بالایش میگذارم .!"

و اما، زمانیکه نادر به پادشاهی میرسد، دارالامان را به دارالفنون مبدل میکند (که خوشبختانه مورد پذیرش عامه قرار نمی گیرد)، لیسه ی امانی را به لیسه ی نجات تغییر نام میدهد، نام امان الله خان را که در مناراستقلال، واقع دهمزنگ کابل حک شده بود، به بهانه ی " ترمیم" تراش میکند و نام خودش را درآن می نشاند و . . .

جنون جعلکاری و خصومت ورزی نادر و برادران او با اعلیحضرت امان الله خان تا آنجا سرایت کرد که سامان و وسایل جنگی و اقتصادی یی که امان الله خان ازکشورهای اروپایی واز پول بیت المال خریداری نموده و ازطرف مقامات هند برتانوی در بندرگاه کراچی متوقف شده بود، عمداًتوسط سردارهاشم صدراعظم سلطنت نادرخان محو و نابود ساخته شد تا هرگز نام و نشانی از امان الله خان روی آنها باقی نمانده باشد. چنانکه شخص اعلیحضرت امان الله خان، طی یک مصاحبه با سردارکبیرالله سراج درایتالیا اظهار داشت :

". . . ازفابریکات متذکره یک حصه از آنها از قبیل قند سازی، کاغذ سازی و پشمینه بافی در زمان من به کشور رسیدند، اما با افسوس که قسمت زیاد این فابریکات در بندرکراچی هند برتانوی یا پاکستان موجوده متروک باقی ماندند که دولت وقت و محمد هاشم خان ظالم همه این لوازم را از بین بردند، به خاطر اینکه این اشیا را من خریداری کرده ام و به فکر ایشان نام امان الله باز در ذهن مردم زنده میماند. اما این فابریکات که مال شخصی من نبود و از دارایی ملت افغانستان محسوب میشد. "

با آنهم، خوشبختانه جبهه ی سوم نیز در برابر دو جبهه ی ذکر شده ی فوق وجود داشته است که هرچند در مقایسه با آن دو، در موضع نسبتاً ضعیف قرارداشته است، ولی حقایق تاریخی، واقعیت های سیاسی – اجتماعی، رویداد های سه دهه ی اول قرن بیستم و به ویژه ، دهه ی سوم قرن مذکور را به نحوی بیان داشته و در حقیقت، مانع انعدام کامل اصل حقایق گردیده اند و آن عبارت از سینه های پاک وطندوستان و آزاده گان زنده مانده، خاطرات تابناک و قدردانی های ذاتی مردم افغانستان و نیز موجودیت یک سلسله آثار و نوشتارحقیقت جویانه ی داخلی و خارجی در مورد شخصیت و کارنامه های مهم امان الله خان میباشد. بهرحال، در اینجا سعی بعمل می آید عوامل شورشهای ضد سلطنت اعلیحضرت امان الله خان، زمینه های سقوط آن و پیامد های چنین فرو ریزی سیاسی بصورت دقیقتر و بر وفق اسناد و برداشتهای نویسنده از قضایا، به منظور انتباه گیری نسل های امروز وفردای کشور درج گردد:

به قول بزرگمردی که گفت **" هرکه عمل میکند، اشتباه هم میکند"** ، اعلیحضرت امان الله خان نیزبا همه نیات نیک، تلاش های ترقی خواهانه، دلسوزی های انسانی، برنامه ریزی های اقتصادی وفرهنگی، قانون سازیها ی مبتکرانه و آرزو های بلند بالای وطنپرستانه یی که داشت، عاری ازکمبود ها، نقایص و اشتباهات هم نبود. چون دربخشهای قبلی این اثر، پیرامون صفات شخصی و کارنامه های مفید و ارزشمند سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و حتا کلتوری وی گفتیم ، اینک، برخی از کمبودها و اشتباهات او را نیز برمیشماریم:

کمبود های فکری امان الله خان :

چنانکه درجایش گفته آمد، امان الله خان از بطن علیا حضرت سراج الخواتین، ملکه ی با نفوذ امیرحبیب الله خان در هوا و فضای کاخ سلطنتی چشم به دنیا گشود و توأم با

نازو نعمت کم نظیری در سطح بالای شرایط زنده گی پرورده شد. هرچند وی از همان آوان طفلیت و نوجوانی از طرف مادر که در میان زنان امیر حبیب الله خان با هوش تر ودرعین حال، جاه طلب، مغرور و ممتاز بود، تحت تربیت خاص قرار داده شد و با آنکه برایش درس های سیاسی، آداب دولتمدارانه و رموز مردمداری را می آموختاندند، اما، وقتی به پادشاهی رسید، با آنکه از درد و داغ کلبه نشینان سرزمینش میگفت و ترقی و دموکراسی برای " ملت عزیز" اش میخواست و عملاً اندرین راه گام بر میداشت، باز هم نتوانست خودش را در نهایت امر، از جاذبه ی (فضای کاخ) برهاند. همین حالت دوگانه ی شخصیت اعلیحضرت امان الله خان، موجبات بعضی از لغزشها، خودکامه گیها و اشتباهات او را در مواقع بسیارحساس تاریخی به بار آورد. این کشش و جاذبه ی دوگانه (میان کاخ و کلبه)، غالباً وی را وسوسه کرده گاهی به اینسو وگاهی بدان سو می لغزانید. مثلاً، ضدیت وی علیه استبداد سیاه پدر، فعالیت در" جمعیت سّرِ ملی" ، پذیرش مرامنامه ی جنبش مشروطیت وبعداً حصول استقلال سیاسی کشور ازچنگ استعمارهند برتانوی و حرکت به سوی عدل و ترقی (از راه برقراری نظم بورژوازی ملی) و یا گزینش طرز زنده گی ساده و نزدیکی و تماس صمیمانه با مردم ، توأم با داشتن آرزو های نیک انسانی برای ملت افغانستان، همه و همه بیانگر گرایش اعلیحضرت از هوای کاخ ها به سوی فضای کلبه ها تلقی شده میتواند.

این نکته گفتنی است که باساس اسناد، تحلیل ها، واقعیت ها و بررسی های مؤرخان کشور، این گرایش مثبت و عامه پسند شاه به ویژه از سال 1919 م تا 1924م، یعنی تا پنج سال اول سلطنت وی برجسته و متبارز بود، واما، از سال 1924م تا سال 1927م متأسفانه به کنُدی گرایید و ازان تاریخ تا اخیردوران سلطنتش، بخصوص متعاقب مسافرت دراز مدت وی به اروپا، عمدتاً زایل شد.

این موضوع، با مخالفت ها ی ارتجاعی یکعده مامورین دولت در مرکز و ولایات علیه اصلاحات شاه، به راه افتیدن اغتشاش در مناطق جنوب کشور، گسترش تبلیغ سؤ توسط افراد و منابع مرموز داخلی و خارجی و بالا خره، بروز بی نظمی و بی مبالاتی درارکان دولت دست بهم داده شاه را روحاً خسته ومتکی به جبروت کاخ ها، اشرافیت ، قوم پرستی و جادوی حاکمیت مطلقه نمود. چنانکه روان شاد میر غلام محمد غبار در صفحه ی (804) " افغانستان در مسیر تاریخ" مینویسد : **" ... درحکومت مرکزی و ولایات کشور یک قسمت عمدۀ مامورین دولت با طرح های جدید دولت مخالف و یک قسمت دیگر به دشمن حکومت تبدیل شده میرفتند. این اوضاع به تدریج زمینۀ یک اختلال خطرناک را تهیه مینمود و کسانیکه روی یک نقشۀ معین و مرموزی حرکت میکردند بانواع مختلف از کار شکنی و سبو تاژ دریغ نمی نمودند"**

عامل مؤثر دیگری که روح و روان اعلیحضرت امان الله خان را منقلب نمود، مشاهده ی پیشرفت های اروپا ومقایسه ی آن با کشورش از یکسو و استقبال شایان توجه و دور از تصوری بود که توسط رهبران و حکومات کشور های اروپایی مانند انگلستان، فرانسه ، آلمان ، پولند، روسیه، ایتالیا و . . . ازشخصیت امان الله خان بمثابه ی (قهرمان شرق) و (پهلوان ضد استعمار) و . . . بعمل آمد.

روی دلایلی که بر شمرده شد، طبعاً برای شاه جوان مشکل مینمود تا نهایت کار بر موضع نخستین خویش و بر خط درست منافع توده های کلبه نشین استواربماند. بنابرآن، به اقتضأ ذات طبقاتی اش، نتوانست خودش را از حلقه ی تنگ و زیان بار" خویش خوری"، " اعتماد بر خودی ها " و ملاحظات " خاندانی" و امثالهم برهاند. پس، آنچه را شاه در مراحل اول پادشاهی اش (از1919 تا1924م) مذموم شمرده وبساطش را بر چیده بود، مجدداً بدان رو آورد. مثلاً، جلب دو باره ی سر داران بیکاره ، مفتخوار و عقب گرا به دربار، مقرری های " فوق العاده " و دور از لیاقت و کفایت، خود سری

و خود پسندی و اتخاذ تصامیم بدون مشوره و امثال آن که پسانها در وجود شاه و دربار وی راه یافت و موجب نواسانات فکری و نقصان در کارهای مملکتی گردید. همکاران نزدیک شاه، به استثنأ عده یی از آنها نیز خوی و بوی سروری و سرداری درسر داشتند و عمری را در خدمت شاه و دربار و میان کاخ های مجلل، یعنی در ورای کلبه ها بسربرده بودند. پس آنها هم نمیتوانستند خواستهای دل اکثریت دهقانان و سایر طبقات محروم جامعه ی افغانی را عمیقاً درک کنند.

در اینجا بهتر خواهد بود بازهم پاراگرافی از کتاب " افغانستان در مسیر تاریخ" را نقل کنیم که میتواند مطلب را لا اقل در یک بخش به روشنی بیان دارد : " **. . . شاه در امورنظامی هیچ توجه مثبت نکرد و اردوی افغانستان را به اشخاص ُملکی که هیچ سر رشته از امور نظامی نداشتند، سپرد و وزرای حربیه ی او که منزلت قوماندان عمومی قوای مسلح کشور را داشته و ریاست ارکان حرب عمومی را هم تحت اوامر خود نگه میداشتند، اشخاص عادی و عجمی در امور نظامی بودند. بعلاوه، افسران کار دیده و امتحان شده را به تدریج از رأس امور حربی دور مینمود. مثلاً، افسرانی که در رزم استقلال ویا در اغتشاش پاکتیا ارزش نظامی خود را ثابت نموده بودند در کشور های دور دست رانده شدند و یا طرف بی اعتنایی حتی مجازات دولت قرار گرفتند وجای اینها بیشتر به اشخاص غیر مجرب داده شد. مبارکشاه خان غند مشر پاکتیا در حرب استقلال فداکاری نمود و ترفیع نکرد تا بمرد. جنرال محمد عمرخان (سور) که در جنگ استقلال رشادت قابل وصفی نشان داد، درمحبس افتاد، جنرال عبدالقیوم خان پغمانی که درحرب استقلال فداکاری نموده بود، مورد عتاب قرار گرفت و کندک مشر داد محمد خان ارکزایی پسر سپه سالار لندی محبوس شد. "**

علاوتاً، اعلیحضرت تا به آخر نتوانست خود ش را از زیر نفوذ علیا حضرت (مادرش) برهاند. بنابرآن، هرگز قادر نشد دست اقوام و افراد مربوط به خانواده ی موصوفه را از سرنوشت مردم و مملکت کوتاه سازد. مثلاً، خوشدل خان لویناب برادرموصوفه سالها بحیث والی مقتدر ولایت قندهار حکم میراند. علی احمد خان لویناب که هم پسرخوشدل خان و برادر زاده ی علیا حضرت بود و هم خواهر اعلیحضرت امان الله خان (سراج البنات) را به زنی گرفته بود، سالها وزیر داخله، والی کابل، رییس تنظیمه ی مشرقی، رییس هیأت های افغانی در داخل و خارج کشور و ذیدخل درمسایل مهم دولتی بوده وزیان های بزرگی به سلطنت امان لله خان و منافع ملی مردم افغانستان وارد آورد، شیر محمد خان هم که یکی ازخویشاوندان خانواده ی امان الله خان بود، سالها بحیث رییس شورا، رییس تنظیمه وهمکارنزدیک شاه بود. و .

دراثرنفوذ و مداخله ی علیا حضرت بود که امان الله خان نخست، نورالمشایخ (فضل عمر مجددی) را که سر دسته ی مخا لفین شاه واصلاحات اجتماعی وی بود، دستگیر و زندانی نمود، ولی زود رهایش کرد. "نورالمشایخ" مذکور مدتی را به قلمرو هند برتانوی بسر بُرد، تلاشهای تبلیغاتی و تشکیلاتی مخالفانه یی برضد شاه انجام داد و بار دیگر در آخرین روز های تلاش شاه غرض حصول مجدد تاج و تخت، با چند هزار تفنگدار قبایل سلیمان خیل (و احتمالاً به کُمک پول وسلاح انگلیس) داخل افغانستان شده در نزدیکی های غزنی، ضربات کاری و نهایی را بالای نیرو های اعلیحضرت وارد آورد.

چون از خوشدل خان پسر شیردلخان قندهاری ذکر بعمل آمد، بهتر خواهد بود پیرامون زنده گی و گذشته ی (شیردلخان) مذکور اندک توضیحات ارائه شود:

یکی از خانواده های سرشناس، مؤثر وفعال در روند حاکمیت سر داران بارکزایی در افغانستان، همین خاندان لویناب شاغاسی شیردل خان است. این خاندان از جمله ی خوانین قبیله ی بارکزایی مربوط ولایت اورزگان است که در بقدرت رسا نیدن دوست محمد خان فرزند پاینده محمد خان و پس ازآن، بخاطر امارت شیرعلیخان فرزند وی، نقش عمده داشتند. شیردلخان لویناب، پدرعلیا حضرت ملکهٔ امیر حبیب الله خان (مادراعلیحضرت امان الله خان) بود. وی بحیث وزیر دربار امیر شیر علیخان ایفای وظیفه میکرد و در همه جنگهای امیر مذکور دربرابردشمنان داخلی اش نقش مؤثر داشت. گفته شده که شیردلخان شخص جنگجو، دلیر و با جرأت بوده است .

بلی ! خود کامه گی و مو دماغی های اعلیحضرت که طبعاً ناشی از ملاحظه ی نا سپاسی ها، جفا ها، ریا ها، شورشها و خصومت ورزیهای کارمندان عالیرتبه و ملاها و روحانیون و ادعا گران مذهبی نیز بود، آهسته آهسته بجایی رسید که بقول روان شاد عبدالهادی (داوی)، وقتی بعضی از همکاران نزدیک شاه، برایش تذکر میدهند تا در موارد مهم دولتی وبویژه، صدورحکم اعدام رهبران شورشی خوست، مشوره و محاکمه را بکار گیرد، با یکنوع بر افروخته گی میگوید که **" من بالاخره نواسه ی امیر عبدالرحمن خان هستم . . "** .همچنان، وقتی ملا حمید الله (آخند زاده ی تگاب)، خواست کشور را ظاهراً بنام ادای حج و باطناً بعنوان اعتراض و ضدیت با برنامه های شاه ترک کند، اولاً او را ازمملکت ممنوع الخروج اعلام کرد، ولی بعداً در ازأ تدابیر ماهرانه ی سیاسی یا تأدیبی، او را در حالیکه هزاران تن غریب و بینوا ازفرط فقر و محرومیت در کشور به سختی نَفَس میکشیدند، با اعطای یکعراده موتر و مبلغ ده هزار افغانی که در آن زمان بذل و بخشایش عظیمی بحساب میرفت، بنواخت که نه تنها اندکترین سودی برای دولت وملت نداشت، بلکه حتا مایه ی تشویق و ترغیب امثال "

آخندزاده" ها نیز در بیزاری از اصلاحات و ترک وطن میگردید.(رجوع شود به صفحهٔ 808 افغانستان در مسیر تاریخ)

یکی دیگر ازکمبود های فکری شاه این بود که چون شخصی بنام " سعید احمد افندی جان گیلانی" دراوج بحران سیاسی و گسترش دسایس اجانب، بصورت سوأل برانگیزی از خارج به داخل افغانستان میرسد و شاه، بدون دور اندیشی و اقدامات پیشگیرانه ی سیاسی و اطلاعاتی و . . . از او با اعطای یک قاب ساعت طلا و قلمدان نقریین و عصای زرین میناتورکاری و . . . استقبال مینماید. (صفحهٔ 808 افغانستان درمسیرتاریخ)

اسناد آرشیف شبکه ی اطلاعاتی شوروی وانتلجنت سرویس انگلیس بیان میدارند که این روحانی باشنده ی شام (سوریه) ، باساس نفوذ مذهبی که بالای مردمان قبایل سرحدی داشت، از طرف شبکه ی " ابویر" یا (استخبارات آلمان) غرض دامن زدن به تبلیغات ضد هند برتانوی و ایجاد پایگاه های استخباراتی آلمان و ایتالیا در مناطق قبایلی، بخاطرمشغول سازی سربازان برتانوی درکوهپایه های جنوب شرق افغانستان به کابل فرستاده شده بود.

اعلیحضرت امان الله خان، با آنکه دارای ذکاوت فطری و دلیری های اخلاقی بود، غالباً نمیتوانست ظرافت ها و نکات باریک و خطر آفرین حرکات سیاسی را به موقع بشناسد و از بروز خطر به سرعت جلو گیرد. مثلاً، از یکطرف ازدواج نورالسراج خواهر خویش با سر دار هاشم خان را که قبلاً باهم نامزد شده بودند، جلوگیری نموده موصوفه را به سردار محمد حسن خان پسرکاکای خود نکاح میکند که بدون تردید موجب کین توزی درونی هاشم خان و برادران وی گردید، از سوی دیگر، برادران پنجگانه (نادر- هاشم- شاه محمود- شاه ولی و عبدالعزیز) را همانند دوران سلطنت پدر، بالامیکشد و

پُست های مهم دولتی را به آنها تفویض میکند و برادران مذکور نیز به سهم خویش، بعوض خدمتگزاری صادقانه به شاه، بگونه هایی در صدد انتقام کشی بر می آیند که در مباحث بعدی روی آن مکث خواهیم کرد.

همچنان قرابت محمود سامی (عرب تبار) به شاه و تفویض مقامات بلند نظامی وصلاحیت های از حد فزون به او نیز گوشه ی دیگری از کمبود های فکری و خوشبینی بی لزوم اعلیحضرت را به نمایش میگذارد. گفته شده که محمود سامی اصلاً از " موبوتینا" ی سوریه بوده بعداً ساکن بغداد گردیده و بحیث معلم سپورت یا خورد ضابط در آن جا انجام وظیفه مینماید. وی خواهرش را به قتل رسا نیده و به کونسلگری انگلیس در بغداد پناهنده میشود. پس ازان، به نحوی توسط یکی از روحانیون سرشناس بنام سید حسن گیلانی " نقیب " به افغانستان آورده شده و تحت عنوان متخصص نظامی ترکی بحیث معلم مکتب عسکری در کابل مقرر میشود و از همانجا رابطه ی نزدیکی با امان الله خان بر قرار نموده و به تدریج بالای شاه نفوذ می یابد و وظایف مهمی را به عهده می گیرد.

زنده یاد (غبار) در صفحه ی (768) " افغانستان در مسیر تاریخ"، محمود سامی را چنین معرفی میکند:

" محمود سامی از اهل بغداد و پسر"خمیس" خان بود. او برادری بنام احمد و خواهری بنام " زورقی" داشت و خودش در مدرسه ی اعدادی استانبول تحصیل و با رتبهٔ خورد ضابطی (بلوک مشر) بحیث معلم جمناستیک درمکتب عسکری بغداد منصوب شده بود. بعد ها این شخص با کشتن خواهرخود متهم و به قونسلخانهٔ انگلیسی بغداد پناهنده شد. در سال1904 م به وساطت " نقیب صاحب" (سید حسن آغا) ،(مشی سیاسی این نقبا در شرق قریب و غیره به اکثر ملل مسلمان معلوم است.

) این شخص داخل افغانستان گردید و بمدیریت مکتب حربیهٔ کابل رسید. سردارعنایت الله خان معیین السلطنه و وزیر حربیهٔ وقت یکبار او را از افغانستان اخراج کرد، ولی او توانست به وسایل نا معلومی مجدداً به افغانستان بر گردد و در معیت سردار امان الله خان عین الدوله بطور شخصی بماند. وقتیکه امان الله خان به سلطنت رسید، محمود سامی را نخست رتبه جنرالی و به مدیریت مکتب حربیه و بعد ها رتبهٔ نایب سالاری و قوماندانی " قول اردوی کابل" داد. این شخص گرچه درجنگهای خارجی و داخلی شرکت نکرده به مرض نقرص تمارض میکرد، ولی درمجالس مشوره نظامی در صف اول قرار میگرفت و رای میداد. وقتی کپتان هللی با طیاره جنگی خود کابل را بمباران کرد و مجلس نظامی تشکیل گردید، محمود سامی رای داد که بایستی فوراً پایتخت از کابل به سیغان مرکز افغانستان منتقل گردد. این رای مخرب او از طرف اعضا ی مجلس رد شد ورنه با تبدیل پایتخت ، دولت جدید از بین میرفت. "

محمود سامی

همچنان، محمد ناصر رشاد، به اساس نگارش خاطرات خویش از رویداد های عصر اعلیحضرت امان الله خان، در شماره ی ماه جنوری سال 1994 م مجلهٔ " آیینهٔ افغانستان" در مورد محمود افندی { محمودسامی} *چنین مینویسد.* **" ... این جنرال، در دوره های قبل، حقوق استادی را به امان الله خان داشته است و امان الله خان به احترام همان استادی، وی را جنرال مقرر کرده بود و این تقرر در محافل رسمی و حلقهٔ مامورین یک اثر نا مطلوب به وجود آورد. سپه سالار نادرخان که در قضیهٔ برطرفی و تبعید وی از افغانستان به هندوستان قبلاً دست داشت، ازین تقرر**

دچار حیرت و تعجب شد. وزرای کابینهٔ پادشاه که از سوابق جنرال واقف بودند، این عمل پادشاه را مورد انتقاد قرار میدادند. یک فرد خارجی چگونه توانسته است از تبعید، دو باره به افغانستان بیاید و بازهم مقام حساسی را که شایستهٔ شأن وی نیست بار دیگر احراز کند. یکنفرخارجی را به مقام والا رساندن، سرنوشت یکعده اطفال معصوم را بدست یک جلاد سپردن و در امور روزانهٔ وی بی تفاوت ماندن و تا دروازهٔ مرگ با وی همنوا بودن این عمل خلاف افکار عمومی مردم افغانستان و خلاف منافع ملی افغانستان همه موارد دیگر را تحت الشعاع قرار میداد و سوالاتی را به خاطره ها زنده میکرد.. . سپه سالار محمد نادرخان و برادران وی با جنرال افندی {سامی} حرف نمی زدند و گذشته های بد و نا مطلوب او را درنظر داشتند. بقیه افراد کابینهٔ پادشاه نیز ازین قضیه دل خوش نداشتند. درپی تقررجنرال، معاش ماهانه ششهزار افغانی و بخشش باغ و زمین و مراسم عروسی مجلل و خود مختاری هم وجود داشته است . چنین معلوم میشد که جنرال افندی { سامی} به مرض سادیسم مبتلا بوده باشد، چونکه بعد از تقرر، یک عالم وحشت و شدت عمل را پیروی میکرد وازجزای شدید اطفال بیگناه احساس لذت مینمود، روزی نبود که گلیمی هموار نباشد و مجرمی به روی آن نخوابد و موزیک ننوازد و اشخاص دیگری آن مجرم را چوب کاری نکند. دروازه های زندان که خود ساخته بود درجریان روز چندین دفعه باز و بسته میشد. دشنامهای گوناگون نثار میگردید. آخر درکجای این فرد کدام یکی از صفات انسانی وجود داشت که مقام اعلی قوماندان مکتب و بعداً قول اردو را به وی مستحق گردانیده بود ؟ ...

اعلیحضرت، علاوه از آنهمه کمبود های فکری یی که داشت، پسانها، عمده ترین همکاران خود را که اشخاص خیرخواه، لایق و مدّبر بودند نیز یا خودش از خود دور نمود و یا آنها خود بخاطرعدم رضاییت ازیکسلسله اقدامات و اجراآت شاه کنار

کشیدند؛ مانند محمود بیک طرزی وزیرامورخارجه، محمد ولیخان دروازی وزیر حربیه، عبدالهادی خان (داوی) وزیر تجارت، میرسید قاسم خان لغمانی، عبدالرحمن خان لودین، غلام نبی خان چرخی و غیره

گفته شده که شاه، در مورد محمود خان یاور نیز ازهمان کمبود های فکری کار گرفت. بدین معنا که اورا بخود خیلی نزدیک ساخت و وظایف مهمی را بعهده ی وی سپرد، درحالیکه محمود خان مذکورعلی رغم آنکه به مادر اعلیحضرت، قرابت و خویشاوندی داشت، همانند والی علی احمد خان نه وفادار به شاه و نه هم صادق در انجام کارها بود. گفته شده که چون محمودخان ازطرف شاه، امورساختمانی قصر دارلامان را تحت کنترول داشت، پول هنگفتی ازآن مدرک بدست آورده بود. ولی کدام سند مؤثق در این بخش خاص تاکنون بدست نیامده است .

شاه، حتا قادرنشد از شورش ارتجاعی پکتیا درجهت درک و شناسایی دقیق اسباب و عوامل درونی شورش، خواست های حقیقی مردم و تپش خاص نبض جامعه غرض جلو گیری از تکرار اشتباهات و کجروی های اداری و سیاسی، انتباه لازم بگیرد. در حالیکه ظهور اعلیحضرت امان الله خان با طرز تفکر انسانی، رفتار و کردار دموکراتیک وبرنامه های اصلاحی- ارتقایی اش برای ملت افغانستان که سالهای متمادی روی دلایل و عوامل مختلف، کم شانسی های عجیب و مصیبت های عظیمی را متحمل شده اند، غنیمت بزرگی بود.

زنده یاد (غبار) درصفحهٔ (811) " افغانستان در مسیر تاریخ"، بسیار به مورد مینگارد که : **" این اغتشاش قوی که بایستی تازیانهٔ انتباهی در پهلوی دولت شمرده شده مفاسد اداره را اصلاح می نمود و برای آینده محرک یک تنظیم جدی در امور**

دولت میگردید، بر عکس در طرز اداره شخصی و مطلق العنان افغانستان مؤثر نیفتاد و همان آش و کاسهٔ قدیم باقی ماند.."

ازعجایب اینکه اعلیحضرت امان الله خان بجای آنکه عناصر خاین و گهنکاران اصلی را شناسایی و مجازات نماید، در بعضی موارد، افراد و شخصیت های وطندوست و وفادار به دولت و منافع عامه را مغضوب، محبوس و یا مردود نمود. مثلاً، محمد گل مهمند که بحیث "غندمشر" ارکان حرب وزارت حربیه کار میکرد، وقتی با دو تولی قوای دولتی غرض سرکوب شورشیان پکتیا به خوست فرستاده شد، عمداً و در یک تبانی مخفی باشورشیان مذکور، خود و قوا را در محاصره ی دشمن قرار داد تا اقدامی به نفع دولت صورت نگیرد. این حرکت تاکتیکی و خاینانه موجب شد تا قوای دیگر دولت که تحت قوماندہ ی محمد ولیخان بسوی گردیز رهسپار بود نیز تحت محاصره ی شورشیان قرار گیرد و این محاصره ی دومی همچنان باعث گردید که به تعداد هشتصد نفر عسکر دولتی تحت قوماندہ ی عبدالحمیدخان و محمد اسماعیلخان در موضع " بیدک" لوگر طی یک شبیخون، قتل عام شوند. علی رغم ارتکاب چنین یک خیانت آشکار، شاه، تنها او را مورد عتاب قرارداده پس ازیک مدت کوتاه " خانه نشینی"، بحیث قوماندان سپاه بلخ مقررش کرد. عین حرکتی که در برابر خیانت علی احمد خان " لویناب" در مذاکرات صلح راولپندی، انجام داد و اورا بعد از مدت کوتا هی که در منزلش بود، بحیث وزیر داخله مقررکرد. همچنان، وقتی دسایس و سر پیچی های جنرال نادر دربرابر مقام سلطنت و تخریبات وی برضد برنامه های رفاهی دولت ثابت شد، شاه، اورا ازمقام وزارت حربیه برطرف، ولی بجای مجازات قانونی، بحیث سفیرکبیر افغانی در فرانسه مقررنمود. هنگامی که شاه محمود خان برادر نادر بعنوان اعتراض در برابر این تصمیم شاه، ازمقام ولایت مشرقی استعفا داد، بازهم

اعلیحضرت به او گفت که الی مقرری والی جدید، درآن منطقه ی مهم و متشنج، بکار خویش ادامه دهد.

استاد خلیل الله خلیلی در صفحهٔ (94) اثرخویش تحت عنوان " عیاری از خراسان" در مورد جنرال نادر چنین مینویسد: **" حکومت برای جلو گیری ازین حادثه { جنگهای انوربیگ تُرکی علیه دولت جوان شوروی با استفاده ازخاک افغانستان}، محمد نادر خان را بحیث رییس تنظیمیه به ولایات شمال فرستاد، ولی چنانکه بعداً اسناد محمد نادرخان از میان اوراق متروکه ی انور بیگ بدست حکومت شوروی افتاد، معلوم شد محمد نادرخان برعکس آنکه از نفوذ انوربیگ به افغانستان مانع گردد، درنهان به وی یاری کرده بود و این بود یکی از عوامل بر طرفی محمد نادرخان از وزارت حربیه و اعزام وی بحیث سفیر در پاریس. "**

علاوتاً، گفته شده که جنرال نادربخاطرتبانی با عده یی از رهبران قبایل آنجا و احتمالاً به اشاره ی مقامات هند برتانوی، از فرمان شاه مبنی برسوق قوا ی عسکری غرض فرو نشاندن شورش پکتیا نیز سرباز زد. همچنان، شیرآغاجان مجددی (نورالمشایخ) و برادر حضرت شوربازار که عنصر عمده در مخالفت های ضد سلطنتی و محرک اصلی در میان ملاها و پیروان خویش بود، شاه، روی هر دلیلی که بود اورا بجای مجازات قانونی، به صوبه ی سرحد و از آنجا به هند برتانوی تبعید نمود، غافل از آنکه او میتواند از آنجا به آسانی و مصوونیت بیشتر میان "مُریدان" قبایلی اش به فعالیت ضد سلطنت بپردازد و در لحظات حساس تر با همکاری مقامات هند برتانوی و خوانین قبایل، ضربات محکم و فیصله کنی بر شاه و سلطنت وی حواله نماید که کرد.

این نکته نیز گفتنی است که با وجود شورشهای خونین، دشمنی های مرتجعین و دست اندازیهای استعماری، شاه متأسفانه کشور را آنقدر بی در و دربان گذاشت که علاوه از جریان هجوم هزاران تن هندو و تُرک و مسلمان و عربی و اروپایی و . . . ظاهراً بنام مهاجر بخاک افغانستان، یقیناً ده ها و صد ها جاسوس و خرابکار مهاجرنما نیزوارد افغانستان شده در فعالیتهای ضد دولت وی نقش بازی کردند. چنانکه ظفرحسین آیبک که خود از زمره ی مهاجران هندی بود،در صفحهٔ (203) کتاب خاطرات خویش مینویسد: **" جاسوسان انگلیسی در قافلهٔ مهاجران نیز به کابل رسیدند و وجود شان یک امر طبیعی بود. . . "**

علاوه برآن ، مقامات هندبرتانوی دقیقاً میدانستند که با تشویق هندی ها برای مهاجرت به افغانستان و تبلیغات وسیع مبنی بر " اعطای زمین و امتیازات از طرف دولت امانی برای مهاجرین هندی"، مزید برسؤاستفاده ی استخباراتی، دولت نو پای افغانستان را از نظر مالی و امنیتی درمضیقه قرار داده و عدم توانایی جانب افغانی در اعاشه و اباطه ی سیل مهاجرین، انعکاسات منفی و انزجارعمومی علیه شاه امان الله خان و سلطنت او را به وجود خواهد آورد. چنانکه همانطور هم شد و گروه های زیادی ازمهاجرین هند وقتی عدم امکانات رفاهی و نبود زمین ، پول ، خوراک ، پوشاک و هر آن چیزدیگری را که درهند شنیده بودند، ملاحظه کردند، مجدداً به وطن اصلی شان بر گشتند و این حرکت، واقعاً انعکاسات منفی را درهندوستان و بخصوص در میان آزادیخواهان آن کشور به بار آورد. سرازیرشدن سیل مهاجران " پاردریایی" به سوی افغانستان نیز یکی دیگر از مشکلاتی بود که برای سلطنت اعلیحضرت امان الله خان ، به اشکال مختلف و بخصوص در رابطه با نظام جدید شوروی درد سر خلق مینمود. زیرا پس از اشغال بخارا توسط قشون سرخ شوروی، نه تنها شاه بخارا، بلکه

تعداد زیادی ازمسلمانان آن دیاربه افغانستان پناهنده شدند که بجایش خودش قابل بحث مفصل است .

با آنکه "لفتننت سرفرانسس همفریز" وزیرمختار بریتانیا درکابل با خرچ پول هنگفت، با فعالیتهای گسترده ی دپلوماتیک و تبلیغاتی و با فرستادن راپور های خصمانه و گمراه کننده علیه اعلیحضرت عنوانی حکومت متبوعش، سفارت آن کشور درکابل را کانون همه نوع دسایس و تخریبات ضد سلطنت ساخته بود، شاه بصورت ساده لوحانه یی او را با اعطای مدال " سرداراعلی" مفتخر ساخت.

عبدالغنی خان سرخابی قوماندان عسکری در جنوبی که بصورت مخفیانه با حضرت شوربازار پیمان ضد امانی بست و آنها را نزد خود به پکتیا فرا خواند، بازهم مجازات نشد. اعلیحضرت در بخشهای اداری و اقتصادی نیز پس از شورش پکتیا توجه لازم بخرچ نداد، درحالیکه تکان های شورش مذکور میبایستی شخص شاه و دستگاه دولت او را چنان دقیق میساخت که در تعیین، تشخیص و مقرری حکام و مامورین مرکز و ولایات و رفع کارشکنی و ظلم و بیعدالتی و در راه تخفیف آلام مردم باید اقدامات عاجل و مؤثر انجام میداد که نداد. پیروزی نظامی دولت امانی در سرکوب شورش ارتجاعی پکتیا، درحقیقت زمینه را برای سرکوب سایر مغرضین، دسیسه سازان و ظالمین در مرکز و ولایات کشور فراهم آورده بود که باز هم شاه نتوانست یا نخواست ازچنین فرصت مساعد استفاده بَرد.

شاه نه تنها نتوانست از فشار سنگین مالیات و عوامل فقر وبینوایی دهقانان بی زمین و کم زمین و اهل کسبه و بازار بکاهد، بلکه ار راه کم توجهی، محاسبات نا دقیق و عجولانه، هجوم برنامه های متعدد بدون رعایت حق تقدم و نیاز های مبرم مردم و غیره، مالیات های جدید و فشار های بیشتر مالی و اداری نیز بر آنان تحمیل نمود.

حتا بالای اهالی ذکور شهر کابل و حومه، مالیه سرانه وضع نمود، مالیات برعایدات را مروج ساخت و بر مالیات باقیمانده جریمه افزود ، مالیات مواشی را تا چهارصد فیصد بالا برد و . . . این فشار ها و بی توجهی ها، وقتی با نا امنی ها و ستمگریهای عمال دولت و تبلیغات سؤ ملاها و ملاکان و جاسوسان بظاهر ملنگ و افراد روحانی نما و دسته بندیهای خصومت آمیز درون دربار و غیره توأم گردید، آهسته آهسته زمنیه های دهاره سازی، فعالیتهای مسلحانه و دزدی و راه گیری و نافرمانی و خطرات یک خیزش و شورش دیگر در شمال و شرق پایتخت را نیز فراهم کرد.

اوضاع به همین منوال به پیش میرفت و اعلیحضرت هم باساس غبن و خیانت اطرافیانش و نبود یک دستگاه قوی، آگاه و مجهزاستخباراتی، از چگونه گی سیر خطرناک وضع و حالی که حتا در بناگوش پایتخت (چهاریکار و کوهدامن) جریان داشت، یا بی خبرماند و یا آنرا بی اهمیت تلقی نمود. مغرضین هم تا جاییکه توانستند کلیه توجه و قوای دولت را بسوی مشرقی و شورشیان آن نواحی معطوف داشتند تا شورشها، تحرکات و دیگر اقدامات ضد سلطنتی درشمال کابل یا کم اهمیت جلوه داده شود و یا بسیارجدی تلقی نگردد.

در روزگاریکه تازه شورش ارتجاعی قبایل جنوب شرق، در نتیجه ی خونریزی بسیار، مخارج هنگفت وتحمل مشقات بزرگ شکسته شده بود، ولی هنوز دست مغرضین و مخالفین داخلی و خارجی بصورت ماهرانه درمیان نیرو های عسکری، مامورین مُلکی، قبایل جنوب شرقی و حلقات متنفذ شمال کابل و سایر نقاط کشورعلیه سلطنت و اصلاحات آن کارمیکرد، شاه، عزم سفر به اروپا کرد و این سفربیشتر از شش ماه را احتوا نمود. سفر شاه به کشور های اروپایی، علاوه از

پرُخرچ بودن آن که بقول شخص اعلیحضرت، بالغ بر هفتاد هزار پوند سترلنگ گردید، بالای اوضاع داخلی نیز تأثیرات منفی داشت.

"پندت جواهرلعل نهرو" صدراعظم فقید هند درصفحهٔ ی204-105 " نگاهی به تاریخ جهان"، راجع به شاه امان الله، پروسه ی اصلاحات و سفر اروپایی اش چنین مینگارد :- **" دراوایل سال 1928، امان الله و ملکه ثریا افغانستان را برای سفری طولانی در اروپا ترک گفتند. به بسیاری از پایتخت های اروپایی از جمله روم،پاریس، لندن، برلین، مسکو رفتند و درهمه جا با استقبال گرم مواجه گشتند. . . اما او مانند یک سیاستمدار عالی نقش خود را به خوبی اجرا میکرد و در هیچ جا هیچ تعهدی به گردن نگرفت. .. مسافرت طولانی امان الله توجه فراوانی را به او جلب کرد، اعتبار و حیثیتش زیاد ترشد و اهمیت افغانستان را هم در سراسر جهان بیشتر ساخت، اما در خود افغانستان وضع خیلی خوب نبود. امان الله کار خطرناکی کرده بود که در گرماگرم تغییراتی که در کشور شروع شده بود و روش زنده گی قدیمی را دگرگون می ساخت کشور خود را ترک گفت و به سفر رفت.."**

نهرو باز علاوه میکند : **" در زمان غیبت امان الله تمام اشخاص وعناصر مرتجعی که با او مخالف بودند به پیش آمدند. انواع توطئه ها و دسیسه ها طرح شد و شایعات فراوان برضد او انتشار یافت . ظاهراً پولهای فراوانی برای تبلیغات بر ضد امان الله خرچ میشد و هیچکس نمیدانست این پولها از کجا می آمد. به نظر میرسید که به بسیاری از ملاها و آخوندها مبالغ هنگفتی به این منظور پرداخت شده بود. .**

نهرو سوأل میکند :**″ آیا چه کسی این تبلیغات وسیع و پُر خرچ را اداره میکرد؟ افغانها نه پولی برای این کار داشتند و نه این کار ها را بلد بودند و نه وسایل مادی**

مناسبی در اختیار شان بود. در کشورهای خاور میانه و اروپا همه عقیده داشتند که در ماورای تمام این اقدامات، دستگاه پلیس مخفی انگلستان قرار دارد."

بلی، یقینا ًاین مسافرت ، با آنکه در بخش سیاست خارجی کشور، معرفی آن پس ازانزوای درازمدت سیاسی و گمنام بودن به جهان و جلب مساعدتهای علمی و تخنیکی ممالک پیشرفته ی اروپا به افغانستان مؤثر افتاد، ولی در داخل کشور، نتایج سه گانه ی آتی را ببار آورد :

الف) دشمنان شاه و اصلاحات وی توانستند با سؤاستفاده از غیابت شخص اول مملکت ، با خاطر آرام بکار های تخریبی و تبلیغی گسترده بپردازند.

ب) با پخش و توزیع عکسهای (مونتاژ شده) ی ملکه ثریا با آستین کوتاه و نبود حجاب درمیان قبایل عقب مانده، انگیزه های سؤ تفاهم ناشی از پروپاگند های تخریبی دشمنان بیش از پیش تقویت گردید. عکسهای مذکور برای نخستین بار در بعضی از روزنامه های ایران آنروز بچاپ رسید و پس ازان، به سرعت در مناطق قبایلی تکثیرگردید.

ج) باملاحظه ی پیشرفت های حیاتی و تمدن جامعه ی اروپا، اعلیحضرت تحت تأثیرعمیق روحی قرار گرفت و هنگام بازگشت به وطن، بی ملاحظه تر ازقبل به اقدامات و اصلاحات خویش پرداخت ومردم را قدم به قدم از خود رنجانید. علاوتاً، شاه بعد از همین سفر اروپایی اش، دیگر آن پادشاه ساده پوشِ حرف شنو و متواضع نبود. وی دیگر، تجمل پسند و متمایل به خوشگذرانی نیزگردیده بود. همچنان، متعاقب مسافرت اروپایی اش، یک سلسله از سخنرانی ها را در چمن قصر" ستور" کابل به راه انداخت که طی آن، برنامه های آینده و آرزو ها ی پیشرونده ی خویش را توأم با

گله گزاریها و انتقادات از شیوخ و روحانیون متنفذ و ملاهای نادان و غیره برای اهالی کابل بیان میکرد. دریکی از صحبت هایش، ضمن آنکه از پیشرفتهای اروپا و آرزو های خودش در راه ارتقای سطح زنده گی مردم افغانستان سخن میگفت، اشاره به سوی کوه آسمایی نموده با صدای بلند اظهار داشت که **" آنچه در نظردارم به آن عمل میکنم، سخنان من مانند کوه آسمایی است که هیچ قدرتی نمیتواند آنرا بگرداند "** . این ژست و بیان شاه، در حقیقت متوجه آنعده از مخالفین سیاسی و مذهبی سلطنت بود که پیوسته علیه شاه و برنامه های اصلاحی اش دسیسه سازی میکردند. اما وقتی اهالی کابل ازمحل سخنرانی برگشتند، چون تبلیغات تخریبی علیه شاه شدیداً ادامه داشت، درمیان مردم چنین زمزمه شد که :

" چون اعلیحضرت سخن متکبرانه زد، عاقبت کارش شوم خواهد بود "

البته شاه که از ناحیه ی خصومت ورزیهای دشمنان توطئه گر و تبلیغات زهرآگین آنان ناراحت بود ، بر وفق معمول و صلابت شاهانه ی سلاطین شرق، این ناراحتی یا خشونت لفظی وی امری عادی و صرفاً تنبه کننده بود، مگر چون شاه از یکطرف خودش را بصورت بی سابقه یی در معرض تماس عامه قرار داده و از ساده گی و بی ریایی که میان پادشاهان مروج نبود، کار گرفته بود و از سوی دیگر، چنان تبلیغات گسترده و نا روا واغتشاشات مسلحانه ازسوی دشمنان علیه وی براه انداخته شده بودکه دیگر قهر وخشم شاه، ترس یاحذری درمیان " رعایا " ایجاد نمیکرد، بلکه عاقبت کار وی را " شوم " هم دانستند.

آقای " عبدالحق واله " فرزند عطاالحق خان صاحبزاده (یکی ازاراکین ارشد سلطنت حبیب الله خان کلکانی)، طی نگارش خاطراتش از قول پدرخویش چنین مینویسد : **" اعلیحضرت امان الله خان پس از بازگشت از سفر طولانی خود در**

اروپا، ترکیه و ایران و استقبال گرمی که از وی بحیث پادشاه کشور کوچکی بعمل آمد که بریتانیای کبیر را شکست داده بود، بسیار مغرور و سر تنبه شده بود و گاه گاه بر دین اسلام می تاخت و آن را باعث {پس} ماند گی کشور می نامید. او فکر میکرد که ملاهای قشری و اقعاً از اسلام نمایند گی میکنند، درحالیکه چنان نبود. یک روز در لویه جرگه ی پغمان بر مولوی عبدالغنی موسوم به مولوی صاحب قلعه ی بلند تاخت که چرا در مجلس تسبیح می اندازد و وظیفه میکند. همین مولوی بود که کمر حبیب الله را در قلعه ی بلند بحیث امیر حرب بست و با او تا کابل رفت. . ."

درحالیکه شاه، دریکی از سخنرانی هایش، خطاب به مردم این را هم گفت که : " **... شهر پاریس خوشحالم نمود، برلین مرا در حیرت فرو برد، لندن خیالات و تصوراتم را بخود مشغول کرد، ولی همه ی اینها آتش عشق وطن را در وجود م شعله ور ساخت..."**

امان الله خان درکارمدارا و مماشات ، عاطفه و احترام دربرابر روحانیون آنقدر افراط کرد که مثلاً، به اثرمشوره و تلقین بعضی از" علما" ی مذهبی ، باری شخصاًچندین مایل مسافت را (ازکابل تا بگرامی) پیمود تا ازورود مهاجرین هندی بکابل استقبال بعمل آورد، برای مجددی ها القاب مطنطن " شمس المشایخ"، "نورالمشایخ" ، " فخرالمشایخ" و . . . اعطا کرد، زمین های زیاد و عطایای هنگفت برای آنها بخشید وفرامین تحسین برانگیزعنوانی " علما" ی مذهبی صادرنمود و حتا در امور مهم سیاسی با آنها مشورت میکرد و نظرات شان را محترم میشمرد . . . مثلاً، به این نامه که بقلم شخص اعلیحضرت مرقوم گردیده و عنوانی شخصی بنام " شاه عبدالخیر" فرستاده شده است ، توجه فرمایید:

"جناب عبدالخیر فرمانروای که بر مسند علم و معرفت نشسته، به حفظ و امان الهی باشند. مزیداً اینکه صمیمیت و دوستی که نسبت به آن زعیم روحانی دارم، مدتهاست

تسلی بخش خاطرمن بوده همه روزه در حال افزایش است . ناآرامی های فکری از یکطرف و کشش روحانی آنجناب از طرف دیگر، مراواداشت تا موجبات زحمت آن بزرگمرد دانا و آن سلطان روحانی را با این رساله فراهم کنم و از آن رهنمای مبارک وخیراندیش استدعای دعا نمایم. هرچند که من حضورمبارک را از زیور آلات دنیایی و بالخصوص استفاده از اشیای که از طلاساخته شده باشند، مبرا میدانم، ولی با آنهم جرئت میکنم که یک قاب ساعت و یک قبله نما را که اتفاقاً ازوحدت مسلمین حکایت دارند، به حضور آنجناب بفرستم و از این طریق مراتب بی ریای ارادتم را به مقابل آن سلطان بزرگ معنوی ارزانی کنم. یگانه خواهش این مخلص وفاکیش این است که هر زمانیکه آن بزرگوار بخاطر تعیین اوقات نماز های پنجگانه نظری به این ساعت بیندارند، این مرید و فا شعار خویش را از یاد نبرند و بر وی دعا نمایند. دوست و ارادتمند با وفای شما امیر امان الله"

همچنان، از فرط احترام به " پاچا صاحب اسلام پوری"، فرزندش (بابوجان) را بحیث والی ولایت کنرمقررنمود. (هرچند اسناد دیگری میرساند که پاچا اسلامپور تنها دو فرزند بنام های سید عباس پاچا و بابا پاچا داشته است که بدین حساب، معلوم شده نمیتواند که " بابوجان" کدام یک از فرزندان وی بوده است.) ویا روزی، مسافت دو مایل را غرض ملاقات با " ملای چکنهور" پیمود تا شخصاً "بحضور" وی حاضر شود و قس علیهذا .

روان شاد (غبار) مینویسد که عبدالرحمن لودین بمثابه ی منشی پادشاه ایفای وظیفه میکرد. یکی از روز ها وقتی پا به داخل دفترشاه میگذارد، متوجه میشود که پادشاه پُرزه کاغذی را بدست یکی از همکاران داده تا به شخص مورد نظرشاه برساند. لودین حامل پرزه را متوقف ساخته میخواهد یادداشت خصوصی شاه را بخواند، اعلیحضرت با خنده میگوید "عبدالرحمن جان! بگذارکه برود" ، ولی آقای لودین با

برافروخته گی اظهار میدارد که او منشی پادشاه ست و باید بداند که پرزه عنوانی کی فرستاده میشود؟ و متعاقباً قلمش را از جیب بیرون آورده بالای میزِ کارِ شاه میگذارد و دفتررا علی رغم اصرار اعلیحضرت ، ترک میکند.

از حرکات و اقدامات عاطفی و افراطی شاه تا حرکات زشت و افراطی منشی اش که خلاف شرایط و موازین دربارشاهان صورت گرفت، چنین استنباط میشود که اعلیحضرت امان الله خان، با رفتار های محبت آمیز و خودمانی اش، هرنوع پرده ی تمکین و صلابت کلاسیک دربار پادشاهی درجامعه ی عقب مانده ی افغانستان را دریده بود. درحالیکه جّدِ وی (امیرعبدالرحمن خان) بی پرده میگفت:**″ پادشاه حق سعادت، بدبختی، مرگ و زند گی همه ی آنانی را در اختیار دارد که تحت فرمان وی هستند"** و هیچ کس هم جرأت اعتراض و بگو مگو را در برابر اوامرو تصامیم وی نداشت

استاد خلیل الله خلیلی درصفحهٔ (95) " عیاری از خراسان" چنین مینویسد : **" شگاف عمیق میان حکومت و مردم افغانستان و خصوصاً میان حکومت و علمای دین و مراکز روحانی ایجادگردید. اراکین بی تجربه و مغرض که اطراف حکومت را گرفته بودند، تمام این قضایا را نا دیده گرفتند. هرچه نفرت و انزجار مردم اوج میگرفت به مقام بالا عکس آنرا ارائه میدادند، اینست که اوضاع یکباره مختل شد، طرق عمومی مسدود گردید، تعجب این جاست که دزد با رشوت خور رفیق شد ، بعضی از والیها و حکام با دستهٔ دزدان راه باز کردند تا جاییکه بر سر این کار میان یک والی ووالی دیگر و حاکم و حاکم دیگر مسابقه و رقابت ایجاد گردید. "**

استاد خلیلی در اثر مذکور همچنان می نگارد که : **" در غیاب شخص اول مملکت در شدت انزجار و نفرت مردم، حکومت فرمان داد که مردم مبالغی که از سالهای دراز به حکومت مدیون اند، به سرعت هرچه تمام تر تحصیل شود، منطقهٔ شمال کابل یعنی از کوهدامن تا بامیان و تگاب، منطقهٔ این شدت ترکتازی قرار گرفت و همچنین منطقهٔ هرات. "**

گفته شده که اعلیحضرت امان الله خان قبل ازآنکه به سوی اروپا سفر کند، فرمان صادر نمود تا به زودی مالیات باقیمانده از سالهای قبل بالای دهقانان و پیشه وران حاصل شود. بهمین اساس، اقدامات مامورین جمع آوری مالیه، به بخصوص دربامیان، تگاب، کوهدامن و نواحی دیگر شمال کابل بسیار شدید و ظالمانه بود که اثرات آن بعداً درجریان شورش حبیب الله کلکانی و یارانش به ملاحظه رسید.

فرمان چهار ماده یی دولت در این زمینه را استاد خلیلی این چنین شرح میدهد:

" 1) بابت نخست از روی دفتر های دولت بدون مراجعه به اسناد دست داشتهٔ مردم پول تحصیل و بعداً به تحقیق اسناد پرداخته شود.

2) کسی که پول نقد ندارد خانه، زمین و باغش در بدل پول به تصرف حکومت آورده شود.

3) تعیین قیمت خانه، زمین و باغ نیزبدست حکومت است و باید درین قسمت یک افغانی در بدل شصت پول حساب شود. مثلاً، آنچه سی افغانی می ارزد، بیست افغانی محاسبه شود.

4) کسی که نه پول دارد ونه خانه و زمین، خودش مدتی محبوس و به خدمت شاقه گماشته شود."

"آقابکوف" جاسوس مشهور شوروی درکابل که هم عصر اعلیحضرت امان الله خان بوده ودرسالهای بعد، به غرب پناهنده شد، در جایی ازخاطرات جالب استخباراتی اش چنین مینگارد: **" . . . جالبترین آنها{اسناد بدست آمده ازمنابع استخباراتی انگلیس}، گزارشات هیأت نمایند گی سیاسی انگلستان در کابل بود. مقداری از این اسناد حکایت از پیشنهاد انگلستان برای دخالت در اوضاع داشت و مطالعهٔ آنها یک چیزرا بخوبی ثابت میکرد که آن، پیشبینی وقوع این طغیانها {شورش دربرابرسلطنت امان الله خان} به وسیلهٔ انگلیسها بود . برای ما یک سوأل مطرح بود که آیا واقعاً انگلیسها این بساط را براه انداخته اند؟ و اگرچنین است ، چرا؟ دربهار سال 1928 که امیرامان الله خان به اروپا سفر نمود، وزیرمختار انگلستان در افغانستان نیز فوراً کابل را به عزم هندوستان و انگلستان ترک کرد. در تابستان همان سال، کاردار سفارت انگلیس در کابل طی نامه ای به وزارت خارجهٔ انگلستان گزارش داد: . . اوضاع اقتصادی افغانستان به وخامت گرائید و افزایش تعرفه های گمرکی، همراه با عرضهٔ سیستم پولی جدید به فقر و تنگدستی مردم انجامیده، قیمت هاروز به روزبا لا میرود و این موضوع باعث نا رضایی عمومی گردیده است . و اگر"امیر" چندماه دیگرهم به سفرش ادامه دهد، مطمئناً پس ازمراجعت، شخص دیگری را برتخت سلطنت خود مشاهده خواهد نمود . . "**

"آقابکوف" باساس گزارش کتبی کاردار سفارت انگلیس در کابل علاوه میکند که : **" .. . با وجود این، افغانستان کشور شگفتی هاست و لذا عجیب نخواهد بود که نا گهان یک نفر آدم ناشناس ازمیان مردم، که هیچکس چیزی در باره او نمیداند به چنین ادعایی برخیزد و تصور کنید که اگر چنین شخصی از طبقهٔ کارگران عامی باشد، در اینصورت شکی نیست که مورد حمایت دولت شوروی قرار خواهد گرفت تا بتوانند از وجود او برای استقرار حکومت اشتراکی در افغانستان استفاده برند . . ."**

باز، همین جاسوس روسی به ادامه ی نگارش خویش می افزاید: **" درتمام مدت اقامت امیر درخاک شوروی، ما او را بوسیلهٔ مامورین " گ.پ.یو" {شبکهٔ استخباراتی شوروی آنزمان} درمحاصره داشتیم و همانطور که قبلاً گفته ام، پسرژنرال "ساموئیلوف" را هم بعنوان پیشخدمت مخصوص او انتخاب کرده بودیم. افغانی های اطراف امیر چون به هیچوجه حدس نمی زدند که این شخص به زبان فارسی مسلط است ، لذا با کمال آزادی در حضورش صحبت میکردند و او نیز عیناً گفته های آنان را به ما تحویل میداد و به این ترتیب برما معلوم شد که توقف امیر در مسکو وپذیرایی های ما بهیچوجه نتوانسته او را افسون نماید و از مسافرت و ازمجموع اطلاعات دریافتی متوجه شدیم که امیرامان الله خان در اثر مسافرت به اروپا به کُلی تغییر عقیده داده و توجه او از شوروی به سمت کشورهای غربی کشیده شده است . . . عبور او از ترکستان شوروی با چند حادثه همراه شد که یکی از آنها ، سرقت دو جامه دان امیربود. "ک . پ . یو" ابتدا خیال میکرد که این دو جامه دان حاوی اسناد و مدارک با ارزشی است ، ولی پس از یافتن آنها معلوم شد که فقط محتوی وسایل شخصی هستند**

پادشاهی که درسالهای اول، لباس فاخره ی مامورین عالی رتبه را از راه اعتراض و انتقاد، قیچی میزد و حتا دپلوماتهای خارجی را به ساده پوشی و استفاده ازمحصولات وطنی ترغیب میکرد، پس ازمسافرت اروپایی اش، ملبس به لباس نوع اروپایی شد و درباریان را نیز به پوشیدن لباس های فاخره تشویق مینمود. بلی! ملیونها انسان وطن هنوز در آتش فقر و بینوایی و بیچاره گی میسوختند و اصلاحات شاه که از بالا آغاز شده بود، هنوز تأثیر ملموسی روی زنده گی اقتصادی مردم نداشت . البته چند اقدام عجولانه و حتا بیخردانه یی که روغن روی آتش نا رضایتی ها ی مردم و تقویت کننده ی تبلیغات ضد شاه گردید عبارت بود از تعویض مرخصی روز جمعه به روز پنجشنبه ، منع استفاده ی مردم از دستارسنتی شان، تعویض ادای سلام با بلند کردن کلاه از سر(بجای سلام گفتن با زبان)، استفاده از کلاه " شپو" ، منع عبور و مرور زنان چادری دار دربازارهای شهر و . . .

این اقدامات عجولانه ، غیر منطقی و غیر ضروری میرساند که شاه از دیدن دنیای پیشرفته ی اروپایی و مقایسه ی آن با افغانستان عقب مانده ، سخت مسحور و از خود بیخود شده بود و تصور میکرد میتواند جامعه یی را که سالها درپیله ی کرختی آور عقبمانی های فئودال- قبیله یی نگهداشته شده است، به یکباره و با اتخاذ شیوه ی خاص خودش تغییردهد و به پیش راند. درحالیکه نه این شیوه ی عملکرد، علمی و منطقی بود و نه جامعه ی افغانی با خصوصیات تاریخی و اجتماعی و فرهنگی یی که داشت، این شیوه و طریقه را آناً می پذیرفت.

اعلیحضرت در اوج انزجار مردم و تبلیغات دامنه دار اجنت های استعمار در گوشه و کنار مملکت، گروپی از دوشیزه گان افغان را غرض تحصیلات عالی به اروپا فرستاد و درمجلسی که به این مناسبت در قصر ستور دایر شده بود، شاه خطاب به اهل مجلس که اکثریت آنان زنان مامورین و منسوبین دولت و قسماً متعلق به صاحب رسوخان شهر کابل بودند، برای آنکه به زعم خودش از حقوق زنان مظلوم دفاع نموده و شوهران را به رعایت حقوق همسران شان متقاعد ساخته باشد، ضمن صحبت پیرامون برنامه های اصلاحی خویش، خطاب به زنان حاضر در مجلس (احتمالاً با طنزیا خوش طبعی) گفت : **" به هرکدام شما یک یک میل تفنگچه میدهم، اگر شوهران تان از آزادی ها و حقوق شما جلو گیری نمودند، با تفنگچه بالای آنها فیر کنید، من از ریختن خون آنان پرسان نمی کنم. "**

هرگاه این اظهارات پادشاه را جدی بگیریم، باید گفت که با این شیوه، میخواست در عین زمان به متعصبین ِمانعه تراش و دشمنان پیشرفت و تکامل جامعه زهر چشم نشان داده جدی بودن خود وبرنامه های خود را به نمایش بگذارد، اما وی غافل ازان بودکه نه چنین اقدام (حتا درصورت عملی شدن آن) میتوانست حقوق واقعی زنان را تأمین کند و نه افکار متحجر و شرایط عینی جامعه ی آن روز دربرابرچنان تهدید ها

و تقاضا ها به آسانی تمکین مینمود. باز، حقوق زنان به معنی آزاد شدن از حیطه ی کنترول شوهران شان نبوده و نخواهد بود، بلکه حقوق واقعی زنان افغانستان، معنی و مفهوم دیگری داشت و دارد که بایستی درشناخت و هضم آن توفیق یافت . هرگاه اقدامات ریفورمستی یا اصلاح طلبانه ی اعلیحضرت در ساحات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی طوری به موفقیت میرسید که در نتیجه ی آن نظام کهنه ی تولیدی و موانع طبقاتی از بین رفته و نظام جدیدی روی پایه های تولید بورژوازی بمیان می آمد، به مرور زمان نهادینه میشد و رشد سالم انسانی میداشت، دران صورت، منطقاً هیچ نیازی به توزیع سلاح به زنان و کشتن شوهران شان باقی نمی ماند. این همان مسأله ی مهم و بنیادی یی بود که شاه دران مرحله ازحاکمیت خویش، با عده یی از همکاران اشرافی کم دانش، بی اعتقاد و توطئه گر خود و بدون سهم گیری عملی توده های مردم هرگز قادر نبود آنرا به کرسی بنشاند.

اعلیحضرت امان الله خان که متعاقب بازگشت از اروپا، " لویه جرگه" یکهزار نفری را در اواخر ماه آگست سال 1928 میلادی و در بحبوحه ی اغتشاشات قبایل جنوب کشور در پغمان دایرکرده بود، پس ازجرو بحث ها و بگو مگو های زیادی که چندین روز را در بر گرفت، با آنکه شاه، در اثرپافشاریهای بعضی از نماینده گان، برخی از قوانین و فیصله های قبلی را منسوخ اعلام کرد، در مجموع، پیروزی هایی هم بدست آورد. چنانکه درفش سه رنگ کنونی افغانستان (سیاه و سرخ و سبز) البته مزین با خوشه ی گندم و کوه و ستاره و آفتاب در همین جرگه به تصویب رسید و مشروعیت متزلزل زعامت و پادشاهی اش اعاده گردید. چنانکه وی طی یک سخنرانی در پایان جلسات " لویه جرگه" اظهار داشت که" **جرگهٔ امسال نسبت به جرگه های قبلی موفق تر بود، زیرا مطالب زیادی درجلسات حل و فصل گردید و علت آنهم این بود که نمایند گان جرگه مستقیماً از طرف مردم انتخاب شده بودند".**

اما، اعلیحضرت که ازیکطرف با دیدن دنیای پیشرفته ی اروپا وشهرت و محبوبیت جهانی یی که بدست آورده بود، منقلب شده و بیشتر از پیش در آتش عشق ترقی و جهش وطن بسوی مدرنیسم میسوخت و از جانب دیگر، ملاها، علمای تاریک اندیش مذهبی ، سران ورهبران قبایل را مانع کار و تلاش وطنپرستانه ی خویش می انگاشت ، بنابران، دیگر بی باک تر از پیش سخن میگفت ، بردشمنان ترقی و تعالی کشور میتاخت و بیشتر از پیش در امور اصلاحی مملکت می تپید. شاه، دربیانات خویش، علمای دسیسه ساز و روحانیون ضد ترقی و پیشرفت را توبیخ میکرد و میگفت که دولت دیگر به مشوره های آنان ضرورتی ندارد و آنها هرگز نمیتوانند جلوپیشبرد برنامه های رفاهی را بگیرند.

چنانکه، فرامین و فیصله های مربوط به تغییر روز رخصتی عام، پوشیدن کلاه بجای دستار و سلام دادن به رسم اروپایی و ممانعت عبور و مرور زنان چادری دار و مردان بی دریشی از خیابانها ی شهر کابل و . . . را درنیمه های دوم سال 1928 میلادی یا دربرگشت از اروپا صادر نمود که بازهم، برای پیشبرد و عملی ساختن کامل چنین فیصله ها ، نه وسیله ی مؤثرنظامی در اختیار داشت و نه پشتیبانان پرشور و متنفذ انچنانی که بتوانند در برابر مخالفین و مخالفت های سراسری و توطئه های سازمان یافته ی داخلی و خارجی ایستاده گی نمایند. علاوتاً، شاه نتوانست درک نماید که تکه ی دریشی و کلاه شپو درداخل کشور تولید نمیشود، بلکه مواد متذکره باید از خارج وارد گردد. باز، او ندانست که اهالی شهرکابل و اطراف کشور هنوز چنان درمیان موجی از فقر و تنگدستی غوطه ورهستند که قادرنخواهند بود لباس اروپایی مورد علاقه ی پادشاه را به آسانی تهیه نمایند. چنانکه سران قبایل، خانها، ملاکان، علما و روحانیون و عناصرمخفی و تبلیغی استعمار هند برتانوی در مشرقی و خوست و پروان و کاپیسا وکوهدامن، بیانات و اقدامات امان الله خان را نه تنها دقیقاً

زیر نظر داشتند ، بلکه فعالانه تر از پیش مشغول جلسات و تماسگیری ها و تبلیغات ضد شاه و ملکه هم بودند.

جنرال عبداللطیف خان که هم عصر اعلیحضرت امان الله خان بود، طی نگارش خاطرات خویش متذکر میشود که : **وقتی یکتعداد از دهقانان حومه ی شهر کابل با کلاه شپوی اجباری به سر، پیرهن و تنبان محلی به تن، سواربالای مرکب وارد شهر میشدند، صحنه ی مسخره آمیزی را به نمایش میگذاشت. "**

آنهمه بی باکی های جسورانه ی شاه، غبن و خیانت و دسایس اراکین بلند پایه ی دولتی، ظلم و فشار و رشوه خوری و بی کفایتی کارمندان حکومتی، فعالیتهای مذهبی و خصمانه و تبلیغاتی "علما " و روحانیون و بالاخره، عملیات گسترده و اما مخفیانه ی سفارت انگلیس درکابل وماورای سرحد دست در دست هم داده موجب شدند که این باراغتشاش دیگری بجای خوست از " شینوار" برخیزد.

فصل نهم

شورشهای نهایی و سقوط سلطنت

آنهمه اقدامات و اشتباهات اعلیحضرت که ناشی از احساسات پاک انسانی ، کمبود علم و تجربه، تکروی و خود کامه گی بر خاسته از خصلت طبقاتی وی و همکاران وی، آنهم در نبود زمینه های فکری و مادی و عدم درک وشناخت موقعیت خاص جغرافیایی افغانستان و خصوصیت جامعه ی سنتی با سیستم سخت جان فیودال قبیله یی و . . . ، اگر از یکطرف بخشی از جامعه را در مراحل اول کار به وجد آورد و تحسین بر انگیخت ، بخش دیگر آنرا سخت ناراض و ناراحت ساخت و موجبات مخالفت شدید و دشمنی تعصب آمیز و کور دلانه را فراهم کرد. بررسی دقیق قضایای مربوط به اواخر دوران سلطنت اعلیحضرت امان الله خان، نحوه ی شورش سال 1928 م و توالی عملیات نظامی آن نشان میدهد که دو شورش ضد سلطنت در یکزمان (در جنوب و شمال کابل) به هیچصورت تصادفی و بی نقشه ی قبلی نبوده است . چنانکه نگاشته خواهد آمد، سه نیروی اساسی (زمینداران بزرگ با مذهبیون متحد شان، متنفذین محلی با درباریان دسیسه ساز و قوت های استعمار هند برتانوی) درتبانی و سازش، نقشه و پلان خیزش مسلحانه ی ضد سلطنت امانی در افغانستان را

طرح و بصورت ماهرانه یی به راه انداختند. چنانکه افشا شده است ، اتحاد مثلث مذکور قبل از آنکه جرقه ی شورش در میان قبایل شنوار و مهمند در غرب خط تحمیلی " دیورند" را ایجاد نمایند، طرح یک کودتا را در غیاب شاه بنام " طرح پتیاله" که اصلاً یک طرح انگلیسی بود، چیده بودند.

درصفحهٔ (186) " نگاهی به عهد سلطنت امانی" تألیف هموطنی بنام (سید رسول)، تحت عنوان " تخت لرزان پادشاه " چنین میخوانیم : **″ . . . نورالمشایخ حضرت فضل عمر مجددی بعد از قیام پکتیا به هند رفته بود و از دیره اسمعیل خان ناظر رویداد ها بود و به فعالیت های ضد امانی اش سر و صورت میداد. در 28جنوری 1928 در قریه کوچک (پتیاله) درشمال دیره اسمعیل خان عده کثیری از علما تشکیل جلسه داده موضوعات عمده را مورد بحث قرار دادند. نورالمشایخ امور کابل را به حضرت محمد صادق المجددی و محمد معصوم پسر 22 ساله ی شمس المشایخ گذاشته بود. حاجی دوست محمد وظیفه داشت که عند الضرورت به دوکی، لورالیا، و تل رفته مردم را به قیام تشویق نماید. ملامحمد حسن و عبدالرحیم باید به خوست و ملک بلند خان به جدران و ملک غلام خان به گردیز می رفتند. . . حضرت محمد صادق مجددی با محمد معصوم مجددی عازم پکتیا گردیدند. آنها با هیئت معیتی شان در دوهم دسمبر به قریه (سراخیل) در نزدیکی های (مچلفو) وارد گردیدند. اوشان فتوای کفر امان الله را که از طرف چهارصد ملا امضا شده بود با خود داشتند،مجدداً به جاجی رفتند که در آنجا دستگیر و بکابل اعزام گردیدند. . ."**

انگیزه این طرح در همچو یک موقع حساس این بود که چون اعلیحضرت مصروف سفر اروپا بوده و محمد ولیخان وکیل مقام سلطنت در افغانستان است، با براه اندازی یک کودتای نظامی ازسوی طرفداران جنرال نادر به شمول برادر او(شاه محمود که

درهمین شب و روز حاکم اعلای مشرقی بود)، مامورین بلند رتبه یی که با سفارت انگلیس در کابل رابطه ی نزدیک داشتند و افراد نظامی شامل این گروپ، محمد ولیخان را دستگیر و قدرت در اختیار کودتا چیان بیفتد تا متعاقب آن نادر و برادران وی از فرانسه بکابل خواسته شده و به اریکه ی قدرت نشانیده شوند. در جلسات خصوصی این طرح که گفته شده نماینده ی استخبارات هند برتانوی نیز اشتراک داشته است ، تاریخ آغاز کودتا، هشتم ماه مارچ 1928م تعیین شده بود.

آقای سیدال یوسفی مؤلف کتاب " نادر چگونه به پادشاهی رسید؟ "، ضمن افشأ این سلسله حقایق که متکی بر اسناد محرمانه، ولی افشا شده از جانب انگلیسها میباشد، متذکر میشود که : **" مرکز اصلی عملیات، جلال آباد و شخصی که رول درجه اول را درین توطئه بدوش داشت، شخص شاه محمود حاکم اعلی مشرقی بود که در عین زمان بحیث حلقه ی وصل بین توطئه کننده گان، نادر و دیگر برادران خود در جنوب فرانسه اجرای وظیفه مینمود. البته توطئه ی کودتا قبل از بازگشت شاه بکابل، از سوی عبدالعزیرخان بارکزایی وزیر حربیه و و کیل دوم مقام سلطنت که در عین حال با " نورالمشایخ" رابطه ی پیری و مریدی داشت و برادرش حاکم اعلای سمت جنوبی بود، افشا و کودتا ناکام شد. "**

همچنان اینک ، سندی را در اینجا نقل میکنیم که بتاریخ بیست و هفتم ماه جنوری سال 1928 میلادی ازطرف یک منبع جاسوسی انگلیس (دفتر اطلاعاتی بلوچستان – کویته) عنوانی دفترمرکزی هندوستان فرستاده شده وازآرشیف هندبرتانوی بدست آمده است. این سند، وجود پلان کودتا، دست داشتن مقامات انگلیسی و نادر و برادرانش علیه اعلیحضرت امان الله خان را به اثبات میرساند:

" محرمانه

No :R.S.3./12/N.G.o3.

دفتر اطلاعاتی بلوچستان

کویته، 27 جنوری *1928*

کرنیل عزیز ! چنانیکه در تلگرام دیروزه ام اطلاع داده بودم، ملاحاجی دوست محمد از دیره اسماعیل خان مراجعت کرد. من وی را ملاقات نمودم. او با ملا عبدالرحیم که نام اصلی وی ملامحمد حسن بود به هرنایی سفر نموده و قصد داشت از طریق لورالایی و دوکی به وسیله موتر به دیره اسماعیل خان برود، ولی وضعیت راه باعث شد که تغییر فکر داده بوسیله دیل سفر *نمایند. در دیره اسماعیل خان آنها با حضرت صاحب ملاقات نمودند. دراین ملاقات که برمحورفرضی شورش خوست و* همچنان شمولیت یک و یا چند نفر از پسران سردار محمد ایوب خان دور میزد، ملاهای بسیار دیگری نیز حضور داشتند. از معلوماتی که من بدست آورده ام نهایی شدن بخش اخیر این پلان به تصمیم حضرت صاحب محول شده و برای من محقق گردید که هم حضرت صاحب و هم ملا های شورشی وی به این قسمت پلان (شمولیت پسران محمد ایوب خان) موافقت ندارند. و مردم سمت جنوبی با هر انحرافی از یک شورش خالص دینی و یا حالتی که برای تصاحب تاج و تخت از امان الله خان باشد، مخالف اند وفکرمیکنند که در چنین حالاتی موضوعات مهم به هم مخلوط گشته حمایتی را که مردم جنوبی در رابطه با چنین یک قیام دینی ای از دیگر نقاط افغانستان توقع داشته باشند، به مخاطره خواهد افتاد. . به نظر میرسد دو نفر اشخاصی که نام های شان معلوم نیست به دیره اسماعیل خان رسیده اند. این افراد

که از قبیلهٔ احمد زایی هستند، با محمد اکرم در (بانز برایلی) و عبدالقادر درلاهور ملاقات کرده اند. آنها به این قصد آمده اند که دو نفر اشخاصی را که در بالا از آنها یاد نمودیم ، کمک کنند تا مخفیانه به افغانستان داخل شوند. هدف اصلی هم در این بود تا یک نفر به سمت جنوبی و شخص دیگر به سمت مشرقی بروند. این اشخاص با حضرت صاحب ملاقات کردند و پیشنهادات شانرا مطرح ساخته طالب کمک گردیدند؛ ولی حضرت صاحب قبول نکرد و علاقه ای به رفتن شان در جنوبی نشان نداد. او به آنها گفت که میتوانند اجازه داخل شدن به سمت مشرقی را داشته باشند، نه جنوبی را. به نظر میرسد که برای چنین فراری به داخل افغانستان، تاریخ هم تعیین شده و آنهم شبی از شب های ماه برات میباشد. به تعقیب اظهاراتی که مبنی بر عدم همکاری از طرف حضرت صاحب بود، ایلچی هایی به داخل فرستاده شدند تا تغییرات لازمی برای این پلان اتخاذ شود . . . علما بعد از مباحثات بسیار قبول کردند که تماماً حرکات و یا فیصله های شان مطابق به شریعت است . آنها به این فیصله رسیدند که باید یک قیامی صورت بگیرد. بنابران، دو نفر ملا به نامهای مستعار محمد حسن و عبدالرحیم و همچنین شخصی بنام محمد جان دیره اسماعیل خان را به قصد جنوبی ترک گفتند تا قبایل زدران و منگل را برای شورش آماده سازند. همچنین ملک بلند به قصد زدران و ملک غلام خان پسر ملک سردار (مربوط قبیلهٔ گورباز) دیره را به قصد گورباز ترک گفته اند. . . چنین معلوم میشود که ملک های قوم غلزایی در دیره اسماعیلخان همه طی ملاقات های محرمانه ای با حضرت صاحب دیدار نموده ، کمک های قبایل شانرا وعده کرده اند. زمانیکه مخبر ما دیره را ترک نمود، ملک های ذیل هنوز در آنجا بودند: زرین خان، خواجک، محمد خان ، ملا خیل. . . زمانیکه شورش آغاز شود به مخبر ما ملا دوست محمد که قرار است معلوماتی را از حضرت صاحب بدست آورد، وظیفه داده میشود تا از طریق دوکی و لورالایی و تل به محل حوادث سفر کند و غلزایی هایی را که مراجع میکنند، تحریک

نماید. اشخاص ذیل نیزدر این پلان شمولیت دارند: عبدالحکیم خان والی غزنی، عبدالعزیزخان وکیل وزارت حربیه، اف. ام شاه محمود والی سمت مشرقی، فیض محمد خان وزیر معارف و محمد عثمان والی سابق قندهار . . .{ اسناد دیگرهمچنان نام های شیراحمدخان رییس شورای زمان امانی، محمد یعقوبخان و ملک زلمی منگل رانیزثبت کرده اند}

تاریخ این شورشی که درپیش است ، پانزده رمضان مصادف با هشتم مارچ تعیین شده . .مخبرما بیان داشت که دو نفر از منسوبین نزدیک حضرت صاحب بنام محمد صادق (برادرجوان ترحضرت) و محمد معصوم برادر زاده اش در کابل فعال میباشند. . . قراراست چند نفراز ملا های ذیل نیز در دیره اسماعیل خان حضور به هم رسا نند: سید امیر زرمت یکی از ملا های قریب و خویشاوند به ملا جنگی خان، ملای قوم گورباز، ملا کریم خان خروطی و ملا خان میر..."

اینجاست که دشمنان ترقی و پیشرفت افغانستان به رهبری استخبارات بریتانیا وحضرات شوربازار، علی رغم شکست شان در طرح کودتا، نقشه ی سقوط اعلیحضرت امان الله خان را به شیوه ی دیگر و از نقطه ی دیگر آغازنمودند. این نکته را نیز باید بعرض برسانم که همین منبع استخباراتی درکویته، ضمن ارسال راپورتاریخی بیست و یکم ماه فبروری 1928م خویش عنوانی مرکز هند برتانوی متذکر میشود که:

" نمایندۀ تجارتی افغانی در کویته به نظر من شخص مخالف با امان الله خان بوده با خبر از حرکاتی است در حال تکوین میباشد. . . این شخص تمام اخباری را که عکس های روی لچ ملکۀ افغانستان را نشان میدهند، به مجرد دستیابی خریداری نموده به افغانستان میفرستد. . .اویک روشی را که آگنده از نفرت است، به مقابل

ملکه در پیش گرفته ...خلاصه مخبرمن که متأسفانه به اندازۀ خودم برواقعیت ها آگاهی ندارد، میگوید که بدون شک چیز هایی در دیره اسماعیل خان میگذرد که وی نمیداند. بقول وی " حتی کسی که هیچ معلوماتی از خدمات اطلاعاتی نداشته باشد، میتواند درک کند که یک آش درحالت پختن است... "

شورش شینوار :

وقتی نقشه ی کودتا خنثی گردید، دشمنان داخلی و خارجی در صدد طرح نقشه ی ماهرانه تر دیگرشدند. استعمار انگلیس که تا آنزمان درمیان قبایل دو طرف خط " دیورند " کار و نفوذ کرده بود، بخوبی میدانست که نقطه ی ضعیف دولت امانی اگر چهارسال قبل خوست و کوهستانهای پکتیا بود، حالا هم نقطه ی ضعیف و خط شکننده ی دیگر، همان قبایل سرحدی با اندک تفاوت میباشد. بنابرآن، این بار و در قدم اول، قبایل " شینوار" و " مهمند" را برگزیدند. بویژه از این لحاظ که قبلاً " اجنت " های آنان به شمول شاه محمود خان، " نورالمشایخ" و دیگران بطورکافی با تبلیغات تخریبی و توزیع عکسهای ملکه ثریا و غیره در میان قبایلیان سمت مشرقی کار کرده بودند. قبل از ادامه ی این موضوع، قابل ذکر میدانم که مقامات هند برتانوی قبلاً در پاسخ وزیر امور خارجه ی کشورشان که علیه عقد قرار داد سا ل (1919 میلادی) با افغانستان اعتراض کرده بود، نوشته بودند: **" با آنکه فرصت استحصال مطلب بنابر معاهده ی رسمی با افغانستان از دست رفته است، ولی امید رسیدن به هدف ازطریق غیر مستقیم موجود است ."**

بنابرآن، مقامات برتانوی در سال 1928 و 1929 میلادی وقتی شرایط از داخل مساعد شد، اجنت های ورزیده ی خویش ازان جمله " ریچارد مکانچی " و " کلنل لارنس" (1) را ظاهراً بنام مستعار "ایرمنشاه" به سرحدات افغانستان فرستادند تا در تسریع و تنظیم امور شورش ضد امانی با توطئه گران داخلی بذل مساعی کنند. همچنان، مقامات هند برتانوی یک حواله ی وجه ششهزار کلداری را که در آن زمان پول هنگفتی بود، در اختیار مسوول بخش جاسوسی سفارت خویش بنام " شیخ محبوب علی " در کابل قرار دادند. "جهانگیرخان" کونسل انگلیس در جلال آباد و کونسل و جاسوسان آنها در قندهار، کابل و شمالی بصورت بی سابقه یی فعال شدند. انگلیسها غرض به سر انجام رسانیدن نقشه ی خود، عناصر ضد امانی را که در عین زمان با دربار نیز نزدیکی داشتند مانند محمودسامی، شاه محمود خان حاکم اعلای مشرقی، محمد گل خان مهمند قوماندان عسکری مشرقی ، سردار محمد عثمان خان نایب الحکومه ی سابق ولایت قندهار، غوث الدین خان احمد زایی ، سردار فیض

محمد ذکریا، نورالمشایخ، سید شریف کنری رییس تفتیش وزارت حربیه، محمد علم خان شنواری ، محمد افضل خان شنیواری ، سردار شیر احمد خان بهسود وال (بعداً قوماندان عسکری جلال آباد)، امرالدین هندی حاکم اعلای جنوبی و امثالهم را در اختیار داشتند.

برای نخستین بار بعد از شورش پکتیا، رفت و آمد های مشکوک، تبلیغات عریان ضد سلطنت، دهاره بازی و حرکات مختل کننده ی امنیت در مناطق سرحدی آغازیدن گرفت. محمد ولیخان وکیل مقام سلطنت و متصدی امور خارجه در چنین حال و احوال، آقای (ب. ج. گولد) شارژدافیر سفارت انگلیس در کابل را احضار نموده بوی تفهیم نمود تا به حکومت متبوعش اطلاع دهد که دست از خصومت علیه منافع ملی افغانستان بر دارد و آنانی را که در هندوستان و نواحی سرحد به تبلیغات و فعالیتهای

ضد دولتی می پردازند، یا به دولت افغانستان تسلیم دهد و یا آنان را زیر نظر و کنترول بگیرند. ضمناً محمد ولیخان لیستی از مخالفین، رهزنان و اختلال گران امور امنیت داخلی را به شارژدافیر مذکور تسلیم نمود تا به حکومت متبوع خویش برساند. گفته شده که اسم حبیب الله کلکانی، محمد اعظم میدانی و سید حسین چهاریکاری نیز بعنوان اخلال کننده های امنیت شامل لیست مذکور بوده است .

درهمین شب و روز، دستگاه عریض و طویل جاسوسی هند برتانوی وسیعاً بکار افتیده و دقیقاً در راه سقوط سلطنت امان الله خان فعال شده بود. تا آنجا که مقامات دولت افغانستان از آن مطلع شده و بعضی از جاسوسان و شبکه های آنها در شهر کابل را شناسایی و دستگیر هم نمودند. مثلاً، رابطه ی مخفی محمود سامی با " رحمت خان" نام که ملازم سفارت برتانیه درکابل بود و راپورهای ارائه شده ی آنها افشا گردید. "تصدق علی" راننده ی موتر شخصی شاه و " مادام سی" معلم خانه گی افراد خانواده ی سلطنتی شناسایی شدند. جاسوس دیگر که مجهز با پول و کارتوس و یادداشتها و . . . بود وهمه روزه با ریش و دستار جلو درب ورودی وزارت حربیه کشیک میداد، دستگیر شده نه تنها به جرم جاسوسی اعتراف نمود، بلکه وجود " کلنل لارنس" مشهور و فعالیتهای جاسوسی وی در سرحدات افغانستان را نیز افشا کرد. ملا عبدالعلیم چهار آسیابی و ملا نورعلی کهنه فروش که شدیداً دست به تبلیغات ضد شاه میزدند، بحیث جاسوسان انگلیس دستگیر شده و مقدار زیاد روپیه ی هندی و مکاتیب ارتباطی انگلیسها از جیب و منزل آنها بدست آمد. درغیر آن هم به تعداد زیادی از جاسوسان انگلیسی به شکل وقیافه ی (ملا و ملنگ و فقیر و روحانی و . .) در کوچه و بازار و مسجد و مدرسه و شهر و ده سر گرم پیشبرد درامه ی ننگین بربادی افغانستان بودند.

قبلاً گفته آمد که اعلیحضرت امان الله خان به سلسله ی اصلاحات اقتصادی، اجتماعی، رسم "بدرغه " را که نوعی از راهگیری زور گویانه بوده و مخصوصاً خوانین قبیله ی غلزایی ازان مدرک درآمد همیشه گی داشتند، ممنوع قرار داد و در میان قبایل " شینوار" و " مهمند" نیز که اینسوی خط تحمیلی " دیورند" می زیستند، سر شماری نفوس، توزیع تذکره ی تابعیت وجلوگیری ازقاچاق مواد فی مابین هند و افغانستان را به راه انداخت که طبعاً سران مفتخوار قبایل مذکور بدین مناسبت دل خوشی از شاه و سلطنت او نداشتند و حتا قبیله ی بارکزایی که شاه و مادرش منسوب بدان بوده و از زمره ی پشتیبانان اصلی و سنتی سلطنت بحساب میرفتند، نسبت به اینکه شاه، قبلاً امتیازات درباری و اقتصادی سران آنرا برهم زده بود، آزرده خاطر بودند. قبیله ی بارکزایی قندهار قبل ازآن، تنها یکتعداد از جوانان شان را برای خدمت در " رسالۀ شاهی" بکابل میفرستادند و از خدمت سربازی معاف بودند، اما، نظامنامۀ عسکری که خدمت سربازی را اجباری میساخت، احساسات آنها را نیز برانگیخت. بنابرآن، دشمن، این حساسیت را دریافته و این تار نازک و گسستنی میان قبایل و سلطنت را با مهارت در دست گرفت. جاسوسان انگلیسی و عاملین داخلی آنها با توزیع سکه و وعده و وعید های مزورانه، غلزایی ها را وظیفه دادند تا یکتعداد از افراد قبیله ی " شینوار" را که معمولاً از منطقه ی غلزایی ها عبور و مرور مینمودند، به قتل برسانند تا جرقه ی شورش به وجود آید و نیز به غلزایی ها وعده داده شد که هیچ منبع رسمی، خون مقتولین را باز خواست نخواهد کرد.

به روایتی در طرح این نقشه ، غلام صدیق خان نیز سهم داشت. بدین گونه که او فکر میکرد وقتی شورش آغاز شود، شاه او را بحیث نماینده ی دولت غرض آرام ساختن قبایلیان توظیف مینماید و وی هم با فرو نشاندن شورش، نزد شاه "کریدت " گرفته به شوکت بیشتر نایل خواهد آمد. ولی هیچ سند محکمی تاحال در این زمینه ارائه نشده

است. وقتی غلزایی ها چند تن از " شنواری" ها را به قتل میرسانند، اهالی قبیله ی " شینوار"، قاتلین را دستگیر نموده به نایب الحکومه گی جلال آباد تحویل میدهند تا از آنها بازخواست قانونی صورت گیرد، مگر مقامات دولتی جلال آباد به شمول (محمد گل مهمند) که دراین زمان قوماندان عسکری آن ولایت است ، برخلاف انتظار شینواریها، قاتلین را رها میکنند. این ، درحالی است که هم انتلجنت سرویس انگلیس به سران قبیله ی " شینوار" پول هنگفت تقسیم نموده تا دست به اقدام مسلحانه علیه حکومت بزنند و هم محمد گل مهمند قبل ازان با جانبداری ناشیانه و توطئه آمیز ازقبیله ی " مهمند" و درعین حال، با توزیع تذکره بصورت یکطرفه به قوم " شینوار" ، موجب خشم آنها را فراهم آورده و تبلیغات یکعده از روحانیو ن فراری نیز بدون وقفه بر ضد سلطنت امان الله خان ادامه دارد. محمد گل خان مومند که دردوران سلطنت جنرال محمد نادر، بحیث وزیر امورداخله مقرر شد، اقدامات بسیار زیان باری را درجهت طرد زبان فارسی دری و جابجایی زبان پشتو درمعارف ودوایرکشور به راه انداخت. و زمانیکه درسال 1932 م بحیث رییس تنظیمه ی مناطق شمال افغانستان فرستاده شد، علاوه ازتعمیم تعصبات زبانی و قومی، حتا نام ها، نشان ها و آثار تاریخی را تا آنجا که برایش مقدور بودمحو و نا بود کرد .این شخص، آنقدر غرق در تعصبات قومی و زبانی بود که هزاران خانواده را از نواحی مرز (پاکستان – افغانستان) به سمت شمال مملکت انتقال داده برای آنها زمین های زراعتی، ماموریت های دولتی و امتیازات دیگراعطا نمود که این حرکت، طبعاً حساسیت های ملی و محلی را بوجود می آورد و موجبات برخورد های مسلحانه، افتراق قومی و زبانی و انزجار همه گانی را در پی داشت. ساکنان شمال کشور شهادت میدهند که محمد گل خان مومند، در ولایات مختلف کشور مانند پروان، هلمند، زابل، قندهار، غزنی، فراه، مزار، بامیان، فاریاب، بغلان، قندوز، بدخشان، جوزجان و جا های دیگر، سنگ نوشته ها، مقبره ها و اماکن تاریخی را که

متعلق به سلاله ی فارسی، ترکی، مغلی، سامانی و . . . بودند یا ویران نمود و یا نام آنها را به پشتو مبدل کرد. روان شاد " محمد صدیق فرهنگ" در صفحه ی (635) " افغانستان در پنج قرن اخیر" راجع به محمد گلخان مومند چنین مینویسد : **" در دورۀ پادشاهی محمد نادرشاه، محمد گل خان مومند وزیر داخله، تحریکاتی را در جهت تعمیم زبان پشتوو طرد زبان دری نه تنها از دوایر دولتی، بلکه از موسسات تعلیمی و حتی خانه و بازار آغاز کرد. شاه نخست او را بعنوان رییس تنظیمه به قندهار فرستاد تا اقداماتش در مناطق پشتو زبان محدود مانده موجب بروز رد عمل در سایر مناطق کشور نشود، اما در سال 1932 تغییرفکر داده او را به همان عنوان به ولایات شمالی فرستاد و در آنجا محمد گلخان، نظریۀ برتری خواهی قومی و لسانیش را در اجرا گذاشت. "**

وی باز در صفحه ی (637) اثرمتذکره چنین مینگارد : **" هم زمان با برنامۀ تعمیم جبری زبان پشتو، اجراآتی هم در زیر نظر وزیر معارف { محمد گل مومند} در جهت تبلیغ ایدئولوژی ناسیونالیستی- نژادی همانند ایدئولوژی حزب نازی در آلمان روی دست گرفته شد وسعی بعمل آمد که تاریخ افغانستان هم بر اساس نظریۀ مذکور تدوین و تدریس شود. اصطلاحات نژاد پاک آرین و قوم شریف آریایی و امثال آن مُد روز گردید و نویسندگان تشویق شدند تا آثاری مبنی بر برتری نژاد مذکور و ارتباط بعضی از اقوام افغانستان به آن، نگارش دهند. در نتیجه، شاگردان از تاریخ واقعی کشور شان بی خبر ماندند و بجای آن مغز های شان با یک رشته مطالب نادرست انباشته شد که چون با بی میلی می آموختند، در کمترین زمان به فراموشی میسپردند، اما زیان از همه بزرگتری که از تطبیق این برنامه به کشور عاید گردید، پیدایش بد بینی و بی اعتمادی در بین اقوام مختلف**

بود که نتیجهٔ حتمی تبعیض و تفریق است ..."

محمد گل خان مومند

نوت :محمد گل مهمند، کسی بودکه درجنگ استقلال با جنرال صالح محمد خان ازجبههٔ خیبرفرارکرد و به تعداد چهاصد شهید راه آزادی را در میدان جنگ رهانمود. گفته شده که هردوی آنها ازانگلیسها طلا بدست آورده بودند تا مرتکب چنین عمل ننگین شوند. بعداً هم با توطئه ها یش در راه سقوط سلطنت امانی نقش بازی کرد و با همدستی با جنرال نادر و برادران وی تا توانست علیه ملیت های شمال کابل زور گفت ، اهانت روا داشت و کشتار کرد. (خواننده های گرامی میتوانند مطالب بیشترو عمیقتری را پیرامون افکار و اعمال متعصبانه و افتراق آمیز محمد گلخان مومند در دوران پادشاهی نادر- ظاهر، درآثار گرانسنگ " افغانستان در مسیرتاریخ" ، " افغانستان در پنج قرن اخیر" و سایت های انترنتی هموطنان ما مطالعه فرمایند)

گفته شده که هیأتی ازملاهای رجعت گرای قبایل به شمول عده یی از روحانیون دراوایل ماه جولای سال 1928 میلادی، یعنی پس از مراجعت شاه امان الله از اروپا، وارد کابل شده ضمن دیدار با اعلیحضرت ، اعتراض شان دربرابر رفع حجاب زنان را تقدیم کرده آنرا " اهانت مستقیم مذهبی علیه مسلمانان" خواندند. اما، اعلیحضرت، ضمن صحبت جوابیه ی خویش، خطاب به هیأت گفت :" **هروقت زنان دهاتی وکوچی ها چادر به سر کردند، آنوقت شما مجدداً نزد من بیایید و منهم در آنصورت امر خواهم کرد که زنان دربار نیز چادر بسرنمایند. ."** روز چهاردهم ماه نوامبر سال 1928 م ، یعنی پس از همین ملاقات بود که شورش مسلحانه ی ضد سلطنت امانی از قبیله ی " سنگوخیل" و " علی شیرخیل" در شینوار آغازشد. شورشیان ظاهراً به رهبری دو تن ازشینواریها بنام های " محمد علم" و " محمد افضل"، حمله ی نا گهانی را بالای پایگاه های حکومتی در " پیشبولک" و " اچین" انجام داده کندک کوهی مستقر دران جا را اشغال نموده در عین حالیکه سیستم تلفون و تلگراف میان شهر جلال آباد و " دکه " را از میان بردند، دست به غارت و چپاول اموال و دارایی های دولتی نیز یازیدند و حتا کاخ ها و عمارات دولتی درشهر جلال آباد را بیرحمانه به آتش کشیدند. روحانی هایی که این شورش مسلحانه علیه سلطنت امانی را درخفا پشتیبانی میکردند، عبارت بودند ازفضل عمرمجددی ، محمد صادق مجددی، " حافظ صاحب فقیر آباد"، " آخند زاده محمد شریف" ، "عبدالواحد" ، " عبدالله"، " فضل الرحیم "، " مولوی محمد طیب" و دیگران.

بعضی ازمؤرخین ما، نخستین جرقهٔ ی این آتش شورش را ظاهراً در قتل چند نفر شینواری توسط کوچی های غلزایی نشان داده مینویسند که علی رغم آنکه قاتل یا قاتلان توسط شینواریها دستگیر و به مقامات حکومت محلی سپرده شدند، مگرمقامات حکومتی توجهی بدان مبذول نداشتند و لهذا افراد قبیلهٔ شینوارعصبانی شده دست

به شورش زدند. مؤرخین همچنان نوشته اندکه در بحبوحهٔ این وضع وحال، محمد گل مومند که درآن زمان قوماندان نظامی ولایت ننگرهار بود، بجای آنکه وظیفتاً در خاموش سازی شورش اقدام بعمل می آورد، باساس بهانه یی بطرف کابل میرود تاشورش علیه دولت گسترش یابد.

رهبران شورش شینوار(محمد افضل و محمد علم) در روز های اول سال 1929 میلادی این قطعنامه را صادرکردند که غالباً با اشاره و همکاری دستهای پشت پرده صورت گرفته باشد :

*** درقدم اول باید حکمرانان کشوراصلاح شوند که به رشوت ستانی عادت کرده اند، فساد اداری رایج شده و احکامی را که صادر میکنند، خلاف شریعت است.**

*** آرامگاه آخند زاده صاحب هده محل مقدس بوده ومرکز ملاقات و گرد همآیی علما و مشایخ به حساب میرود و علما در آنجا قبول نمودند که اصلاحات را لغو کنند که برضد شریعت است و امان الله خا به قتل برسد و خوگیانیها با بیست هزار نفر عسکر کابل را که در آنجا نود هزار نفرعسکربودند مورد حمله قرار دادند و در نمله آنها را شکست داده افسران شانرا دستگیرنمودند که رهبران شان یک نفر اعتمادی امان الله خان بنام محمود یاور بود.**

*** تمام ارتباطات با کابل قطع گردد.**

*** شهرجلال آباد در محاصره قرار دارد، طرفداران حکومت کابل دشمنان اسلام اند که در شهر زند گی میکنند و عساکر قبایلی از ترس اینکه مردمان بی گناه به قتل میرسند، حمله نکردند.**

***ما در اینجا بعضی از بی نظمی های امان الله خان را تذکر میدهیم. اینهمه نا آرامی، موضوع شخصی نیست ، بلکه اصلاحات است که باید چیده شود.**

الف)وی کود {؟} اصلاحات خود را تشکیل داده و شریعت را نا دیده میگیرد.

ب) هیچ دعوا و موضوع بدون اسناد و شواهد تطبیق نگردد.

ج)گرفتن چهارزن توسط قرآن اجازه داده شده آنرا به یک زن تقلیل داده ازدواج متعددرا منع کرد.

د)طلاق اجباری خانم های مامورین رسمی.

ه) قطع کردن موهای زنان و از بین بردن چادری و لُچ ساختن بازو ها و پستانها.

و)برطرف کردن پردۀ زنان

ز)فرستادن دختران جوان به اروپا

ح) تغییر دادن روز جمعه و پنجشنبه

ط) تشویق و ترغیب مردم به رشوه و فساد

ک) در روز افتتاح لویه جرگه به پیغمبراسلام بی حرمتی نموده

*** قبل ازعودت از اروپا، این اصلاحات را نافذ ساخته بود که علیه شریعت است . اما بعد از عودت از اروپا، اصلاحات شیطانی خود را علناً به مردم اعلاننمود. چون مردم افغانستان حنفی مذهب اند، تصمیم گرفتند که وی را خلع نمایند**

*** اسلام تمام عناصر تمدن را در خود دارد، البته مذهب و خود را مردم میخواهند که آزاد نمایند**

*** به تمام برادران مسلمان اطمینان میدهیم هنگامیکه امان الله خان خلع گردید، نفوس افغانستان پادشاه دیگری را طبق شریعت انتخاب خواهد نمود. من محمد علم شینواری به اساس موافقت علمای مشهور، بدون انگیزۀ شخصی این چیز ها را جهت عظمت و بزرگی اسلام به عهده خود گرفتم**

*** تلفات ما به صد نفر نمی رسد، زیرا مردم آنرا غیرت مذهبی تلقی میکنند**

*** قیام قبایل جنوبی و شمالی و جمع شدن قبایل شرقی برای حقانیت است و هیچکس ازحکومت طرفداری نمیکند و همه با ما هستند**

*** هیچ چیز و موضوع به قسم راز باقی نمی ماند، دوست و دشمن حقایق را درک کرده اند. من پیشنهاد میکنم که اخباری بنام " الامان" چاپ شود تا خبر هایی که در " امان افغان" چاپ میگردد، خنثی سازد"**

شاه، همانند اشتباهات قبلی اش، خطرات ناشی ازاین شورش را دراول دست کم گرفت و یا اطرافیانش به وی چنین تلقین کردند، اما وقتی لشکر ایلجار شورشی خواستند پس از تصرف و غارت شهر جلال آباد به سوی کابل حرکت نمایند، شاه نگران شده اولاً دو قطعه ی عسکری را بمنظور سرکوب آنها گسیل نمود و پس از آنکه قطعات مذکور هزیمت کردند، هیأت هایی را غرض مذاکره با رهبران شورشی و جلو گیری از پیشرفت آنها به سوی کابل نزد آنان به جلال آباد فرستاد که نتیجه ی مثبتی حاصل نیامد.

هرچند شاه، دربرابرموج شورش اخیرکوتاه آمد و بخشهای بزرگی از اصلاحات قبلی را ملغی اعلام نمود، ولی تا آنگاه، دسایس دشمنان ، عمیقاً مؤثر افتاده بودند.

این توطئه ی بزرگ که به سرعت مناطق زیادی تا نزدیکی های پایتخت را در بر گرفت، شاه را که دیگر از سفر اروپایی اش به وطن برگشته بود و همچنان، اراکین دولت وی را چنان مصروف و پریشان ساخت که هیچگونه تدبیر و تصمیم آنها در راه جلوگیری ازبحران کارگر نیفتاد. زیرا ازیکطرف اختلال در افکار و اراده ی شاه به وجود آمده بود و از سوی دیگر، مامورین عالیرتبه ی مُلکی و عسکری که ظاهراً به شاه نزدیکی نشان میدادند، در قضایا دست غرض داشتند.

نقل فرمان اعلیحضرت غازی امان الله خان پیرامون الغای قوانین و مصوبات :

" برخاطرصداقت مظاهر رعایای عزیزم پوشیده مباد که اولاً به تحریک سرانگشت دشمنان داخلی و خارجی، بعضی از قبایل سمت مشرقی تحت تأثیرات مخالفین این ملک و ملت نا دانسته در آمده و بر علیه حکومت متبوعۀ خود عصیان ورزیده درنتیجۀ ضد بیجا و بی سبب با موال و عمارات حکومتی در بعضی حصه های سمت مشرقی و به اسباب و سامانیکه دران موجود بود خسارت رسا نیده اند یا در جنگ اشتراک کرده اند. چون من خوب میدانم که این حرکات فقط به سبب تحریکات مخالفین نا دانسته و نا خواسته سر زده است، لهذا من هیچکسی را برای این حرکت ارادۀ جزا دادن ندارم و عفو نموده ام. یک اولاد هرقدر ابراز نادانی بکند، ولی پدر هیچگاه آنها را به نظر دشمن و مخالف ندیده وازخود جدا نمیکند. همچنین واقعات آنجایی نسبت به تلف اموال و سامان را من به همین نظر دیده و به شما اطلاع میدهم که شما نادانسته بدینصورت موجب تقویت اشرار میگردید، بعد ازین دست از اینطور حرکاتی که مخل

امنیت و اهالی شهرها و محلات خود تان میشود بکشید تا هم خلق خدا آسوده وهم شما به موجب این عفو نامه از بازخواست حکومت فارغ گردید.

دوم) درباب بعضی افواهات و شایعات که نسبت به حرکات من و خلاف بودن آنها به شرع شریف در بعضی حصص سمت مشرقی انتشار یافته است و مخالفین صاحب غرض آنرا مستمسک خود ها قرار داده موجب شکستن اتفاق این ملت و حکومت گردیده اند، من محض برای دو باره بهم آوردن این اتفاق که روح و روان و حیات مملکت شمرده میشود، بعضی مطالب را که حسب مسموع اسباب هیجان گردیده بود اصلاح نمودم. هرچند مطالب مذکوره در جرگه ها از طرف عموم وکلای افغانستان پیشنهاد یا قبول شده بود، اما چون امروز موجب آزردگی و هیجان گردیده است ، من هرفقره را بصورتی که در ذیل این اعلان می بینید اصلاح نموده ام. اگر علاوه برین، مواد دیگری باشد آنها را هم مجلس اعیانی که در فقرۀ (2) ذکر شده است مذاکره و اصلاح خواهد نمود.

***1*-مشهورشده است که من نعوذ بالله منها در احترام به خیرالبشر علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات کمی کرده ام، ثم نعوذ بالله منها. من ازین خبر آنقدر متأثر و غمگینم که از هیچ چیزدیگر در دنیا غمگین نخواهم شد. منکه هر وقت در نماز و خارج نماز درود ها به روح پرفتوح حضرت سرور کائنات می خوانم، چطور میتوانم که در احترام آنحضرت صلی الله علیه وصلم ادنا شائبه بخاطرخود راه بدهم؟ من به ملت عزیز خود تسلی و اطمینان میدهم که من محبت واحترام رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) را سرمایۀ ایمان و سعادت دارین خود دانسته و شرط اول صادق بودن به کلمۀ (لاالله الاالله محمد رسول الله) را احترام و محبت به حضرت ختمی مرتبت میدانم، این افواهات بی سر وپا فقط ازطرف مخالفین صاحب غرض و دشمنان این ملک و ملت اسلامی نشر و شایع میشوند، مثلیکه بارها به شما یاد آوری کرده ام، باز به شما**

خبر میدهم که از مکاید و فتنه و شرارت این دشمنان مملکت غافل نبوده و برقول هرکس اعتماد نکنید تا موجب تفرق کلمهٔ ملت نشوید.

2- به تجربه پیوسته است که پیشنهاداتی را که وکلای ملت در جرگه ها قبول میکنند بازهم علما به آن اعتراض مینمایند، سبب آن بوده است که در زمرهٔ وکلا، علمارا مردم انتخاب نکرده بودند. اگر چه برای انتخاب علما هیچ ممانعتی از طرف من نبوده است . برای رفع این نقیصه، چنان چاره سنجیده شد که یک مجلس دایمی درخود مرکزکه اقلاً پنجاه نفر عضو داشته و از علمای منتخب و مشهور(که انتخاب آنها را سایر علمای افغانستان کرده خواهند بود) وسرداران و خوانین ومامورین صاحب اختصاص مرکب خواهد بود، تشکیل میشود تا هرچیزی را که مجلس وکلا فیصله کند، مجلس اعیان فوق الذکرنیز آنرا غور خواهد کرد. مخصوصاً اطراف دینی مسایل را تاتمام مطابق احکام شرع شریف و مذهب حنفی باشد، تا مجلس هذ اتصویب مواد مذکور را ننماید در معرض تعمیل گذاشته نخواهد شد. در نظامات موجوده نیز آنچه را مجلس مذکور خلاف شرع شریف بیابند اصلا ح نمایند. اعضای مذکورمعاش معقول خواهند داشت.

3- قبل ازین نیز تقرر مدعی العموم را در نظرداشتم، چنا نچه نظامنامهٔ آن به شورای دولت ساخته شده بود. حالا که آنرا ملت مطالبه میکند، تقرر آنها را تحت یک نظامنامهٔ معین منظورنمودم .

4- دخترهاییکه درخارج برای تعلیم فرستاده شده اند بخیال بعضی ها رسیده است که آنها به ممالک غیراسلامی فرستاده شده اند، حاشا وکلا! آنها درممالک غیراسلامی نرفته فقط درترکیه برای تحصیل طبابت مخصوص زنانه که در وقت ضرورت زنهای مسلمان مجبور به علاج از طرف طبیب های مرد نباشند، ارسال گردیده اند. مکتبی را که آنها دران درس میخوانند خود من بالذات دیده ام. مکتب مذکور در ترکیه مخصوص

تعلیم زنهاست. طالبات مذکوره به زیرنگرانی خصوصی عیال سفیرافغانی در انقره غلام جیلانی خان پسرسپه سالار مرحوم غلام حیدرخان چرخی میباشند. برای مشارالیهاتعلیمات مخصوصی داده شده است که مراقبتی که برای طالبات باعفت و با عصمت افغان لازم است بر آنها داشته باشد. چون این مسأله درنظر عموم سؤ تلقی شده است و گمان میکنند که آنها در ممالک اروپا بصورت هاییکه برای خانمهای افغانی نا مناسب است امرار حیات میکنند، لهذا محض ممانعت از سؤ تفهم { تفاهم} و نیز تشتت و تفرق کلمهٔ ملت، آنها را پس خواستم.

5 - نظریه من در باب علمای دیوبند که ورود آنها را در افغانستان ممنوع قرار داده بودم به جهت آن بودکه از خود مؤسسه دیوبند ضرری ملحوظ نبود، بلکه بعضی از . . دارالعلوم مذکور بنا بر نا بلدی احوال این مملکت، آلهٔ اغراض صاحب غرضان گردیده بنام تعلیم یافتهٔ دیوبند و نشر مذاهب و مسالک مختلفه مثل قادیانیها درین مملکت نموده و حدت ملی و مذهبی افغانستان را اخلال مینمودند.

لهذا جلوگیری ازآن شده بود. چون این مسئله هم موجب آزردگی وسؤ تلقی گردید، من منظورنمودم که منبعد علمای دیوبند با شهادتنامهٔ دارالعلوم مذکور به افغانستان مثل سایر علمای دیگر وارد شده بتوانند .

6 - قبل ازین هم چنانچه مجلس علمای قندهار نیز اعتراف دارند در ماده 204 الی 208 نظامنامهٔ جزای عمومی، برای رشوت مجازات تعیین شده است . حالا نیز دقت مخصوص برای اجرای جزای مرتکبین آن هم کرد و چون مدعی العموم ها حسب مادهٔ 3 تعیین میشوند، آنهانیز مراقبت خواهند کرد.

7 - درمسئلهٔ ستر در لوی جرگهٔ امسال چنان فیصله شده بود که حکومت اشخاص و طوایفی را که مثل کوچیها و غیره عادت به برقع و ستر ندارند اجبار به پوشیدن برقع نکند و نیز شهری را که مجبور به رفع حجاب ننماید. من نیزهمین مقررات جرگه را عیناً تعمیل و پیروی میکردم، تنها موجب فتوای بعضی علما که به استناد آیهٔ

کریمه (ولایبدین زینتهن الاما ظهر منها جواز داده بود فقط چند نفر دست و روی خود را نمی پوشیدند) چون بعضی مخالفین صاحب غرض این مسئله را بزرگ نشان دادند که گویا من جبراً روی خانمها را برهنه ساخته ام و همچون تولید سؤتفاهم نموده است و بد تلقی گردیده، من تماماً ممانعت نمودم که همانقدر دست و روی را نیز برهنه نه نمایند و موی های خود را نیز قطع نکنند و نکرده اند

8 - تدریس به شرط شهادتنامه مشروط گردیده بود. مقصد من بود که اینکار ها نیز به اهل آن سپرده شده هرکس تحت نام مدرس موجب گمراهی مردم نشود. شرط شهادتنامهٔ تدریس برداشته شد.

9 - اخذ عسکرکه از روی نفوس کرده میشود و برای قرعهٔ عسکری نفوس شماری گردیده تذکره داده میشد، به مقصد آن بودکه تمام افراد ملت به خدمت عسکری و حفاظت مملکت خود قیام داشته و شامل باشند. چونکه اهالی به آن راضی نیستند آینده نفوس شماری و توزیع تذکره را موقوف کرده اخذ عسکری بصورت قومی از روی تقسیم کرده خواهد شد.

10 - درخصوص جزای شراب نوشی مخا لفین و صاحب غرضان چنان اشاعت داده اند که حکومت به قصد از جزای شراب نوشی اغماض میکند حالانکه خود من بالذات ازین مضرت عظمی جلوگیری به هر رنگ کرده و احکام و اوامر نظامات موجوده به شدت تمام جزای شراب خواران را حکم نموده است .حالا چون محتسبین منظورشدند هرکسی را که محتسبین به این جنایت گرفتار بیابند البته سزا میدهند و خود من هم بالذات آنرا مراقبت جدی میکنم که در باز خواست آن تساهل نشود .

11- درباب محکمهٔ احتساب حکومت غفلت نکرده ولی برای اینکه خود احتساب هم با شرایط و ارکان اجرا شود، ضرورت تالیف یک کتاب به زبان فارسی بوده است . چنانکه کتاب مذکور در زیر تالیف است . درهرحکومتی یک محتسب منظور شد که تمام اوامر و نواهی شریعت را دقت کرده شرعاً جزا بدهد و تا تعیین صورت انتخاب

محتسب فوری از طرف خود علمای محلی یکنفر که اهل این کار باشد، انتخاب شود. منظور است که به موجب احکام شرعیه در مسایل تعمیل اوامر و نواهی دقت و مراقبت کند و مطابق شرع شریف جزا بدهد.

12- درباب تعطیل جمعه به پنجشنبه نظریهٔ من این بود که به سبب تعطیل و رخصتی مامورین و طلبه در روز جمعه اکثر خارج شهر به دیگر امورمشغول بوده و به صلوات جمعه حاضر نمی شدند، چون رخصتی جمعه به پنجشنبه تبدیل شد، نفری مذکور همه به نماز جمعه مرتب حاضر میشدند و این تبدیل هم به موجب فتوای علما شد که در روز جمعه کار کردن را جائزدانستند و به ساعت نماز تمام پولیس ها به مثل محتسبین مامور بودند که دکاندارها و تمام مسلمین را برای ادای صلوات جمعه به مساجد سوق بدهند. چون این مسئله هم اسباب آزردگی بعضی ها گردید، رخصتی پنجشنبه پس به روزجمعه تبدیل نمودن را منظور نمودم و به روز عرفه نیز من بعد تعطیل خواهد بود.

13- نسبت به برقع چین دارنیز که به برقع قندهاری یا شامی تبدیل آن مناسب دیده شده بود. قید مذکور را لغو نمودم. هر زن میتواند که چادری چین دار نیز بپوشد، ولی لباس اروپایی نباید پوشید.

14- درباب مریدی و پیری نظریه من چنان بود که تنها عسکریها (افسرو سپاهی) باید در وقت مرید شدن از من اذن بخواهند نه که سائرمردم. چون این مسئله چنان تعبیرشده است که من قطعاً پیری ومریدی را منع نموده ام، لهذا من شرط استیذان را که محض برای نظامیها بود نیز لغو نمودم.

15- درباب منع ازدواج طلبهٔ که دوره تحصیل خود را پوره نکرده باشند فکر این بود که تأهل مانع تکمیل تحصیلات شان میشود. حالا که این مسئله هم درست فهمیده نشد، این قید را نیز برداشتم.

16- مکتب مستورات به فتوای علما تأسیس شده بود. ولی درحال تا مجلس وکلا و مجلس اعیان مندرجهٔ ماده (2) که ترتیب صحیح آنرا میسازند مشغول تنظیم آن شوند، معطل باشد. همچنان ریاست حمایت نسوان.

17- منع قرض برای آن بود که موجب دعاوی زیاد و موجب پیش خورگی و خسارات مامورین دولت میشد و بعضی مامورین یک گونه صرف نفوذی هم در گرفتن قرض مینمودند. چون اینهم سؤ تلقی گردیده است ، ممانعت آنرا الغا کردم.

18- درباب لباس چنان فهمیده شد که این حکم برای هرکس جبری بوده است. این حکم تنها برای شهرکابل بود نه افغانستان. چون این مسئله موجب زحمت و آزردگی مردم دیده شد، منظور نمودم که قید لباس برای عموم رعایا نباشد و به هر طرز وقسمی که پوشاک جائز شرعی بپوشند و استعمال کنند جائزاست .

بعد ازین همه ایضاحات و اصلاحات و رفع شکایات میخواهم به شما واضح وصریح بگویم که مقصد من از تجویز این تعدیلات شخص خودم نیست. من اهمیت به پادشاهی خود نمی دهم، بلکه مقصدم محض خدمت به ُملک و ملت عزیز خودم و بدین واسطه تحصیل رضای الهی جل جلاله است .اگر مردمی که رخنه در اتفاق ملت و دولت خود انداخته اند با وجود خواندن این اعلام دست از مخالفت نکشند، مسئولیت نتایج وخیم و اسفناک که بخود شان میرسد و به دولت میرسانند در دنیا و آخرت بذمهٔ خود شان خواهد بود. آنها نباید چنان فکر کنند که ما بدولت ضرر رسا نیدیم ، بلکه این ضرر و خسارت عیناً عاید بخود شان به ملت شان و به مملکت شان و به عالم اسلام است. چنانچه من هم ضرر و خسارت بسیار زیاد به این گونه مردم که سرمخالفت بلند کرده اند رسا نیده میتوانم، ولی تاحال هیچ تعرض به ایشان نکرده ام، بلکه هرجا حمله و تجاوز ازطرف آنهابوده است ، سبب آنهم این است که من خسارت آنها را عیناً خسارت خود میدانم. مسلمان کُشی و تباهی اسلحه و جبهه خانه که برای دفع شر کفار تهیه شده بود، من هیچگاه روا دار نیستم . لهذا هرچه در باب تسلی

شکایات ممکن بود، چنانچه در ین اعلان دیدید، نمودم. در آخر به آیات کریمهٔ قرآن عظیم که میفرمایند : واعتصمو ا بحبل الله جمعیاً ولاتفرقوا و اذکرو انعمت الله علیکم اطکنتم اعدا فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمتهٔ اخوانا ولاتکوفو اکالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جا تهم البیات. (پاره 4) . . . یاد آوری مینمایم من تا امروز هرچه کرده ام برای ترقی شما ملت و به نیت خیر شما بوده است . هیچگاه آرزو نداشتم و ندارم که خلاف دین اسلام و شرع شریف کار بکنم. حالا هم برای برداشتن تفرقه و اختلاف یک دقیقه اولتر مطالبی را که سؤ تفاهم واقع نموده است بصورت های فوق اصلاح نموده آنرا منظور نمودم. امضا ی امان الله"

به تعقیب اعلان شاهی، اعلان دیگری نیز از طرف بعضی از علما و سرداران و خوانین و . . . درضمیمه ی آن به نشر رسید ، بقرار زیر :

" برادران با غیرت ملت افغانستان ! چون بنا بر سؤتفاهم که در بین قطعهٔ ملت و دولت افغانستان نظر به اجرای بعضی مسایل واقع شد که آنهم اکثریتاً از تصویب مجلس لویه جرگه ملت بود و نتیجتاً اجرای آن مسایل موجب هیجان بعضی اقوام سمت مشرقی و غیره گردیده که بدبختانه در اکثر نقاط معامله به حرب و جنگ انجامید. این خدمتگاران دین مبین حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم و فدا کاران ملت نجیبهٔ افغان از این اختلاف ما بین حکومت وملت که نتیجه بجز خسارهٔ ابدی که اتلاف نفوس جوانان رشید این ملت ، پول بیت المال و کارتوس و ادوات حفظ وطن از اغیار چیز دیگری نبوده و حالت حاضره تأ سف آورد ماضد عمل را بر آیهٔ کریمهٔ (واعتصموا بحبل الله جمعیاً و لاتفرقوا " نشان میداد متأثر شده بیانیهٔ فوق که از حضور ذات شاهانه به این خدام دین و دولت قرائت شد کامل موجب اطمینان دیده لهذا به وظیفهٔ ایمانیه خود ها به موجب آیهٔ شریفه (وان طائفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحو ا بینهما) عمل نموده بعداز اینکه اعلان پادشاهی با تعهد دایمی آن به تردید و

مطرودیت مسایل مذکور که ظاهراً موجب اضطراب ملت دیده میشود، صادر شد شرعاً و ایماناً و عقلاً این قیام و دوام مخالفت آنها را بر علیه حکومت جائز ندانسته هدایت شرعی و اسلامی میدهیم بر اینکه چون هیچ شبه شرعی را از طرف خود و شما ملت بعد از نشر اعلان هذا نمی بینیم که اسباب نزاع ملت با حکومت باشد، می باید اطاعت پادشاه خویش را مطابق به آیۀعظیمۀ (اطیعوا الله و اطیعو ا الرسول و اولولامرمنکم) نموده مملکت و ملت را از این خساره و تلفات جانی و مالی و خجالت دشمنان خارجی و ارهانید تا موجب خسران دنیا و آخرت شما نشود. یوم پنجشنبه 28 رجب المرجب سنه 1347 هجری قمری. امضا های علما، روحانیون و بزرگان اقوام"

فشرده ی متن و مرام این فرمان چنین است :

- **دختری که ولو نا بالغ باشد، به نکاح مرد { درهرسن و سالیکه قرار داشته باشد} درآمده میتواند.**
- **زنان و دختران نمیتوانند به مکتب رفته علم بیاموزند**
- **قضات در تعیین مجازات صلاحیت کامل دارند و پیروی از قانون جزا برای آنها ضرور نیست**
- **اگرسارق عمل سرقت را تکرار میکند باید کشته شود**
- **باید مضامین دینیات درمکاتب مردانه تدریس شود**
- **دولت باید (ملا و مؤزن) را حمایت نماید**

-محتسب به منظور توبیخ مسلمانان مؤظف ساخته شود

آزادی های سیاسی و عقیدتی در کشور جواز نیست

- **در امور شرعی داشتن تذکره ی تابعیت ضرور نیست**
- **مرد میتواند تا چهار زن نکاحی در یک وقت نگه دارد**
- **خدمت عسکری بصورت " عوضی" یا خرید نفر در بدل پول برای انجام خدمت عسکری نیزجوازاست.**

- **دارالعلوم عربی باید تأسیس گردد**

باید گفت که این گذشت و عقب نشینی بی سابقه ی شاه نیز نه تنها نتوانست آتش شورش و توطئه ی وسیع دشمنان را فرو نشاند، بلکه رهبران شورشی را جدی تر از قبل نموده شرایط سنگین تر شان را به وسیله ی همان هیأت رسمی دولت، بدین گونه برای شاه فرستادند:

- **شاه باید ملکه ثریا را تلاق دهد**
- **باید اعضای خانواده ی محمود بیگ طرزی را از افغانستان اخراج کند**
- **موجودیت سفارتخانه های خارجی، به (استثنأ سفارتخانه ی انگلیس) درکابل را لغونماید**
- **کلیه قوانین تدوین شده و نافذه را منسوخ اعلام کند**
- **مالیات را کلاً کاهش دهد**
- **برای "علما" در امور دولت و سیاست سهم داده شود**

شرایط ششگانه ی فوق با وضاحت میرساند که دست مقامات هند برتانوی در لا به لای کلمات جابجا شده ی آن متبلوراست .

هنگامه های خونین شورش درشینوار، دولت امانی را سخت بخود مشغول ساخته بود، چنانکه تقریباًهمه نیرو های اردو بهمان سمت گسیل شده بودند. این مشغولیت نظامی دولت درشرق کشور، به شورشیان شمال کابل و حامیان مذهبی و فئودالی آنها فرصت بسیار مساعدی را فراهم نمود تا خود شان را با دقت و بدون احساس خطر جمع و جور نموده غرض حمله به کابل آماده گی بگیرند.

بنابرآن، هنوز غایله ی " شینوار" فرو نخفته بود که شورشیان شمال کابل به رهبری حبیب الله کلکانی ، پایتخت را در تهلکه قرار دادند. این نکته نیز گفتنی است که روابط خاص میان جلال آباد – کابل - شمالی رابازهم، سلسلهٔ مجددی ها پیوند می زدند؛ زیرا در هر سه منطقه، " حضرات " با مریدان شان وجود داشتند. باید افزود که در همین شب و روزِ دشوارکه تزلزل درپیکردولت افتاده بود، هرکدام ازاراکین این دستگاه، در تلاش یافتن اتکا و پشتیبانه ی روحی وسیاسی، درحال خزیدن درآغوش روحانیون متنفذ و شبکه های استعماری بودند. بنابرآن، بجای آنکه درچنین اوضاع واحوال حساس، همه نیرو و استعداد خویش را درجهت همکاری اخلاصمندانه با شاه جوان و نجات سلطنت و مملکت بکار اندازند، سعی بخرچ میدادند تا خود شان را با جوانب مختلف شورشی و مخالفان سلطنت نزدیک و همنواسازند. حتا عناصری از میان خاندان سلطنتی نیز با تماسگیریهای پنهانی، ارسال و مرسول پیام ها و جُست و جوی راه های پیوند با سران شورش در تحرک افتاده بودند. دربرخی اسناد تاریخی آمده است که حتا شهزاده حیات الله خان، برادرناتنی اعلیحضرت امان الله خان دریکی از دیدار های مخفی با حبیب الله کلکانی درشمالی اشتراک داشته است.

شورش کوهدامن

کوهدامن که ازنظر اداری، گاه درچهارچوب ولایت پروان و گاهی هم در دایرهٔ ولایت کابل واقع بوده مناطق شمال کابل و ساحات جنوبی ولایت پروان به شمول " قره باغ"، " کلکان" ، " سرای خواجه" ، " قلعهٔ مراد بیگ" وتوابع آن را در بر میگیرد، کُلاً دارای زمین های زراعتی، تاکستانها، باغ های سر سبز حاوی اشجار مثمر، مردم زارع ، زحمتکش ودلیر بوده درجوار کابل موقعیت دارد. بگرام، پایتخت امپراتوری کنشکای کبیر نیزدر آغوش همین خطه ی باستانی می درخشید وکاپیسا که

در شمال کوهدامن موقعیت دارد، بعنوان پایتخت امپراتوریهای بزرگ یونان و باختری ثبت سینه ی تاریخ کشور ما گردیده است. ازنظر تاریخی، مهاجمانی چون اسکندرکبیر، چنگیزخان، لشکر انگلیس و عساکر روس و غیره، نخستین طعم تلخ عملیات آزادیخواهانه و ضد اشغال را در دل دشتها ، دامان کوهساران و کوچه باغها ی ولایات پروان و کاپیسا چشیده اند. چنانکه در عصر ما، کاروان نیرو های متجاوز روسی در اخیر ماه دسامبر سال 1979 میلادی، حین ورود از شمال به سوی کابل، اولین ضربه ی مقاومت جویانه را در درازنای شاهراه چهاریکار- کابل متقبل گردیدند.

دراین ولایت، همانند سایر ولایات افغانستان، اقوام مختلفی مانند تاجک، پشتون، هزاره، قزلباش، پشه یی ، نورستانی، هندو و . . . چون خواهر و برادر درکنار هم بسرمیبرند. همچنان اقلیتهای مرفه یی مانند خوانین، فئودالان، روحانیون و دیگر متنفذین نیز در کنار لایه ی نازکی از مامورین ، معلمین و روشنفکران وجود داشته در زمان های مختلف تاریخی، نقش مثبت یا منفی از خود بجا مانده اند. علی رغم موجودیت شرایط مساعد طبیعی، نیروی کار فراوان و نزدیکی زیاد به پایتخت کشور، متأسفانه هیچ رژیمی برای عمران و پیشرفت این ولایت توجه مبذول نداشته است . این بی توجهی، مزید بر فشار و اجحاف سیاسی- نظامی یی است که همیشه بالای اهالی ولایت مذکور از سوی دولتهای " خودی" و بیگانه اعمال شده است. همچنان، اکثریت اهالی پروان، باساس محرومیت های طبقاتی، همیشه از طرف زمین داران بزرگ، خوانین ظالم، رباخواران شهر و ده، مامورین حکومتی، عسکر، ملا و مَلِک ، ستم های گونه گون را متحمل شده اند. در همان شب و روزیکه از یکطرف فشار مالیه ستانی و رشوه خوری وبی بازخواستی و بیعدالتی کمر مردم را خَم کرده بود و از سوی دیگر، موازی با تدارک شورش " شینوار"، افراد و دسته های مسلح مزاحم در سایر نقاط کشور و بویژه در پروان نیز به سرعت از سوی مخالفین داخلی وخارجی متشکل

ساخته میشدند. بهمین سلسله، دو گروپ کوچک مسلح مزاحم که قبلاً یکی در چهاریکار مرکز ولایت پروان به سر کرده گی سید حسین چهاریکاری و دیگری در قریه ی کلکان مربوط حکومتی کوهدامن به پیشگامی حبیب الله کلکانی عرض اندام نموده گاه و بیگاه در برابر بعضی از قدرتمندان دولتی و انفرادی زور آزمایی میکردند. لهذا، به مرور زمان وبا گسترش نا رضایتی مردم از سلطنت اعلیحضرت امان الله خان، مورد توجه خوانین، روحانیون، مامورین حکومتی توطئه گرو طبعاً اجنت های به ظاهر ملا و ملنگ خارجی در راه سقوط سلطنت امان الله خان تلاش همه جانبه بخرچ میدادند، قرار گرفتند. به احتمال قوی این دو گروپ جداگانه را همین دستان مغرض ضد امانی در یک زمان بسیار حساس پیوند داده از آنها یک گروپ مسلح قوی ومؤثر بوجود آوردند.

پدرنگارنده ی این سطور(مرحوم حبیب الله فرزند مرحوم رحیم الله باشنده ی گذر دهقانهای چهاریکار) که در آن روزگار جوان فعال و ازنظرجسمانی نیرومند و از زمره ی باغداران چهاریکاربوده است ، حکایت کرد که : **" سید حسین ولد سید حسن در ابتدا جوان عادی و اما جنجال برانگیزی بود. خشونت، بد زبانی و یله گردی هایش را همه میدیدند." پدرم افزود که : "یکی از روز ها، وقتی از کار روز مره بر گشته و به سوی منزل رهسپار بودم، دیدم سید حسین در اثر یک گفت و شنید با جوان هم کوچه وگذر، درچنگال حریف زورمند تر ازخود گیرمانده قادر نیست خودش را برهاند. من ، برای اینکه نزاع دو جوان هم کوچه ی ما به نقطه ی خطرناکی نکشد، مداخله نموده سید حسین را به مشکل از چنگ حریفش رهانیدم، هنوز دیری از این ما جرا نگذشته بود که موصوف اقدام به یاغیگری و ماجرایی مسلحانه نمود."**

پدرم همچنان حکایت نمودکه :**″ سید حسین در اوایل یاغیگری و اختفاگرایی اش با چند تن دیگر بصورت گروپ جدا گانه عمل میکرد و عمدتاً در تپهٔ " گلغُندی" و "**

خواجه سیاران " که به فاصله ی کمی در دامنۀ کوه های غرب شهر چهاریکار واقع شده است، به سر میبُرد. اما حبیب الله کلکانی با افراد مسلح خود غالباً در قریه ی کلکان و بلندیهای " کوه دیگچه"و " حق سرای"(یاآقا سرای) که ارتفاع چندانی ازسطح زمین نداشته و در داخل قریه مذکور واقع گردیده است ،شب و روز را می گذرانید."

پس، منطقاً چنین نتیجه گیری میشود که دشمنان سلطنت امانی درپروان و کاپیسا، به مرورزمان، وحدت و یکجایی دو گروپ متذکره را فراهم کرده موجب تشویق و تشجیع بیشتر آنها در اقدامات بعدی ضد حکومتی آنها شده باشند. امرمسلم اینست که وقتی یک گروپ قوی مسلح در یک شهر یا ولایت سر بلند میکند، سایر افراد یا گروپ های کوچک یا ازمیان میروند و یا در گروپ قوی مدغم میگردند. تشکل گروپ واحد مسلح در کوهدامن به رهبری حبیب الله کلکانی در اوضاع و احوالی صورت گرفت که سلطنت اعلیحضرت امان الله خان شدیداً زیرفشار سه جانبه ی (سیاسی – نظامی- تبلیغاتی) قرار گرفته بود. شورش " شینوار" که دیگرتا ساحات گردیز، جلال آباد، لوگر و نزدیکی های پایتخت رسیده و قوای عسکری و دستگاه دولتی را سخت بخود مشغول داشته بود، تبلیغات زهرآگین جاسوسان انگلیس، فتوا ها و موعظه های آنعده از ملاها و مولوی های " دیوبندی" و توطئه ها و همکاریهای یکعده از وزرا و حکام دولت در راه رشد و تکامل گروپ مسلح و عصیانگر حبیب الله کلکانی، فوق العاده مساعد افتاد. چنانکه تعداد اعضای گروپ وی در اندک مدت به چند صد نفر بالا رفت و از این ناحیه نیز دولت امانی دچار تشویش و سر درگمُی گردید.

خانم "سنزل نوید" درصفحه ی (210) ترجمه ی کتاب خویش (واکنشهای مذهبی و تحولات اجتماعی . . .)، دررابطه با شورش کوهدامن چنین مینویسد:**″ بنابه گفتۀ شاه آقا صدیق مجددی، در نوامبر1928 یک ملاقات محرمانه بین حبیب الله بچۀ سقا و**

pg. 353

بزرگ جان مجددی مشهور به ملا بزرگ در منزل صاحب زاده عبدالله جان مجددی صورت گرفت. بزرگ جان مجددی (بزرگ آقا) که یکی از خلفای آخوند زادۀ تگاب بود، ضمن مذاکرات با حبیب الله اظهار نمود که رهبران دینی در آغاز، امان الله را به خاطر اعلان جهاد و مبارزۀ موفقانه اش به مقابل انگلیس حمایت کردند...ولی امان الله بعد مراجعت از سفر به روسیۀ شوروی، اسلام را ترک نموده و رفتارش بمقابل علما روز به روز تهدید آمیزتر و ظالمانه تر گردید...دراین وقت ملا بزرگ اعلان کرد که امان الله مشروعیت قانونی خویش را از دست داده و دیگر نمیتواند به صفت اولی الامر مورد اطاعت مردم قرار بگیرد.وی همچنان به حبیب الله کلکانی تعهد نمود که تا زمانیکه حرکات وی با شریعت اسلام موافق باشد از وی حمایت خواهد کرد"

مؤلف کتاب مذکور می افزاید: **" در جلسۀ مشابهی که چند هفته بعد دایر شد، نقشۀ به راه انداختن یک شورش عمومی به مقابل رژیم طرح گردید... سردارحیات الله خان عضدالدوله، برادربزرگتر شاه هم در این جلسه حاضر بود (1)**

دربحبوحه ی چنین اوضاع و حالات بحرانی، اشخاص آتی، بیشتر از دیگران در تشویق و تقویت حبیب الله کلکانی در مقابل اعلیحضرت امان الله خان نقش بازی کردند : والی علی احمدخان لویناب (برادرزاده ی علیا حضرت یا سرورسلطان)، سردار محمد عثمان خان، محمد صادق مجددی، احمد علیخان رییس تنظیمه ی ولایات پروان و کاپیسا، مَلِک محسن کلکانی، صاحبزاده عبدالغفورخان، صاحبزاده عبدالله خان، شیرجان خان حاکم کوهدامن، عبدالرحیم خان کوهستانی، صاحبزاده غلام صدیق خان،

---

(1)*سردارحیات الله خان هرچند درخدمت حبیب الله کلکانی قرارگرفت، امابعداً به اتهام طرح توطئۀ بر ضدامیردستگیر، زندانی و بالاخره اعدام گردید*

صاحبزاده عطاالحق خان، عبدالحلیم مجددی (ازمجددی های ولایت پروان)، غلام محمدخان تگابی، صاحبزاده محمد کریم خان (بعداً رییس ضبط احوالات رژیم حبیب الله کلکانی)، سردار شیراحمد خان ذکریا (آخرین صدراعظم سلطنت امانی)، سردار فیض محمد خان ذکریا، محمود سامی، محمد عظیم تتمدره یی، محمد زمان جبل السراجی، خواجه بابو، خواجه میرعلم ، امام الدین، قاضی غلام حضرت قره

باغی، ملاشمس الله، ملا علی شکر دره یی، شمس الحق مجددی، مولوی محمد رفیق جمال آغه ای، مخدوم احمد مجددی، ملاحمیدالله آخوندزاده ی تگاب، مولوی عبدالغنی مشهور به مولوی قلعه ی بلند و امثالهم.

گروپ حبیب الله کلکانی درکوهدامن، با تحرکات مسلحانه، ایجاد نا امنی، قطع راه های ارتباطی بکابل و دیگر مزاحمت های مخالفانه علیه مقامات حکومتی، در موازات شورش مشرقی، برای دولت امانی درد سر خلق نمود. بنابرآن، شاه، هیأت هایی جانب پروان غرض مذاکره یا سرکوب شورشیان کوهدامنی نیز یکی پی دیگرفرستاد. اما هیأت ها، در هربار بعوض آنکه راه حل اساسی در زمینه جُست و جو نمایند، به نحوی از انحا به سوی تقویت و تشجیع بیشتر حبیب الله کلکانی و گروپ وی گام بر می نهادند. (چون اسامی هیأ ت ها و شیوه های کاری آنان درکوهستان وکوهدامن در سایرآثار تاریخی مانند" افغانستان درمسیرتاریخ" ، " افغانستان در پنج قرن اخیر" و . . مفصلاً درج گردیده است ، بنابرآن، ازشرح وتفصیل مجدد در اینجا صرف نظر میکنیم)

چون ماسترپلان دشمنان مشترک (داخلی و خارجی) دولت امانی چنان ترتیب گردیده بود که باساس آن باید حتماً بساط سلطنت اعلیحضرت برچیده میشد، لهذا، تلاش های شاه در هردو سمت (مشرقی و شمالی) غرض خنثی سازی شورش ها بی نتیجه ماند. مقامات هند برتانوی، موازی با شورش " شینوار" نه تنها به مانور نظامی و استحکامات جنگی در اطراف سرحدات پرداخت، بلکه از طریق اداره ی ایالت شمال غرب و کرُم اجنسی با صرف پول گزاف وسلاح کافی در اشتعال آتش شورش مذکور نیز سعی بخرچ داد.

بلی! تلاشهای ضد سلطنت امانی در جبهه ی مشترک دشمنان چنان همسویی یافته بود که مثلاً، وقتی علی احمد خان لویناب بحیث رییس تنظیمه ی ننگرهار مقرر میگردد تا شورش را فرو نشاند، علاوه از آنکه در صدد جلب و جذب سران قبایل به نفع شخصی خودش برمی آید، نیرو های قبیله ی " مهمند" را که تا آنزمان به نفع دولت می جنگیدند، ازداخل شهر جلال آباد عمداً پراگنده مینماید. سردار شیراحمد خان (بهسودوال) قوماندان عسکری جلال آباد قصداً برای نیرو های مسلح صافی که به نفع دولت در جنگ بودند، از سختگیری های بی مورد و تاکتیکی استفاده نموده حقوق آنها را اجرا نمی کند تا آنکه نیرو های مذکور نه تنها شهر را ترک مینمایند، بلکه با افراد قبایل " شینوار" و " خوگیانی" دست را یکی کرده به محاصره ی شهر جلال آباد می پردازند. باز، همین سردار حیله گر، بقیه افراد خوگیانی را که در قشله ی عسکری جلال آباد باقیمانده بودند، نیز بیرون راند و آنان نیزمجبور شدند به شورشیان بپیوندند. سردار شیر احمد خان مذکور قبل از آن نیزاقدامات تحریک آمیز عمده یی را در میان قبیله ی " شینوار" به راه انداخته بود. مثلاً، وقتی قرار شد یک باب مکتب در قریه ی " نازیان" شینوار گشایش یابد، اهالی آنجا به تحریک خوانین و عده یی از پیشوایان مذهبی خویش، عدم رضائیت شان را در برابر این اقدام تبارزدادند، مگر

سردارمذکوربجای آنکه درآن موقع حساس از تدبیر و مدارای لازم کار گیرد، عمداً مردم را تحقیر و توهین کرد که باعث رنجش شدید شینواریها گردید. این تنها نبود. امرالدین نام حاکم اعلای جنوبی که در حلقه ی توطئه گران ضد سلطنت امانی شامل بود، درحالیکه از تبلیغات تخریبی دشمنان و موقعیت باریک دولت مطلع بود، دربرابر اعتراض سرحد ی ها با جهرمیگفت که " قوانین نافذ شده حیثیت شریعت را دارد و دولت بهر ترتیبی که لازم بداند آنها را بالای شما تطبیق میکند." محمد گلُ مهمند که یکی دیگر از عناصر مهم ماستر پلان سقوط سلطنت امانی و به قدرت رسا نیدن جنرال نادربود، هنگامیکه شورش " شینوار" آغاز گردید، بجای آنکه بحیث قوماندان عسکری جلال آباد وبروفق ایجاب وظیفه، بدون تعلل اقدام به فرو نشانیدن شورش نماید، به بهانه ی " حصول دستور از مرکز"، راه کابل در پیش میگیرد. گفته شده که حتا غلام صدیق خان چرخی که از تقرر سردارشیراحمد خان بعنوان صدراعظم ناراض شده بود، در دامن زدن نسبی شورش شینواریها دستی داشته است ، اما این نکته باساس کدام سند مؤثق ثابت نشده است . (1) درچنین حال و احوال نازک، دو نفر مهاجر پار دریایی بنام های عابد نظرمخدوم مشهوربه " خلیفه قزل ایاق" و ملا آدینه مشهور به " ده ملای عرب" که پس ازاشغال بخارا توسط قشون سرخ، با صدها نفراعضای خانواده و

همراهانش وارد خاک افغانستان شده ، درسمت شمال کشور رحل اقامت افگنده و سالها مورد نوازش دولت امانی و مردم افغانستان قرار گرفته بودند، نیز در موضع مخالف با دولت امانی قرار گرفته و حتا تعداد زیادی از پیروان شان را مسلح ساخته دراختیار شورشیان شمال افغانستان قرار دادند.

---

(1)افغانستان در مسیر تاریخ – تألیف روان شاد " غبار"

pg. 357

بهرحال، نقشه ی سقوط سلطنت اعلیحضرت امان الله خان طوری با دقت چیده شده بود که اولاً باید کلیه سلاح و قوای عسکری که مدافع پایتخت بودند، ظاهراً غرض سرکوب

شورش مشرقی مصروف شده و متعاقباً، شورشیان شمال کابل به سر کرده گی حبیب الله کلکانی بالای پایتخت هجوم برند. از یکطرف هیأت های شاه درپروان و کا پیسا ،

جبیب الله و یاران اورا بعوض آنکه از عصیانگری منصرفش سازند، به گونه هایی به تقویت بیشتر وی پرداختند و ازسوی دیگر، " لفتننت ا. جی همفریز" وزیرمختار انگلیس درکابل با ملاقاتی که در ماه نوامبر سال 1928 میلادی، یعنی در اوج شورش مشرقی با شاه داشت، با دپلوماسی بسیار ماهرانه یی اظهار داشت که اعلیحضرت از حمایت علما، روحانیون و مردم عامه محروم شده و اگر از شدت عمل در برابر شورشیان مشرقی کارگرفته شود، قبیله ی " مهمند" نیز با شورشیان یکجا خواهد شد و آنگاه پایتخت سقوط خواهد کرد. . . و اعلیحضرت نیز که دست و پای خود را گُم کرده بود، با تأثیر پذیری ازاین اغوای دشمن دیرینه وسایر مشاورین دسیسه سازخویش، چنان از مدارا با شورشیان کار گرفت که حتا با پرتاب چند بمب بی اثر بالای زمین های خالی، ترس شورشیان را زایل و آنان را بیشتر از پیش تشجیع نمود، درحالیکه یک بخش از دشمنان و توطئه گران در مناطق مختلف سرحد وشهر های گردیز، غزنی، لوگر و جلال آباد مصروف مشتعل نگهداشتن شورش و خالی کردن پایتخت از مدافعین مسلح و بخش دیگرآن در مناطق مختلف پروان و کاپیسا درتلاش تقویت گروپ مسلح حبیب الله کلکانی و تلقین وی به حمله بالای پایتخت بودند.

قبل از آنکه شورشیان کوهدامن حملات شان بالای شهر کابل را آغازکنند، متنفذین، ملاکان و روحانیون ولایت پروان به دو اقدام آتی متوسل شدند: نخست اعلامیه یی مبنی بر تکفیراعلیحضرت امان الله خان را طی نزده ماده صادرکردند و دوم، شمس الحق مجددی، دستار "امارت" را با دست خودش به سر حبیب الله کلکانی ببست و به وی لقب " خادم دین رسول الله" داد. وی در چنین موقع اظهار داشت که تا زمانیکه امیرازسوی علما و اهالی انتخاب نشود، کسانیکه درجنگ کشته میشوند، شهید نخواهند بود. اعلامیه ی روحانیون پروان غرض تکفیرشاه امان الله خان چنین بود:

" 1 - اینکه سلام که از طریقهٔ مسنونهٔ قولی رسول اکرم است آنرا ترک و به اشارهٔ که عادت کفار است ما اهالی مسلمان را جبراً ترغیب نمود .

2- اینکه دستار که طریقهٔ سنت آن حضرت است که ادای نمازبا آن کامل میگردد بعوض آن کلاه که برسم و هیئت کفره و ادیان باطله است به ما اهالی اسلامی حکم و تارک آنرا مجرم نشان داده است

3- اینکه آنچه البسهٔ اسلامیه که ملبوس سلف بود آنرا ترک همه را به البسهٔ کفرمشابهت و امر داد

4- اینکه به مضمون آیات قرآنی که مرد اجنبی اززن اجنبیه و زن اجنبیه از مرد بیگانه چشم خود ها نگاه بدارند، البته امرعظمی خداوندی را گذاشته برخلاف آن اعلان ترک ستر داد

5- اینکه اسلام خروج زن کبیره و بالغه را بدون اجازهٔ زوجش و ضرورت شرعی شارع جواز نداده این امان الله همگی دختر ها و زن ها را به مکتب مقرر کرده پردهٔ ناموس ما مسلمانان را درید.

6- اینکه احیأ لحیه و قطع شارب که از سنت قولی و فعلی رسول الله بود امروز امان الله به خلاف آن جاری نموده بود

7- اینکه بچه هایی که شرعاً حکم دختران بالغه را دارند به مکتب ها ، مفاد دینی و علم شرایع و احکام قرآنی بر آنها مرتب نبوده بلکه در اعتقادات شان خلل های زیادی و اصل و خود بچه ها همگی بی باک شده اند.طلب علم که برهر مسلم و مسلمه فرض کفایه است مقصد از علم احکام قرآنی است نه این علمی که خط و حساب انگریزی و یا نام بلاد و سلاطین ماضی و السنهٔ کفر یاد بگیرند.

8- اینکه درهیچ ملت و مذهب اسلامی رواج نشده و نیست که دختران بالغهٔ اسلامی را از دارالاسلام کشیده و بدون محارم در بلاد کفر روانه کرده تا خط و حساب انگریزی یاد بگیرد. از اینکار قبیحه اش ما جمع اهالی اسلامی ملعون همه اهالی بلاد کفر و اسلامیه شده بودیم ، درهیچ زمان هیچ پادشاه چنین ظلم صریح نکرده و نخواهد کرد.

9- اینکه عملیات ظاهرهٔ امان الله آنچه است دلالت به خرابی اعتقاد با طلهٔ او داشت که از امور شرعی متعرض است . آنچه کارات که از او ملاحظه میشود به مقصد چهار روزه دنیای فانی و بر خواهشات نفسانی است ، به ترقی دین پاک که سرمایهٔ حیات ابدی است پرداخت نداشت.

10- اینکه رسول الله (ص) حب علم و علما را مثل حب و دوستی خود نشان داده، امان الله همراه علم و علما عداوت ذاتی داشت . علم دین و علما را بد و استخاف شان را خوب میدانست، این علامهٔ کفراست.

11- اینکه به قرار مضمون آیات قرآنی شخصی که بانی فتنه و فساد فیمابین مسلمین شود، یعنی بدعیات خلاف مذهب مهذب حنفی را جاری گذاشته طبق پیشنهاد خود تشبیهات فعلی و قولی اهل نصارا را ساخته بود و میخواست رشتهٔ اسلامیه را از گلوی ما اهالی کشیده پیرو افعال کفر نماید.

12- اینکه سنهٔ قمری را که ملفوظ آیات قرآن است آنرا محو و شمسی را رواج داده بود.

13-اینکه اعلان نموده بود که سنه و تاریخ انگریزی را بعد از این تحریر کنید، مقصدش اینکه رفته رفته کتب معتبرهٔ فقه شریف را محو و کتب منسوخهٔ کفر را روا سازد.

14- اینکه از زمان رسول اکرم (ص) الی حال اسما ایام معین و معاملات خرید و فروش را در روز جمعه نهی بوده، امان الله تغییر ایام را نموده روز جمعه را شنبه و پنجشنبه را جمعه نام نهاده تحریف دین را نموده که خلاف امر شرع شریف است اختراع نموده.

15- اموال بیت المال را به مصرفی که شارع جواز داده نکرده ملاها، موذن ها و خدمتگاران مساجد که در وقت ملوک سابقه مقرر بودند و معاش از بیت المال داشتند همه را امان الله موقوف، آذان و اقامت و امر معروف و نهی منکر و رییس و محتسب که تقویت دین و شعایر اسلام بر آنها مرتب بود همه را ترک و منع ساخته. این خلاف امر مشروعه است

16- اینکه علما و مشایخ دین که اعلا کلمت الله را نموده امر معروف و تذکیر دین پاک را مینمودند همه را امان الله منع نموده از این معلوم و ظاهر شده که تخریب دین حقانی را اختیار نموده.

17- اینکه حضرات مجددی را که مقتدای عالم اسلامیه بوده و میباشند چنانچه دراول سلطنت کمر امارت او را بسته و تلقین طریقه از آنها هم نموده خود او را به دسیسهٔ غیر حق به خیالات فاسدهٔ خود محبوس و حاجی ملا عبدالرحمن خان مرحوم که یک شخص عالم جید حقانی و فدایی و مجاهد دین پاک رسول الله بود به باعث اظهارات حق و رفع منهیات خلاف شرع او را مانع بود به قتل رسا نید.

18- اینکه شرابخوری که گناه کبیره و بقرار آیات قرآنی که نهی مطلق است و بت پرستی که شرک جلی است در بین خود و مامورین خود و غیره مسلمین امر و رواج داده بود

19- اینکه ملا عبدالله مرحوم را که از سمت جنوبی و یک شخص عالم و جید حقانی و فدایی و مجاهد دین پاک رسول الله بود به باعث اظهارات حق و رفع منهیات و اقدامات بدی که امان الله امر داده بود و او مانع بود، مقتول و باقی نفراتشان را خرا ب و فرار ساخت."

با مرور این " تکفیرنامه" ، خواننده بخوبی میتواند علاوه از ارتجاعی بودن آن، انگیزه های عقده و نفرت و انتقام اعلامیه نویسان در برابراجراآت حقوقی، قانونی و ترقیخواهانه ی اعلیحضرت امان الله خان را درک و ملاحظه نماید.

شاه، پس از انتشارهمین اعلامیهٔ ارتجاعی بود که اعلامیهٔ آتی را عنوانی مردم افغانستان و درحقیقت، به پاسخ آن صادرنمود :

" شهادت میدهم بر اینکه خداوند(ج) یکی و محمد مصطفی (ص) بنده و پیامبربرحق اوست. ای برادران مسلمان بدانید که یگانه هدف من این بود که مردم افغانستان را به سلاح دانش مجهز سازم تا باشد که مردم این کشورحقیقت را چنانکه ازطرف خداوند و پیامبرش تعلیم داده شده در یابند و با اجتناب از خرافات، دزدی و خونریزی جایگاه مناسب خویش را در بین ملتها ی جهان بدست آورند. ولی اکنون شما به اغوای دوستان نا آگاه خودعلم طغیان را برعلیه من بلند کرده اید که در نتیجهٔ آن تعداد زیادی از فرزندان شجاع اسلام جان خود را از دست داده اند. لحظه ای به عواقب شوم آن نیاندیشیدید و فکر نکردید که بعد از شورش چه چیزمتوجه افغانستان خواهد شد و اما من قضاوت آنهایی را که مرا کافر اعلان کرده اند به خداوند بزرگ می سپارم. هیچکس نمیتواند مرا که از صمیم قلب یک مسلمان صادق میباشم، از دایرهٔ اسلام بیرون سازد. امان الله "

قبل ازآن، اعلیحضرت امان الله خان طی یکی از سخنرانی هایش درجلسات " لویه جرگهٔ" پغمان، خطاب به "علما" و " فضلا" ی معترض چنین گفته بود : " . . . **همین مملکت بود و همین شما ملت و همین علما و فضلا و همین مشایخ بودید و انواع فجایع و مظالم و بیداد و بدعت ها را به رای عین خود می دیدید و مبهوت و متحیر در اطراف وجوانب آن نگاه میکردید. اعتراض و تنقیدات بر کنار، ابداً حق تکلم را در اجراآت و عملیات حکومت نمی داشتید . . . در صدد مذمت و مظالم سابق نمی برایم، اما این قدر به شما یاد آوری میکنم که در آن وقت چرا کام و زبان شما بسته بود؟ و چرا حقایق را ذهن نشین آنها نمی کردید؟ و از کدام رهگذر امر بالمعروف و نهی عن المنکر را در تاق نسیان گذارده بودید؟ و اکنون چرا دست و زبان شمایان بالای من دراز گردیده است ؟ باید خداوند خود را بیشتر شاکر و از من خادم اسلام ممنون**

باشید که شما را به حقوق تا ن آشنا و امتیازات و مراتب عالیه را برای تان اعطا کردم و . . . "

پدرنگارنده (روان شاد حبیب الله) به من حکایت کرد که :

" بامداد روزبیستم ماه قوس(ماه دسامبر سال 1928 میلادی) بود. من (حبیب الله)، طبق معمول از خانه برآمده در تاریکی غرض ادای نمازصبح بطرف مسجد روان بودم، متوجه شدم که قطاری از افرادمسلح که به ده تا دوازده نفر بالغ میشدند و چهره های شان نیمه پوشیده بود، ازراه کنارمسجد دهقانها ظاهر شدند. نخست تصور کردم که آنها عساکر دولتی بوده برای انجام کاری به سوی هدف معین میروند، بنابران، خودم را از سر راه شان اندک به سمت دیوار کشانیدم تا آزادانه بگذرند، هنگامیکه از کنارم عبور میکردند، نفر اول با صدای بلند پرسید : " حبیب الله چطورهستی؟! "، ازصدایش فهمیدم که سید حسین است و اما تا خودم را جمع و جور کردم ، به سرعت گذشتند. هنوز آفتاب کاملاً بالا نیامده بود که خبر اشغال حکومتی چهاریکار مرکز ولایت پروان، خزانه وسلاح کوت آن بدست سید حسین و افرادش و متعاقباً ، اشغال قطعه ی عسکری جبل السراج با همه ساز و برگ نظامی آن پخش شد. بعد از این واقعه درک کردم که سید حسین در آن بامدادی، خواسته بود قبل از حمله بالای حکومتی، مادرش را که در عین کوچه و گذر بسر میبرد، زیارت کند. "

حبیب الله کلکانی نیز درعین روز (بیست و دوم ماه قوس سال 1307 خورشیدی) بالای مقرحکومت "سرای خواجه" حمله و اشغال کرد. این حملات و اشغالگری بعد از آن صورت گرفت که تعدادی از روحانیون ، خوانین و متنفذین پروان و کاپیسا که اسمای برخی ازان ها قبلاً ذکرگردید، در قلعه ی ویس الدین خان، واقع درقریهٔ کلکانی جلسه نموده اعلام کردند که چون امان الله خان کافرشده و اطاعت از وی لزومی

ندارد، بنابران ،حبیب الله خان بحیث امیر و به لقب " خادم دین رسول الله " قابل اطاعت است و درهمان روز دستارامارت را به سرش بستند. متأسفانه آنچه برای آخرین بار بمثابه ی نفت روی خرمن احساسات دینی و مذهبی مردم ریخت و بسیار زود دامن سلطنت امانی را گرفت، اشتباه دیگری از اعلیحضرت بود که در عین جوشش مخالفتها، شورشها و تبلیغات تخریبی دامنه داردشمنان داخلی و خارجی، جرگه ی هزار نفری را در پغمان دعوت نمود و ضمن آن، در پهلوی دیگر مسایل، فیصله ی نماینده گان را (البته با اکراه) حاصل کرد که عبارت از تعویض تاریخ هجری شمسی که از اولین روز هجرت پیغمبر از مکه به مدینه آغاز میگردد، به تاریخ مسیحی و نیز، تغییر نشان روی پرچم از (آلله اکبر) با محراب و منبر، به کوه و آفتاب بود. نماینده گان که اکثراً افراد متنفذ محلات خویش و در عین حال عناصر متعصب بودند، علاوه از آنکه غرور و بی باکی شاه، بیروکراسی اداری، غرب گرایی و نوع لباس ، شیوه ها و حرکات بیگانه با سنت های جامعه و . . . را از نزدیک ملاحظه نمودند، حین برگشت به محلات خویش، بعنوان شاهدان عینی، مبلغین مؤثری به نفع توطئه گران شدند.

هنوز آتش شورش درجنوب شرق کشور زبانه میکشید که حبیب الله کلکانی بتاریخ سیزدهم ماه دسامبر سال 1928 میلادی (مطابق ماه قوس سال 1307 هجری شمسی)، برای نخستین بار با افراد مسلح خویش بالای پایتخت حمله کرد. هرچند پایتخت از قوای منظم دفاعی خالی شده بود، با آنهم، تعدادی از افراد قطعه ی نظامی و برخی از افراد پولیس شهری در دامنه های کوه آسمایی، کلوله پُشته و دَور و بَر ِارگ ِسلطنتی تحت قوماندانی حبیب الله خان معاون وزارت حربیه به دفاع پرداختند. در این حمله و مقاومت، در حالیکه گروه حبیب الله کلکانی یک تن کشته و چند تن زخمی و اسیر بجا مانده بودند، به باغ بالا عقب نشینی نمودند و پس از تلاش های مجدد و شکست دوباره ، کوتل خیرخانه را عبورنموده به " قلعه مراد بیگ" (میان کابل و کلکان)

برگشتند. البته این، از نظر نظامی همان موقع مناسب برای تعقیب و سرکوب دشمن بود که جانب دولت بایست ازان استفاده میکرد که نکرد.

زنده یاد غلام محمد غبار درصفحهٔ (824) " افغانستان در مسیر تاریخ" مینویسد : " . . . **درین وقت تقریباً دوازده هزار عسکر غیر منظم و منظم درسرتاسر خط کوتل خیرخانه و غیره حصص تمرکز یافت و اشغال قطعی کاپیسا و پروان محتمل گردید. مگر فقدان مرکز عالی سوق و اداره با سبوتاژ دستهای مخفی در داخل دستگاه دولت، این فرصت قیمتدار را از دست شاه ربود و سر تاسر جبهه به حالت انتظار و تدافعی باقی ماند و ابداً فرمان مارش صادر نگردید."**

تنها اقدامی که در این موقع ازسوی دولت امانی صورت گرفت این بود که شاه به یکتعداد پیلوتان روسی و افغانی مربوط قوای هوایی هدایت داد تا از طیارات و یورش هوایی علیه مهاجمین که در باغ حسین کوت شمالی تجمع کرده بودند، استفاده نمایند. زمانیکه هفت بال طیاره بر فضای حسین کوت ظاهر شدند، شلیک دسته جمعی تفنگ به سوی آنها صورت گرفت که به اثر آن، د و بال طیاره خساره مند گردید. در عین حال، توپهای دور زن نیز به فرماندهی "محمود سامی" قوماندان "قول اردو"، از تپه های شیرپور بسوی مواضع شورشیان آتش میکردند. گفته شده که نه پیلوتها بمب های شان را بالای اصل هدف فرو می ریختند و نه گلوله های توپ به هدف اصابت میکردند.

آقای "واله" دربخشی از خاطرات خویش در این زمینه چنین مینگارد : " **سردارشاه محمودخان که درآن وقت به جنرالی رسیده بود، از تپه ی وزیر اکبرخان با یک توپ 18 پونده بر قلعه یی که حبیب الله و یارانش در آن موضع گرفته بودند، فیر میکرد، مگر گلوله ها به اصطلاح سر میکرد و به کسی صدمه نمیر سانید. تو گویی قرار**

برآن بود که امان الله خان سقوط کند. دررأس موضع ، سورجرنیل قرار داشت که در ته ی دل طرفدار حبیب الله بود، چنانچه به یعقوب خان کندکمشر توپچی هدایت داده بود که قلعه ی مذکور را با توپ نکوبد، یعقوب خان تحصیل یافته ی فرانسه و توپچی بسیار لایق بود..."

آنچه موجب شد تا فعالیتهای استخبارات هند برتانوی علیه سلطنت اعلیحضرت امان الله خان بیشتر ازپیش افشا و شناخته شود، عبارت ازنا قراریهای جنون آمیز " همفریز" وزیر مختار انگلیس در حلقه ی کوردپلوماتیک کابل بود که پیوسته وبی وقفه اعضای سفارتخانه های خارجی را تشویق به ترک کابل مینمود. چنانکه در اثر تجویز و پیشنهاد های وی، طیارات انگلیسی بمنظور انتقال دپلوماتها از کابل به شهر پشاور، شدیداً داخل فعالیت شده بودند، تا آنجا که حتا غرض نشست و برخاست خویش، از مقامات دولتی افغانستان کسب اجازه هم نمیکردند. این فعالیتهای خصمانه با پخش اخطاریه ها و اعلامیه های شدید الحن، گستاخانه و تحریک آمیز مقامات هندبرتانوی از طریق هوا برای شهریان کابل به اوج خود رسید. در واقع، اتحاد مثلث با تمام امکانات سعی داشتند در این مرحله ی نازک تاریخی که اعلیحضرت امان الله خان در چنبر وضعیت نا هنجار روحی – سیاسی – نظامی قرار داده شده بود، هیچگونه چرخش مثبتی به نفع وی رخ ندهد تا درامه ی راندن شاه از ارگ سلطنتی به پایان خود برسد.

شاه در این اثنا، تصمیم اشتباه آمیز دیگری را نیز (شاید به اشاره ی مشاورین مغرض و یا مشوره ی مادرش علیا حضرت) اتخاذ نمود و آن اینکه دستور داد درب سلاح کوت های دولتی را بکشایند و برای اهالی کابل، چهاردهی، پغمان وبرخی از قبایلیان وزیری، احمد زی ومنگل ساکن شهر و حومه تفنگ و مرمی توزیع نمایند. چنانکه باساس بعضی اسناد، به تعداد پنجاه هزارمیل تفنگ ومقدار زیاد مرمی به اسرع وقت

بدست مردم رسید. این تصمیم از این جهت اشتباه آمیز و خطرناک تمام شد که از یکطرف نظم مربوط به ثبت نوعیت و شمارۀ مخصوص سلاح و اسامی گیرنده ی آن رعایت نشد و از سوی دیگر، روحیه، مافی الضمیر، معیار وفاداری به دولت و بالاخره، شرط نظارت و رهبری بر سلاح بدستان مدنظر قرار نگرفت و یا انجام دادن چنین کاری دران لمحات خاص مقدور نبود. بنابرآن، فرصت طلبان زیادی سلاح بدست آورده و بعداً یا به دو جناح شورشی در شمال و جنوب پیوستند و یا آنرا بفروش رسا نیدند. یکتعداد از افراد قبایل همینکه سلاح های دولتی را بدست آوردند، از فراز کوه آسمایی بالای ارگ سلطنتی شلیک نموده تعدادی از افراد گارد محافظ را به قتل رسا نیدند و برخی هم مانند غلام غوث احمدزی با سلاح و مرمی کافی (سه صد قبضه تفنگ) کابل را ترک گفته با شورشیان مشرقی همکار و همگام شدند. شاید شاه تصور میکرد بهترین راه مقابله با توطئه ی استعمار و ارتجاع ، مسلح ساختن توده ها باشد، ولی این نکته ی اساسی را فراموش کرده بود که وقتی توده ها به آگاهی لازم

سیاسی و اعتقادی در قبال دولت وبرنامه ی آن نرسیده و به عواقب اعمال خود و دیگران پی نبرده باشند، چنین مسلح سازیها در تحت شرایط خاص اجتماعی و نبود

مرکزیت قوی رهبری میتواند مرگبار تر از هر وسیله ی دیگر باشد.

فصل دهم

نبرد نهایی و پادشاهی حبیب الله کلکانی

شب دوازدهم ماه جنوری سال 1929 میلادی (مطابق بیست و سوم ماه جدی سال 1307 هجری شمسی) بود که حمیدالله کلکانی برادر ناتنی حبیب الله کلکانی در رأس یک گروپ از افراد مسلح با استفاده از تاریخی شب ودر پناه دمه و غباری که همه جا را پوشانیده بود، کوتل خیرخانه را عبور نموده با فریاد های " یاچهاریار" و شلیک های هوایی به دامنه ی کوه خیر خانه که عده یی از عساکردولتی و خیمه های آنها جا بجا شده بودند ، حمله ور شد. عساکر که از این حمله ی ناگهانی آنهم در میان تبلیغات زهر آگین وموجی از توطئه های ماهرانه ی دشمنان دست و پاچه شده بودند، یا فرار کردند و یا با سلاح های دست داشته به حمله آوران تسلیم گردیدند. مواضع دولتی یکی پی دیگر سقوط نموده شورشیان به سرعت جانب ارگ سلطنتی در حرکت افتیدند. ناگفته نباید گذاشت که این حمله ی ناگهانی و دلیرانه، آنهم با عده ی قلیلی از شورشیان، با عبوربلامانع از کوتل خیرخانه و تسلیمی و فرار عساکر با سرعتی باور نکردنی، بدون بر قراری روابط مخفی میان شورشیان شمالی و توطئه گران نظامی خزیده درآغوش دولت و مؤظف درجبهه ی کوتل مذکور و نیز بدون تماس و تبانی سران مذهبی و اراکین دولتی میان کابل و پروان، هرگز میسر شده نمیتوانست. زیرا شاه، آخرین توش و توان خودش را در اختیار یکتعداد افسران و مامورین عالیرتبه ی تُرکی و افغانی گذاشته بود تا با استفاده ازان، جلو ورود شورشیان بکابل گرفته شود.

مثلاً، آیا این نکته از نظر متخصصین نظامی میتواند پوشیده بماند که وقتی آنسوی کوتل، محل تجمع دشمن است، قوایی که اینطرف کوتل جابجا شده اند، ارتفاعات نزدیک خود را آنهم شب هنگام خالی و بی نظارت رها نموده از شبیخون دشمن غافل بمانند؟ آیا امکان دارد که صدها شلیک توپ (هجده پوندی) از تپه ی شیرپور بسوی موضع شورشیان در " حسین کوت" صورت گیرد ، ولی هرگز به هدف اصابت نکند؟ آیا تصادفی خواهد بود که وقتی طیارات جنگی برفراز مواضع دشمن به پرواز در آمده بمب های زیادی را فرو ریزند، هیچ یک ازآنها به هدف اصابت ننماید؟ آیا عقل سالم در امر دولتمداری و فنون جنگی اجازه میدهد که پایتخت ، یعنی مرکز اداری، سیاسی و اقتصادی کشور با ارگ سلطنتی و خزانه و سایر دارایی های دولتی درچنان حالت بحرانی و مهم از مدافع مسلح خالی گذاشته شود؟

اعلیحضرت که دیگر قمار را باخته بود، آخرین قدم را در راه نجات سلطنت برداشت و آن این بود که بتاریخ بیست و ششم ماه قوس سال 1307 هجری شمسی (شانزدهم ماه دسامبرسال 1929م) به تنهایی ازقلعهٔ ارگ شاهی بر آمده قدم زنان تا پُل باغ عمومی رفت ، در بلندی ی قرار گرفت و خطاب به مردمی که در آنجا تجمع کرده بودند، جملاتی بدین گونه اظهار داشت : **" من کمر به خدمت ملت بزرگ افغانستان بستم، ترقی و پیشرفت افغانستان از آرزو های همیشه گی من است، اغتشاش و جنگ مملکت را ویران میسازد، شما مردم باید در برابر دشمنان وطن دفاع کنید، اگر دفاع نکنید، من از کجا نفر حاضر کنم که دفاع نمایند؟ من به دین اسلام احترام دارم و کلمه میخوانم، به تبلیغات دشمن باور نکنید و . . . "**

استاد خلیل الله خلیلی در صفحهٔ (66) یادداشتهای خویش چنین مینگارد : **" ... و این را به گوش خود شنیدم که یک نفر از میان حاضرین {درپُل باغ عمومی} ایستاده شده با صدای بلند گفت : " خدا را شکر که تو باز مسلمان شدی!"**

، شاه، وقتی ازیکطرف سردی سکوت و نا باوری را در وجنات سامعین ملاحظه نمود و از سوی دیگرطیاره های هند برتانوی بدون اجازه و بگونه ی توطئه آمیزی بر فضای شهر کابل ظاهر شده و اوراق پروپاگندی رافرو ریختند، تازه متوجه شد که توطئه، عمیقتر و بزرگتر ازآن است که وی تا آن موقع تصورش را نموده بود.

پس شاه، تصمیم آخری خودش را گرفت و درشب سیزدهم ماه جنوری سال 1929 میلادی استعفایش از مقام سلطنت را به نفع برادربزرگترخویش (سردارعنایت الله خان) اینگونه قلمی کرد و کابل را ذریعه ی موتر به مقصد ولایت قندهار ترک گفت: **" من برای ده سال پادشاه بودم. حالا چون احساس میکنم که مردم افغانستان از حکومت من راضی نیستند، از سلطنت استعفا و به عنایت الله که حق رسیدن به سلطنت را دارد، بیعت میکنم . هرجا که بروم سعادت افغانستان را از خداوند تمنا میکنم. "**

بعضاً گفته شده که اعلیحضرت امان الله خان، وجه ده ملیون افغانی نقد، مقدار کافی طلا و جواهرازخزانه ی داخل ارگ سلطنتی با خود برداشت. جنرال عبداللطیف خان پوپل، در صفحه ی (235) خاطراتش (طبع سدنی – آسترالیا)، از قول " ناظم محمد علم خان" ، خزانه دار ارگ شاهی دران زمان، چنین مینویسد : **" صبح جدیداً دمیده چون روز های زمستان و تقریباً ساعت پنج بجه صبح بود و آن وقت در گذر سردار جانخان که منزل شخصی داشتم دروازه ی منزلم به این صبح وقتی دق الباب گردید. نهایت پریشان گردیدم و پسرم محمد یونس را فرستادم تا کی باشد که در این صبح**

صادق دروازه را میکوبد؟ پسرم برایم احوال آورد {که} شخصی از ارگ آمده ازطرف امیر امان الله خان برای شما پیغام فرستاده تا بصورت فوری با کلی {کلید} خزانه و دوسیه ی کارات خود به ارگ تشریف بیاورید. جنگ به داخل کابل از طرف حبیب الله کلکانی تشدید گردیده بود. دانستم که امان الله خان خیال خارج شدن از کابل را دارد. با خود فکرنمودم، موصوف حتماً خزانه را با خود انتقال میدهد، اگر شخصی بعد از وی به تخت سلطنت جلوس و از نزدم تحقیق نماید، چه جواب در مقابل آن بدهم، {اگر} سوال نماید {که } خزانه را چه کردی؟ تا زمانیکه به ارگ رسیدم ، تمامی این سوالات را در ذهن خود میگذشتاندم و بخود جرئت دادم تا هر اندازه که امیر امان الله خان از خزانه طلا و نقره با خود انتقال دهد از نزدش سند به امضای وی گرفته درج کتاب خود نمایم تا در آینده {اگر} از من سوال گردد، درمقابل آن جواب داشته باشم. . . امان الله خان به دو سه نفر یعنی با خُسرش محمود طرزی و محمد یعقوب خان وزیر دربار و سردار عنایت الله خان برادرش همه با دریشی بحالت که { بحالتی که } همه ی آنها انتظار آمدن مرا داشتند. بعد از رسیدنم، امان الله خان برایم فرمود " ناظم صاحب محمد علم خان! من رونده ی قندهارهستم، به پول ضرورت دارم، شما لطفاً خزانه را باز نموده تا یک مقدار طلا ضرورت دارم اخذ نمایم . . . از اینکه قبلاً خانمم یک مقدار طلا را اخذ نمود، برایت سند ارائه داشتم ، حالا نیز مقداریکه با خود انتقال میدهم نیز برایت سند رسمی به امضا خود ...تسلیم میدارم . بعد از من ، برادرم عنایت جان خواهد بود. این مقدار طلا یی را که انتقال میدهم فردی از شما تحقیقات ننماید." دروازه ی خزانه را گشودم، برای موصوف اظهار نمودم من خدمت گزار پدر شما امیر حبیب الله خان شهید تا این زمانیکه با شما خدمت نمودم، کدام خیانتی سر نزده، هرگز بی امری شما را نکرده ام. شما بخیر رونده هستید، هر مقدار طلا و نقره که با خود انتقال مینمایید ، باید سند و امضا برایم داده تا درج دوسیه ی وارده و صادره خود نمایم.

.. بعد از اینکه دروازه ی خزانه {را} گشودم، امان الله خان برای مادر اندر های خود، یک یک خریطه طلا تقسیم نمود که جمعاً مقدار دوصد و بیست خریطه طلا از ارگ بُرده شد..."

قرار نگارش جنرال عبداللطیف خان، ناظم محمد علم خان علاوه نموده است که : **" ... ساعت دوازده بجه روز سوم سلطنت سردار عنایت الله خان، خود وی با دریشی به اتاق دفترم نزدم آمده مابقی چند خریطه طلا و نقره با خود از تحویلخانه ی ارگ از نزدم اخذ و سند برایم تقدیم نمود . . . "**

وقتی اظهارات " خزانه دار" ارگ را در نظر بگیریم و در عین حال بیاد بیاوریم که سردار عنایت الله خان (پادشاه سه روزه)، درزمره ی شرایط خویش غرض ترک ارگ شاهی، که توسط حضرت شوربازار عنوانی حبیب الله کلکانی فرستاده بود، یکی هم، اخذ یکمقدار پول نقد از خزانه ی شاهی غرض مصارف راه بود که حبیب الله کلکانی باید آنرا می پذیرفت ، یکباردیگردچارتردید میشویم . همچنان، اگریادداشتهای حضرت شوربازار(محمد صادق مجددی) را مطالعه کنیم که مینویسد : **" همینکه اجازه ی استفاده از طیاره ی انگلیسی برای سردار عنایت الله خان و اعضای خانواده اش را از سفیر انگلیس در کابل اخذ کرد ه و او را مرخص نمودم، خزانه ی شاهی را گشوده برای هر یک از محافظان ارگ دو دانه پوند طلا دادم و . . . "**، بازهم این سوال در ذهن ما خطور میکند که درحالیکه خزانه قبلاً (به آنصورت گفته میشود) غارت شده بود، طلاهایی که حضرت شوربازار برای محافظان بخشید، در کجا بودند؟ باز، اگرخزانه توسط (امان الله خان و عنایت الله خان) تهی شده بود، چرا حضرت شوربازار که خزانه را به چشم سردیده بود، چیزی در این باره نگفت و ننوشت ؟

روان شاد میر غلام محمد غبار، مؤلف " افغانستان در مسیر تاریخ " نیز از قول عبدالهادی داوی مینگارد که " وقتی بحضورشاه (امان الله) رسیدم، دیدم که وی با نوک عصای خویش خریطه های طلا را حساب میکرد. . . "

اما، با آنهم، آنچه خواننده را درقبال این گفته ها بیشتر نا باورنگهمیدارد، اینست که اگرچنین می بود، بدون تردید جنرال نادر و برادرانش، موازی با تبلیغات دامنه دار ضد امانی که انجام دادند، حتماً این اسناد را نیز از طریق روزنامه های " اصلاح" و " انیس " منتشرمینمودند. هرچند نادر و برادران وی پس از غصب قدرت حاکمه ، تبلیغات گسترده یی در این زمینه بعمل آوردند، ولی هرگز نتوانستند سند مؤثق کتبی ، مبنی براین ادعا ها برای ملت افغانستان ارائه کنند. درحالیکه هم " محمد علم" خزانه دار با "رسید" های دست داشته هنوز زنده بود و هم عبدالهادی خان داوی درچنگ شان قرار داشت. نکته ی دیگری که به نا باوری خواننده پیرامون غارت خزانه ی ارگ توسط اعلیحضرت امان الله خان می افزاید، عبارت از تقاضای کتبی وی از نادرخان غرض اعاده ی " عین المال" و ارسال عواید آن برای وی میباشد. اگرشاه مخلوع آنقدر طلا و جواهر (بقول محمد علم خان) از خزانه ی شاهی با خود برده باشد، پس چه نیاز داشت که بازهم با ارسال تلگرام تضرع آمیزعنوانی نادرخان و نامه ی دیگر عنوانی شاه ولیخان دراین زمینه پافشاری بعمل آورد؟

حبیب الله کلکانی و یارانش به روز بیست و پنجم ماه جدی سال 1307 هجری شمسی، یعنی سه روز پس ازعزیمت امان الله خان، داخل کابل شده سر راست به باغ مهمانخانه رفت ، ارگ سلطنتی که دران بجای اعلیحضرت امان الله خان، برادرش عنایت الله خان نشسته بود، در محاصره ی مهاجمان تازه نفس درآمد.

هرچند سردارعنایت الله خان، بتاریخ چهاردهم ماه جنوری سال 1929 میلادی در اجتماع اهالی کابل، مامورین بلند پایه و سایر درباریان که در صحن قصر دلکشا دعوت شده بودند، متن استعفا نامهٔ اعلیحضرت امان الله خان را به سمع همه رسانیده بیعت حاضرین را هم حاصل نمود، اما چون ماستر پلان اتحاد مثلث چنان بود که با به نمایش گذاردن درامه ی کاملاً جدید، باید راه را برای به صحنه آمدن مُهره ی اصلی (جنرال نادر)هموار میساختند. بنابران، عرصه را برای پادشاه جدید (سردار عنایت الله خان) نیز چنان تنگ ساختند که او هم، فقط در پایان سه روز پادشاهی، در عقب اعلیحضرت امان الله خان بشتابد.

تااین زمان، هر یک از بازیگران صحنه، نقش خود را در این درامه ی غم انگیز کشور ماهرانه انجام داده بودند. بدین معناکه وقتی اعلیحضرت امان الله خان را از راه خیانت ،غبن و فریب فرار دادند، فوراً برای برادرش سردار عنایت الله خان بیعت نمودند، ولی همینکه برخی از آنها به سر کرده گی محمد صادق مجددی بحیث هیأت صلح از طرف پادشاه جدید نزد رهبر شورشیان (حبیب الله کلکانی) در باغ بالا فرستاده شدند، نه تنها ازشاه جدید رو گشتانده به مدعی جدید تاج وتخت بیعت کردند، بلکه در مسیر راه به عساکر و افسران دولتی تبریک گویان اظهار میداشتند که چون صلح بر قرار شده ، بنابران، موجودیت آنها (عساکر) بیشترازان درجبهه ی جنگ ضرورت ندارد و با این حرکت شان، آخرین تصمیم و آخرین امید و اراده ی قوای باقیمانده ی عسکری را زایل نمودند.

اعضای هیأت صلح که از طرف سردار عنایت الله خان به سوی حبیب الله کلکانی فرستاده شدند تا او را متقاعد سازند که دست از سلاح برداشته و به پادشاه جدید بیعت نماید، اینها بودند: **محمد صادق مجددی (حضرت شوربازار)، سردار محمد عثمان خان**

(داماد حضرت شوربازار)، سردار محمد یونس خان ، سید آغا احمد خان سابق منشی سردار نصر الله خان و قاضی محمد اکبر خان .

گفته شده که داوطلبان مقام سلطنت بعد از سردارعنایت الله خان ، علاوه ازعلی احمد خان لویناب که پادشاهی خودش را به عجله در جلال آباد اعلام نمود، سردار محمد عثمان خان و محمد صادق مجددی نیز بودند که اگر زیرکی بعضی از نزدیکان حبیب الله کلکانی، بخصوص شیر جان خان در کار نمی بود، آن دو حتماً از اوضاع به نفع خودشان استفاده میکردند. گفته شده که در لحظات بسیارحساسی که، درمجلس باغ بالا بحضور حبیب الله و یارانش میگذشت، محمد صادق مجددی اظهار نمود: **" ... شاه جدید یا باید شخصی از روحانیون مورد اعتماد عامه یا یکنفر از دودمان خاندان محمد زایی معروف به زهد و تقوا *باشد*"** (روحانی "مورد اعتماد " خودش و " محمد زایی معروف" هم سردار محمد عثمان خان دامادش!). روایت است که ازجمله ی اعضای مجلس، صاحبزاده شیرجان خان، کفِ دستِ محمد صادق مجددی را خواند و برای آنکه از یک توطئه ی دیگر جلوگیری کرده باشد، با گفتن این جمله که "وقتی حبیب الله خان تا حال اینقدر خدمت به اسلام انجام داده، چرا به او بیعت نکنیم"، از جا برخاست و دست بیعت به حبیب الله کلکانی داد ومتعاقب آن، بیعت کردن به شخص حبیب الله شروع شد. باز همین ذوات (محمد صادق مجددی و سردار محمد عثمان خان) بار دیگر، با درنظر داشت وضعیت پیش آمده ، هم به رهبر شورشیان بعیت نمودند و هم وسیله ی مفاهمه میان حبیب الله کلکانی و سردار عنایت الله خان غرض فرار دادن یکی و به تخت نشانیدن دیگری قرار گرفتند. البته در این مرحله، سفارت انگلیس در کابل، بصورت عریان تر از پیش نقش بازی کرد که جریان را از قلم آقای عبدالحق مجددی چنین میخوانیم:

" روز 26 جدی درنتیجهٔ تفاهم بین ارگ و بچهٔ سقأ که توسط حضرت صاحب محمد صادق مجددی (قبله گاه سناتور محمد هاشم مجددی) وسردار محمد عثمان خان بعمل آمده بود، عهدنامه درحاشیهٔ قرانکریم بین طرفین امضا گردید که طبق آن ارگ به حبیب الله تسلیم خواهد شد مشروط به اینکه جان عسکر و باشنده گان ارگ ، با مال و هستی خود محفوظ و آزاد بمانند و الی یکماه به ایشان اجازه ی رفتن و بیرون شدن از ارگ با عایله های شان داده شود و هم ، شاه عنایت الله خان و خانواهٔ او تا سه روز توسط طیارات انگلیسی، افغانستان را ترک گویند. حضرت محمد صادق مجددی از سفارت برطانیه طلب حمایت سیاسی برای خاندان شاهی نمود و تضمین کرد که بالای طیارات انگلیسی از جانب هیچ کدام از دو طرف متخاصم فیر صورت نخواهد گرفت . . . " (افغانستان از امیر کبیر تا رهبر کبیر)

آقای فضل غنی مجددی از قول محمد صادق مجددی چنین مینویسد:**" جهت نجات امیر عنایت الله خان و افراد خانوادهٔ شاهی قبول کردم به سفارت انگلستان مراجعت کنم. درعمارت سفارت سفیر انگلستان. . . استقبال کرد . . . برای سفیرگفتم احتیاج، مرا به سفارت آورد در زنده گی حاضر نبودم داخل سفارت شوم، حال ما طیاره ضرورت داریم و حبیب الله آماده است پول اجارهٔ آنرا بدهد. سفیر بجواب گفت که چون شما ضمانت سلامت طیارات را میکنید ما به احترامی که با شخص شما داریم حاضر نمی شویم پول کرایه دریافت کنیم . . ." (؟)**

به قرارنوشته ی آقای فضل غنی مجددی، بعد ازآنکه محمد صادق مجددی، عنایت الله خان و اعضای خانواده ی وی را از ارگ به میدان طیاره بُرده پرواز میدهد، سردار فیض محمد ذکریا و محمود سامی را هم به منزل شخصی خویش در شوربازار پنهان میکند. آقای فضل غنی بازهم ازقول محمد صادق مجددی مینگارد:

" خزانهٔ ارگ را باز نمودم و برای هر عسکر دو دانه پوند طلا داده ایشان را رخصت ساختم، لیکن در وقت خارج شدن، عساکر افراد حبیب الله همه ایشان را لت و کوب نموده پولهای شان را گرفتند . . . برای عساکر گفتم که قرآن های اینها قرآن سیاسی است. . . " (افغانستان درعهداعلیحضرت امان الله خان – صفحات 285-286)

نویسندهٔ کتاب "آتش در افغانستان" متذکر میشود که **" نورالمشایخ جلسهٔ ملا ها را در یک مسجد {برضد امان الله خان} دایرکرد. . . {درهمین اثنا} کوچی های زیادی ازطریق دیرهٔ اسماعیلخان بسوی افغانستان میرفتند. یکتعداد ازین کوچی ها به امان الله خان دعا میکردند، زیرا بیاد داشتندکه امان الله خان برای فرزندان شان معلم سیار تعیین کرده بود که با آنها سفر میکرد. . . حضرت سه نفر ملا را وظیفه داد که علیه امان الله خان اعلامیه صادر کنند و او را عوض کافر زندیق بنامند. . ."**

اکنون سوالیکه از خوانشِ مطالبِ بالا در ذهن هر خواننده ی دقیق سنج خطورمیکند، اینست که این روحانی های شوربازارنشین چرا و چگونه تا این حد در امور سیاسی وسرنوشت خونین کشور دخیل میگردند؟ چراشخص شاه و وزرایش به منزل آنان می شتابند واز آنها مشوره میگیرند؟ روی چه دلیل و انگیزه یی شورشیان شمال و جنوب از این برادران روحانی تبعیت میکنند؟ سفارت انگلیس به آنها نه تنها احترام قایل میشود، بلکه حتا تضمین محمد صادق مجددی را دربرابر تضمین شاه افغانستان مرجح میداند؟ ، میان شاه جدید و رهبرشورشیان پادرمیانی مینمایند و حتا کلید خزانه ی دولت نه تنها در اختیار آنها قرار داده میشود، بلکه خزانه یی را که در حقیقت بیت المال ملت و طبق معمول، تنها در حیطه ی اختیار شخص شاه میباشد، بادست خویش می گشاید و به عساکر طلا می بخشد؟ نفوذ و مداخله ی (حضرات) در امور دولتی و همچنان، غرور و بی اعتنایی آنها در برابر شاه تا بدانجا رسیده بود که محمد صادق مجددی خود طی یادداشتهای خویش مینویسد **که " اعلیحضرت امان الله**

خان او را به مجلس مشوره احضار و استجواب بعمل آمد که غرض نجات از بحران سیاسی جاری چه باید کرد؟ من گفتم یگانه راه نجات، استعفای پادشاه میباشد و بس و همینکه این نظر در مجلس رد شد، گفتم خدا حافظ و مجلس را ترک دادم . . .
گفته شده که حبیب الله کلکانی پس از رسیدن به تاج و تخت، سردار هدایت خان برادر امان الله خان و سردارمحمد عثمان خان را به جرم خیانت به برادر و ولینعمت شان اعدام کرد. قرار اظهار آقای " عبدالحق واله "، **" وقتی دو نفر محکوم به اعدام را به گلخانه ی ارگ نزد خود خواست ، به سردار هدایت الله خان گفت : تو به برادرت چه کردی که با من کنی ؟ و به سردار محمد عثمان خان اظهار داشت که تو سالها نایب الحکومه ی امان الله بودی و به او نمک حرامی کردی و جزایت اعدام است . "**

باید گفت که دریچهٔ نفوذ سیاسی در دستگاه دولت و سرنوشت مردم افغانستان را برای نخستین بار شاه زمان خان فرزند تیمورشاه و نواسه ی احمد شاه ابدالی، با پای پیاده رفتن در نیمه های شب تا منزل شاه صفی الله مجددی غرض دستار بندی خویش و پس ازان، امیر حبیب الله " سراج الملت . . . " با مرُید شدن نزد ضیأ معصوم مجددی بنام حضرت چهار باغ بر روی روحانیون مذکورگشودند. اگرچه مُریدی امیر از روی تظاهر و بخاطرجلب حمایت بیشتر افکار مذهبی و در نهایت، یک ژست سیاسی بود، اما چون معمولاً درباریان، اعضای خانواده ی شاهی و بعضی از مامورین عالیرتبه به تقلید از شاه و یا به اساس تملق گویی های مروج به عین اقدام متوسل میشدند. همین نکته موجب گردید تا اعلیحضرت امان الله خان نیز به پیروی از پدر و نصیحت مادرش (علیا حضرت) و جلب حمایت روحانیون از سلطنت خویش، به حضرات شوربازار توجه مبذول نماید و ازاین رهگذر، به غرور، شهرت و نفوذ سیاسی آنان در اموردولتی بیفزاید، نفوذی که امیر عبدالرحمن خان با خشونت خونین جلو آنرا گرفته بود. هرچند خانواده ی حضرات مجددی و کارنامه های مذهبی – سیاسی آنها در افغانستان شرح

جداگانه می طلبد، اما بازهم در اینجا اینقدر متذکر میشویم که اجداد این خانواده برای نخستین بار در سال 979 هجری شمسی بحیث عرب مسلمان و بنام سلالهٔ عمر(خلیفهٔ دوم) وارد افغانستان شده و در نقاط مختلف کشور جابجا گردیدند. یکی از بزرگان این خانواده در روزگاران نه چندان دور، بنام (شاه فرخ کابلی) شهرت داشت. حضرت شوربازار در واقع، برای نخستین بار در قرن نزدهم و همانطور که در بالا متذکرشدیم ، در دوران پادشاهی شاه زمان خان به دربار و دستگاه دولتی راه یافتند. زیرا شاه زمان خان خودش را در حلقه ی مریدی حضرات قرار داده و تاج شاهی را توسط بزرگان این خانواده به سر نهاد، بهمان سلسله، حضرت فضل محمد مجددی ملقب به " شمس المشایخ" تاج پادشاهی را به سر اعلیحضرت امان الله خان نهاد. حضراتی که در قرن بیستم، بویژه در زمان اعلیحضرت امان الله خان نقش مثبت و منفی سیاسی – تبلیغاتی بر له و علیه شاه بازی کردند، عمدتاً عبارت بودند از فضل محمد مجددی ملقب به " شمس المشایخ"، فضل عمر مجددی ملقب به " نورالمشایخ"، محمد صادق مجددی مشهور به "گل آغا " یا حضرت شوربازار، ضیأ معصوم مجددی (پدرصبغت الله مجددی)، بزرگ جان مجددی، عبدالکریم مجددی، محمد حلیم مجددی، شمس الحق مجددی از حضرات شمالی.

قابل یاد آوریست که از جمله ی همه ی حضرات فوق الذکر، تنها فضل محمد مجددی (شمس المشایخ) از ابتدا حامی اعلیحضرت امان الله خان و مجاهد ضد استعمارانگلیس بودکه پس از مدتی وفات یافت .

درساعاتی که محمد صادق مجددی در سفارت انگلیس درکابل رفته تا پیرامون تصمیم نهایی سردار عنایت الله خان (شاه سه روزه) مبنی بر ترک کابل و واگذاری سلطنت به حبیب الله کلکانی و نیز تدارک وسیله ی سفر وغیره با سفیرانگلیس صحبت نماید، رهبرشورشیان شمالی از قصر باغ بالا به " باغ مهمانخانه " درداخل شهر(غالباً محل

کنونی ولایت کابل) آمده و ارگ سلطنتی از طرف تفنگداران وی در محاصره ی کامل قرارگرفت. قبل ازآنکه طیاره ی انگلیسی غرض انتقال سردار عنایت الله خان و اعضای خانواده ی وی ازکابل به پشاورآماده شود، محمد صادق مجددی با عجله یک جلد قرآن را با خود نزد حبیب الله کلکانی بُرده شرایط پیشنهادی عنایت خان را در حواشی آن درج و به مُهر پادشاه آینده مهمور نمود. به این حساب، بساط حکمروایی آخرین فرد دودمان بارکزایی برچیده شده و دوران فرمان فرمایی عنصر جدیدی که از میان دهقانان و روستاییان مذهبی بیسواد و بیگانه از رنگ و بوی کشور داری و دولتمداری برخاسته بود، آغاز گردید. نکات عمده ی شرایط شاه سه روزه ی افغانستان (سردار عنایت الله خان) غرض ترک تاج و تخت چنین بود :

- رهبرشورشی، سلامتی جان عنایت الله خان و اعضای فامیل او را در موقع برآمدن از ارگ تضمین کند.

- بالای طیاره ی حامل عنایت الله خان شلیک نه شود.

- عساکر، افسران، مامورین و منسوبین ارگ سلطنتی ازحمله و تاراج مصوون باشند.

اجازه داشته باشد وجه ( ) روپیه غرض مصارف سفراز خزانه ی شاهی بردارد.

حبیب الله خان همه ی این شرایط را پذیرفت و بالاخره به روز هفدهم ماه جنوری 1929م ، عنایت الله خان به همرای محمد صادق مجددی توسط موتر از ارگ خارج شده به طرف میدان هوایی واقع درکارته ی وزیر اکبرخان رفت و ذریعهٔ دو طیاره ی انگلیسی به قصد پشاور پروازنمود. شورشیان با شلیک های هوایی، شادیانه بزرگ را انجام دادند. اولین کسی که پا به داخل ارگ شاهی گذاشت ، حمیدالله برادرحبیب الله با عده یی از نزدیکان مسلح اش بود و در مرحله ی بعدی، شخص حبیب الله و یاران وی

با قصر شاهی ومحوطه ی افسانه یی آن آشنا شدند. ارگ سلطنتی یی که مرحوم استاد خلیل الله خلیلی آنرا (قصابخانه ی تاریخ) خوانده و عجب بجا خوانده است .

استادخلیل الله خلیلی، نویسنده ی اثر " عیاری از خراسان" که در آن روزگار، جوان وفعال و مامور تازه نفس دولت حبیب الله کلکانی بود، اولین بیانیه ی رسمی " خادم دین . . . " پس از تسخیر ارگ شاهی را که در اجتماعی بزرگ اهالی شهرکابل ایراد نموده چنین نقل میکند : **" برادران من ! بیاری خدا و همکاری رفقای شجاعم در اینجا آمده ام. علمای دین فتوا داده اند که پادشاه سابق خلع و من بجایش بنشینم. امید من این است که به شما خدمت کنم و در عهدی که با خدا کرده ام پایدار باشم. میان ما و شما تفاوت نیست. هرفرد شما پادشاه می باشید. "**

حبیب الله کلکانی ملقب به " خادم دین رسول الله "

ذوات آتی، از جمله ی محرکین دوران بغاوت حبیب الله کلکانی علیه اعلیحضرت امان الله خان بود ند که دردوران پادشاهی ، پایه های دولت وارکان عمده ی دربار او را تشکیل میدادند :

سید حسین چهاریکاری نایب السلطنه

حمید الله (برادر امیرحبیب الله) معیین السلطه و سردار اعلی

صاحبزاده عطا الحق خان وزیر امور خارجه

عبدالفغفورخان تگابی وزیر امور داخله

صاحبزاده شیرجان خان وزیر دربار

میرزا غلام مجتبی خان وزیرمالیه

صاحبزاده محمد صدیق خان

میربابا صاحب خان، بعداً والی قطغن و بدخشان

عبدالقادر ، بعداً وزیر تجارت

عبدالقدوس رر رر

خواجه بابو

خواجه میرعالم (احتمالاً میرعَلَم باشد)

ابوجان

زین العابدین بعداَ رییس گمرک کابل

عبدالغنی خان (برادرملک محسن) قلعه بیگی ارگ شاهی

میرزا محمد یوسف خان (کاکای استاد خلیل الله خلیلی) سرمنشی

صاحبزاده عبدالغفورخان (نواسه ی غازی محمدعثمان خان) رییس گمرک کابل

میرزا عبدالقادر خان مستوفی ولایت کابل

میرزا محمد اکبر(برادرملک محسن) ناظر امورمالی دولت

غلام حضرت خزانه دار

سید آغا خان خواجه چاشتی قوماندان امنیه ی ولایت کابل

ملا برهان الدین کُشکَکیَ مدیرجریده ی " حبیب الاسلام"

مَلک محسن والی کابل

سیداحمد خان (نواسه ی میر بچه خان غازی) رییس صکوک

جنرال بیگ خان

محفوظ خان فرزند برگد احمد خان معین وزارت جنگ

عبدالرحمن جبار خیل

میرزا محمد قاسم خان مزاری والی بلخ

خلیل الله خان خلیلی مستوفی بلخ

جنرال محمد صدیق خان قوماندان نظامی ولایت پکتیا

عبدالقدیر خان والی قندهار

از مامورین و اراکین دولت امان الله خان دردربار حبیب الله کلکانی :

میرزا سید حبیب الله مستوفی زمان امان الله خان

حبیب الله خان معاون وزارت حربیه ی امان الله خان

قاضی محمد اکبرخان رییس تمیز دولت امانی

سردارعمرجان برادر سر دار عنایت الله خان

سردارحیا ت الله خان (عضدالدوله) برادر اندر امان الله خان

سردار عزیز الله خان فرزند سردار نصر الله خان

سردار محمد کبیر(سراج) کاکای اعلیحضرت امان الله خان

سردار امین الله خان

سردار محمد حیدرخان (اعتمادی) فرزند سردار عبدالقدوس خان (اعتمادالدوله) زمان امان الله خان

سردار احمد شاه خان (خُسرنادرخان)

محمود سامی (مشاورخاص ،جنرال نظامی و قوماندان قول اردوی کابل درسلطنت امان الله خان)

عبدالهادی خان (داوی) وزیر تجارت دولت امانی

میرزا مجتبی خان وزیر مالیه ی دولت امانی

غلام محمد خان وردکی وزیر امور داخله ی زمان امان الله خان

جنرال عبدالرحیم خان کوهستانی قوماندان عسکری بلخ در دولت امانی

سورجنرال محمد عمرخان ناصری

روحانیونی که درتحریکات ضد امانی و در دربار حبیب الله کلکانی نقش داشتند :

شیرآغامجددی

محمد صادق مجددی

بزرگ جان مجددی (مرشد امیر حبیب الله کلکانی)

شمس الحق مجددی

ملا حمیدالله (آخندزادۀ تگاب)

مولوی محمد رفیق

مولوی عبدالحی پنجشیری(فارغ التحصیل مدرسۀ دیوبند هند برتانوی)

ملا محمد اعظم خان اندری

مهاجرین پار دریا که درزمان حبیب الله کلکانی، درمناطق شمال افغانستان قدرت داشتند:

اوتان بیگ

دولت سردار

ابراهیم بیگ

ایشان خلیفه

خلیفه قزل ایاق

ملا آدینه

حبیب الله کلکانی روزیکه بنام " خادم دین رسول الله " برتخت پادشاهی جلوس کرد، سی و پنج ساله بود و ازآنجا که هیچ نوع برنامه ی کاری با خود نداشت، نه تنها یک مشکل از هزاران مشکل ملت افغانستان گشوده نگشت، بلکه با ایجاد تنش های سیاسی، درد سرهای ناشی از نا آگاهی تازه به دولت رسیده گان و آغاز جنگهای مثلث (امان الله خان از سوی قندهار، جنرال نادرو برادرانش از جنوب و جنرال غلام نبی خان چرخی از شمال) مصیبت های جدید و خونریزی های بزرگ دیگری در نقاط مختلف کشور صورت گرفت.

برای آنکه تصویری از حکومت داری حبیب الله کلکانی و کابینه ی جدید التشکیل وی داشته باشیم ، به مورد خواهد بود توضیحات روان شاد میرغلام محمد غبار را از صفحات 21-22 جلد دوم " افغانستان در مسیر تاریخ" در اینجا نقل کنیم :

" دورۀ اختلال سقوی تجارت خارجی و داخلی کشور را سقوط داده و زراعت و پیشه وری را مختل ساخته بود. شاهراه های مملکت معرض تاخت و تاز سوق الجیشی ها و شهر های عمده مشغول دفاع یا تعرض بودند. این وظیفه دفاع و تعرض هم برشانۀ نسل جوان قرار میگرفت که شغل اصلی شان زراعت و مالداری و باغداری و یا صنعت و پیشه وری بود. تمام موسسات قانونی و فواید عامه از قبیل معارف و حفظ الصحه، تجارت و شورا، صنایع و فابریکه ها از کار افتاده بودند. حیثیت و پرستیج دولت در سیاست خارجی و ادارۀ داخلی معدوم شده بود. . . برای جلب همکاری عناصر فیودال، دزد و ماجراجو تا وقتیکه خزانه و جبا خانه داشت از بذل و بخشش و اسراف خود داری نه نمود. این گروه ها مالیات نمیپرداختند و چون تجارت سقوط کرده بود، مالیات گمرکی تنزل کرد و در بعضی جا ها به صفر رسید. از دیگر طرف مصارف لشکر کشی ها افزونی گرفت و خزاین دولتی افلاس نمود. پس مالیات های عفو شده و باقیات گذشته تحت تحصیل قرار داده شد و هم دست به ضبط و تاراج

دارایی دیگران دراز گردید. از طرف دیگر اداره قبلا مردم را در زیر فشار گرفته بود، باین معنی که درتمام شهر ها و ولایات اشغال شده، قوای قضایی و شرعی و ادارۀ قانونی از کار افتاده و حتی تعامل و مقررات سابقه و محلی از بین رفته بود. هر حاکم و یا افسر نظامی سقوی شخصاً دیکتاتورو فعال مایشا بود. اینها شفاهاً و کتباً خود مالیات وضع، درحقوق و جزا و قصاص فیصله و امر صادر و توسط عسکر تطبیق مینمودند. هیچگونه محکمه و محاکمه و جرگه و مشوره وجود نداشت و قس علیهذا. پس به زودی صدای شکایت از مرد و زن برخاست، ملاک و روحانی از عاقبت کار در ترس و اندیشه افتاد مردم کشور معناً وهم عملاً بر ضد حکومت اغتشاشی به قیام برخاست. . . در طی چنین یک خلای رهبری سیاسی ملی، قوه های ارتجاعی و استعماری، سردارمحمد نادر سپه سالار را که اینک در پاکتیا موجود و پرچم مبارزه ضد سقوی را افراشته نگهداشته بود، بمیدان کشیدند... "

قبل از آنکه اوضاع کشور درزمان امارت حبیب الله کلکانی و آمدن جنرال نادر به مناطق جنوب افغانستان را شرح دهیم، لازم است متذکر شویم که اعلیحضرت امان الله خان ، به سلسلۀ تپ و تلاشهای سیاسی –نظامی خویش درجهت فرو نشاندن شورش شینوار، علی احمد خان لویناب را به مناطق قبایلی فرستاده بود تا آنها را ازطریق تماسگیری و استمالت وادارسازد که ازکرده منصرف شوند ، ولی همینکه علی احمد خان مذکور مطلع شد که شاه کابل را به قصد قندهار ترک گفته است، درشهرجلال آباد، اعلان پادشاهی کرد. یعنی هنوز پادشاه درداخل قلمرو افغانستان حضورداشت که وی گستاخانه به این عمل دست یازید. در اینجا بهتراست گزارش مربوط به اوضاع جلال آباد و اعلان پادشاهی علی احمد خان را ازلا به لای ضمیمۀ هفتم راپور منبع استخباراتی انگلیس دربلوچستان که آنهم از شمارۀ اول مورخ 28 جنوری 1929 میلادی جریدۀ " غیرت اسلام" اقتباس شده است ، بخوانیم :

" حلف وفاداری علما و نجبای سمت مشرقی به علی احمد خان خادم دین و ملت : تماماً علما، نجبا و اهالی سمت مشرقی به شخصیت غیور و با دیانت امیرعلی علی احمد خان آشنایی دارند و میدانند که این شخص خدمات ارزنده ای را بخاطر پیشرفت اسلام و مسلمانها در داخل و خارجی افغانستان انجام داده با افکار روشنیکه دارند دایماً در اصلاح مردم و مملکت مشغول بوده اند. بهمین دلایل چنین پنداشته شد که وی پادشاه بزرگی خواهد شد. زمانیکه اعلیحضرت ایشان ازکابل به جگدلک رسیدند، تمام علما، مشایخ، مشاهیر خوگیانی سرخرود و حومهٔ جگدلک به حضور وی شتافتند و بیعت خویش را تقدیم داشتند. او ازجگدلک به چهارباغ صفا به منزل حضرت نقیب صاحب آمدو بیعت خویش را تجدید کرد. علی احمد خان بعد ازرسیدن به جلال آباد که مصادف با روز جمعه بود به منزل آخند زاده صاحب هده رفت. درهمانجا و درهمان هجرهٔ آخند زاده صاحب هده بود که هیتی از علما و مشایخ بشمول استاد هده، طوطی آخند زاده، میا صاحب قیلغو و دیگر علمای شنوار، چپرهار و خوگیانی بیعت خویش را به عنوان پادشاه افغانستان به وی ارزانی نمودند. جمعهٔ بعد همه علما، مشاهیر و مردم شهر در مسجد شاهی جلال آباد تجمع نمودند و خطبهٔ نمازجمعه بنام خادم دین و ملت امیر علی احمد خان پادشاه افغانستان خوانده شد. بعداز نماز جمعه، علما و مشاهیر مجدداً تجدید بیعت کردند و شرایط این بیعت نامه که از هر طرف با صدا های بلند و با حرارت مبارک باد بدرقه میشد، قرائت گردید و به این ترتیب لقب خادم دین و ملت به اعلیحضرت ایشان داده شد. . . "

درگزارش مذکورهمچنان آمده است که: **" در این وقت اعلیحضرت {علی احمدخان لویناب} خطابه ای ایراد کردند که مشحون از احساسات ملی و اسلامی بود. ایشان در جریان بیانیه خویش اصلاحات ذیل را به اتکا بر شریعت اسلام و به عنوان اساس برای دولت خود چنین بیان کردند: اول) تمام نظامنامه هایی که در دورهٔ زعامت امان الله به اجرا در آمدند، ملغی شناخته میشوند. ازاین ببعد، همه امور دولت در مطابقت کامل با اصول قرآنی و شریعت تطبیق خواهد شد. دوم) قانون سرباز گیری (پشک) ملغی قرار داده میشود و مرد ها با معاش بیست روپیه افغانی در ماه، بنابر رضایت خود شان مباطق به سیستم قومی برای دفاع وطن به عسکری خواهند رفت. سوم) رعایای کشور از پرداخت مالیات بر باقیات و غیره اموری که در دورهٔ امان الله و قبل از آن بوده باشد، معاف میباشند. مامورین دولت ، قروض را که در دورهٔ سلطنت امان الله اخذ کرده اند، به اقساط خواهند پرداخت. خبرموثقی از جگدلک رسیده است که ملا**

صاحب تگاب {حمیدالله آخند زاده}، علما و مردم اغلب نواحی شهر کابل وفاداری خویش را به اعلیحضرت موصوف تقدیم نموده اند. "

با آنهم، آنچنانکه رویداد های بعدی نشان دادند، هنگامیکه این " خادم دین و ملت" میخواست با لشکرقبایلی بسوی کابل مارش کند، دفعتاً اوضاع در نیمه راه برهم خورده وبارو بنه وی به تاراج رفت و خودش که ازشورش لشکر، جان به سلامت برده بود، مجبورشد خودش را با پای پیاده و حال زار، به امید حصول کُمک انگلیس به شهر پشاوربرساند و از آنجا، نومیدانه درعقب اعلیحضرت امان الله خان رهسپار قندهارشود. وی بالاخره توسط نیرو های حبیب الله کلکانی در شهر قندهار دستگیرو در شهرکابل به دَم توپ گذاشته شد.

جنرال عبداللطیف خان پوپل درکتاب خاطرات خویش، درمورد تقاضای علی احمد خان از حبیب الله کلکانی چنین مینویسد : **" وقتی والی علی احمد خان را نزد امیر حبیب الله کلکانی پیش کردند، وی به امیر گفت که مرا نکُش، میخواهم به شما خدمت کنم . ولی حبیب الله خان، خطاب به وی گفت : برای خُسربُره ات (برادرزن ات) خوب خدمت کردی که به من بکنُی، امان الله چه نبود که بتو نکرد، ولی تو بحقش خیانت کردی... و پس ازان امر کرد او را توسط توپ اعدام کنند"**

شاغاسی علی احمد خان والی کابل

هنوز طعم شیرین حکمروایی از گلوی حبیب الله کلکانی و یارانش فرو نرفته بود که با شورش های دهقانی و توده یی در وادی پنجشیر، غوربند، لوگر، تگاب، پغمان و غیره جا ها روبه رو گشت؛ زیرا وی، علاوه از آنکه قادر نشد دست مامورین فاسد و رشوه گیر را از سر مردم کوتاه سازد، بلکه با افزایش در مالیات (علی رغم آنکه دراوایل سلطنت خویش، طی فرمانی کلیه مالیات سالهای گذشته را بخشیده بود) و جبر و خود کامه گی های کارمندان دولتی بالای اهالی مناطق مختلف، به نا رضایتی عامه دامن زد. مثلاً ، مردم لوگر در ماه مارچ 1929م ، حاکم محل را محبوس نموده خزانه ی حکومتی را متصرف شدند. مردم تگاب به پا خاسته و تا حدود شهر چهاریکار پیشقدمی کردند. در پغمان، جمعیت زیادی گرد آمده اعتراضات شان علیه حکومت را بلند کردند. درشهرکابل، یک گروه مخفی به رهبری اشخاصی چون سردار محمد عثمان خان، سردارحیات الله خان، سردار عبدالمجید خان، حبیب الله خان معیین وزارت حربیه ی

دوران امان الله خان ودیگران تصمیم گرفتند که امیر را ترور نمایند، ولی این پلان توسط پیشخدمت وفادار به امیرافشأ و توطئه گران دستگیر واعدام شدند. توطئه ی دوم قراربود درمسجد عیدگاه کابل و سومی درشکارگاه چمن قلعهٔ حشمت خان علیه وی صورت گیرد که همه درموقعش خنثی گردیدند. حبیب الله کلکانی، چنانکه گفته آمد، بسیار زود با صف آرایی مجدد جنگی شاه مستعفی از سمت قندهار، جنرال غلام نبی خان چرخی ازطرف مزار و جنرال نادر از سمت جنوبی و گروه های مخفی مقاومت در شهر کابل مواجه شد . این رویداد های سرگیچه آورسیاسی، با مشکلات شدید مالی دست بهم داده حبیب الله کلکانی را سخت در مضیقه قرار داد.

امان الله خان پس از استعفایش ازمقام سلطنت و عزیمت به قندهار، بعد ازیک سکوت مؤقت چند روزه ، یکبار دیگر به توصیه ی علیا حضرت مادرش، بعضی ازسران قبیلهٔ بارکزایی، متنفذین محلی و وزرای قبلی و به امید رسیدن دوباره بکابل ، به داخل " خرقه " ی قندهاررفته اخلاص و ارادت خویش را به اسلام و اعتقادات مذهبی مردم در محضر عام به نمایش گذارد و طالب همکاری و پشتیبانی مردم برای بدست آوردن مجدد تاج و تخت گردید. مردم و سران قوم، علی رغم بعضی از آزرده گیهای شان از سلطنت امانی ، وقتی حالت شاه مستعفی و اوضاع درد انگیز کشور را دیدند و به ویژه، مادامکه درک کردند استعمار هند برتانوی، عنصرمورد نظر خود (جنرال نادر) را به سرحدات جنوبی افغانستان رسانیده و میخواهد اورا به ارگ کابل نصب نماید، دیگر همه رنجش ها و عزلت گزینی ها و نا رضایتی ها را کنار گذارده کمر همت غرض احیای سلطنت امان الله خان بستند. مردم حق شناس قندهار و هزاره جات، محصلین افغانی که در اروپا رفته بودند، روشنفکران آزادیخواه، عده یی از مامورین ترقی پسند و بعضی از قبایلیان، پشتیبانی شان از اعلیحضرت امان الله خان را اعلان کردند. تبلیغات ضد نادر و ضد حبیب الله کلکانی آغاز گردید، داوطلبان قومی از هر سو

رسیدن گرفتند و به زودی یک لشکر ده تا چهارده هزار نفری در قندهار تشکیل و به قوماندانی شخص امان الله خان در اواخر ماه مارچ سال 1929 میلادی راه غزنی کابل را در پیش گرفتند. حتا همان قبایلیانی که قبلاً در برابراعلیحضرت شورش و مخالفت به راه انداخته بودند، با ملاحظه ی اوضاع نا گوارسیاسی و اقتصادی کشور، از کرده نادم شده حمایت مجدد شان از امان الله خان را اعلام کردند.

اعلیحضرت امان الله خان دو اعلامیه ی آتی را از قندهار عنوانی قبایل جنوبی صادرنمود:

" اقوام عزیز تنی ! شما کاملاً اطلاع دارید که شهر کابل، مرکز و پایتخت افغانستان مورد هجوم و اشغال بچهٔ سقأ – شخصی که یک دزد مشهور بوده اصالت چندانی ندارد- قرار گرفته است . کردار چنین شخصی یقیناً ویرانی و بد بختی برای افغانستان به بارخواهد آورد. او اندوخته های پنجاه سالهٔ خزاین ملی را با خود برده و کسی است که از کشتن مردم ، چور وچپاول و تجاوز به عزت فامیل های نجیب ابا نمی ورزد. راه های عام را که غله جات و چوب سوخت به کابل تأ مین میکردند مسدود کرده که در نتیجه هر روز به صد ها نفر از گرسنگی می میرند. این شخص هدف دیگری بجز از ویرانی افغانستان و نا بودی مسلمانها ندارد و به نظر میرسد که توسط انگلیسها تشویق میگردد و تحت رهنمایی و هدایت آنها کار میکند. بدیهی است که در چنین حالتی اسلام به مقابل کفر قرار میگیرد. بنابران، اگر خداوند بخواهد این جانب در روز نهم حوت با لشکر نظامی و به همراهی غلزایی ها و درانی های قندهار به طرف کابل حرکت خواهم کرد. من بنابر معاذیری با همه شما دیدار نتوانستم، ولی شما عجالتاً افراد اطلاعاتی مربوطه خویش را به دیدن من در غزنی بفرستید تا من بتوانم آنها را از نزدیک ملاقات کنم و به خواست خداوند متعال دست در دست هم وطن را از وجود نا پاک دشمن پاکسازی کنیم و این لکهٔ ننگ را از نام افغانها بزداییم. زمانیکه

به لطف خداوند به این کار موفق شدیم، لویه جرگه ای دایر میشود و در مورد تمام مسایل مربوط به رفاه و آسایش کشور بحث خواهد شد. در آنوقت است که من آنچه را که برای کشورم بهتر باشد انجام خواهم داد. امان الله"

" به فرزندان عزیزم، باشند گان ولایت جنوبی ! چنانکه میدانید یک سلسله نا آرامی های داخلی در ولایت مشرقی آغاز گردید و این ناآرامی ها هنوز دوام داشت که ناگهان گروه دیگری از طرف شمال بر کابل حمله ورشدند. باید گفت که چنین دسایس و اختلافات فقط بر تدبیر و پلانهای که از طرف دشمنان ترقی افغانستان شده است، متکی میباشد. آنها سوالاتی را در دهان مردم بی اطلاع گذاشته اند و ایرادات بی اساسی را به شخص من وارد کرده اند. من پدرانه به آنها مشورت دادم که از این کار دست بکشند، ولی ازآنجاییکه آتش فتنه و بی اطلاعی آنها لحظه به لحظه افزایش می یافت، من نخواستم جنگ و جدال بنام من در افغانستان ادامه پیدا کند، مسلمانهای کشور کشته شوند و ملت نا بود گردد و یا نیرو های که برای دفاع وطن در برابر دشمن خارجی تهیه شده اند به جنگ داخلی به مصرف برسند. حتی به این دلیل که من به زعامت شخصی خویش اهمیت زیادی قایل نیستم (زیرا من این بار گران را تنها به خاطر سعادت وطن و ترقی ملتم به دوش گرفته بودم)، تصمیم گرفتم از برادربزرگترم معیین السلطنه خواهش کنم تا تاج و تخت پادشاهی را بخاطر صلح و امنیت عمومی در افغانستان قبول نماید. هرچند معیین السطنه دراول نپذیرفت، ولی وقتی من پافشاری نمودم، بخاطرمن قبول کرد. مردم شهر از وی اطاعت کردند و من هم به امید اینکه عزیمت من از کابل به جنگ داخلی و فتنه های ناشی ازان خاتمه خواهد داد، تصمیم گرفتم به قندهار بروم که چنین هم کردم. بمجرد رسیدنم به آنجا موضوع را به اهالی قندهار بیان داشتم ، ولی مردم این شهر که از هرگروه و فرقه نمایند گی میکردند، با صدای بلند گریستند و گفتند که تنها مرا به

صفت پادشاه خویش میپذیرند. من کوشش آخری ام را نمودم تا مزیت این پیشنهاد را به آنها بنمایم ، ولی آنها قبول نکردند. ما با بی صبری منتظر خبر از اوضاع کابل بودیم، ولی چنانیکه از انکشافات اوضاع کابل معلوم میشود، این تخریبکاری منحصر به مجموع ای از ایرادات به مقابل شخص من نبوده، بلکه بنابر دسایس دشمنانی بود که تمایل شدید تری برای از بین بردن وحدت مردم نیز داشتند. نتیجه هم این شد که این غایله خاموش نگردید و چون آشوب طلبان به قوای جنگی نیزدسترسی داشتند، معیین السطنه را قبول نکردند، چنانچه معیین السطنه نیز به قندهار آمد و مجدداً مباحثاتی به همه مردم قندهار صورت گرفت. معیین السطنه با حضور داشت همه مردم اظهارداشت که میخواهد از تاج و تخت افغانستان کنار برود و گفت : " من اساساً خواهش سلطنت را نداشتم و اکنون هم ندارم و استعفا میکنم". همانا همه مردم قندهار متفقاً نزد من آمدند و گفتند من نباید تسلیم شوم و سلطنت شاهی مسلمانهای افغانستان را تا مادامیکه یک فرد آنها در قید حیات باشد، از دست بدهم. آنها گفتند، احساس وطندوستی، غیرت و افغانیت آنها ابداً به ایشان اجازه نخواهد داد که به ادارهٔ کسی مانند بچهٔ سقأ که عمرش را با تجاوز به مال و دارایی مردم به صفت یک قاتل سپری کرده است و یا کسی که حتی افغان (پشتون) نیست، موافقت کنند. آنها نمیتوانند قبول نمایند که چنین شخصی پادشاه آنها باشد. مردم قطغن، مزار، میمنه ، هرات ، فراه و هزاره جات عین نظریات مردم قندهار را دارند. بنابران من بخاطر خواهشات ملت عزیزم و همچنان برای اینکه کشورم را از ملعبه شدن به دست خارجی ها نجات بخشم ، مجدداً سلطنت افغانستان را پذیرفتم. موضوع به وسیلهٔ این ی فرمان به اطلاع فرزندان عزیزم ساکنین ولایت جنوبی رسا نیده شد. اطمینان دارم که غیرت و احساسات عالی افغانی شما بهیچوجه قبول نخواهد کرد که یک فرد بی شخصیتی که کدام وجهه و موقعیتی در بین ملت ندارد، سلطنت افغانستان را غصب نموده کشور عزیز و ملت غیور ما را ملعبهٔ تمایلات شخصی

خویش سازد. احتمالاً شما با پارهٔ از عداوتها و یا اختلافات فامیلی با یکدیگر مواجه خواهید بود، ولی باید بدانید که امروز یک معضلهٔ بزرگ ملی در کشور به ظهور رسیده و شما باید بخاطر بهبودی کار دولت و کشور با هم متحد بمانید.

درخاتمه به درگاه خداوند(ج) دعا میکنم و از وی یاری می طلبم که دشمنان ما موفق نگردند. از شما میخواهم که نظم و امنیت را در سر زمین های خویش حفظ و رعایت کنید. اما ن الله . "

درمتن این دو اعلامیه (یافرمان) اعلیحضرت، نقایص و لغزشهای مهمی بملاحظه میرسد که از اندیشه و طرز اجراآت قبلی اش متفاوت است ، ولی احتمالاً، چنین مطالب ِعمدتاً قوم پرستانه واهانت آمیز، به اشاره و تحریک نزدیکان جنرال نادرکه هنوز هم شاه را درمحاصره ی فکری گرفته بودند،صورت گرفته باشد. زیرا جنرال نادر در اوایل ورود ش به هند وجنوب افغانستان، خودش را جانبدار اعلیحضرت امان الله خان و تلاشهایش را در جهت اعاده ی تاج و تخت برای وی نشان میداد. نادرخان همچنان تبلیغات ، حرکات و تحریکات شدید ضد " تاجکها " وضد حبیب الله کلکانی را با همان جملات و اصطلاحاتی که در اعلامیه ی امان الله خان گنجانیده شده است ، در میان افراد قبایل به راه انداخت. وی خطاب به پشتون های قبایلی میگفت: **" این یک ننگ بزرگ تاریخی است که یک تاجک و باز، یک تاجک دزد و رهزن، تاج وتخت را از دست پشتونها گرفته ، پس غیرت کنید وبا من یکجا شوید تا حق تاریخی پشتونها را دو باره بدست آورید."**

دراین موقع، نه تنها دولتمردان جدید در کابل با تبلیغات و ارسال قشون، مانع رسیدن امان الله خان و جنرال نادر بکابل میشدند، بلکه استعمارگران هند برتانوی نیز که تا آنزمان پول و انرژی عظیمی درجهت سقوط دادن امان الله خان بخرچ داده بودند، با ذرایع مختلف مخفی و علنی مانع پیشرفت و پیروزی مجدد شاه مستعفی میگردیدند.

اینجاست که بازهم سه عنصرمؤثر (تبلیغات روحانیون وابسته، جاسوسان زبده و مامورین عالیرتبه ی خیانت پیشه) را در این مرحله ی حساس علیه امان الله خان بکار گرفتند. تردیدی نیست که هرگاه قشون ده هزار نفری امان الله خان از یک نظم لازم نظامی، رهبری دلیر و خردمند و روحیه ی بلند جنگی بدون سبوتاژ برخوردار می شد، یقیناً دران حالتی که دولتمردان جدید (حبیب الله کلکانی و یارانش) هنوز از تجارب کافی سیاسی – نظامی برخوردار نبوده و پایه های قدرت شان استحکام نیافته بود، شاهد پیروزی را بدست آورده میتوانستند. این پیروزی بر حبیب الله کلکانی را حملات نظامی جنرال نادر از جنوب و جنرال غلام نبی خان چرخی از شمال که یکی به مساعدت شوروی ها و دیگری به کومک انگلیسها داخل فعالیت شده بودند، تضمین و تسریع کرده میتوانست .

مقامات هند برتانوی با درک دقیق همین نکات ، آخرین و مؤثر ترین دسایس را بکار بستند تا امان الله خان را از تصمیم اش دلسرد و منصرف ساخته این مانع اصلی و عمده را برای همیش از سر راه بردارند. بنابران، تبلیغات روحیه شکن را توسط گماشته گان خویش درمیان قشون امان الله خان به راه انداختند، شاه را توسط مامورین عالیرتبه و نزدیک به وی مانند عبدالعزیزخان، عبدالاحد خان، محمد یعقوب خان و غیره متردد، بی اراده و مغشوش نگهداشتند. جاسوسان خود را درلباس وقیافه ی " علمای دین" مؤظف به ترور شاه نمودند، به افراد قبایل " اندر"، به ویژه به قبیله ی "غلزایی "، "مسعود" و " سلیمان خیل" مساعدت نمودند تا ظاهراً بدور " نورالمشایخ " جمع شده بالای شاه و قشونش در مسیر قندهار – غزنی بتازند، با تبلیغات منفی و مزورانه ی پی در پی روان شاه را که ازقبل ناآرام شده بود، ناآرام تر نگهداشتند، قشون قندهار را با ارائهٔ مشوره های غلط و مغرضانه مصروف محاصره ی پایگاه نظامی غزنی نمودند تا فرصت های مساعد و ابتکار عمل از جانب شاه زایل گردد، اراضی هموار و آسیب

پذیر را برای تجمع عساکر شاه انتخاب نمودند تا دشمن بتواند آنرا طی یک حمله ی شدید به آسانی تار و مارنماید. و بالاخره ، نادر از روی غبن وفریب برای امان الله خان توصیه میکند که **" تا شما در داخل افغانستان باشید، پیروزی بردشمن ناممکن خواهد بود، بهتر است خاک افغانستان را ترک دهید تا تلاشها به نتیجه برسد..."**

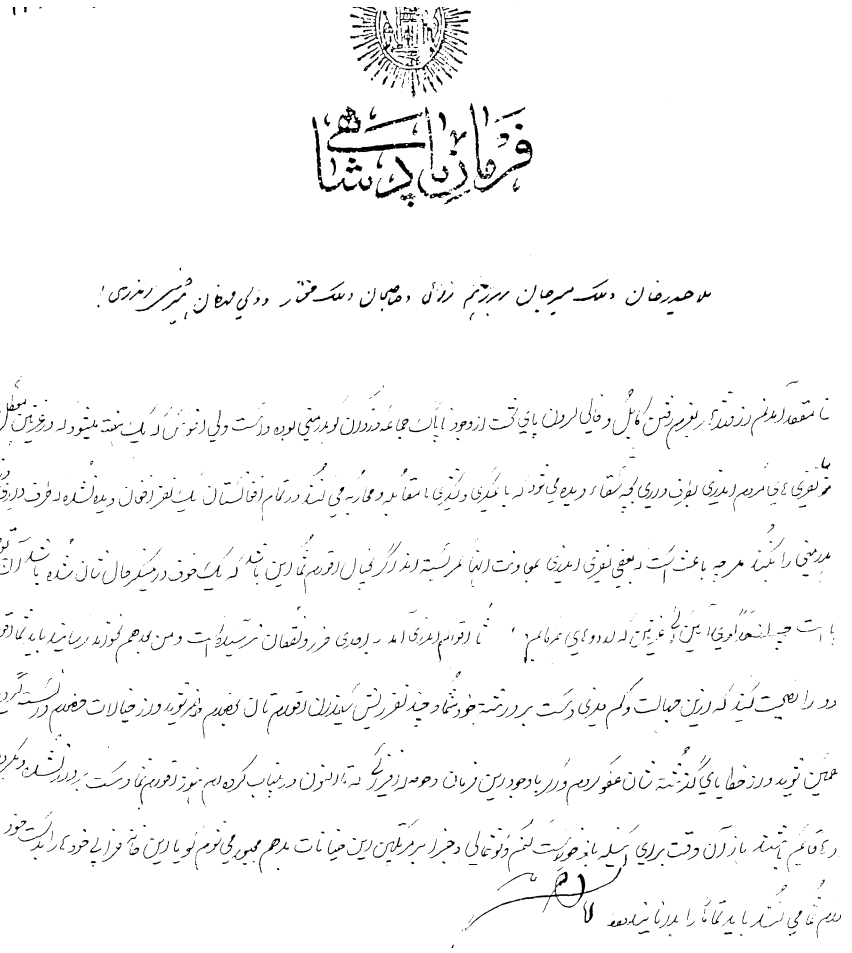

آخرین فرمان اعلیحضرت امان الله خان عنوانی سران اقوام اندری هنگام حملهٔ مجدد از قندهار بسوی کابل

حملات هوایی حبیب الله کلکانی نیز درعین حال بصورت بی وقفه بالای عساکر شاه امان الله در راه قندهار- غزنی ادامه داشت. شاه که در این مرحله ی مهم تاریخی فاقد اراده ی محکم، ابتکارعمل و تصمیمات به مورد گردیده بود. چند رویداد عمده موجبات بی اراده گی و تزلزل بیشتر و بالاخره، برگشت وی بسوی قندهار را فراهم نمود:

الف) اختلافات شدید ذات البینی قوماندان های جبهه ی جنگ، مامورین عالی رتبه و مشاورین نزدیک به شاه و همچنان، شدت پروپاگند های بی وقفه ی دشمن میان عساکر.

ب) حمله ی یکی از جواسیس انگلیسی با تبرچه بالای شاه. (هرچند این سؤ قصد ناکام و حمله کننده با تبرچه ی خودش اعدام گردید)

ج) حملات اندری ها، غلزاییها، مسعودیها و سلیمان خیل ها به رهبری " نورالمشایخ" بالای عساکر شاه و خیانت بعضی از صاحب منصبان به طرفداری عساکرحبیب الله کلکانی که در بالاحصار غزنی محاصره شده بودند.

د) تغییرخوردن پلان طرح شده ی اصلی شاه که باساس آن قرار بود، هرات بحیث مرکز سوق و اداره ی جدید شناخته شده شهر های مزار وقندهار بمثابه ی مراکز عملیات نظامی علیه حبیب الله کلکانی قرار گیرند. این پلان به اثر پافشاری های ازحد فزون مردم قندهار و مشوره های دسیسه آمیز بلند پایه گانی که هنوز هم شاه را در محاصره ی جادویی شان گرفته بودند، تغییرنمود. درعین حال برای آنکه تأثیرات داخلی و خارجی اقدامات تازه ی امان الله خان مبنی بر اعلان مجدد پادشاهی ولشکر

کشی وی بسوی کابل خنثی شده باشد، مقامات هند برتانوی بعنوان عکس العمل رسمی خویش چنین اعلام کردند:

" شاه امان الله خلع خود را رسماً به اطلاع دولت برتانیه رسا نیده است و تا زمانیکه واضح نشده باشد که او با وجود استعفایش بازهم از طرف مردم افغانستان بطور عموم بحیث پادشاه شناخته میشود، دولت برتانیه حکومت او را بحیث حکومت قانونی افغانستان تصویب نخواهد کرد."

این اعلامیهٔ رسمی مقامات هند برتانوی درمقابل تقاضای امان الله خان از آنها بخاطرمساعدت های مالی وحمایت سیاسی از وی صادر شد. شاه در این شب و روز آنقدر منگ و دست و پاچه شده بود که هرگز راجع به دشمنی ها و دخالتهای آشکار و پنهان و نیز تصامیم مخفیانه ی هند برتانوی در جهت سقوط سلطنت و بالاخره اخراج وی از افغانستان تفکر نکرد. یعنی ، یکبار دیگردرآخرین روز های موجودیت خویش در خاک افغانستان، با تقاضای کُمک ازدشمن دیرینه و سوگند خورده اش، مرتکب اشتباه بزرگی شد.

اعلیحضرت امان الله خان هنوز به تعداد ده هزار جنگنده ی قومی عمدتاً (هزاره ها و قندهاری ها) را در تحت فرمان خویش داشته و مصمم بود راهش را از غزنی بسوی کابل بکشاید که مشاهده ی اجساد بیست تن پیشقراولان لشکرشاه که از قوم درانی های فراه بوده و توسط قوم غلجایی مثله شده بودند، مزید برعوامل دیگرشده احساسات عاطفی او را برانگیخت و به عقب نشینی بسوی قندهار وادارش نمود.

یکی از محققین دنمارکی نوشته است : **" پیروان مجددی ها مانند ملا کدوخیل و آخند زاده سربلند {ومسلماً فضل عمر مجددی هم } در غزنی میان قبایل اندر و تره کی و سلیمانزی سفر نموده و تبلیغ میکردند که هرگاه امان الله براستی کافر نباشد، برهزاره ها که دشمن سنتی آنهاست، صدا نمیکرد. موجودیت هزاره ها در قوای طرفدار امان الله فقط یک معنی داشت، تخریب پشتونها توسط قبایل غیر پشتون. این پروپاگند تأثیر فوری داشت. هرگاه قبلاً بیست در صد افراد قبیله دشمن امان الله خان بودند، اکنون همه در دشمنی با او قرار گرفتند."**

روایت است که وقتی شاه، اجساد تکه و پاره شدۀ پیشقراولان را مشاهده کرد، عمیقاً متأ ثر شده خطاب به لشکرگفت : **" اکنون ثابت شد که دشمنان میخواهند در بین قبایل ما فساد و جنگ اندازند تا ما بادست خود یکدیگر را بکشیم و مسبب این عمل نا جایز من خواهم بود که برای باز گرفتن تخت و تاج، کشت و خونریزی روی خواهد داد. پس ای مردم عزیز من ! به یقین بدانید که من این مناظر دل شکن جنگ داخلی و قبیلوی را تحمل کرده نمیتوانم. من نمی خواهم شما برای بازگشت تخت و تاج من به چنین کار ها دست یازید. پس من باید از میان شما بروم تا موجب چنین کشتار و خون ریزی نباشم. "**

و با خواندن این بیت و با دیده گان نمناک وداع کرد:

جنگ توصلح و صلح تو جنگست ای بقربانت این چه نیرنگست

اگرازنام من ترا ننگست میروم تا تو نشنوی نامم

موازی با شکست و عقب نشینی امان الله خان از غزنی بسوی قندهار وباز خروج وی از کشور،غلام نبی خان چرخی نیز مواضع فتح شده در شمال افغانستان را ترک داده

مجدداً بخاک شوروی داخل شد و بدین گونه، حبیب الله کلکانی ازناحیه ی یکی از مخالفین بزرگ خویش راحت گردید.

اعلان پادشاهی

برخواطر افواج قندهاری مقیمه عرض راه غزنین الی قندهار پوشیده مباد! بر شما خوبتر هویدا است که امان‌الله ازطریقهٔ شریفهٔ دین احمدی(ص) منحرف وترویج امور کفریه وتباهی اهل فضل ودین‌را اقدام نموده چون خداحافظ دین وخون شهدای این راه مثل حاجی ملا عبدالرحمن رئیس تمیز که یك عالم علامهٔ جیدحقانی بود و امثالهم هدر رفتنی نیست همانا ازمشرق وشمالی غوغا برخواسته ازنقطه دین بمقابلهٔ امان‌الله بیدین مخرب دین کر ها بسته واینخادم دین نبوی (ص) رشته فدویت دین را بگردن انداخته در شاهراه وجاهدو فی سبیل‌الله در آمده وبتائیدات ایزدی امان‌الله باهمه جاه وجلال چون قهر وهیبت خداوندی با حوال کفر منوالش نزول نمود خلع وفرار خود را اختیار کرده وبعنایت الهی سلطنت بشخص این فدا کار دین اعطاء وبانهدام ومحو امور غیر دین پرداخته و رفاه برادران دین خود را مطلوب یگانه داشته چنانچه رفع امور غیر مشروعه وسهولت برادران اسلامی ام را که جریان داده ام ازملاحظه اعلانات بشما دانسته شده باشد و سلطنت اسلامی الحمدلله قایم است پس طرفداری شما بجانب امان الله از چه حیث خواهد بود اگر از نقطهٔ استحکام سلطنت بشخص امان الله و یا عنایت الله مجاهد را اختیار میکنید همان است که نظر بناقبولی تمام اقوام که او را ازجادهٔ دین منحرف و برخلاف دیدند وبرای خود اوهم محقق شده خود را خلع ساخته وجلوس عنایت الله را در بین آورده چون حق بجای خود قرار میگیرد اوهم درقرآن مجید برایم بیعت داده که جهت استحضار شما درج وتشریح شد وباحبان الله سلطنت به بیعت کثیرهٔ اقوام افغانستان برای این خادم دین قرار گرفت و اجراآت مطابق احکام قرآنی جاریست آیا مرج ومرج شما اگر از نقطه دین است پس ملاحظه بدارید که سلطنت اینخادم در زیر سایهٔ جاهدو فی سبیل الله قایم است شما چرا در تاخیر و شمول وقت خود را می گذرانید و اگر باستحکام سلطنت امان‌الله است فوقاً تحریر شد که تمام افغانستان از بیدینی اونفور و خلع اونتیجه داده شخص مخلوع دوباره پادشاه شده نمیتواند و بغیر من جمیع مسلمانان اورا قبول دار نیستند اگر شخص عنایت‌الله باشد برایم بیعت داده اگر بر خلافی بیعت خود را بکند خسرالدنیا والاخره و برای اینصورت شخص قوه دادن بجز خسران چه خواهد بود واگر شما باین‌همه محض به برخلافی سلطنت اسلامی خود برآمده وبه‌پای مالی دین اقدامات داشته دوبارهٔ ترویج امور غیر دین را منظور داشته در زاویهٔ خسران و ضلالت ابدی بوده بجز بربادی و تباهی دیگر ثمره نخواهید

اعلان حبیب الله کلکانی عنوانی فوج اعلیحضرت امان الله خان در راه قندهار - غزنی

متن نامه یی که اعلیحضرت امان الله خان در روز های اخیراقامتش در قندهار، عنوانی نایب سالار غلام نبی خان چرخی به مزارفرستاد، ازینقرار است :

" ارجمند عزیزم نایب سالارغلام نبی خان! شنیده ام که به کمک جوانان افغان تعلیم دیدگان ترکیه و به کمک نظامی و تسلیحاتی روسیه در مزار شریف و مناطق شمال کشور به ضد سقاوی ها دست به جنگ زده اید و پیروزی هایی هم نصیب تان گردیده است. اگر شما میخواهید سلطنت را بمن اعاده نمایید، باید متذکر شوم که من دیگر حاضر نیستم با خون ریزی های ممتد مردم افغانستان بر اریکهٔ سلطنت بنشینم، تصمیم گرفته ام وطنم را ترک بگویم. اگر مقصد شما در این جنگ، گرفتن تاج و تخت سلطنت برای خود تان میباشد به پیش بتازید، اما بایستی یک نکته را برای آن ارجمند گرامی گوشزد کنم و آن اینکه روسها در مقابل این کمک نظامی، روزی از شما یک وجب از خاک افغانستان را تقاضا خواهد کرد، دیگر شما مختارید. امان الله "

استعمارگران هند برتانوی که با همدستی مرتجعین داخلی، کلیه توش و توان سیاسی، نظامی، تبلیغاتی و استخباراتی شان را در راه راندن کامل دشمن سر سخت خویش (اعلیحضرت امان الله خان) ازافغانستان بکار انداخته بودند، متعاقب خروج شاه از وطن، نَفَس راحت کشیده و لبخند پیروزمندانه زدند. ولی هرگز نمیتوانستند با عنصر روستایی بیسوادِ" کلّه شخ" و نا آگاه از رموز دپلوماسی و معاملات زیرکانه ی سیاسی که بجای اعلیحضرت امان الله خان به اریکه ی قدرت نشسته بود، کنارآیند.

درمسیر همین تپ و تلاش های مقامات هند برتانوی غرض حمایت بیدریغ از جنرال نادر بودکه حتا محمد صادق مجددی که پس از امان الله خان، به سردارعنایت الله (برادر وجانشین وی) بیعت نموده بود و باز، باساس بازیهای

سیاسی، به حبیب الله کلکانی در کاخ باغ بالا بیعت کرد، در هفته های آخر امارت وی، به سوی جنرال نادر رو آورد و دست به فعالیتهای سّری سیاسی و تبلیغاتی علیه حبیب الله زد. چنانکه حبیب الله کلکانی از جریان واقف گردیده فرمان عتاب آمیز آتی را عنوانی اوصادر نمود :

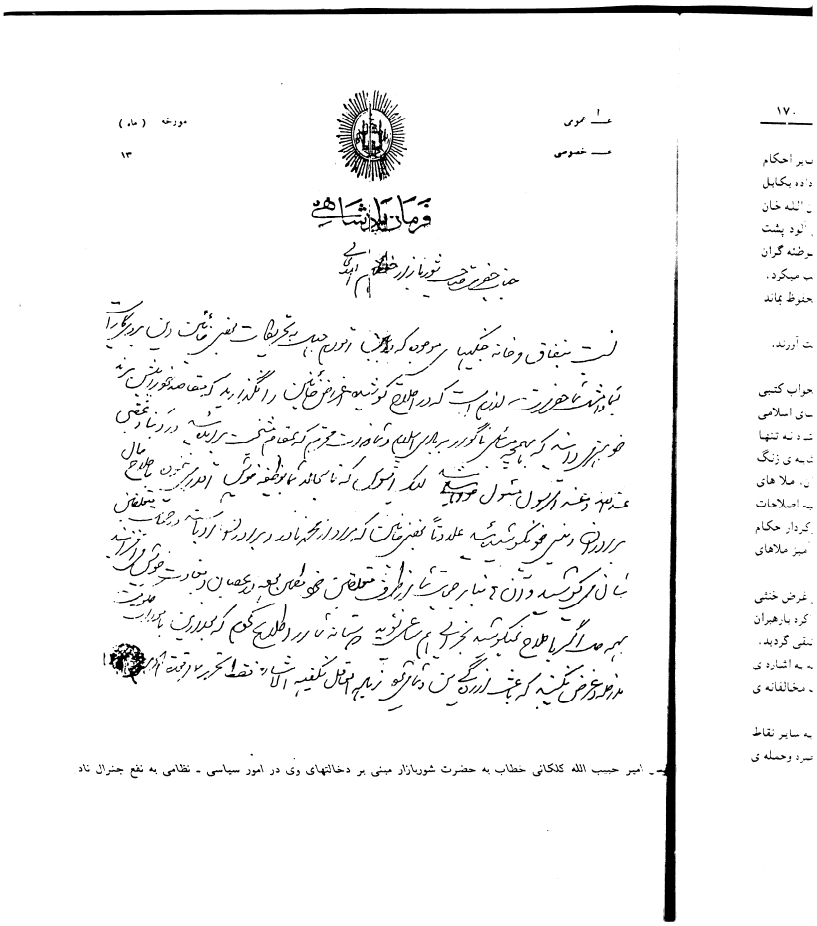

عـ ۱ عمومی
عـ خصوصی

مورخه (ماه)
۱۳

فرمان پادشاهی

جناب حضرت صاحب شوربازار خطاب اسلامی

نسبت بنفاق و خانه جنگیهای موجوده که در بین آوردم جهت به تحریکات بعضی خائنین دین بر دیگر کار
بما دانستید شما حضرت ... لازم است که در اصلاح کوشیده اغراض خائنین را نگذارید که مقاصد خود را پیش برند
خوب می دانید که بهمچه مسائل ناگوار بر بادی اسلام و شما ذات محترم که بمقام مشیخت برآمده اید در دنیا و عقبی
عند الله و عند الرسول مسئول خواهید شد لیکن افسوس که تا بحال شما بوظیفه خویش اقدامی نموده باصلاح حال
برادران دینی خود نکوشیده علاوتاً بعضی خائنین که مراد از محمد نادر و برادرانش اند در حق متعلقین
شان می کوشید و آن ۴ بنا بر حمایت شما از طرف متعلقین خود مطمئن بوده در عصیان و بغاوت خویش می افزایند
بهمه حال اگر باصلاح نمیکوشید بجزائی هم ساعی نشوید دستانه شما را اطلاع کنم که بعد از این با مورات حکومت
مداخله و عرض نکنید که باعث آزردگی من و شما گردد زیاده العاقل یکفیه الاشاره فقط تحریر ۲ قوت الله

امیر حبیب الله کلکانی خطاب به حضرت شوربازار مبنی بر دخالتهای وی در امور سیاسی ـ نظامی به نفع جنرال نادر

روایت است که وقتی وزیرمختارانگلیس در کابل ضمن ملاقات با حبیب الله کلکانی که بمناسبت جشن استقلال صورت گرفته بود، یازدهمین سالگرد استقلال را به وی تبریک میگوید، حبیب الله بعد ازشنیدن ترجمه ی گفتار وزیرمختار، خطاب به ترجمان میگوید : **" به وی بگو که هروقت تاج و تخت لندن را گرفتیم بما تبریک بگو"**

هرچند چنین اظهاراتی از سوی شخص شاه درچنان موقع خاص، باشرایط دپلوماسی ونزاکت های دولتمداری مغایرت کامل دارد، اما درعین زمان، معّرف وی بحیث پادشاه افغانستان نیات، طرز تفکر و گرایشات سیاسی ساده انگارانهٔ تلقی شده میتواند. بنابران، سلطنت حبیب الله کلکانی که اساساً روی جهل و عقب گرایی وبی برنامه گی های درد آور استواربود، اگر از یکطرف برای ملت زجر دیده ی افغانستان و آینده ی اولاد وطن تحمل پذیرنبود. از سوی دیگر، از دیدگاه استعمار هند بریتانوی نیز در دراز مدت، مفید و قابل پذیرش پنداشته نمیشد، تنها مؤثریت شورش حبیب الله کلکانی برای استعمار برتانیه در سقوط دادن سلطنت مترقی اعلیحضرت امان الله خان و هموار ساختن راه برای ورود مُهره ی اصلی (جنرال نادر) نهفته بود که از سوی لندن ودهلی برای سلطنت آینده ی افغانستان مدنظر گرفته شده بود، بنابران، دستگاه انتجلنس سرویس، اعضای مخفی و علنی گروپ نادر، حضرات شوربازار وبعضی از سران قبایل، بعد ازخروج امان الله خان از افغانستان فعالتر شده تمام نیرو و امکانات شان را برای سقوط سلطنت حبیب الله کلکانی و بقدرت رسانیدن جنرال نادر بکار گرفتند که شرح و بست برگشت نادر و برادران وی از فرانسه به هند و از آنجا به سرحدات جنوبی افغانستان و باز تلاش ها و شکستها، تماسها و سازشهای وی با مقامات هند برتانوی و مرتجعین داخلی و غیره طی آثار و نوشته های متعددی از سوی

مؤرخان داخلی و خارجی ارائه گردیده است. پروفیسور "ویکتورگریکویچ کارگون " درصفحه ی (109-108) اثرخویش تحت عنوان " افغانستان درسالهای بیست و سی قرن بیستم میلادی " مینویسد : **". . . انگلیسها بعد از به قدرت رسیدن بچهٔ سقاو با وی مذاکراتی را در مورد احیا قرار داد سابق 1905 انگلیس و افغان بعمل آورده بودند که به موجب آن تحت الحمایگی بریتانیه همراه با سبسیدی مربوط بر قرار میگشت. اما حکومت بچهٔ سقاو نفی استقلال کشور را پذیرا نشده به تجدید قرار داد مذکور تن در نداد. . . . به قدرت رسیدن بچهٔ سقاو به هیچوجه با برنامه های حلقه های حاکم بریتانوی مطابقت نداشت، زیرا آنان عادت گرفته بودند که فقط با متنفذین قبایل افغانی سر و کار داشته باشند و جداً شک داشتند که کشور افغانستان خواهد توانست زیر اثر نیروی تاجیک متحد گردد. "**

فصل یازدهم

پادشاهی جنرال نادر

و سیه روزی ملت افغانستان

برای آنکه تسلسل منطقی موضوع رعایت شده و حسن اختتامی باشد به بحث اصلی ما در این اثر، بایستی متذکر شویم که چون مقامات هند برتانوی محمد نادر را تقریباً سی سال قبل از این با بزرگان و اعضای خانواده ی وی از دیره دون به کابل و به دربار امیر مطیع خویش (امیرحبیب الله سراج الملت و الدین)، دقیقاً به منظور رشد، پرورش و آماده سازی او به تاج و تخت افغانستان فرستاده بودند. لهذا، اکنون که اوضاع و شرایط مساعد گردیده بود، بهترین موقع برای به قدرت رسا نیدن وی فرا رسیده بود. پس ماشین نظامی و دپلوماسی استعمارهند برتانوی بکار افتاد، جاسوسان تازه نفس و بازیگران ماهری غرض انجام دادن این درامه دست بکار شدند. "همفریز" دپلومات مجرب انگلیسی عناصری مانند (م. الف. حکیم) را ظاهراً بنام نماینده ی " انبر" تاجر آلمانی درکابل، (عبدالواحد شینواری) را بنام مستعار " مستر وید " و همچنان، " لارنس"، " نورالمشایخ"، " شاه محمودخان"، " رحمت خان " جاسوس سفارت انگلیس در کابل "شیخ محبوب علی "، " سردار محمد عمر"، " الله

نوازخان ملتانی"، " حاجی محمد اکبر"، شاه جی" و امثالهم را در بخشهای مختلف پلان مطروحه بکار انداخت.

"همفریز" به دولت متبوع خویش نوشت : **" ولواین اقدام دولت برتانیه، سبب نارضایتی حبیب الله امیرجدید کابل را موجب گردد، بازهم موجودیت نادر و برادرانش در این موقع در افغانستان بسیار مهم و ضروری است . "**

وایسرای هند برتانوی طی پیام محرمانه ی خویش عنوانی مقامات لندن که موازی به حرکت نادر از فرانسه بسوی هند صورت گرفت، چنین نوشت : **" خوشبختانه اوضاع کم کم به نفع ما شکل میگیرد، امیدوارم موفق شویم نادر را بدون بر انگیختن سر و صدا و هیجان مخالفانهٔ زیاد به اینجا برسانیم . . . شک نیست که در شرایط موجود او نقش مُهره ی برنده را در صحنه ی سیاست مغشوش افغانستان بازی خواهد کرد و این یک شانس خداداد است . . ."**

ازهمان لحظه یی که "سی.جی. فریک" نماینده ی وایسرای هند برتانوی در بیست و سوم ماه فبروری سال 1929میلادی با نادر حین پیاده شدنش از کشتی (واسکونت پیل) در بمبئی ملاقات محرمانه بعمل آورد تا روز بیست و چهارم میزان سال 1308 خورشیدی (شانزدهم ماه اکتوبر سال 1929 میلادی) که درسلام خانهٔ ارگ شاهی خود ش را پادشاه افغانستان خواند، درتماس تنگاتنگ، بلا انقطاع و محرمانه با نماینده های استعمارهند برتانوی قرار داشت و قدم به قدم از آنها مشوره و کومک میگرفت. " همفریز" سفیر برتانیه در کابل به اساس فعالیتهای سیاسی و محرمانه اش در مورد نادر و برادران او طی تلگرامی عنوانی مقامات لندن چنین مینگارد : **" قضا وقدر، من و نادر و برادرانش را که قدیم ترین و نزدیکترین دوستانم در افغانستان میباشند، در یک وقت و دریک محل جمع کرده است ، اگراکنون از دیدن آن خود داری نمایم،**

یقیناً در نزد آنها غلط فهمی پیدا خواهد شد . . . درین صورت آزرده ساختن چنین یک فامیل با نفوذ افغانستان به نظر من کار نا مناسبی خواهد بود. "

آقای سیدال " یوسفزی" (سیدقاسم رشتیا) نویسنده ی کتاب " نادرچگونه به پادشاهی رسید؟!"، باساس ملاحظه و مطالعه ی اسناد محرمانه ی هند برتانوی در آرشیف ملی هند مینگارد: **" ملاقات موعود همفریز و نادر به همان روز اول ورود طرفین به پشاور که 27 اپریل 1929 باشد، دراقامتگاه همفریز در اتاق در بسته به طور محرمانه صورت گرفت و طرفین روی پلان آینده عملیات صحبت مفصل نمودند و تمام جنبه های موضوع را مورد مطالعه قرار دادند. "**

نادرهمچنان با آقای " ولتن" رییس کمشنری پشاورملاقات محرمانه بعمل آورده ضمن آن، **" اشخاصی را که بین آنها وظیفه ی قاصد و رابطه را اجرا نمایند، به همدیگر معرفی نمودند. این اشخاص ازطرف انگلیسها صاحبزاده شیخ محمد صادق و م. الف. حکیم و از طرف نادر، حاجی محمد اکبر و الله نواز خان بودند ."**

نادر با اجنت مؤثر دیگر انگلیس بنام " ریچارد مکانیکی" مسوول بخش استخباراتی علاقه ی کُرم نیز ملاقات نموده هدایات لازم کسب نمود. نادر بعد از پنج بارتلاش وحمله ی جنگی بالای کابل و شکستهای پی در پی که بدست قوای حبیب الله کلکانی و افراد قبایل داخل خاک افغانستان نصیب گردید، بتاریخ هجدهم ماه دسامبر 1929 میلادی نامه ی محرمانه یی عنوانی صلاحیتداران انگلیس در سمله نوشت و طی آن چنین تقاضا بعمل آورد: **" اگرحکومت هند به قبایل آنطرف سرحد اجازه ندهد که به او کمک و معاونت نمایند، هرگز کامیاب نخواهد شد . . ."**

برای آنکه دست اندازیها ، توطئه ها و مداخلات مقامات هندبرتانوی درقبال اوضاع افغانستان و همچنان مساعدتهای مالی مقامات مذکور در راه بقدرت رسا نیدن جنرال نادر برای خواننده ی عزیز روشنتر گردد، اینک، نامه ی مورخ پانزدهم می سال 1935 میلادی وایسرای هند برتانوی عنوانی وزیر امور خارجه ی آن کشور در لندن را درج مینماییم **:" ما همچنان مبالغ قابل توجهی را سالانه برای ماموریت بریتانیا در افغانستان میپردازیم. درسال 1929 میلادی مبلغ چهل لک روپیه (چهارملیون روپیه هندی) را پرداختیم تا آغاز مناسبی را برای نادرشاه فراهم کنیم. علاوه بر این ما حاضر هستیم که به منظور تقویت ارتش افغانستان که عامل بسیار مهمی در حفظ ثبات دولت میباشد، مقدارمشخصی اسلحهٔ هندی را بصورت مجانی یا قرضهٔ طویل المدت در اختیار دولت افغانستان بگذاریم. در نتیجه، ارزیابی ما اینست که ماتمام وظایف مان را انجام داده ایم تا دولت اعلیحضرت { نادرشاه} بتواند مسئولیت کامل مالی را برای همه تدابیر عملی و ضروری برای حفظ ثبات اقتصادی بر عهده بگیرد."**

همان بود که انگلیسها به قبایلیان آنسوی خط " دیورند" و بقولی، برای دو هزار نفرجنگی تمرین دیده از وزیرستان شمالی، اجازه، پول و سلاح دادند تا نادر را در گرفتن کابل همراهی نمایند که کردند و سایر جریانات درد انگیز مربوط به اشغال کابل، سرنوشت حبیب الله کلکانی، پالیسی های خانه خرابکن نادر و برادران او و عکس العمل های ملت افغانستان و غیره را خواننده گان عزیز بهتر میدانند و یا میتوانند در لا به لای آثاری که تاکنون بچاپ رسیده اند، مطالعه فرمایند. البته تذکر این نکته در اینجا ضرور است که انگلیسها نه تنها با صدوراجازه و پرداخت پول و سلاح برای قبایلی های آنسوی خط " دیورند" (بخصوص قبایل وزیری)، لشکرایلجارقومی برای نادرخان غرض تصرف کابل آماده نمودند، بلکه پس ازاشغال

ارگ سلطنتی توسط آنها و غصب تاج و تخت افغانستان توسط نادر، با گسیل تفنگداران ایلجار وزیری بالای شمالی و قتل و تاراج گستردهٔ اهالی آن که چندین شب و روز ادامه داشت ، از مردم بی بضاعت و اما ضد استعمارآن سرزمین نیزانتقام خونینی گرفتند. سلسلهٔ این قتل و تاراج و انتقام کشَی های خونین درسالهای حاکمیت نادر و برادران وی ادامه پیدا کرد که بجای خودش داستانی است عبرتناک و غم انگیز.

خواننده ی گرامی از محتوای فرمان نزده ماده یی حبیب الله کلکانی بخوبی درک مینماید که رژیم عقبگرا و بی برنامه ی وی، کلیه اصلاحات مترقی دوران اعلیحضرت امان الله خا ن را عقیم نموده واندکترین بشارتی مبنی بر اقدامات رفاهی مطابق نیاز های مردم افغانستان ندارد. هرچند حتا شخص اعلیحضرت امان الله خان نیزدرسال اخیرزعامت خویش وباساس فشار تبلیغاتی روحانیون عقب گرا و مخالفت های مسلحانه ی شورشیان قبایل جنوبی ، الغای تقریباً کلیه فیصله ها و برنامه های اصلاحی اش را توسط فرمان شاهی، رسماً ملغا اعلام نموده بود.

حبیب الله خان هرچند تعداد قابل ملاحظه یی از وزرا و درباریان و حتا اعضای خانواده ی اعلیحضرت امان الله خان را در کابینه ی خویش جا داد، اما از آنجاییکه خود، از آگاهی علمی و دانش سیاسی محروم بود و مبنای روشن فکری نداشت ، نه تنها درمدت نُه ماهه ی سلطنت وی هیچ کار مفیدی برای مردم افغانستان انجام داده نشد، بلکه کشور برای سالیان متمادی دچار مصایب بی مانند ی گردید که اولاد وطن تا همین امروز ازان ناحیه رنج میبرد.

چنانکه در صفحات گذشته متذکر شدیم، سردار محمد نادر فرزند سردار محمد یوسف از سلاله ی سلطان محمد خان " طلایی" ، سالها قبل از سوی مقامات هند برتانوی

برای امارت افغانستان " مناسب" تشخیص داده شده بود. زیرا آرشیف استعمار برتانوی نشان میداد که سردار سلطان محمد خان " طلایی" یکی ازپسران سردار پاینده محمد خان و از جمله ی خدمتگزاران صدیق برتانیه بوده و فاداری اش به منافع هند برتانوی را به مراتب در عمل ثابت نموده است .

همچنان انگلیسها مطلع بودند که سردار یحیی خان پسرسردار سلطان محمد خان " طلایی" خُسُر(پدرزن) و عضو دربار محمد یعقوب خان همان کسی بود که دامادش را وادار نمود تا از بالاحصار کابل نزد هیأت سیاسی – نظامی انگلیس در محل " گندمک" شتافته و در پای معاهده ی ننگین و ضد ملی که بعداً بنام " معاهده ی ننگین گندمک " مسما گردید، امضا نهد.

مقامات هند برتانوی فراموش نکرده بودند که سردار محمد یوسف خان فرزند سردار محمد یحیی خان (پدرجنرال محمد نادر) با برادرش سردار محمد آصف خان و برخی دیگر از سرداران خانواده، بحیث "مشاوران" دربار امیر حبیب الله " سراج الملت و..." چه مشوره هایی به نفع انگلیسها برای امیر میدادند و تا کدام حدود رابطه ی نزدیک وسّری با سفارت برتانیه در کابل داشتند؟ علاوتاً، وقتی محمد نادر درسال 1883 میلادی درمحل "دیره دون " هندوستان متولد گردید، همینکه پا به دایره ی نوجوانی نهاد، زیر نظر استعمارگران هند برتانوی قرار گرفت، زبان اردو را آموخت، شامل ستاف کالج انگلیسی گردیده و در امور نظامی تحت تربیه گرفته شد. هرچند دیگر برادران نادر نیز از فیوض الطاف و توجهات مقامات برتانوی برخوردار بودند، مگر " نادر" بیشتر از همه ی آنها مورد عنایت انگلیسها قرارداشت. چون مقامات برتانوی با بر خورداری از تجارب سیاسی – استخباراتی شان و با داشتن اهداف جهانی و ستراتژیک دراز مدت استعماری، پیرامون آینده ی ملل و کشور های مورد نظر، برنامه های دور اندیشانه یی داشتند، بنابرآن، درمورد آینده ی

افغانستان نیز پیشبینی میکردند که اوضاع یکسان نمانده عاقبت، فرزندان دلیر، میهن دوست و آزاده ی سر زمین دست بکار گردیده امرای مطیع و دست نشانده ی آنها را از صحنه خواهند راند. لهذا افراد و عناصر "مطمئن" و وفادار بخود را با وسایل و ذرایع گونه گون تحت پرورش گرفته برای فردای کشور های مورد خواست شان آماده میساختند. چنانکه طی صفحات قبلی ملاحظه گردید، نادر و برادران وی نیز متعاقب آنکه در اخیر دوران امارت عبدالرحمن خان (1901م) از هندوستان بکابل فرستاده شدند، با ذرایع مختلف (ازبرقراری پیوند خویشی با امیر تا تلقینات و سفارشات درباریان انگلیس مآب و دپلوماسی های سفارت برتانیه در کابل و . . .) به امیر وقت مقرب گردیده بالتدریج بمقامات مهم دولتی دست یافتند. البته برادران مشاور(سردار محمد یوسف، سردار محمد آصف و . . .) باشیوه های زیرکانه و هدفمندانه در دربار امیر حبیب الله خان کار میکردند تا به هیچصورت مورد سؤظن قرار نگیرند. چنانکه در پاورقی صفحه ی (94) خاطرات ظفرحسن آیبک (هندی) چاپ دهلی از قول روان شاد " غبار" چنین آمده است: **" در1926 هنگامیکه درپاریس بودم، سردار محمد هاشم سفیر افغانی در ماسکو(بعدها صدراعظم افغانستان) گفت : وقتی امیر درچمن ستور کابل قدم میزد و من در معیت او بودم، امیر در امر جزئی برآشفت و با سیلی های سنگین خود روی مرا متورم ساخت، پدرم و عمم (سرداران فوق الذکر) ناچار بودند که به کمک شاه پیش آمده ومرا زیر ضربات شدید قرار دهند و آنگاه از امیر معذرت بخواهند که سهو من (هاشم خان) سبب اذیت دستهای شاهانه گردیده است"**

البته امیرحبیب الله، توصیه پدرمبنی بر رعایت احتیاط درمورد پسران سردار یوسف را فراموش نموده آنها را بصورت افراط کارانه یی در امور دولتی دخیل گردانید.

متأسفانه اعلیحضرت امان الله خان نیز اشتباه پدر را به نحو بد تر و افراط کارانه تر ازان تکرار نمود.

درهمینجا به مورد خواهد بود بخشی ازیک نوشته ی آقای محمد قدیرکبیرسراج را که در شماره ی (334) سال1998هفته نامه ی " امید" به نشر رسیده است، نقل کنیم: ". . **. دوست مرحومم بمن گفت این پنج برادر{نادرو برادرانش} بین خود در یک مجلس نهانی خانگی تصمیم مهمی اتخاذ کردند. درین مجلس پسرکلان کاکای شان سردار محمد آصف که سردار احمد شاه نام داشت هم شامل بود. نادرخان درجمع برادران خود فراست و تدبر زیاد داشت و ریاست و نطاقی این برادران همیشه با او بود. درین مجلس خانگی وسری آنها تصمیم گرفتند که اگر روزی سلطنت از خاندان امیر حبیب الله خان بیرون کشیده شود، این برادران باید آنرا بدست آرند. وامارت را به برادر کلان خود محمد عزیرخان تفویض نمایند. این قول و قرار را همه برادران قبول و دراجرای آن سوگند یاد کردند. شاه امان الله خان هرپنج برادر را در سلطنت خود عهده های بلند و مناصب نایب سالاری و سپه سالاری و وزارت و سفارت داد. اما آنها قول و قرار خانگی خود را در نظر داشته و از هر موقع استفاده میکردند. هروقت به داخل می بودند با دگران طرف شده و سعی شان این بود که در عهده های سفارت بخارج باشند. نادرخان به سفارت پاریس، عزیز خان به سفارت برلین و هاشم خان به سفارت مسکو. درین میان، دربار شاه اما ن الله اطلاع بدست آورد که سفیر نادرخان از پاریس سفری داشت نهانی به لندن بنام تفریح، ولی در آنجا با مقامات وزارت خارجه بریتانیا ملاقاتهایی کرد. وقتی شاه امان الله به اروپا سفر رسمی رفت، در پاریس بنابر رفتن پنهانی و بدون اجازه مرکز به لندن بر سفیر عتاب نمود و امر کرد که به کابل بر گردد، نادرخان باریکی موضوع را احساس نموده به بهانه مریضی از کارکناره گرفت و بنام معالجه آنجا باقی ماند و هاشم خان**

و عزیز خان نزد او رفتند. نادرخان هنگام سفارت پاریس یک عمارت بنام خود در آنجا خریده بود. مرحوم محمد ابراهیم خلیل مامور حسابی وزارت خارجه برای تفتیش حسابات سفارت های افغانی در لندن و پاریس اعزام شد. مرحوم محمد ابراهیم خلیل بار ها در باره این سفر های خود و مخصوصاً امورحسابی سفارت در فرانسه که نادر خان سفیر بود، به این نویسنده میگفت که سفیر به او سفارش میکرد تا پولی را که او در خرید خانه از بودجه سفارت استفاده کرده بود، طوری محاسبه کند که از خرید خانه در حساب و کتاب سفارت ذکری بعمل نیاید. من به او میگفتم سفیر صاحب پول خرید خانه، پول کم نیست، من آنرا چطور به حساب گورکنم. سفیر و برادرانش با من عناد کردند و از همین لحاظ بو د که هاشم خان درصدارت خود مرحوم محمد ابراهیم خلیل را سالها در محبس کوتوالی به بند و زنجیر انداخت. . . "

البته سلسله یی از بی وفایی های نادرو برادران اونسبت به شاه، کارشکنیها، طرح دسایس، گروپ سازی، سازش با مرتجعین داخلی، زد و بند های سیاسی با سفارت خانه ی انگلیس درکابل و نا فرمانی های آنان در برابر اعلیحضرت امان الله خان تا حدودی طی مباحث قبلی شرح داده شد. اعتماد بی جا و سهل انگاریهای اعلیحضرت اما ن الله خان چنان بود که علی رغم آنکه نادر را بحیث سفیر افغانی در فرانسه و هاشم برادر وی را به صفت سفیر در ماسکو مقرر نمود تا از امور داخلی به دور باشند، درعین حال، برادر دیگر نادر (شاه محمودخان) را بحیث حاکم اعلای مشرقی ابقا و امور مهمی را به عهده ی او سپرده بود (عین اشتباهی را که بعداً حبیب الله کلکانی نیز مرتکب شد). شاه محمود خان در همین مقام بود که در توطئه ی طرح استعماری "پتیاله "غرض انجام دادن کودتای نظامی علیه سلطنت اعلیحضرت امان الله خان شریک شده و نقش فعالی را بعهده گرفته بود که در موقعش کشف و خنثی گردید.

دراسناد تاریخی آنزمان آمده است که در این توطئه فضل عمر مجددی (نورالمشایخ)، محمد هاشم مجددی، فضل رحیم مجددی، ملاعبدالرحمن قاضی القضات، ملا عبدالقادر، ملا فضل الحق، ملا عبدالحنان، ملا سید محمد شینواری، محمد افضل شینواری، صاحبزاده عبدالغفورخان، صاحبزاده عبدالله جان، عبدالحلیم مجددی، عبدالغنی مجددی، عبدالسبحان وردکی، ملا عبدالحلیم چهارآسیابی، ملا نورعلی کهنه فروش، ملا نعمت الله قادیانی، شیراحمد خان رییس شورا، محمد عثمان خان سابق والی قندهار، شاه محمود برادرنادر، محمد صادق مجددی و نماینده ی خاص مقامات هند برتانوی و کسان دیگری شامل بودند. دراسناد همچنان آمده که اسرار این توطئه را عبدالعزیزخان معاون وزارت حربیه که درعین حال رابطه ی پیری – مریدی با فضل عمرمجددی داشت، افشا نمود. دریکی از اسناد محرمانه ی آرشیف هند برتانوی که درحقیقت نامه ی محرمانه یی است از یک جاسوس انگلیس در کویته، عنوانی مرکزجاسوسی هند آن روزگار، چنین میخوانیم :

" محرمانه .

دفتر اطلاعاتی بلوچستان

کویته – 27 جنوری 1928

کرنیل عزیز ! اینجانب در ارتباط به ملاقات که قرار است در دیره ی اسماعیل خان تحت رهبری حضرت صاحب شور بازار کابل فضل عمرمجددی دایر شود یک سلسله معلومات مشخصی را بدست آورده ام. . . در آگست سال گذشته من معلوماتی را جع به حضرت صاحب موصوف را بدست آوردم و اطلاع یافتم که وی با اشخاص مهم ذیل مرتباً در ارتباط بوده : عبدالعزیز خان وزیر حربیه ، محمد عثمان خان ، شیراحمد خان،

عبدالحکیم خان، محمد یعقوب خان (از سلیمان خیل گردیز، ملک زلمی منگل. گفته میشود که اسامی فوق از مریدان حضرت صاحب هستند و احتمالاً که حضرت صاحب موصوف به فکر رهبری کودتایی به مقابل حکومت افغانستان میباشد."

شاه محمودخان همچنان در دوران سلطنت امیر حبیب الله " خادم دین. . . " نیز از اعتماد شاه سؤاستفاده نموده به نفع نادر و پلانهای شوم استعمار برتانوی داخل فعالیت شد. در اینجا نمیخواهم جریان جنگها و شرح چگونه گی تصرف کابل از طرف نادر و لشکر یله جار سرحدی وی را بیان دارم، زیرا این جریان تاحال به گونه هایی ازطرف مؤرخین ما نگارش یافته است. آنچه را آرزو دارم تا آنجا که مقدور است برای خواننده ی گرامی این اثر توضیح نمایم، عبارت از زد و بند های پشت پرده، حرکات و تلاشهای غیر عادی مرتجعین داخلی و استعمار هند برتانوی در راه به قدرت رسا نیدن نادر و اختناق سیاسی و بیدادگری های وی و برادرانش در کشور عزیز ما افغانستان در دوران حاکمیت آنهاست.

همینکه حبیب الله کلکانی، ارگ شاهی را پس از مقاومت های خونین تخلیه و نادر آنرا اشغال نمود؛ درامه ی خونین دیگری از کارنامه های اورنگ نشین جدید در کشور آغاز گردید. اگرچه آغاز دهشت افگنی خانواده نادر حتا قبل از اشغال تاج و تخت، یعنی درجریان مقاومت حبیب الله کلکانی و قوماندان دلیر وی (پُردل) درشهرکابل مشاهده شد، بدین شرح که وقتی " پُردل" درنتیجه ی هجوم تفنگداران افراد قبایل هند برتانوی به فرماندهی "شاه ولی خان" برادرنادرخان به قتل رسید، جسد او را مثله کرده در معرض دید شهریان کابل قراردادند. این اولین نمایش دهشتناک مثله ی پیکرانسان از طرف شاه ولیخان و تفنگداران سرحدی وی درپایتخت

کشور بود تا به اصطلاح زهرچشمی باشد برای سایر مقاومت کننده گان. بمباران بیرحمانه ی ارگ شاهی به امر شاه ولیخان توسط قوای توپچی، قتل بیش از یکهزار نفر مدافعان ارگ شاهی، به آتش کشیدن " جبه خانه" و خزانه ی داخل ارگ، دومین اقدام بی باکانه و خونینی بود که از سوی آنها صورت گرفت. چپاول دارایی شهریان کابل، دوایر دولتی و حتا خزانه ی ارگ شاهی به شمول سامان و وسایل مربوط آن و بعداً هم غارت اموال و کشتار مردم بیگناه و بی پناه ولایات پروان و کاپیسا که به فرمان نادر توسط تفنگداران سرحدی صورت گرفت که سومین عمل ننگین علیه ارزشهای اخلاقی و فرهنگی مردم ما بحساب میرود. گلوله باران حبیب الله کلکانی و یاران وی بصورت دسته جمعی بازهم به امر نادر و بدون محاکمه بدست سرحدی ها ی آن سوی خط " دیورند" (علی رغم تعهد و پیمان قرآنی نادر با آنها) و به نمایش گذاردن اجساد سوراخ سوراخ شده ی آنان در چمن حضوری کابل، عمل شنیع و نفرتبار دیگری بود که ماهیت اصلی محمد نادر و برادران او را به اثبات رسانید.

بیجا نخواهد بود اگر سوگند نامه ی محمد نادر را که پس از غصب قدرت درکابل، بادست خود روی صفحه ی قرآن نوشت و بوسیله ی حضرت شوربازار، سردار شاه محمود خان و هیأت چند نفری، عنوانی حبیب الله کلکانی به جبل السراج فرستاد، در اینجا درج نماییم :

" محترم امیر صاحب امیر حبیب الله خان خادم دین رسول الله شیر بیشه های شمالی زمین ! در این قرآنیکه شخص خودم مُهرکردم و توسط حضرت صاحب ارسال کردم، سوگند به همین قرآن میخورم که اگر شما حاضر به دیدن من شوید، بدون هیچ نوع بهانه، شما و دوستان شما و همرکابان شما و سپاه و لشکر شما با کارمندان مُلکی ونظامی شما و مردم شمالی و خوانین شمالی سرخود شما، سرسپاه و لشکر شما و تمام مردم شمالی هستی و دارایی تان از طرف من به همین قرآنیکه من مُهر کرده ام

و محمد گل مومند وحضرت صاحب به صفت شاهد که در همین قرآن مُهرشده توسط من در پهلوی مُهرو امضا کرده اند، من به همین قرآن مجید سوگند یاد میکنم، نمیخواهم که به هیچ نوع بهانه به شما و لشکرتان خدا نا خواسته صدمه مالی و جانی برسانم و در اقرار خود صادق پابند به سوگند خود در قرآن مجید می باشم .

با احترام

محمد نادر "

بلی ! رویداد های بعدی نشان دادند، محمد نادر، آنچه میخواست و یا وظیفه داشت ، مغایرسوگند و پیمان و تعهد کتبی اش، در برابرحبیب الله کلکانی و یارانش انجام داد.

چون نادر با یک تعهد قبلی برای حفظ منافع هند برتانوی، نابود سازی آثار و دست آورد های ده ساله ی اصلاحات دوران اعلیحضرت امان الله خان و با داشتن عقده ی خطرناک علیه ملت افغانستان به پادشاهی رسید، بنابرآن، ازهمان لحظات نخست، آغازبه گرفتاری، شکنجه و کشتاربیرحمانه ی اهالی شمالی، نسل آزادیخواهان، همکاران و دوستداران اعلیحضرت امان الله خان، عناصر ضد استعمار، افراد و گروه های وطندوست و ترقیخواه ، شاعران و نویسنده گان آگاه و اصلاح طلب و حتا شاگردان خورد سال معارف نمود. این گرفتاریها و شکنجه و کشتار، باهمکاریهای سّری و دامنه دار انتجلنت سرویس انگلیس و عناصر هندی الاصل استخباراتی که در دستگاه دولتی نادر و نواحی سرحدات جابجا شده بودند، صورت میگرفت. در یادداشتی که داکترعبدالرحمن زمانی پیرامون " روایات و یادداشتهای مرحوم سید محمد سرورخان کنری" درسال 2010 میلادی درایالات متحده ی امریکا به نشر رسانید، آمده است که **: " درصفحهٔ دوم یک سند خیلی محرمانهٔ مورخ 9 جون سال 1923 تحت عنوان شاه سابق امان الله گزارش داده شده که امان الله معتقد است که**

یک قرار داد سّری بین نادرشاه و حکومت بریتانیا عقد شده که مطابق آن طرفین به توافق رسیده اند که {پس ازبقدرت رسیدن نادر}، هیچ اقدام مهمی بدون مشورت وزیرمختار بریتانیا در کابل صورت نخواهد گرفت. دربدل آن، حکومت بریتانیا موافقت کرده سالانه دوصد هزار پوندسترلنگ مساعدت کند. گفته میشود این توافق نامه در لندن توسط شاه ولیخان (برادرکوچکترنادرشاه) امضاشده، کسی که فعلاً درپاریس سفیرافغانستان میباشد. یقیناً هیچ کسی به غیر ازین سفیر، شاه محمود، هاشم خان و یکی دو تن از اعضای فامیل، ازموجودیت این قرار داد اطلاع ندارند.."

یکی ازبازیهای دیپلوماتیک و غرض ورزانهٔ جنرال نادر این بود که چون مردم هندوستان و قبایل جنوب شرق افغانستان هنوز به شاه امان الله خان وفا دار بوده او را دوست داشتند، نادردر راه عبور ازخاک هندوستان به سوی افغانستان، پیوسته میگفت و به دوستداران امان الله خان وعده میداد که **" من در این آمدن به افغانستان، مقصد شخصی ندارم. من خواهان تاج و تخت نیستم. من یک ثالث بالخیر استم. من از احوال موجودهٔ اعلیحضرت امان الله خان متأسف هستم و برای خیر شخصی شان و منافع جامعه کار خواهم کرد. مراد من قیام امن و صلح در افغانستان است ، هر کس را ملت به پادشاهی قبول کند، من به او بیعت خواهم کرد. من برخلاف شاه امان الله خان عمل نخواهم نمود و . . . و . . .**

اعلامیه ی رسمی دیگر نادر عنوانی اقوام جاجی در این شب و روز چنین بود:

" اینجانب محمد نادر که یک خدمتگار دین و دولت اسلام هستم و خویشتن را بهیخواه همه مردم افغانستان میدانم. زمانیکه در پاریس بودم خبر های وحشتناک افغانستان را شنیدم. هرچند در آنوقت بسیار مریض بودم، ولیخدمت برای افغانستان

در قدم اول اهمیت برای من بود. همانا با عجلهٔ تمام به پشاور سفرنمودم و اینک به خواست خداوند، با وحدت و یک پارچگی قبایل و با درایت مردم ولایات جنوب و شرق افغانستان بطرف کابل پیشروینموده بعد از خلع حبیب الله رهزن از سلطنت که تاج و تخت کابل را غصب نموده ، شخص دیگری را که قادر باشد به کشور افغانستان، دین و ملت خدمت نماید به شرط وحدت و رضایت مردم قبایل، به پادشاهی انتخاب خواهم کرد."

ولی همینکه پایش به کابل و بازبه داخل ارگ شاهی رسید، همه گونه وعده ها و اظهارات قبلی اش را در تاق نسیان گذاشت و خودش را " پادشاه افغانستان" خواند. چنین اعمال کاذبانه ی مکرر او بود که در میان ملت افغانستان بنام " نادرغدار" شهرت یافت.

درکتابی بنام " ولودارسکی، میخاییل" ترجمهٔ عزیزآریانفر آمده است که : " **... انگلیسها مجبور شدند به حربه های دیگری متوسل شوند و درپی تعویض غازی امان الله خان با شخصی که " برتری اتحاد با بریتانیای کبیر" را درک کند، برایند و این شخص کسی جز سپه سالارمحمد نادرخان نبود که از دیرگاه با انگلیس ها زد و بند محرمانه داشت و سر انجام او را به کمک پول واسلحه و به یاری جنگجویان قبایلی وزیری هند بریتانوی به کابل آوردند...**

درصفحهٔ (404) " نبرد افغانی ستالین " میخوانیم :

" نادرخان از پاریس به دستور مستقیم دولت بریتانیا به کشور فراخوانده شد. اقدامات رزمی قبایل به فرماندهی نادرخان، پس ازانجام گفتگو های طولانی با نمایند گان دولت بریتانیا در شهر پشاور، که در آن شرایط کمک های تسلیحاتی، انسانی و مالی

از سوی مقامات انگلیسی به او برای مبارزه با دولت بچهٔ سقأ تدوین گردید، آغازشد. همه مطبوعات انگلیس و هند بریتانیایی آشکارا می نوشتند که نادر خان دوست و یاور انگلستان درمبارزه با " خطرسرخ" است . به ویژه، سفیر پیشین بریتانیا درپاریس، درنامهٔ خود به " تایمز" بی پرده نوشته بود که با به قدرت رسیدن نادرخان، " دولتهای بریتانیا وهند با داشتن همسایهٔ نیک و متحد وفادار، بختیار خواهند شد". همین لارد کریو آشکارا و فاش میگوید که نادرخان به طور منظم سفارت بریتانیا را در مورد" اقدامات و نیات احتمالی دولت روسیه" مطلع میساخت . "

همچنان، روزنامه های هند برتانوی مانند " بمبئی کرونیکال" و" سویل اند میلیتیر گازت" پس از سقوط سلطنت اعلیحضرت امان الله خان و درآغازتلاشهای نادرغرض رسیدن به قدرت، با صراحت نوشتند که **...انگلیس از سوی خود با همه توان (با گسیل نیرو، پول و جنگ افزار) به نادرخان کمُک میکند تا به حساب قیام دهقانی در افغانستان برسد. "**

همچنان، جریده ی " حبل المتین" چاپ کلکته در شماره ی (195) سال 1309خورشیدی، پس ازاستقرارسلطنت نادرچنین نوشت :. **" تمام مسایل بین مامورین انگلستان و محمد نادرشاه در همان اول وهلهٔ ورود ایشان تعهد شده و بهمین امید انگلستان تأییدات مستقیم وغیرمستقیم به بر قراری حکومت نادری و شکست حبیب الله نمود"**

جریده ی " افغانستان" چاپ لاهور درشماره ی (19) سال اول خویش چنین نوشت : **" انگلیسها در میدان سیاست مانند شطرنج بازان ماهری هستندکه چندین چال را به نفع حریف بازی میکنند، تا در چال آخر مقصد خود را انجام دهند. در میدان سیاست**

افغانستان، حبیب الله کلکانی وسیله ای بیش نبود که همفری سفیر انگلیس درکابل او را بمیدان کشید و اینکه به نفع حریف دیگر(نادرخان) او را از بین برد.."

پروفیسور" تیخانوف" درصفحهٔ (174) ترجمهٔ " نبرد افغانی ستالین" درمورد فعالیت های استخباراتی رژیم نادر چنین مینگارد: **" عنصرمهم ثبات رژیم نادریه، پویایی به پیمانه کافی مؤثرسازمان های اطلاعاتی افغانستان بود. درسالهای دههٔ سی سدهٔ بیستم در افغانستان چهارسازمان اطلاعاتی کار میکرد که حوزهٔ پویایی های شان بسیار دقیق مشخص نبود: هاشم خان سرویس محرم خودش را داشت که تنها از شخص وی فرمان می بُرد. دفتر محرم دستگاه صدارت ، عملیاتهای نهایت مهم را پیش می بُرد. عمده ترین وظیفهٔ آن نا بود سازی سازمان امانیست ها در افغانستان و در بیرون ازمرز های آن بود. پویایی های سفارتها در کابل نیز زیر ذره بین سازمان اطلاعات شخصی هاشم خان بود. وزارت داخله به نوبهٔ خود شبکهٔ گستردهٔ " روشنفکران" خود را داشت و عمدتاً به اکتشاف سیاسی می پرداخت. وزارت حربیه دفتر اطلاعاتی یی به نام دفتر " داخلی" داشت. این دفتر مستقیماً ازشاه محمود خان وزیر حربیه فرمان می بُرد. سازمان اطلاعات نظامی به نوبهٔ نخست اطلاعات را در نواحی مرزی دولت های همسایه جمع آوری مینمود. برای اینکار در هر لشکر (فرقه) شعب استخباراتی و همچنان شعب اطلاعاتی مرزی فعال بود. نوار " آزاد" هند بریتانیایی یکی از مهم ترین کارزارهای ترصد این سازمان های اطلاعاتی بود. وزارت خارجه نیز به گرد آوری اطلاعات استخباراتی می پرداخت. بگونهٔ فرضی، سازمان اطلاعات دیپلوماتیک وقت افغانستان را میتوان به دوبخش تقسیم نمود."**

اول) استخبارات خارجی که در ساختار آن جاسوسان رزدنت که زیر پوشش سفارت ها و قنسولگریها فعالیت داشتند، شامل بودند.

دوم) سازمان ضد اطلاعات که کارهای آن را دفترهای نمایندگی وزارت خارجه در ولایات مرزی انجام میدادند. کارمندان این نمایندگیها نخستین کسانی بودند که آنانی را که از خارج یا به سر زمین افغانستان می گذاشتند، زیرنظارت خود می گرفتند. همه کمیساریا های مرزی افغانی دبیرهایی داشتند که وظیفهٔ مامورین با صلاحیت وزارت خارجه را در زمینه جمع آوری اطلاعات انجام می دادند .

حکومت افغانستان برای این ادارات اطلاعاتی هزینهٔ هنگفت و گزافی می پرداخت. به سال 1932 م نادرشاه برای انجام پیگرد های سیاسی، پنج ملیون افغانی پرداخته بود. "

وایسرای هند برتانوی، طی نامه ی مورخ پانزدهم ماه می سال 1935 میلادی، عنوانی وزیر امورخارجه ی انگلستان درمورد کومکهایش به رژیم نادرخان چنین نوشت : "

دراسناد افشا شده ی دیگر نیز آمده است که **"درسال 1931 م انگلیسها برای افغانستان { برای نادر} مبلغ یکصد و هفتاد و پنجهزارپوند سترلنگ و ده هزار قبضه تفنگ و پنج ملیون عدد کارتوس کمک بلا عوض کردند..."** دراسناد گفته شده که **" این کمک را انگلیسها نه بخاطر رشد اقتصاد ملی افغانستان و حفظ استقلال این کشور، بلکه صرف به منظور مبارزه ی محافل حاکمه با هرنوع بغاوت اجتماعی داخلی توده های مردمی پرداخته بودند"**

عبدالحق واله، ضمن نگارش بخشی از تاریخ دوران نادرخان، از قول دکتر فقیر محمد خان پدر وزیرنگهت مینویسد که : **" سیزده نفر از نقاط مختلف هند به هدایت انگلیس ها با نادرخان برای جاسوسی همراه شدند که " خود من هم در آن جمله**

بودم" همچنان، انگلیسها دو هزار ملیشه ی تعلیم یافته ی وزیری را به کمک سپه سالار فرستادند..."

ازکارهای عاجلی که نادر رویدست گرفت، اعمار زندان های دیگری در داخل ارگ شاهی و منطقه ی " دهمزنگ " کابل برعلاوه ی زندان های قبلی مانند زندان " سرای موتی"، زندان " بالاحصار"، زندان " شیرپور" ، زندان "صدارت" ، زندان های " کوتوالی" و غیره بود که به زودی مملو از انسانهای با غرور وضد استعماری گردیدند، چنانکه سلولهای هولناک زندان ارگ و توقیف خانه ی کابل و " دهمزنگ " به گورستان تاریک صد ها تن از جوانان شوریده ی کابلی و شمالی و هراتی و مزاری وجنوبی و . . . مبدل شد. اقدام عاجل و فریبنده ی دیگری که نادر انجام داد، تشکیل " جمعیت العلما" بود که اعضای آنرا همان " علما" ی ظاهربین، مرتجع و مزد بگیر احتوا میکرد که کاری جز توجیه اعمال و اقدامات ضد انسانی دستگاه حاکم نداشتند. مثلاً ، این " جمعیت العلما" ی نو تشکیل طی اولین اعلامیه ی خویش بتاریخ 29 ماه اسد سال 1309 خورشیدی، مطالب آتی را در پنج ماده چنین نشر نمود:

1) هرکه با پادشاه بیعت نکند و بمیرد، مرگ او مرگ جاهلیت است . . .

2) خداوند بعد از بیعت، اطاعت و معصیت امر پادشاه را بر اطاعت و معصیت امر خود مساوی فرموده

3) خداوند میفرماید : . . .جمیع اوامر شرعیه پادشاه را خواه محبوب باشد یا مکروه اطاعت کنید . . .

4) پیغمبر وجود پادشاه را ظل الله حس کرده اهانت او را اهانت خدا تعریف میکند

5) . . . زجرباغی و طاغی پادشاهی را مساوی به کفار به قتل بالسیف امر میدهد که ایشان را بقتل برسانید . . .

خواننده ی گرامی بخوبی میتواند اهداف و ماهیت اصلی " جمعیت العلما" ی جنرال نادر را از لا به لای اعلامیه ی رسمی آن درک نموده به اقدامات محیلانه ی وی پی ببرد. این تنها نبود. نادر و برادران وی چنان عقده مندانه در برابر روشنفکران کشور بر خورد نموده و چنان اختناق خونین سیاسی در سراسرمملکت را ایجاد نمودند که در یک مدت کوتاه، اثری از معارف شگوفا، مطبوعات آزاد، جُنب و جوش فکری، خوشبینی و اصلاحا ت و مصوونیت های فردی و جمعی و خانواده گی و . . . دوران سلطنت اعلیحضرت امان الله خان باقی نه ماند. عهد و پیمان ظاهر سازانه، مُهر کردنها در حواشی قرآن، فریفتن افکار عامه با دروغ پردازیها، کین ورزی در برابر وطندوستان، چاکری و تملق به مقامات استعمار هند برتانوی، ایجاد خوف و هراس سیاسی- نظامی درجامعه، بهم اندازی اقوام و ملیتهای برادر، امتیاز دهی های " اعزازی" برای سران قبایل جنوبی، معافیت قبایل ازخدمت سربازی و تذکره ی تابعیت ، عدم پرداخت مالیه ازطرف قبایلیان به دولت مرکزی و غیره، اِعمال سانسور شدید بر افکار و اذهان افراد ملت، دامن زدن به تبعیض زبانی و نژادی، گماریدن افراد و اشخاص به جاسوسی و خبرچینی، راندن و دریدن بیرحمانه ی مخالفین سیاسی، کشانیدن مردم به گودال فقر اقتصادی و فرهنگی، سرکوب جوانان سرشار و شوریده حال وطن ، جابجایی رهبران محافظه کار مذهبی، روسای قبایل، زمین داران بزرگ ، ملاهای دعا گوی مرتجع و . . . در امور سیاسی و اجتماعی و سایر اقدامات وبرنامه ها چنان در دستور کار نادر و برادران وی قرار گرفت که دیگر مجالی برای مصوونیت فکری و جانی و مالی و منفذی برای انصاف و عدالت و بازخواست در کشور باقی نماند.

نادراگراز یکطرف درسرکوب خونین جوانان مترقی و آزاده گان ضد استعماری مشغول گردید، از سوی دیگر ستیز ومبارزه علیه نام و نشان اعلیحضرت امان الله خان و دوستداران وی را نیز در دستور کار خویش قرار داد.

قرار نگارش روان شاد (غبار)، " شاه (نادرخان) در مجلس عام درباره ی سیاست داخلی دولت چنین اخطارداد : **حکومت موجود نخواهد گذاشت که مثل دوره امان الله خان هرکس بتواند درسیاست حرف بزند. "** سید قاسم رشتیا مینویسد که : **" تعداد زیادی از روشنفکران در دوره ی نادر خان زندانی شدند و خصوصاً در دوره ی هاشم خان روشنفکری که پیدا میشد از بین میرفت و یا زندانی میشد. "**

کاظم آهنگ نیز در "سیرژورنالیسم در افغانستان" مینویسد که : **" مطبوعات این دوره، مردم را از اندیشیدن باز میداشت و روحیه و اندیشه را در بین مردم از بین می برد. این وضعیت در زمان نادرخان و بعداً تا وقت شاه محمو خان ادامه پیدا کرد. "**

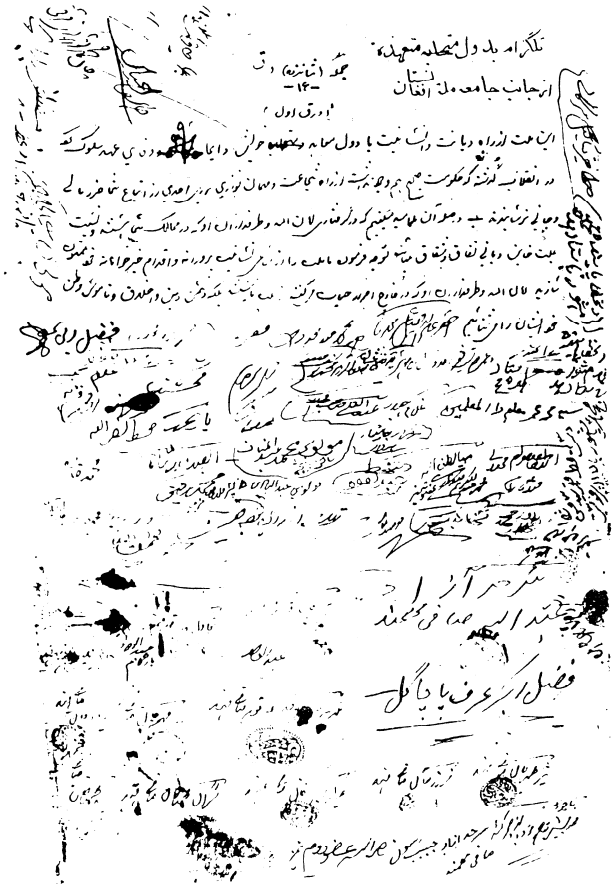

کاپی نامه ی به اصطلاح نمانیده گان ملت علیه حکومات دنیا برضد اعلیحضرت امان الله خان

روان شاد میرغلام محمد غبار در صفحهٔ 151جلد دوم " افغانستان درمسیرتاریخ" راجع به استبداد سنگین سلطنت نادرشاهی چنین مینگارد: " سالها بعد از این تاریخ، محمد معصوم خان المجددی که خانه اش در مراد خانی ونزدیک توقیف خانه های کوتوالی بود، بمن گفت : " شبی سرمامورپولیس ولایت کابل میرعبدالعزیز خان با حالت آشفته یی وارد منزل من شد. (این شخص تحصیل کردهٔ لندن ونخست مدیر ضبط احوالات ارگ شاهی وباز رییس ضبط احوالات افغانستان و در اواخر، والی کابل گردید.) من سبب این آشفته گی را پرسیدم، او گفت : الساعه از حویلی توقیف خانه عبور نمودم وصدای شکستن استخوانها {را} شنیدم. وقتیکه چراغ دستی خود را متوجه ساختم، دیدم که چند نفرمحبوس در گوشهٔ تاریکتر حویلی استخوانها را جمع کرده با دندان می شکنند از فرط گرسنگی میخورند. این منظره، حالت مرا برهم زد " مجددی به من گفت : " آنشب نتوانستیم نان بخوریم. فردا، اسب لاغری را که میفروختند، ذبح کرده شوربایی پختم و با صد نان، شب هنگام درتوقیف خانه به اجازهٔ محافظین به محبوسین نادار بدادم و از آن بعد، هرشبی پنجاه نان خشک و چند کاسه شوربا، شبانه میفرستادم. هفته یی نگذشته بود که شب هنگام میرزا محمد شاه رییس ضبط احوالات وارد منزل من شد و گفت :" والاحضرت صدراعظم صاحب (محمد هاشم خان) میگویند که شنیده ام شما برای محبوسین کوتوالی، شبانه نان میفرستید. باید آینده اینکار را نکنید؛ چرا که حکومت میخواهد آنها را تأدیب نماید تا صلاح شوند."

یک سلسله اسنادی که پس از کودتای هفتم ثور سال 1357 خورشیدی ازطریق مطبوعات کشور به نشر رسید، درشماره ی ماه جوزای سال 1357 خورشیدی روزنامه ی " انیس" چنین گفته شد. **" یکی از غارتگریهای نا بخشودنی خانواده نادری وظاهر شاهی و کاکاهایش همانا از بین بردن آثار نفیس و گرانبهای بوده است که از دوران شاه امان الله خان در تحویلخانه های زیر زمینی قصر دارالامان و قصر تاج بیگ**

محفوظ مانده بود که حتی حبیب الله کوهدامنی (بچهٔسقاو) نیز این ذخایر را مال بیت المال گفته بدان دست برد نزده بود. این ذخایرشامل تا بلو های بزرگ رسم {رسامی} ، قندیل ها، سامان خیلی لوکس تشناب و غسل خانه، آیینه های بلور، بعضی میز های کوچک لاجورد نشان، گلدانهای چینی و فلزی، بعضی مجسمه ها، کتب و دیگر هدایایی بودند که زعمای کشور های دیگر به اعلیحضرت امان الله غازی بعد از مسافرت شان فرستاده بودند. این غارتگری های خانواده و منسوبان ظاهر شاه حتی شامل سنگ فرشهای مرمرین، قلفک ها و دستگیر ها و پنجره های قصر یاد شده نیز گردیده بود."

حتا در مورد گرفتاری، حبس و به شهادت رسا نیدن محمد ولیخان دروازی، این مشروطه خواه بزرگ، همکارنزدیک و وکیل سلطنت شاه امان الله خان، رییس نخستین هیأت سیاسی افغانستان مستقل به کشور های خارجی و معرفی کننده ی با درایت افغانستان در مجامع بین المللی و خدمتگارصدیق ملت افغانستان نیزدرنگ و دریغ نکرد. مضحکه ی تدویر" محاکمه " ی قلابی و فرمایشی نادرعلیه محمد ولیخان دروازی با همان شکل و ماهیت خنده آور آن ثبت تاریخ میهن ما گردیده است. این شخصیت محبوب کشور را به جرم " خیانت به امان الله خان " به محاکمه کشانید، درحالیکه اعلیحضرت امان الله خان طی صدور تلگرام رسمی عنوان این " محکمه" به بیگناهی محمد ولیخان و صداقت وی شهادت داد. نادر در این راه آنقدر افراط کرد که حتا نامه ی ساخته گی، و خنده آوری را توسط افراد و عناصر متملق بنام " جامعهٔ ملت افغانستان" ترتیب داد و با درج چند امضا و ارسال آن به " دول متحابه "، تقاضا بعمل آورد تا برای آمان الله خان پناهند گی سیاسی ندهند. اگرقراربود کسی به جرم خیانت برای امان الله خان محاکمه شود، باید به درجه ی اول، شخص جنرال نادر و برادران وی به چنین محاکمه یی کشانیده میشدند که نشدند.

برای آنکه ستم نادر وبرادرانش لااقل درحق یکتن ازقربانیان میهن ثابت گردد، اینک چند فرمان قاطع و محبت آمیزاعلیحضرت امان الله خان عنوانی محمد ولیخان دروازی را در اینجا درج میکنیم تا خواننده ی عزیز بداند که کی بایستی محاکمه میشد؟:

فرمان اول : مزارشریف- جمعه سیزدهم ماه جوزا سال1206. خصوصی

جناب وکیل صاحب من وزیرصاحب حربیه !

مکتوب (8) شما رسید. الحمدالله که تمام امور بدرستی جریان دارد و شما نیز به صحت هستید. کار های اینجا کاملاً تمام شد. درفرمان رسمی کوایف را برای تان تحریرکردیم . ازفضل خدا من باهمه رفقای سفر خود به صحت میباشم. (محل امضای شخص شاه امان الله خان)

فرمان دوم: مورخ 9قوس سال 1304

ع.ج. 1.1 محمد ولیخان وزیرحربیه !

حسب وعده که در حین ایاب و ذهاب سمت قندهار با اهالی غزنی در باب ملاحظه امورات شان نموده ام، اراده دارم که برای چند روز جهت اجراآ ت کار به غزنی بروم و اموراتی که وابسته بحضور من است . به شما تا عودت من مفوض گردید. شما را امر است که کار های وزارت را به روز های معینه ملاحظه نموده احکامات لازمه بدهید. امضای شما در اجراآت عیناً مثل حکم من قابل الاجرا است . در اجرای همه امورات که امضا میکنید لفظ (بامراعلیحضرت غازی) بامضای خود ایزاد کنید تا نسبت بدیگر امضا های شما فرق داشته باشد. امان الله

ف رمان سوم: فرمان پادشاهی مورخ 7 عقرب1305 – 189

ع.ج.1.1 جناب اعلی محمد ولیخان وزیر حرب !

به روز سه شنبه 10 عقرب انشا الله تعالی اراده سفر قندهار دارم که شما مفوض کرده امر مینمایم که کار های وزارت را به روز های معینه آن ملاحظه و اوامر لازمه میدهید. امضای شما در اجراآت عیناً بمثل احکام حضورم هست . امان الله

فرمان چهارم: فرمان پادشاهی 15 عقرب 1306

ع.ج. جناب اعلی سردارحیات الله خان وزیر عدلیه !

به باعثیکه خودم بعضی امور مهمه را برای خود انتخاب نموده ام و بنابر اشغال به آن تا بودنم بکابل به دگر کارهای وزارت رسیده نمیتوانم. لهذا . . . وکالت ع.ج.1.1. محمد ولیخان وزیرحرب را که پیش تراز تاریخ حرکت ما از کابل بود از 16 عقرب تعیین نمودم شما را امر است که مطابق فرمان نمره 246 از شانزدهم عقرب معزی الیه را وکیل من بدانید. امان الله "

جنرال نادر قبل از پادشاهی ، بادستارنوع هندبرتانوی اش

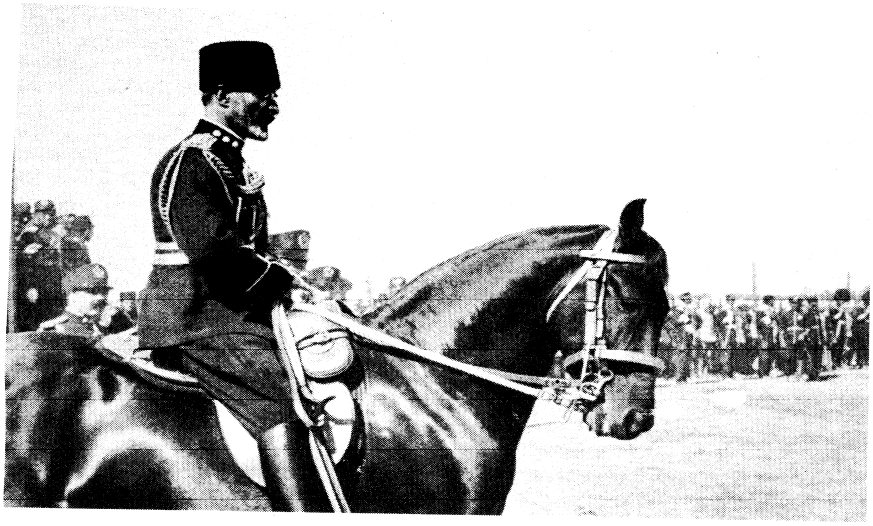

نادر در او ج قدرت

فصل دوازدهم

فعالیتهای سیاسی اعلیحضرت امان خان در تبعید

هرچند آثارکتبی و یا دستنویسی ازامان الله خان مبنی برشرح و بست تلاشها و پویشهای سیاسی وی در تبعید منتشر نشده است تا بتوانیم در پرتو آن، به ابعاد و جزئیات فعالیتهای سیاسی و مبارزاتی اش در اروپا به منظور دستیابی مجدد وی به تاج و تخت پی بریم و یا آنچه دران روزگار میگذشت، از دید ملت افغانستان پنهان نگهداشته میشد، با آنهم ، میکوشیم نکات و موضوعاتی را که از لا به لای اسناد ومدارک منتشر شده، بخصوص ازسوی مؤرخان و محققان خارجی بیرون داده شده اند، در اینجا درج نماییم تا لا اقل خواننده بداند که اعلیحضرت موصوف پس از تبعید، چه برنامه ها، آرزوها و درد سر هایی داشت؟

شاه ، وقتی از افغانستان خارج شد و به روم پایتخت ایتالیا جابجا گردید، تا مدتها، یاران و دوستدارانش ازکشور های مختلف نزدش می شتافتند، اکثریت محصلین جوانی که در دوران پادشاهی وی، غرض تحصیلات عالی در رشته های مختلف،

رهسپار کشورهای اروپایی شده بودند، تعدادی از سفرا و مامورین سابقه وهزاران نفر از هم وطنان ما در داخل افغانستان و همچنان مردم هند برتانوی و قبایلیان دو سوی خط " دیورند" نه تنها هنوز به او خوشبین و وفادار مانده بودند، بلکه ازسقوط سلطنت و پایان سالهای پُر طنطنهٔ زعامت وی عمیقاً محزون و متأ ثر هم بودند. لهذا، شاه سابق را به فعالیت های بیشتر سیاسی و مبارزاتی علیه رژیم نادر درافغانستان و اعادهٔ تاج و تخت ترغیب مینمودند. این واقعیتی بود که جنرال نادر و برادران او ازآن کاملاً مطلع بوده وسخت می هراسیدند. بهمان اساس هم بود که با تمام امکانات دست داشتهٔ (مالی، نظامی، تبلیغاتی و استخباراتی) درصدد خنثی سازی چنین تأثیرات سیاسی – اجتماعی برآمدند و هرکسی را که خوشبین ، وفادار و یا مُبلغ اعلیحضرت امان الله خان تشخیص میدادند، به سرعت وقساوت سر به نیست میکردند. حتا آنعده از محصلین جوانی را که درختم تحصیلات شان از اروپا به وطن بر میگشتند، به این دلیل که مبادا حامل افکار و پیام امان الله خان بداخل افغانستان باشند، ازمرز های کشور دستگیروروانهٔ زندان مینمودند. بنابرآن، رژیم جنرال نادر، نه تنها در داخل افغانستان دست به شناسایی وتصفیهٔ شدید عناصر مترقی و دوستداران اعلیحضرت امان الله خان یازید، بلکه تعدادی از جاسوسانش را درسفارتخانه های افغانی در خارج نیزفرستاد تا افراد و تجمعات مربوط به فعالیتهای سیاسی شاه سابق را تحت نظر داشته باشند. علاوه ازراپورها و همکاریهای تنگاتنگ انتلجنت سرویس هند برتانوی با دستگاه های جاسوسی رژیم نادر، حتا به مرورزمان، دستگاه اطلاعاتی شوروی وقت هم، کلیه حرکات و فعالیتهای امان الله خان و طرفداران او را تحت نظر گرفته وقتاً فوقت به اطلاع رژیم نادرخان میرسانید. روان شاد " غبار" در صفحهٔ 115 جلد دوم " افغانستان در مسیر تاریخ چنین مینویسد : **" ... هدف نخستین پارتی برانداختن دولت نادر شاه و مستقر ساختن یک دولت ملی در افغانستان و گشودن راه ترقی و تجدد و آزادی و مساوات در کشور بود. در عین زمان تمام اعضای**

پارتی به شخص شاه امان الله خان چشم دوخته بودند. البته جاسوس استعماری در بین حزب موجود و مشغول فعالیت تخریبی بود وحزب، زیر مراقبت شدید قرار داشت. قرار بود آن اعضای حزب که قبلاً مامور دولت بوده و بعد ها مستعفی و یا معزول میشوند، از طرف هیأت رهبری حزب اعاشه شوند. حزب هنوز کدام ارگان نشراتی در خارج نداشت و سعی میکرد در داخل و خارج افغانستان با روشنفکران افغانی و خصوصاً با متنفذین محلی و بعضاًمامورین ناراض تماس بگیرد. مکاتیب حزب از امضای اعضای عمدۀ آن توسط چوب دست های مجوف داخل افغانستان میگردید..."

دربخشی از" نبرد افغانی ستالین" چنین میخوانیم : **" استخبارات بریتانیا موفق گردیده بود اندیشه و جزئیات پلان امان الله را کشف نماید. از این رو، در هند با نگرانی چشم به راه و گوش به آواز تحول رخدادها در افغانستان بودند. در همه بازار های خاور میانه آوازه هایی بگوش میرسید دال بر باز گشت زود رس امان الله و باشنده گان به این آوازه ها بیشتر از گزارش های رسمی و روزنامه ها همه را یکجا با هم گرفته، باور داشتند. "**

درسالهای (1935- 1945م) فعل و انفعالات رقابتی میان سه ابرقدرت رقیب (روسیه – بریتانیا و جرمنی) موجب تحرکات بیشتر امان الله خان در روم گردیده نامه ها و نماینده هایی، بخصوص میان حلقات رسمی (روسیه – جرمنی – روم) از یکطرف و هواداران امان الله خان در داخل افغانستان از سوی دیگر، رد و بدل میگردیدند؛ زیرا در ابتدا، دو کشور روسیه و جرمنی تلاش بخرچ میدادند تا با استفاده از خاک افغانستان، بخصوص کوهپایه های قبایل پشتون نشین میان افغانستان و هند برتانوی، حریف قدرتمند شان (بریتانیه) را درگیر مشکلات سیاسی – نظامی نمایند تا ازشبه قارۀ هند مجالِ پرداختن به جبهات آسیایی و اروپایی را نداشته باشد.

بنابرآن، چنین تشخیص داده بودند که شاید بتوانند با سرنگونی رژیم (نادر- ظاهر) و اعادهٔ حاکمیت سیاسی برای امان الله خان (درصورتیکه وی تعهداتی در این زمینه بسپارد)، ضرباتی برپیکربریتانیا درمستعمرهٔ هندی اش وارد آورند. روی همین ملحوظ ، شخص امان الله خان و تحرکات وی در روم، برای مدتی در محراق توجه سه قدرت فوق الذکرقرارگرفت. این، درحالی بود که مردم افغانستان نیز درعین زمان، ازشدت سرکوب و اختناق رژیم و دستورپذیری های آن ازمقامات هند برتانوی، عمیقاً متأذی و متأثر گردیده و آمادهٔ قیام شده بودند.

جریان فعالیتهای مثلث و تلاشهای اطلاعاتی مربوط بدان را میتوان در اثرتحقیقی – تاریخی داکتر یوری تیخانُف تحت عنوان " نبرد افغانی ستالین" ، ترجمهٔ آقای عزیز آریانفر، بیشتر به بررسی گرفت.

"تیخانُف" درجایی از کتاب مذکورچنین مینویسد : **" ... با سنجش موقف هوادارِ انگلیس – ظاهرشاه و هاشم خان (که همه اهرم های ادارهٔ کشور را در دست داشت)، در برلین و روم، برامان الله خان تکیه کردند و تا پایان جنگ جهانی به این اندیشه " وفادار" ماندند. . . آرزومندی هیتلر مبنی بر این بود که " برانگیختن قیام ضد بریتانیایی قبایل پشتون در امتداد مرز های هند وافغانستان به کمُک امان الله خان، همه ارتش هند را برای سرکوب آن در گیر خواهد نمود... "** و درجای دیگرمینویسد : **" وزارت خارجهٔ آلمان طرح باز آوری امان الله خان برتخت پادشاهی را پیش کرد. هینتیگ، پردازندهٔ اصلی عملیات " امان الله" امیدوار بود که همکاری با شوروی امکان میدهد نه تنها عملیات خرابکارانه در برابر هند بریتانیایی را پهن ساخت، بل نیز شاید بتوان رویارویی نظامی میان آلمان و شوروی را نیز به تعویق انداخت.**

درپرتو تلاشها و دلگرمی های ناشی از اوضاع جهانی، سیاست های ضد بریتانیایی شوروی و آلمان و نا رضایتی های مردم افغانستان درقبال رژیم نادر بود که نماینده های قابل اعتماد امان الله خان مانند غلام نبی خان چرخی، غلام صدیق خان چرخی، شجاع الدوله خان، عبدالهادی خان داوی، محمود طرزی، عبدالحسین خان عزیز(1) و دیگران، به سلسلهٔ تکاپوی دایمی شان ، میان ایتالیا – ماسکو- آلمان در رفت و برگشت بودند .حتا بقول روان شاد غلام محمد غبار، **" روشنفکران افغانی در اروپا، لزوم تأسیس یک حزب مبارز را علیه رژیم نادرشاه احساس کردند."** درعین حال، این تلاشها و تحرکات دپلوماتیک، به هیچصورت از نظرتیز بین جواسیس بریتانیا و بهمان سلسله، ازنظر رژیم نادرخان پنهان باقی نمی ماند. چنانکه پروفیسور" تیخانُف" درجایی از کتابش مینویسد : **" درکابل با نگرانی فزاینده و ترس شاهد گسترش مناسبات شوروی و آلمان بودند. حکومت افغانستان می ترسید که شوروی و آلمان خواهند کوشید امان الله خان را بار دیگر روی کار بیاورند. این ترس در دل انگلیس نیز دلهره افگنده و آنرا سراسیمه ساخته بود که از همین رو، داده های اطلاعاتی را در زمینهٔ پوشا شدن امانیست ها در اروپا به دسترس هاشم خان گذاشته بود . "**

پروفیسور " تیخانُف" متعاقباً مینگارد: **" در ماه اکتوبر سال 1939م به گونهٔ نهایی آشکار گردید که آلمان به پیاده سازی پلان " امان الله" آغاز نموده است . بتاریخ 17 اکتوبر، " ریبنتروپ" بار دیگر به سفیر خود در مسکو رهنمود داد تا دیدگاه حکومت شوروی را در زمینه بررسی و امکانات عملی نمودن عملیات " امان**

(1)روان شاد غبار درمورد سردار عبدالحسین خان عزیز درصفحهٔ 114 جلد دوم" افغانستان درمسیرتاریخ" چنین مینویسد:" بعدهااعضای پارتی کشف کردند که این سردار نقابدار تصویبات این مجلس را به نادرشاه فرستاده و خطر عظیمی متوجه اعضای مجلس نموده است

الله" را روشن بسازد. در همین روز، " هینتیگ" صدیق خان را به دفتر کار خود دعوت و به او پیشنهاد کرد ابتکار آماده سازی قیام در افغانستان برای سر نگون سازی خاندان حاکم نادریه و باز گردانیدن شاه پیشین امان الله خان را بر تخت، بدوش خود بگیرد. "

وی می افزاید : " **به تاریخ 17 اکتوبر، صدیق خان چرخی به سفارت شوروی در برلین آمد. به گونه یی که کوبولف – رزدنت کمیساریای خلق در امور خارجی- مستشار سفارت در برلین ، به مسکو گزارش داد، نمایندهٔ امان الله میخواهد برای رفتن به مسکو ویزا بگیرد. چون " او حکومت افغانستان را در بست و یکسره زیر نفوذ انگلیس می پندارد و میخواهد درمسکودر بارهٔ تغییر نظام درافغانستان به یاری**

شوروی گفت و گو نماید... صدیق خان در پایان گفت و گو در بارهٔ مسافرت قریب الوقوع خود به ایتالیا نزد امان الله خان سخن گفت، جایی که او سه چهار روز را به سر خواهد برد و خواهش نمود تا باز گشت او از روم به برلین، پاسخ درخواست خود را دریافت نماید. . . درهمان ماه، دیدار تعیین کننده، امان الله خان با صدیق خان در یکی از مهمانخانه های شهر بولتسانوی ایتالیا صورت گرفت . در این دیدار قرار شد که پس از به دست آوردن توافق مسکو، امان الله خان با تاشکنت برود و پس از گرفتن مزار شریف، بعنوان پادشاه افغانستان ، مردم را به قیام سراسری فراخواند وپشت سرسپاهیان فاتح به سوی کابل رهسپار گردد ؟

حال، معلوم نیست که امان الله خان، موقعیکه هنوز در قندهار، یعنی درداخل خاک افغانستان بود، علی رغم پیروزی های نظامی غلام نبی خان چرخی و تصرف شهر مزار و ایبک ، حمایت نظامی شوروی را نپذیرفته و توسط تلگرام ، به غلام نبی خان اطلاع داد که از پیشتازی مزید بسوی کابل صرف نظرنماید، چگونه حاضر شده بود در سال 1939 م ، تحت حمایت (مالی و نظامی) دو کشور آلمان و شوروی

رهسپار تاشکنت و از آنجا "در عقب سپاه فاتح " روانهٔ کابل شود؟ و هرگاه توافق امان الله خان به مساعدت مالی و نظامی دو کشور مذکور غرض رسیدن مجدد به تاج و تخت درست باشد، آنرا بایستی ناشی از دلایل آتی دانست :

1) عدم استقرارحالت مزاجی امان الله خان

2) دلتنگی های ناشی ازغربت و اوضاع ناهنجار مالی وی

3) آگاهی وی ازاستبداد شدید هاشم خانی، اختناق سیاسی و ضدیت مردم با رژیم حاکم درافغانستان بمثابهٔ بستر مساعد رسیدن به هدف

4) فشارهای چند جانبهٔ (هواداران نزدیک شاه ازیکطرف و کشورهای آلمان، ایتالیا و شوروی از سوی دیگر

5) خصومت شدید سردار هاشم خان علیه شاه پیشین و تعقیب و تهدید جانی وی توسط عمال سردارهاشم خان

6) انتقام کشی امان الله خان ازمقامات هند برتانوی و حکام دست نشاندهٔ آنها در افغانستان

اما در عین حال، وضعیت برای امان الله خان قدم به قدم شکننده تر میشد. بدین معنا که از یکطرف خاندان حاکم در افغانستان، موازی با مقابلهٔ شدید و انصراف ناپذیردربرابر هرنوع جنبش و فعالیت "امانیست ها"، روز تا روز بر استحکام و استقرار رژیم خویش میکوشید و از سوی دیگر، پلهٔ روابط دپلوماتیک شوروی با بریتانیا، بالتدریج سنگین و سنگین تر میشد و پلهٔ دیگراین روابط (با آلمان) سبکترمیگشت. طبعاً در بحبوحهٔ چنین وضع و حال نا مطمئن و بخصوص، متعاقب افشا شدن های مکرراسرارسیاسی جانب امان الله خان نزد رژیم ظاهرشاه ونیز دستگیریها، سرکوب ها و کشتار های بیرحمانهٔ یاران و همکاران شاه سابق توسط

دستگاه حکومتی سردارهاشم خان، امان الله خان را دچار یأس و دلهره مینمود. چناکه روان شاد غلام محمد غبار در صفحهٔ 120 جلد دوم " افغانستان در مسیر تاریخ" مینویسد: " **... بعد از کشته شدن غلام نبی خان، پشت پارتی در اروپا بشکست و عدهٔ از رهبران پارتی را دل و دست از کار برفت. تنها شجاع الدوله خان بود که از جرمنی و غلام محی الدین خان آرتی از ترکیه، شاه امان الله خان و اعضای جمعیت را کتباً به اقدامات مجدد دعوت نمودند و گفتندکه بایستی شاه امان الله خان به همرای آنها از هر راهی که میسر میشود، در غرب کشور بطور خفیه داخل شود، اینوقت است که مردم ناراض افغانستان ازرژیم نادرشاه ، بدوراو جمع مشوند و از پا در آوردن این حکومت دست نشانده سهل میگردد. البته شاه امان الله خان قوت قلب خود را قبلاً باخته بود و این پیشنهاد را نپذیرفت و پارتی در حالت رکود باقی ماند. "**

آنچه بعنوان عوامل بیرونی، موجب تغییر سیاست حامیان خارجی اعلیحضرت وشکست وی در تکاپوی رسیدن مجدد به تاج وتخت افغانستان گردید؛ علاوه از افشا شدنها، دستگیریها و سرکوب های بیرحمانه و بلا وقفهٔ هواداران شاه امان الله در داخل افغانستان، ازیکطرف توافقات و نزدیکی های سیاسی – دپلوماتیک حاصله میان شوروی و بریتانیا در سطح منطقه بود و از سوی دیگرتلاشها و امتیاز دهی هایی که ازطرف رژیم نادر- ظاهربه جانب شوروی صورت گرفت. بریتانیا، با درنظر داشت استحکام روز تا روزنظام شوروی و ملاحظات سیاسی درهند، ایران، افغانستان واروپا، ازتداوم مخاصمت های قبلی انصراف جُسته روابط دوستانه تری با جانب شوروی بر قرار نمود. رژیم سلطنتی محمد ظاهر- هاشم نیز در اثر تقاضای رسمی ماسکو وبمنظور خنثی سازی برنامه های امانیست ها، با لشکر کشی های منظم دولتی، در سرکوب خونین جنبش ضد انقلاب بلشویکی که روسها آنرا " باسمه چی"

میخواندند، در اطراف آمو دریا دریغ نکرد. علاوه ازان ها، رژیم محمد ظاهر به ابتکارعمو هایش (سردارمحمد هاشم، سردارشاه محمود و سردار شاه ولی خان)، قرار داد سرحدی و توافقنامه های متعدد تجارتی را با جانب شوروی به امضا رسا نیدند.

وقتی امان الله خان در تبعید، طی ارسال نامه عنوانی شاه ولیخان سفیر وقت افغانستان در ایتالیا و بوسیله ی تلگرام عنوانی محمد نادر به کابل، استرداد دارایی های شخصی و فامیلی اش را مطالبه نمود، رژیم نادر بگونه ی بسیار خصمانه و نا جوانمردانه وبرای آنکه شاه سابق را در انظار و اذهان عامه استهزا کرده باشد، موضوع را به " لویه جرگه" پنجصد و بیست و پنج نفری سال 1309 خورشیدی (1930 م) محول نمود و با شعبده بازیهای نوع استعماری، از قبیل حضور یافتن هاشم خان صدراعظم وقت و سایراراکین بلند پایه ی رژیم دراین " لویه جرگه" ، پرداخت پول و رشوه برای به اصطلاح نماینده ها، وارد آوردن فشارسیاسی بر مجلس وبه راه اندازی غوغا های مغرضانه و غیره، " فیصله " آتی را به نشر رسا نید:

" تصویب در بارۀ استرداد دارایی های امان الله خان به حکومت و رد خواهشات وی:
بحضورمبارک اعلیحضرت پادشاه معظم غاری !

***1*-والاحضرت صدراعظم (محمد هاشم خان) تلگرام امان الله خان را که بحضور شما مخابره نموده و مکتوبی که به والاحضرت وزیرمختار (سردار شاه ولیخان) در لندن نوشته به مجلس لوی جرگه قرائت فرمودند. درین خواهش و تمناییکه امان الله خان از اعلیحضرت مینماید، ازان بی انصافی های بزرگیست که برزخم های ملت ستم کشیده (که از سؤ رفتار واعمال آن شاه مخلوع داریم) نمک می پاشد و در انظار ملل متمدن خود را مفتضح و رسوا میکند. امان الله قبل از آنکه این مطالبۀ بی جا را از حکومت ما مینمود، باید فکر وسنجش میکرد که عین المال نام که در افغانستان**

موجود بود از کدام سرمایه تشکیل یافته و از کدام آمدنی روز به روز دران می افزود؟ آیا از رهگذر تجارت بود، از زراعت، از آمدنی فاریکهٔ صنعت بود؟ منابع این عین المال چه بود که بعد از دارایی حکومت افغانستان ثروت درجه اول را احراز مینمود، مبرهن است که ازخزینهٔ جواهر(های) گرانبها و اشیاییکه مهم و ذی قیمت ساخته میشد بدست پادشاه بود و بصورتیکه در دنیای امروزه مروج و متداول است اسباب زیب و زینت اناثیهٔ خاندان شاهی از دارایی حکومت تشکیل می یافت، اما مالک آن ملت بود. اشیای مذکور مال حکومت (و به اصطلاح) مال بیت المال مسلمین است . بمناسبت اینکه در افغانستان یک اصول صحیح دردست موجود نبود، خانوادهٔ سلطنتی همهٔ این هستی و دارایی را مایملک خود شمرده عاقبت در ذیل عین المال بشمارآوردند. اعلیحضرت امیرشهید که این نکته را بدرستی فهمیده بودند بخود امان الله خان و تمام مامورین افغانستان که اکثریت فعلاً موجود است معلوم میباشد که این اشیأ و جواهر گرانبها را در قید دفتر آورده هر وقت اظهار و بیان مینمود که این مال حکومت افغانستان است و برای پنج روز به اهالی حرم عاریت داده شده، آیا امان الله خان که خودش این کیفیت و حقیقت را میداند به چه صورت این مطلب را به پادشاه و حکومت ما پیشنهاد مینماید ؟

2-باز، خودامان الله جاییکه فابریکه منابع حاصل خیز و پرمنفعت مملکت بود نام عین المال را بالای آن گذاشته داخل دارایی خود آورد. اگر امان الله خان این چنین عین المال میخواهد ثابت شد که اولین خائن بیت المال مسلمانها خود امان الله خان بوده اگر دیگران خیانت میکردند به تبعیت اجراآت خیانت خودش مینمودند. درحالیکه امان الله خان دورهٔ مسافرت اروپا نموده بود و طلا در کابل باقی نمانده وزارت مالیه شب و روز در خریداری طلا و هندوی(کلدارهندی) صرف مساعی داشت. پول هنگفتی را بخارج فرستاد که امان الله خان برای افغانستان اشیای ترقی خریداری نماید، اما امان

الله خان غازی بجای اینکه پول حکومت را به مصارف حقیقی آن که خریداری اسباب ترقی بود برساند، پول را در بانک گذاشت. یک اندازه فابریکه هاییکه خریداری نموده بود، پول قیمت آنرا نپرداخته به قرض خریداری کرد و ملت عاجز را قرضدار ساخت. امان الله خان وقتیکه مملکت و حکومت و ناموس ما ملت را بدست سقاوی ها گذاشت ، جمیع جواهرات و خزاین اندوختهٔ حکومت افغانستان را به خارج برد که جراید دنیا درهمان موقع تمام وقایع را انتشارداد. حال آنکه امان الله خان در اروپادارای عمارات متعدد و پول کثیری میباشد و اسهام میخرد و مفاد حاصل میکند ، از پول کیست؟

آعلیحضرتا ! ما به شما استدعا میکنیم و بحضور شما عرض میداریم که شما وکیل و حافظ حقوق قاطبهٔ ملت افغانستان میباشید. آنچه را که از خزینه و دفینهٔ حکومت افغانستان امان الله خان غازی درخارج برده و امروز به پول ما عیش و عشرت مینماید از وی مطالبه شود و ما را بحق برسانند. امان الله خان را در افغانستان مالک خانه، زمین و هستی نمیدانیم و بیت المال مسلمین را که بنام عین المال جمع کرده بود چنانچه شما در اول جلوس خود به بیت المال ضمیمه نمودید، حقوق خود و ملت خود دانسته به امان الله خان میگوییم : شما که از ما عین المال مطالبه مینمایید آیا ما خزانه و جبه خانه و تمام دارایی حکومت خود را که خود بردید و مابقی را بدست طبقهٔ جهال و دزد سپردید، ازکدام اشخاص مطالبه کنیم؟ آیا نتیجهٔ اعتماد و اعتباریکه ما شما را به پادشاهی خود برگزیده بودیم همین بود که شما حکومت ما را به جماعهٔ قطاع الطریق (ها) سپرده وطن ما را صحنهٔ خون ریزی و انسان کشی نماید؟ آیا جناب شما و عایلهٔ شما قدرو قیمت داشت یا حیات جامعه که برای سلامت حیات خود حیات جامعه را در خطر انداختید؟ اگرشما حقیقتاً حقوق شناس میباشید خطبات و بیانات خود را که در میز خطابه و مواقع نطق، خون خود و اولاد خود را به زبان در راه ترقی و تعالی ما میریختاندید بیاد آورده درین حال فقر و پریشانی حکومت ماکه آرزو های خود پسند

ونا مشروع شما ما را باین حال گرفتار نمود و از جهت اخراج طلا و جواهر افغانستان که شما خارج کرده اید امروزنرخ پول ما بدرجهٔ صفر افتاده پول ماملت عاجز را در خارج بعوض قرض ایکه شما برای ما حاصل کرده اید پرداخته باقی آنرا به حکومت متبوع تسلیم کنید تا ثابت کرده باشید که بیانات شما شمهٔ از حقیقت داشت و ما هم بتوانیم برای تأمین حیات آیندهٔ خود ... داشته باشیم. ما ملت عاجز از حق خود گذشته نمیتوانیم و باز به حکومت متبوعهٔ خود پیشنهاد میکنیم بهر ذریعه و وسیله که ممکن است حقوق ما را از امان الله خان بگیرید. تحریر یکشنبه 22 سنبله 1309- محل امضای وکلای جرگه "

نامه ی اول امان الله خان عنوانی شاه ولیخان شوهرخواهر شاه مخلوع و سفیرنادر در ایتالیا چنین بود :

" برادرعزیزم شاه جان! الحمدالله همه صحت هستیم، ازخداوند میخواهم که تو صحت باشی. ازچند وقت است که از شما و ثمرحیات پدرم (ثمرالسراج زن شاه ولیخان) خطی نگرفته ام. درین عالم تنهایی خوش میشوم که ببینم خط یکی از دوستانم را، دگرآرزویی ندارم. ازاینکه حاصلات سرمایهٔ من کفاف اعاشهٔ عایله ام را نمیکند، از شما خواهش میکنم که زود برایم معلوم کنید که ثروت و عین المال من و جایداد ثریا (ملکه ی امان الله خان) را درکابل کی اداره میکند و برای ما چطورخواهد رسید؟ وبرادر عزیزم نادرشاه چه خیال دارند که بدانم؟ و ازین تکلیف که هر روز از سرمایهٔ خود خورده میروم نجات یابم. باقی درهرحال ترقی وطن خود را خواهانم. چشمهای ثمرالسراج و چوچه هایش را ماچ کرده ترا بخدا میسپارم. امان الله."

امان الله خان پس از انتظاریهای طولانی و عدم وصول جواب ازسوی شاه ولیخان، تلگرام آتی را بتاریخ بیست و هشتم ماه جوزای سال 1309 خورشیدی، مستقیماً عنوانی نادرخان به کابل فرستاد:

" بحضور اعلیحضرت غازی! اموال و املاک و فابریکه های عین المال من و ثریا و اولاد های من در دست کیست و کی اداره میکند؟ آیا حکومت چه نظریه دارد؟ امان الله – روم "

نادرخان بجواب تلگرام اعلیحضرت امان الله خان چنین نوشت : **" اعلیحضرت شهریارغازی که خود میدانستند که این پول بنام عین المال، از ثروت بیت المال متدرجاً مجزا گردیده و بمصارف مخصوصی میرسید. در اول جلوس خود فرمان صادر نمودند که به منبع اصلیش واپس اعاده شود، یعنی چون این ثروت مال بیت المال بود، واپس به بیت المال ملحق گردید. نادر"**

خصومت و ناجوانمردی های خاندان نادردربرابرامان الله خان آنقدرعمیق و شدید بود که به تلاشهای تخریش کننده ی تبلیغاتی علیه وی، محو آثار واسناد دوران سلطنت شاه سابق و سرکوب خونین، بیرحمانه و پیگیرانه ی دوستداران او اکتفا نکرده حتا به اقدامات تروریستی علیه امان الله خان نیزمتوسل شدند. چنانکه پروفیسور تیخانوف درصفحهٔ (189) اثرخویش(نبردافغانی ستالین) مینگارد : **" ... بنا به فرمان شخص هاشم خان، دو گروه برای از میان بردن امان الله خان و مُهره های سرشناس از حواریون او سازمان داده شد. سازمان های اطلاعاتی شوروی به سرعت از موضوع آگاهی یافته و تدبیر های بایسته را برای حفظ زند گی امان الله خان روی دست گرفتند. . درماه جنوری 1934 سفارت شوروی ازکمیساریای خلق در امور خارجی رهنمود گرفت تا شاه پیشین را از تهدیدی که متوجه اوست، آگاه سازد. قره خان – معاون کمیساریای خلق در امور خارجی به آگاهی پوتومکین ، سفیر شوروی در رُم رساند که الله نواز خان، یاور خاص نادرشاه با گرفتن وظیفه سازماندهی کشتن امان الله به اروپا گسیل گردیده است . هاشم خان برای اطمینان بیشتر در نابود ساختن حتمی دشمن خونی خود، فرمان داد تا در پهلوی گسیل آدم های خاص به اروپا، گروه**

دیگری را به مکه بفرستند. چون امان الله تصمیم گرفته بود برای انجام { فریضه ی حج} برود... در نیمه ی نخست 1934، شوروی ها آگاهانه و با بیداری، همه اقدامات هاشم خان را که سر سختانه می کوشید {ازامان الله خان} به خاطر برادرش انتقام بگیرد، زیرترصد داشتند. به پیمانه بسیاری، به خاطر پویایی های مسکو، همه تلاش های مبنی بر سر به نیست سازی امان الله با شکست رو به رو گردید. برای نمونه؛ الله نواز و آدم های او از سوی پلیس ایتالیا بازداشت و سلاح های شان ضبط گردید- کاریکه سر به رسوایی جهانی زد.

پروفیسورتیخانوف علاوه میکند :" **مگر، در آن برهه حتا این کار، خاندان یحیی خیل را نتوانست وادار سازد دست از انتقام جویی بردارند. درماه می 1934 احمد علی خان به سمت سکرتر سفارت افغانستان در رُم گماشته شد که می بایستی به هر بهایی که شده وظیفه ی سپرده شده به الله نواز خان را به سر برساند. هاشم خان محافظ خاص خود ، حکیم را برای انجام " اقدام" به رُم فرستاد. بار دیگر استخبارات شوروی به اطلاعات " گرانبهایی" در زمینه دست یافته آنرا از طریق سفارت شوروی در رُم به دسترس امان الله گذاشت که بی درنگ تدبیر های بایسته ی امنیتی را در زمینه روی دست گرفت.** "

وی بازهم می افزاید: " **در نتیجه، وابستگان و هم خاندانی های نادر شاه با پی بردن به بیهودگی تلاش های خود، ناگزیر گردیدند برنامه ی رسیدن به حساب امان الله در اروپا را از سر خود بکشند، با آنکه تلاش های مبنی بر مسموم ساختن او در مکه تا سال 1938ادامه یافتند.** "

مردم افغانستان و بخصوص نسل روشنفکر آگاه با داشتن شعور بلند سیاسی و شناخت دقیق از پلانهای استعمار درمنطقه ، ماهیت استعماری دستگاه مخوف دولت نادرو دشمنی های شدید وآشکار وی درمقابل اعلیحضرت امان الله خان بعنوان ناجی استقلال سیاسی افغانستان، خیلی زود دریافتند که استعمار برتانوی مجدداً درافغانستان حاکم شده

استقلال سیاسی، حیثیت ومنافع ملی مردم این کشور بار دیگر مضمحل گردیده است. بنابران، زمزمه های اعتراض و واکنشهای مبارزه جویانه علیه این دستگاه استبدادی – استعماری در هرگوشه و کنار وطن و حتا در میان برخی از قبایلیان آزادیخواه آغاز گردید، حلقات ومحافل مخفی سیاسی غرض مبارزه با دشمن سفاک ایجاد شد، شب نامه هایی را بنام های " حقیقت" ، " ستاره ی شب" و . . . (1) بیرون داده وحتا مخفیانه تا بالای میز کار پادشاه رسانیدند، هسته های مقاومت در شمال و جنوب، در شرق و غرب افغانستان بوجود آمدند. بالمقابل، گرفتاریها، شکنجه دادنها، تحقیر و چپاول و کشتار اهالی کابل، پروان و کاپیسا (قبل و بعد از مرگ نادر) چنان گسترش داده شد که بالاخره اهالی کوهدامن شمالی از سر و جان گذشته ودست به قیام مسلحانه زدند که بازهم با ارسال قشون و سلاحهای قهریه بصورت خونینی سرکوب گردید. چنانکه جنرال عبدالوکیل نورستانی یکی از جنرالان مشهور دولت در همین جریان در کوهدامن به قتل رسید و نام سرکوبگر دیگری بنام " محمد گل مهمند" بخاطر بیدادگریهای همه جانبه، کشتار های بی باکانه وتعصبات قومی و زبانی اش در شمالی و دیگر نقاط کشور، به بدی ثبت تاریخ گردید. منحیث نمونه، گوشه یی از گزارش رسمی روزنامه ی دولتی " اصلاح" (تاریخ 25 ماه جولای 1930) از زبان نادرخان درکتاب " نبرد افغانی ستالین" چنین آمده است : **" امروز دستورداده ام تا خانواده ها وفرزندان شان {خانواده ها و فرزندان اهالی شمالی} را نابود ساخته وروستا ها و**

---

(1)*بعداً روشن شد که شبنامهٔ" حقیقت" ازطرف عبدالصبورغفوری، محمد یوسف، احمدالله خان، عبدالغنی خان و رفقایش و شبنامهٔ" ستارهٔشب" ازسوی مهندس عبدالکریم مسجدی، میرزا محمد و دیگران نشر و پخش میگردید.*

خانه های شان آتش زده شود." بخش دیگرگزارش چنین آمده است : " کلکان و داکا{خیل} با آتش سوزانده شد، سرای خواجه، دولت شاهی و تا جایی هم شهر چهاریکار و دیگر جا ها به تاراج رفتند، توپخانه، سربازان پیاده و جنگجویان قبایل را زیر پوشش خود گرفته بود.

درمناطق جنوب افغانستان نیز حرکات مبارزه جویانه به وجود آمد که قدم به قدم توسط شبکه ی جهنمی استخبارات هند برتانوی کشف و از طریق سفارتخانه ی آن کشور در کابل به اطلاع نادر رسانیده میشد. چنانکه مرحوم عبدالصبور(غفوری) طی نگارش خاطرات زندان ارگ بنام " زندانیان قلعهٔ ارگ یا سرنشینان کشتی مرگ "، درجایی چنین میگوید : **" . . . قراریکه مراد خان { یکتن ازحلقه ی مقاومت جنوبی در زندان ارگ که به زودی از طرف نادر اعدام شد} گفت یکتعداد جوانان مردم جنوبی میخواستند شبکه یی ترتیب و داخل فعالیت شوند که مرادخان هم در جملهٔ آن اشخاص شامل بود و بالاخره در اثر جُست و جو و فعالیت های نایب الحکومه ی جنوبی دستگیر وبرای آنکه دیگر جوانان تهدید شده باشند، امر شد تا مراد خان را برای عبرت دیگران غرغره کنند.**

مرحوم (غفوری) همچنان مینویسد: **" چند وقت پیشتر سه نفر از مردم سمت جنوبی را برای دوشب در کاسه برج ارگ آورده ومحبوس کرده بودند و بعد از زجر و قین و فانه هرسه نفر مذکور را که یکی شان تورملنک نامیده میشد در دهمزنگ به دار آویختند.** " (زندانیان قلعهٔ ارگ . . . صفحات 211 و215)

اسناد وتحلیل های تاریخی میرسانند که نادر حتا در جنگ استقلال خواهی در جبههٔ جنوبی و یورش بالای شهر" تل " و " وانه "، بگونه ی دقیق، حساب شده و هدفمندانه یی " فاتح" اعلام شد و انگلیس ها روی تاکتیک خاص ، مواضع شان را در برابر

نادر رها کردند تا از این طریق برای وی وجهه و اعتباربیشتر نظامی کسب نمایند. ظفرحسن آیبک که با جنرال نادر در جبهۀ جنوبی حضور داشته و در واقع، محرم راز او بوده است ، در صفحۀ (160) خاطرات خویش چنین مینگارد : " . . . **شامگاهان سپه سالار به خیمۀ خود که نسبت به خیمه های گذشته کوچک بود و من نمیتوانستم در آن استراحت نمایم، مرا و حضرت صاحب شور بازار را فرا خواند و در مورد برنامه رزمی ای که آماده نموده بود، رأی ما را خواستار شد. ازین حادثه میتوان عدم کار آیی افسران نظامی افغانی و سیستم رزمی شان را درک کرد. سپه سالار مرحوم در عوض اینکه با افسران رزمی خویش مشوره و برنامۀ جنگی خویش را آماده کند، خودش به تنهایی برنامۀ جنگ را ریخت و در مورد خوبی و خرابی آن از من که با هنر رزمی هرگز آشنا نبودم، خواهان مشوره و رأی شد و افسران خویش را به صورت کُل بی خبر نگهداشت . . . و به راز داری من و حضرت صاحب شور بازار نسبت به افسرانش اعتماد بیشتر کرد."**

مخالفت های قبایل دربرابر نادر، بخش دوگانه داشت : آنعده از قبایلیانیکه هنوز به اعلیحضرت امان الله خان وفاداربودند، تصورمیکردند باساس مصاحبه ها، اظهارات و وعده های نادر در هند و پشاور و مناطق قبایلی، پس از پیروزی برامیرحبیب الله کلکانی، قدرت را به شاه سابق خواهد سپرد، مگردیدند که نادر چنین نکرد و خودش را متعاقب تصرف کابل، بحیث پادشاه افغانستان اعلان نمود. بخش دیگرقبایلی ها به این لحاظ علیه نادر دست به مخالفت های آشکار و پنهان یازیدند که اولاً نادر نتوانست آن مقدارامتیازات مادی یی را که درازأ اشغال کابل به آنان داده بود، ادا کند، یعنی غارت و چپاول خانه و کاشانه ومال و منال اهالی کابل وشمالی ونیز، نقد و جنس دفتر و دیوان شحصی و دولتی برای آنها کافی نبود و همچنان، نادر و برادرانش از ترس شورشها و خیزشهای قبایلی ها برضد مقامات هند برتانوی و یا حاکمیت خودش

درآینده، از افراد مهاجم تقاضا بعمل آوردند تا سلاح های شان را به دولت تسلیم نمایند که این هم موجب آزرده گیهای آنها شد.

نمونه ی یکی دیگر ازمحافل مخفی مقاومت در شهر کابل که باساس ملحوظات امنیتی وعدم مصوونیت جانی در آن زمان، اسم و مشخصات آن افشا نشده و یا بما نرسیده است ، عبارت از سلسله یی از ترور های سیاسی مرتبط بهم در داخل و خارج کشور میباشد. سه حادثه ی مهم که اینک شرح داده میشود، نه تنها دارای هدف مشترک و شیوه ی عمل یکسان بوده اند، بلکه وجود یک محفل مخفی مبارز سیاسی علیه سلطنت نادر در کشور را آشکارا میسازد:

الف) دراوایل سال 1312خورشیدی، سید کمال یک تن از محصلان افغانی در برلین که تحصیلاتش به پایان رسیده و آماده ی بازگشت به وطن بود، به داخل سفارتخانه ی افغانی در برلین رفته سردار عبدالعزیز (برادرنادر و پدرسردار محمد داوود) سفیرافغانی را حینیکه از زینه های عمارت سفارت فرود می آمد، با تفنگچه ی دست داشته اش به قتل رسا نیده و یکتن از اعضای سفارت را مجروح مینماید. سید کمال جوان بدون آنکه فرار کند خودش را به مقامات امنیتی جرمنی معرفی کرد. نادر و برادرانش بالای مقامات جرمنی فشار وارد میکردند تا قاتل را بدست آنها بسپارند تا او را تحت تیل داغ و قین و فانه ی وحشتناک قرار دهند، ولی مقامات جرمنی زیر بار نرفته پس از انجام تحقیقات و محاکمه، سیدکمال را درهمانجا اعدام نمودند.

مرحوم عبدالشکور (محمود) فرزند مرحوم قاری محمود در یکی از روز ها ضمن صحبتی در شهر تورنتو به نگارنده حکایت کردکه : **" وقتی خبر قتل سر دار عبدالعزیز توسط سید کمال نام به کابل رسید، سردار محمد داوود ماشینداری را برداشته به سرعت به سوی قریهٔ شیوه کی که اعضای خانواده ی سید کمال در آنجا**

بسر میبردند، روان شده به تعداد هفده تن از وابسته گان قاتل را بی پرسان وبی تفکیک در یکوقت بصورت وحشیانه یی تیر باران نمود. به تعقیب این حادثه، چون ادعا های دین پناهی رژیم نیز بگوشها رسانیده میشد، لهذا موضوع محاکمه ی سردار محمد داوود بحیث قاتل هفده انسان بیگناه و صدور حکم شرعی مطرح گردیده بود، رهبران خانواده ی سلطنتی دفعتاً تبلیغ کردند که گویا " داوود دیوانه است " تا به این وسیله ازچنگ محاکمه و مجازات شرعی و آتش غیظ مردم رهانیده شود که شد . . ."

ب) متعاقب این رویداد، جوان دیگری بنام محمد عظیم ولد منشی نظر معلم مکتب امانی به روز پنجشنبه پانزدهم ماه سنبلهٔ سال 1213خورشید (مطابق ششم ماه سپتامبر1933 م) به سفارتخانه ی انگلیس در کابل داخل شده یک دپلومات (معاون سفیر) انگلیس بنام " ستنجر" ، دوتن اعضای هندی و یک کارمند افغانی سفارت مذکور را با ضرب گلوله از پا در آورد. وی طی تحقیقات، با صراحت گفت **که " چون انگلیسها در امور کشور و سرنوشت ملی ما مداخله ی بیشرمانه میکنند، بنابران، خواستم آنها را متوجه اعمال شان بسازم"**

ج) تازه جوان دلیر دیگر بنام عبدالخالق فرزند خدا داد ازقوم هزاره ی افغانستان و شاگرد مکتب نجات، ساعت 3 بعد ازظهر شانزدهم ماه عقرب سال 1312خورشیدی، شخص نادر را در چمن مکتب استقلال درجوارارگ سلطنتی به ضرب گلوله از پا درآورد و مردانه اعتراف کرد که این عمل را بعنوان انتقام ملت افغانستان از سردمدار استبداد (نادر) انجام داده است. شکنجه های وحشتناک تازه جوان مذکور، دستگیری و تیل داغ کردنهای همصنفی های وی و همچنان گرفتاری ، قین و فانه و " غرَب و غُراب" کردن های پدر، ماما، کاکا، مادر، خواهر، برادر، استادان و همه

کوچه گی های عبدالخالق از طرف برادران نادر و کاسه لیسان بی مروت دربار از قبیل عبدالغنی خان قلعه بیگی، سید شریف خان کنری، طره باز خان کوتوال (قوماندان امنیه)، سید عبدالله خان شاجی، محمد شاه خان رییس ضبط احوالات و . . . .که ثبت سینه ی تاریخ وطن گردیده است ، سخت جالب و انتباهی میباشد.

شناسایی کردنها، گرفتاریها ی شبانه روزی، به سلول افگندنها، قین و فانه و مثله و غرغره و تبعید و . . . از طرف برادران نادر، بخصوص توسط سردار محمد هاشم (جلاد) چنان به اوج خود رسید که تنها به جرم قتل نادر، یا به اتهام مخالفت سیاسی با رژیم و یا خوشبینی با اعلیحضرت امان الله خان و اندکترین سؤظن، هزارها تن را دستگیر، شکنجه ، زندانی و اعدام نمودند.

اسمای برخی از زندانیان دوران حاکمیت (نادر- هاشم)، تنها در توقیف خانه ی کابل، سلولهای زندان ارگ شاهی و یا زندان دهمزنگ ، تا آنجا که در اختیارما قرار دارد، چنین است :

غلام جیلانی خان چرخی (جنرال)

ربانی خان فرزند غلام جیلانی خان چرخی

غلا مصطفی خان فرزند غلام جیلانی خان چرخی

علی اکبرخان غند مشرنظامی

عبداللطیف خان فرزند عبدالعزیزخان

محمد ولیخان دروازی وکیل سلطنت امان الله خان

خلیفه نسیم کابلی

محبوب جان فرزند کرنیل غلام رسول

فقیرخان

میرزا عبدالغفورخان

یارمحمد خان نایب سالار

احمدخان ترجمان

خواجه هدایت الله خان (1)

زین العابدین خان

نورالدین (طفل چهارده ساله)

داکترعبدالاحد خان

میرزا عبدالقیوم خان

داکترعبدالغنی خان برادر داکتر عبدالمجید خان

مشکوخان

رحیم خان کوریر

---

(1)*خواجه هدایت الله خان قبل از حبس، بحیث جنرال کونسل افغانی در دهلی کار میکرد، ولی باساس آزاده گی و وطندوستی، زیر بار دستورات انگلیس درهند نرفته خودش را نمایندهٔ یک کشورمستقل میدانست. بنابران، مقامات انگلیس موضوع را به نادر اطلاع داده و درنتیجه، نادرحکم برطرفی، حبس و بالاخره اعدام وی را صادر نمود.*

رحیم خان کوریر

میرنعیم خان هزاره و دو پسرش

دادمحمد همکار شجاع الدوله خان

محمدفاروق تلگرافی

کرنیل شریف

مشکوخان

صدیق تلگرافی

ملک محمد علم چهاریکاری

نجم الدین خان چهاریکاری

میرزا رستم خان چهاریکاری

میرزا محمد جان خان چهاریکار

ایشان سید عباس هوفیانی

ایشان سید امیرخان هوفیانی

گدای احمد خان چهاریکاری

میرزا محمد نبی خان چهاریکار

لالا ابوجان چهاریکاری

میرزا غلام جیلانی خان چهاریکاری

بابه گل احمد از شمالی

خواجه بابو از شمالی

یارمحمد از شمالی

ملاغلام از شمالی

عبدالجان قلعه گلی از شمالی

ملک محمد از شمالی

سرور از شمالی

بابه غازی از شمالی

سدوخان فرزند بابه گل محمد از شمالی

بابه گلزار از شمالی

بابه جان خان ازشکر دره ی شمالی

محمد عمرخان از شکر دره ی شمالی

عبدالغنی خان از گلدره ی شمالی

محمد عمر متخصص رنگ آمیزی

حبش خان

عبدالغفار خان سرحد دار

عبدالوهاب خان پغمانی

شربت خان برادر عبدالوهاب خان

غلام جان فرزند عبدالوهاب خان

غفارجان فرزند عبدالوهاب

فیض محمد خان غند مشر نظامی

زبیرخان " چُنته"

آقا ملک خان

دستگیرخان قلعه بیگی

فقیراحمد خان رییس جنگلات

محمد یوسف قندهاری

دوران خان ازجنوبی

غلام عنبر از جنوبی

مولانا بشیر برادر محم عظیم قاتل نایب سفیر انگلیس

کبیرجان برادر محمد عظیم خان قاتل

عبدالخالق ولد خاداد قاتل نادر (1)

قران علی مامای عبدالخالق (2)

---

(1)*مادرو خواهر عبدالخالق درزندان هاشم خانی چشم از زنده گی بستند و عبدالقاسم برادرکوچک وی که در زندان زنانه بود، وقتی اندک جوان شد، او را به زندان دهمزنگ با ولچک و زولانه انداختند که به اثر رنج ناشی از مریضی وفشار، به زودی بمرد.*

(2) گفته شده که قربان علی مذکورشخص پیرومسن و درعین حال، شخص مجذوب و بی زبان بوده درشهرکابل دکان ماهیپزیداشته است

خدا داد پدر عبدالخالق

مولا دادکاکای عبدالخالق

محمود خان برادر زاده ی علی اکبرخان

میرقاسم خان از مشروطه خواهان مشهور

میرعزیز برادر محمد یوسف

میرمسجدی همصنفی عبدالخالق

مولوی محمد ایوب مدیر مکتب نجات (عبدالخالق شاگرد همین مکتب بود)

میرزا محمد

عبدالهادی (داوی) (ازمبارزان جنبش مشروطیت)

شکورخان برادر عبدالهادی داوی

حبیب الله خان خواهر زاده ی عبدالهادی داوی

محم ابراهیم صفا (شاعر)

محمد طاهر بسمل

صوفی غلام محمد

لالا محمد ایوب برادر محمد یعقوبخان وزیردربارامانی حاجی محب الله خان تاجر خان آبادی

حاجی غلام درویش خان آبادی

حاجی غلام محمد

دین محمد خان

سید غلام حیدرپادشاه

محمد امین خان غندمشرنظامی

مرادخان جوان پکتیایی

محمد اسحاق همصنفی عبدالخالق

عنایت الله خان (غازی)

عبدالله همصنفی عبدالخالق

عزیزتوخی همصنفی عبدالخالق (1)

محمد عثمان همصنفی عبدالخالق

غلام جان برادرپاینده خان متعلم مکتب امانی

اکبرجان فرزند اخترجان و برادر زاده ی(بسمل) متعلم مکتب استقلال

هاشم جان برادر اکبرجان همصنفی عبدالخالق

شیرین خان پسرکاکای غلام جیلانی خاننعیم جان فرزند (بسمل) همصنفی عبدالخالق

هبی جان همصنفی عبدالخالق

---

(1)یکی ازاعضای خانوادهٔ عزیزتوخی برای نگارنده در شهرتورنتوگفت که تفنگچه یی که عبدالخالق توسط آن نادر را هدف قرار داد، متعلق به عزیز توخی بود که بعد ازقتل نادردستگیر شده تا سال 1312تا1343 خورشیدی درزندان باقی ماند.

محمود خان برادر زاده ی علی اکبرخان

میرقاسم خان از مشروطه خواهان مشهور

هبی جان همصنفی عبدالخالق

عبدالملک همصفنی عبدالخالق

محمد علی خان از شمالی

برادر زاده ی عبدالرحمن سلیمان خیل

خواجه عطا محمد کوهستانی

محمد عمر فرزند خواجه عطا محمد کوهستانی

فقیرمحمد چهاریکاری

غلام صدرخان اعتمادی

سید نصرالله خان

قاضی غلام حضرت خان از شمالی

کریم خان برادر محمد عظیم خان (قاتل معاون سفیر انگلیس)

منیرجان برادر محمدعظیم خان رر رر

خواجه نورمحمد خان جبل السراجی

خواجه غلام سرورخان کوهستانی

پُردلخان قلعه بیگی

عبدالمجیدخان پسر عبدالحمیدخان رییس ارکان اردو در زمان امان الله خان

سید خان فرقه مشر اندری

سیداحمدخان فرقه مشر پسرشاه نورهزاره

اعظم میدانی

فتح جان فرقه مشر هزاره

ملاپیرمحمدخان

محمد سعید خان خواهر زاده ی محمد ولیخان دروازی

سید امیرخان ترجمان

حکیم اسلم مهاجر هندی (ضد انگلیس)

خواجه میرعلم از شمالی

اوقاسنجری برادر حکیم اسلم

عنایت الله برادر حکیم اسلم

عبدالقدیر فرزند میر افغان از شمالی

شیرمست خان

میرغلام محمد خان غبار مبارز ضد استبدادو مؤرخ نامدارکشور

سعدالدین خان (بها) مؤرخ

عبدالفتاح خان

محمد زمان (جوان هفده ساله که اعدام شد)

میرعزیز

محمد امان (بعداً کارمند ریاست بلدیه ی کابل)

عده یی از شخصیت های مبارز،علمی و سیاسی را که نادرخان بدون بازخواست و محاکمه علناً به قتل رسانید، قرار ذیل اند:

عبدالرحمن لودین رییس بلدیه ی کابل

خواجه هدایت الله خان رییس تنظیمه ی هزاره جات

خواجه امیر الدین خان حاکم سمت جنوبی

جنرال پینه بیگ خان

فیض محمد خان کاتب

فیض محمد باروت ساز

تاج محمد پغمانی

غلام جیلانی خان چرخی

غلام نبی خان چرخی

غلام ربانی خان ولد غلام جیلانی خان چرخی

شیر محمد خان نایب سالار

علی اکبرخان طرزی

میرعزیزخان محرر روزنامه ی انیس

میرمسجدی خان

میرزااحمد مهدی

خان اعظم خواجه رییس برق

بشیر خان ولد منشی نظیر

دوران خان

محمدیوسف خان قندهاری

میرزا محمد خان ازدروازه ی لاهوری کابل

قربان طفل دوازده ساله

غلام خان معاون مکتب نجات

عبدالفتاح خان تلگرافی

محمد کریم خان متعلم

شیر محمد خان مامور وزارت معارف

محمد ابراهم قاریزاده

عبدالحکیم خان رستاقی

امین جان سفیر در جرمنی

محمد عزیر خان برادر شجاع الدوله

غلام محی الدین خان مدیر روزنامه ی انیس

محمد امیرخان ترجمان

برادر امین خان سفیر

دین محمد خان

اسماعیل خان ولد ناظر صفرخان

خانباز خان قوماندان امنیه ی ولایت کابل

محمد ولی خان دروازی

سید غلام حیدر خان و ده ها و صد های دیگر

روان شاد (یار محمد خان زمانی)، یکی از فرزندان غازی میرزمان خان کنری که سالهای زیادی را همراه با سایر اعضای خانواده اش در زندان رژیم سلطنتی نادر - ظاهر سپری نموده است ، ضمن دیداری با نگارنده در شهر تورنتو ی کانادا اظهار داشت : **" شاه محمودخان برادرجنرال نادر پس از آنکه هزاران تن ازبک و ترکمن و سایر اقوام سمت شمال کشور را به بهانه ی سرکوب مجاهدین ضد روسی به قتل رسا نید، هزار های دیگرآنها را از شمال افغانستان با پای پیاده بکابل فرستاد. زنان و دختران جوان این خانواده ها میان سرداران واراکین دولتی تقسیم میشد و مردان آنان، در سلول های مخصوص در محبس دهمزنگ انداخته میشدند. خصوصیت این سلولها چنین بود که وجود زندانی پس از سپری شدن پانزده روز، کبود میشد وپس ازان زندانی بسیار زود جان میداد. "**

وی علاوه کرد که : **" زندانیان می دیدند که تعداد زیادی از زاغها از سوراخهایی که در زیرسقف آهن پوش زندان قرار داشتند، با سر وصدا به داخل میرفتند و با پارچه های سیاه رنگی که به منقارداشتند، پرواز میکردند. بعد ها معلوم شد که اجساد**

همان زندانی ها ی شمال را از سلولهای مخصوص میکشیدند و مخفیانه در زیر آهنپوشهای زندان جا میدادند. ...

یکی از محاسن سپیدان کوهدامن زمین که خاطرات و گفتنی های زیادی پیرامون بیداد گریهای جنرال نادر داشت و اسم او به یادم نمانده است ، روزی درکابل به نگارنده گفت : **" یکی از روز ها نادر به همراهی برادرش (محمد هاشم) ، سری به زندان ارگ شاهی زد تا ببیند چه تعداد زندانی را دردام خویش دارد . دریکی از سلولها، شخصی را با زنجیر و ذولانه دید که او را خیلی خوب میشناخت و حتا در گذشته ها ، رابطه ی دوستانه یی با وی داشت . از زندانی پرسید " فلانی خان تو چرا اینجایی ؟ " ، زندانی میگوید؛ من هم نمیدانم چرا اینجا هستم ، درحالیکه هیچ تقصیر و گناهی هم ندارم. نادر به زندانبان امر میکند تا زنجیر ها را از دست و پای آن شخص بکشاید و رهایش کند. وقتی زندانبان مشغول شکستاندن رنجیرها می شود، هاشم خان دست خود را بالای شانه ی نادر گذاشته درحالیکه یک و دو قدم دور تر میروند، آهسته درگوش شاه چیزی می گوید. بنابران، نادر به زندانبان دستورمیدهد تا زنجنیر وذولانه را مجددا به دست و پای زندانی بیندازد. در عین حال رو به سوی زندانی نموده میگوید : " خواست خدا نبود که رها شوی !**

همین شخص محاسن سپید حکایت دیگری هم داشت به این گونه که : " روزی نادر با جمعی از همکارانش ازنزدیکی های مقبره ی امیر عبدالرحمن خا ن میگذرد. پس از آنکه دست بالا کرده به روح وی دعا میکند، رویش را بطرف همکاران گشتانده میگوید: " همین مرد بزرگ این ملت را شناخته بود. "

قراراظهارمرحوم عبدالصبور(غفوری) درکتاب " زندانیان قلعۀ ارگ . . . "، درسال 1318خورشیدی، تنها در زندان جدید التأسیس " دهمزنگ " ، سه هزار و هفتصد نفر محبوس بودند که لیست اسمای همه ی آنها میسر نیست.

جا دارد درهمینجا تذکرداده شود که اعلیحضرت امان الله خان طی صحبتی در یکی از مجالس رسمی درسال 1928میلادی باصراحت درکابل گفته بود که درزندانهای دولت، تنها یکصد و پنجاه نفر محبوس جنایی وجود دارد و زندانی سیاسی اصلاً نداریم. "

اعمال و کارنامه های خانواده ی محمد نادر را روان شاد میر غلام محمد(غبار) در جلد دوم " افغانستان در مسیر تاریخ" بصورت دقیق و مدلل شرح داده است که اینک، گوشه یی ازان را غرض مطالعه ی خوانندۀ گرامی و بمثابه ی اختتامیه مبحث مربوط به نادر درج میکنیم :

" حکومت بعد ازین حادثه پلان سابق ادارۀ داخلی را توسیع کرد که بر مبنای همان حکومت نظامی و جاسوسی، کانترول سری افراد و مناطق، تولید تبعیضات و تفرقه های زبانی، نژادی، منطقه وی و مذهبی، انسداد دروازه های افغانستان بر رخ دنیای خارج، تخریب معارف و فرهنگ و ایجاد خصومت و رقابت بین طوایف کشورقرار داشت. حکومت در اجرای این نقشه بر قوه های ارتجاعی اشراف و ملاک عمده، عده ی از روحانیون اجیر، نو کیسه های سرمایه دار بزرگ تجارتی، جاسوسی همکارهندوستانی {استعماری} و افسران اردوی افغانستان تکیه میکرد، حکومت تمام روشنفکران مبارز افغانستان را در زندانها افگند و در تبعید گا ه های منزوی و خاموش اعزام نمود و فرد فرد بقیه السیف آنان در پایتخت و ولایات کشورتحت مراقبت پلیسی قرار گرفت. باین صورت زمینۀ مبارزه ملی برای تقریباً پانزده سال

دیگرتخریب گردید. در طی این مدت هیچکس آزادانه بخارج کشور سفر کرده نمیتوانست و روشنفکران درداخل کشور قادر به رفتن بی اجازه از ولایتی به ولایتی نبودند. تمام مکاتبات این گروه بعنوان داخل و خارج مملکت در پوسته خانه ها باز و مطالعه میشد. پنج نفر روشنفکر نمیتوانستند در محفلی گرد آیند. در هیچ مجلس و محفل و اداره یی سخن از سیاست داخلی و خارجی زده نمیشد. گویندۀ کلمات ملیت و ملی، وطن و وطنپرستی، ترقی و ترقی خواهی بحیث دیوانۀ زنجیری تلقی میگردید و سخن از سیاست استعماری انگلیس راندن و یا از آزادی و مساوات حرف زدن دیگر به مثابۀ (خیانت دینی و جنایت ملی) به شمار میرفت. ازدیگرطرف حکومت در صدد پرورش یک قشر جدید افرادی برآمد که بیشتر از آله های دستی و خدمتگزارخانوادۀ حکمران، ارزش دیگری نداشته باشند. این گروه جدید الولاده بقدری جبون و طماع پروریده شده بودند که برای حصول لقمۀ نانی و یا احراز مقامی در مسابقه با همدیگر از توسل به هیچ وسیله بایست دریغ نمی ورزیدند. دیگر درمحافل و روزنامه ها و بعد رادیو (این دستگاه در سال 1941تأسیس شده بود) سخنی جز از اسما و القاب و صفات والاحضرات متعدد، مطرح نبود. معهذا والاحضرات از ترس بسیار مثل مرغی خود را در قفس انداخته بودند. محمد هاشم خان تفریح به سواری اسپ را ترک نمود، دیوار های محوطۀ بزرگ صدارت را باسیم برهنه برق به شکل سنگری درآورد، در هر دو دروازۀ شرقی و غربی صدارت، بعلاوۀ سپاهیان مسلح پیاده، قطعات سواره نظام می ایستاد واو توسط موترو محافظ مسلح گاهی ازین دوازه و گاهی ازان دروازه به تفرج میرفت. درحالیکه قطعه سواره نظام او را تعقیب میکرد، هیچ فردی اجازۀ توقف یا ایستادن درین دروازه ها و جادۀ عمومی آن نداشت. محمد هاشم خان صدراعظم وقتیکه باغ تاریخی شهر آرا را تصاحب کرد، قسمت جدید التعمیر آنرا با دیوار عریض و مرتفعی از سنگ و صخره به شکل استحکام نظامی درآورد. شاه محمودخان مثل برادرش با ترس و لرز

در سایهٔ سر نیزهٔ عسکر میزیست وخانهٔ شخصی او و سایر والاحضرات توسط دسته های عسکری مسلح حفاظت میشد. دیگر اینان جز محبوسین حکمران، چیزی نبودند و تمام اوامر راجع به امور داخلی ازپشت پرده صادرمیشد. حکام کشورهمه در آوردن فشار بالای مردم، حبس و مجازات اشخاص، زجر وعزل افراد، دست آزادی داشتند. دوایر جاسوسی اهالی کشور را تحت تهدید دایمی قرار داده بود. حتی وزرای کابینه از رییس ضبط احوالات افغانستان میترسیدند، دیگر مفری برای مصئونیت جان جوانان کشور باقی نمانده بود جز آنکه بحیث موالی قرن هفتم خود شانرا در تولا و پناه یکی از اعضای خانوادهٔ حکمران و یا شاه جی و الله نواز هندوستانی بکشند، ورنه بایستی مانند مجرمی ترسان و لرزان درخوف دایمی بسر برند. افغانسان بیک خانهٔ شخصی خانوادهٔ حکمران مبدل شده که مردم افغانستان برده و بندهٔ آن شمرده میشدند و دارایی عمومی ملی، مال مطلق این خاندان بحساب میرفت. کلید خزانه پس اندازکشور در دست ارگ سلطنتی بود و بودجه عایدات و مصارف کشور مستور و سّری نگهداشته میشد. تمام خوراک و پوشاک و سیرو سفرخاندان شاهی ازین بودجهٔ مکتوم پرداخته میشد و سه صد نفر زن و مرد این خانواده به پول زحمتکشان افغانستان زند گی شاهانه داشتند. دربودجه، بعلاوه تمام مصارف دو کرور روپیه (بیست ملیون افغانی) بنام " اختیارات شخصی صدراعظم" تخصیص داده میشد که حساب و سند مصرف بکار نداشت . همچنین تمام بودجه نظامی در اختیار شاه محمودخان بود که هیچ قوتی از او حق باز پرس و محاسبه نداشت. شورای نام نهاد فقط مقدار عایدات و مصارف سالانه دولت را حق شنیدن و امضا کردن داشت و بس . "

سردار محمد هاشم خان

روان شاد غبار همچنان در صفحهٔ (152) جلد دوم " افغانستان در مسیر تاریخ" ، شیوه ی اجراآت و کین توزی عمیق سردار محمد هاشم برادر جنرال نادر دربرابرمردم افغانستان را که مدت هفده سال در پُست صدارت با قدرت نا محدود قرار داشت، از قول خواجه نعیم خان قوماندان کوتوالی آن عصر چنین نقل میکند: **" درمحابس کابل سه قسم محبوس افتاده بود: یکی متهمین حقوقی و جنایی، دیگری دستهٔ سیاسی و سوم اشخاصی که متهم حقوقی و جنایی و سیاسی نبوده و هیچگونه دوسیه یی در دوایر دولت نداشتند. اینها فقط به گناه داشتن عقل و هوش محبوس شده بودند و دوسیهٔ آنها عبارت از یک کلمهٔ " باشد "بود که به قلم صدراعظم {هاشم خان} نوشته میشد. هر باری که فهرست محبوسین به صدراعظم تقدیم میشد، او در پهلوی نام اینها همان کلمهٔ " باشد " را مینوشت. باین سبب کلمهٔ " باشد " آنقدر عام شد که وقتی از محبوسی پرسیده میشد ازکدام محبوسین هستی؟ جواب میداد از " باشد ". دیگر راجع**

به او تحقیقی و باز پرسی لازم نبود. یکی از اینها غلام حضرت خان چهاریکاری، دوست دیرینهٔ من{ خواجه نعیم خان} بود که از سالها در محبس جا داشت. روزی که به تقریب عیدی، چند نفرمحبوس میعادی بنام شاه رها و در رادیو و جراید تبلیغ میشد، فهرستی از محبوسین میعادی که مختصری از حبس شان مانده و یا چند روزی هم از میعاد شان گذشته بود، ترتیب کردم و در ضمن، نام غلام حضرت خان را هم گنجاندم. وقتیکه فهرست را به صدراعظم تقدیم کردم، بخواند و گفت این غلام حضرت کدام است ؟ گفتم از مردم شمالی، پیره مرد از کار افتاده و بدون دوسیه است . صدراعظم بخندید و گفت : (فرزند! این شخص بسیار عمیق است، بایددر محبس بماند.) "

" خواجه گفت از آنروز ببعد دانستم که پروگرام دولت چیست؟ یعنی آدم هوشیار و چیز فهم ولو بیگناه، بایددر بین جامعه آزاد نباشد.

این بود نتیجه ی کُلی سقوط سلطنت بورژوا- دموکرات اعلیحضرت امان الله خان در افغانستان که به اثر خواست و تلاش استعمار برتانوی و تخریبات و تبلیغات مذهبیون متعصب داخلی به وجود آمد و رفته رفته کشور را درگودال مصیبت های بزرگ ناشی از کودتا های نظامی، انتساب حکومت های دست نشانده، تجاوز قشون خارجی، کشتار سرتاسری، فقر و سیه روزی کنونی، آتش و خون و خاکستر افگند که هنوز هم اولاد وطن در تالاب خون خود و هموطنان خود غوطه میخورد.

اینک ، سروده یی را در اینجا درج میکنیم که توسط یکی از شاعران وطنپرست افغان در مزمت نادر خان مرقوم شده است :

کسیکه بارکش دیگر است ، افغان نیست زدام و دد به جهان کمتر است ، افغان نیست

کسیکه فخر کند بر نژاد اهل هنو د به رب کعبه که بد گوهر است ، افغان نیست

کسیکه دین دهد و پول گیرد از اغیا ر — شکم پرست و غلام زر است ، افغان نیست

به تار ساز حریفان هر آنکه میر قصد — مثال بوزینه بازیگر است ، افغان نیست

کسیکه مُهر به قرآن نموده غدر کند ، — فریب کار و جفا گستر است ، افغان نیست

به دوستداری کفار هر که می نا ز د — ز دشمنان خدا بد تر است ، افغان نیست

کسیکه بر در اغیار سجده ها ریز د — ذلیل و خوار چو سنگ در است ، افغان نیست

چو خاندان شهی گو یدت من افغانم! — یقین مکن که ستم پرور است ، افغان نیست .

تذکر این نکته را نیز در پایان این بحث لازم میدانم که فضل عمر مجددی بالاخره، پس ازتلاشهای گسترده ی ضد اصلاحات دوران سلطنت امان الله خان و بازیهای رنگارنگ سیاسی و تبلیغاتی، ظاهراً بعنوان یک "روحانی مسلمان و دعا گوی اسلام" ، ولی در حقیقت بمثابهٔ عنصر سیاسی و قدرت طلب، درتحت حاکمیت نادرخان ، سالها بحیث وزیر عدلیه درکابینه ی سردار هاشم خان مستبد جا خوش کرد و محمد صادق مجددی، که در راه بقدرت رسانیدن نادرجانکنی زیادی بخرچ داده بود، مدت بیشتر از بیست سال را بحیث سفیر کبیررژیم شاهی افغانستان در مصر ایفای وظیفه کرد ودرهمان سالها، تخم اخوانیت یا اسلام سیاسی را در سر زمین چراغ و عرفان بذرنمود که حاصل خونین آنرا امروز مردم مستمند ما با اشک وخون درو میکنند.

عبدالخالق پسر هفده ساله و قاتل نادرشاه

وی پس از هفته ها شکنجه ی شدید جسمانی، با تعدادی از اعضای فامیل ، رفقا، همصنفی ها و استادانش در عقب زندان دهمزنگ کابل به دار زده شد.

فصل سیزدهم

ساختارجامعهٔ افغانی

در دوران سلطنت اعلیحضرت امان الله خان

حال که موضوع تا اینجا رسید، بد نیست اوضاع و احوال جامعه شناسانه یا ساختارجامعهٔ افغانی دردوران سلطنت اعلیحضرت امان الله خان را مختصراً به بررسی بگیریم تا بازهم چشم انداز روشنی ازاصل رویداد های سیاسی، تاریخی ، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی کشورداشته باشیم.

جامعه ی افغانستان، علی رغم آنکه مظاهر کوچک و ابتدایی اصلاحات اجتماعی، اقتصادی و نظامی درجهت پیدایش پایه های (ولو ضعیف) بورژوازی ملی یا سرمایه داری ملی در دوران امارت ده ساله ی شیرعلیخان را پشت سر گذاشته بود، مگر با آنهم، تجاوز نظامی استعمار برتانوی (درسال 1879میلادی)، فرارامیرشیرعلیخان بسوی مزار، امارت کوتاه و نا میمون شهزاده یعقوبخان و بالاخره بر قراری امارت خونبارعبدالرحمن خان درکشور، جامعه ی افغانی را مجدداً در محدوده ی تنگ و تار (مستعمره – فئودال قبیله یی) درآورد.

سیاست خاص استعمار برتانوی پیرامون افغانستان این بود که همانند غول بی رحم، علاوه ازنظارت برسیاست خارجی این کشور، شرایین روابط تجاری افغانستان را نیز با دنیای خارج برهم زند.

استعمارگران برتانوی درآن زمان، تنها به امنیت سرتاسری درتحت یک اداره ی قوی مرکزی و یک امیر مطلق العنان و کاملاً تابع انگلیس نیازداشتند، نه چیزی بالاترازآن. منظور انگلیسها ازتأمین امنیت سراسری و موجودیت یکدولت قوی مرکزی درافغانستان این بود که چنین دستگاه و دولت دست نشانده قادر باشد از یکطرف موج خیزشهای آزادیخوهانه و اعتراضات ضد انگلیسی مردم را بی باکانه سرکوب نماید و از سوی دیگر، در برابر پیشروی های احتمالی روسیه ی تزاری به سوی هند برتانوی، گوشت دَم توپ باشد.

انگلیسها، یگانه روزنه یی را که درآن روزگار برای عده یی از تجار داخلی باز گذاشته بودند، همانا راه کابل- پشاور وبعضی شهر های دیگر هند برتانوی بود که معاملات خرید و فروش اموال و سایر مبادلات تجارتی، آنهم به پیمانه ی بسیار محدود ازآن صورت میگرفت. در دوران امارت بیست ویک ساله ی عبدالرحمن خان، یگانه ماشینخانه یی که درکابل قرار داشت، صرفاً برای اسلحه سازی و ضرب سکه به دستگاه سرکوب امیر و آنهم تحت نظارت شدید دولت فعال بود. بنابرآن، اکثریت مردم این کشور در بند اسارت ملی، شیوه ی تولید فئودالی، سیستم تبادله ی جنس با جنس، حاکمیت سنت های قبیله یی و بیگانه از شهرها، استبداد شدید دولتی، فقرعمیق اقتصادی و تعصبات کور مذهبی می سوختند.

پدرنگارنده (مرحوم حبیب الله) حکایت کرد که : **" انگلیسها برای امیرعبدالرحمن گفته بودند که ماشینخانهٔ اسلحه سازی اش در کابل، جزچوب توت غرض فعال بودن،**

چیز دیگری نمیخواهد. امیر نیزبوسیله ی حکام مستبد خویش، دهقانان و باغداران شمالی را مجبور میساختند تا مثلاً ازده اصله درخت، چهار اصلهٔ آنرا قطع کرده به خرچ و مصرف خودشان از شمالی تا کابل و آنهم تا محوطهٔ ماشینخانه برسانند و قبض {رسید} را حاصل کنند و این ستم سرکاری و قطع درختان توت در شمالی تا سالیان درازی همچنان ادامه داشت که به این وسیله، مقامات انگلیسی از اهالی دلیر و ضد استعماری شمالی، از ناحیه ی روحی و اقتصادی انتقام میکشیدند."

اوضاع در دوران امارت هجده ساله ی حبیب الله " سراج الملت . . . " اندک تحول یافت، اما طوریکه شاید و باید بالای زنده گی اکثریت مردم مژثرنبود. انتشار جریده ی "سراج الاخبار"، گشایش چند باب مکتب، فعال شدن چند دستگاه تولید برق، ورود چند عراده موتر از اروپا بمثابه ی نمونه هایی از تولید نظام سرمایه داری اروپا، تأسیس مطبعهٔ کوچک، ترویج البسهٔ غربی (ولو در محدوده ی دربار) و دیگر تحرکات فکری- سیاسی که قسماً با برگشت تبعید شده گان دوران امیر عبدالرحمن خان از کشورهای پیشرفته تر (هند و شام و ترکیه و . . .) وقسماً هم با تغییر اوضاع فکری- سیاسی در منطقه و جهان توأم بود، جامعه ی افغانی را تا حدودی آماده ی پیدایش و پذیرش مظاهر بورژوازی ملی نمود که با حصول استقلال سیاسی کشور در سال 1919 میلادی، اولین طناب کُند سازنده ی این روند منحط استعماری از دست و پای دولت و ملت افغانستان گشوده گشت.

با رویدست گرفتن اصلاحات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، طبعاً ماشین آلات تولید، مطابع و نشرات متعدد، سرمایه های تجار افغانی، بانکها وسایر ارگانهای صنعتی وتولیدی بکار افتادند و طفل نوزاد بورژوازی روشنفکرانه ی ملی (تلاش غرض عبور از مرحله ی زنده گی و فرهنگ فئودالی به سوی نظام سرمایه داری صنعتی و متحول ساختن جامعه) به رهبری و سر پرستی اعلیحضرت امان الله خان در هوا و فضای

تازه و بالنده یی قرار گرفت. روابط تجاری با ایران، روسیه و بعضی از کشور های اروپایی بر قرار شد و حجم مبادلات وسرمایه گزاریهای داخلی بالا رفت و به ویژه، چاپ و به دوران انداختن بانکنوت و آغاز فعالیتهای بانکی در کشور، این پروسه را تسریع نمود. این طفل علیل جامعه ی افغانستان (نشانه های نظام سرمایه داری)، تازه داشت در اثرغمخواری و پرستاری سلطنت امانی دست و پا زده و مراحل رشد و نموی خودش را می پیمود که بار دیگر به چنگ دشمن قسم خورده ی تاریخی خویش (فئودالیسم قبیله یی) وشرکای طبیعی آن (روحانیون مرتجع و استعمار برتانوی) قرار گرفت و چون غنچه ی نوشگفته پرپرگردید. این، درواقع، از نظر تاریخی دومین بار بود که در درازنای نیم قرن (از1879 تا 1928میلادی) نوزاد بورژوازی ملی درهمان مراحل اول رشد و پرورش خویش در جامعه ی افغانی، سنگدلانه خفه میشد.

اعلیحضرت امان الله خان خود نماینده ی مستقیم بورژوازی ملی در افغانستان نبود، زیرا طوریکه گفته آمد نه عناصر و مظاهر پرُ جُنب و جوش آن درکشور وجود داشت و نه هم قبل از بقدرت رسیدن امان الله خان، چنین چیزی سراغ میگردید، ولی چون قشرنازک روشنفکران تحول پسند جامعه به شمول روشنفکران سطح بالا (دولتی و درباری) به رهبری اعلیحضرت امان الله خان با مطالعات شخصی، با الهام و آموزش از رویداد های خارج ازافغانستان، با پیروی از اندیشه های ترقیخواهانه ی محمود بیگ طرزی، با تأثیر پذیری از تفکرات جنبش مشروطه خواهی و بالاخره با دلسوزی پیرامون ملت در بند افغان و جامعه ی شدیداً عقب نگهداشته شده و اسیر، به این نتیجه رسیده بودند که بمنظور رهایی از حلقه ی ننگین اسارت ملی، عقبمانی اقتصادی-فرهنگی وجهش به مرحله ی نوین تاریخی پیشقدم باید شد و یا به تعریف دیگر،آنان مصمم شدند تا بستر رشد و نموی سرمایه وصنایع ملی – مترقی درکشور را هموار سازند و از این طریق هوای تازه یی در سینه ی زنگار گرفته ی جامعه ی ما بدمانند

که این تلاشهای انسانی واجتماعی، وآنهم درعدم حضور طبقه ی بورژوازی کلاسیک با مکانیسم و یا بنیاد های شناخته شده ی آن، قابل تحسین است. البته اعلیحضرت امان الله خان و روشنفکران محوری او با تلاش و تعجیل خاصی که در به راه اندازی ریفورم های مختلف اجتماعی – اقتصادی- فرهنگی ، متعاقب حصول استقلال سیاسی کشور بخرچ دادند، درواقعیت امر، حیثیت جراحانی را داشتند که کودک را قبل از بسر رسیدن میعاد ولادت طبیعی،(پری مچوری)، باعمل جراحی(سزارین) از شکم مادر بیرون آورند که آوردند و اما، چون نوزاد ناپخته و نارسیده به وسایل خاص نگهداری، دفاع و مراقبت داهیانه و محیط مساعد برای حفظ سلامتی نیاز داشت که متأسفانه آنهمه وسایل ومراقبت داهیانه وجدی یا میسرنبود و یا جراحان مذکوراصلاً نخواستند به ضرورت های جدی آن پی برند. پس مسلماً عمرکودک هم نمیتوانست طولانی باشد . همچنان یکی از مشخصات روشنفکران بورژوا- دموکرات به رهبری اعلیحضرت در دوران مبارزه و اصلاحات ده ساله این بود که آنان یا نخواستند و یا اصلاً آن مهارت منفی را نداشتند تا منافع و مظاهر نو پا یا نو شگفته ی بورژوازی ملی را با ذوق ومنافع فئودالیسم (ولوبصورت مؤقت) آشتی دهند، آنچه را که پسانها جنرال نادر و دستگاه حاکمیت قهار وی بدان پیاده کردند. البته چرایی این موضوع روشن است و آن اینکه اعلیحضرت امان الله خان و رفقای نزدیک وی که مسوولیت ایجاد و پرورش سرمایه داری صنعتی روشنفکرانه و مترقی در جامعه ی افغانی را بدوش کشیده بودند، با خود و خصلت آزاد منشانه و تخاصم با تحجر و تعصب کور فئودالی و نیز با ضدیت آشکار با دشمن منافع ملی (استعمار)، هرگزنمیتوانستند چنین آشتی و تعادل را پذیرفته و بدان عمل کنند، اما چون جنرال نادر با نداشتن چنان صفات عالی، تن دادن به منافع ارتجاع و استعمار و با مساعدت آشکار آن دو توانست حامی بورژوازی دموکراتیک را سر نگون نموده یکنوع " نظم" بورژوا- فئودالیسم و درعین حال، قبیله

یی و نیمه مستعمره را بر قرار نماید، بدون آنکه دشمنان اصلی خلق محروم افغانستان (استعمارخارجی، طبقهٔ فئودال و روحانیون مرتجع) را بیازارد.

اعلیحضرت امان الله خان و رفقای جوانش آرزو داشتند یوغ سنگین و ننگین استعمار خارجی و عقب مانی های دردناک فئودال قبیله یی را یکسره از گردن ملت افغانستان بدور اندازند (هرچند خود درعمل هنوز به نحوی و گهگاهی از خصال و روشهای مسلط فئودالیسم قبیله یی تأثیر می پذیرفتند که بعضی از لغزشهای فکری – سیاسی شاه ناشی از همین تأثیر پذیری ها بوده است)، اما آنچنان که در بخش مربوط به بررسی اشتباهات اعلیحضرت امان الله خان قسماً تذکر داده شد، بر افگندن کامل یوغ سنگین وتاریخی (استعمار- فئودالیسم- قبیله) وحرکت بسوی ایجاد طبقه ی بورژوا- روشنفکر (آنهم از بالا) بدون داشتن پایه و اساس توده یی و مبارزه ی تا به آخر قاطع و توقف نا پذیر بیرون بود. بلی! دریک جامعه ی کرخت، قبیله یی، بدون ارتباط با جهان بیرون که حتا سهولت های عادی مواصلاتی، امنیت راه های مسافر رو و پیوند دهات با شهر ها سراغ نشده و هنوز در آن جامعه، تبادله و داد و ستد به وسیله ی جنس با جنس صورت میگیرد، بانکداری و چلند بانکوت سابقه یی ندارد و . . . چگونه یک قشر کوچک روشنفکر مترقی با رهبر پندار گرا، عاطفی و متزلزل خویش میتواند در قطع ریشه های عمیق فئودالیسم کهنه کار و ایجاد نظام سرمایه داری ملی با خصلت مترقی پیروز گردد؟

دردوران سلطنت ده ساله ی امان الله خان، علی رغم یک سلسله اصلاحات مفید اجتماعی، اقتصادی که صورت گرفت، هنوز خط آهن، وسایل فنی و سریع السیر ترانسپورتی، راه های ارتباطی باخارج، رفاه اقتصادی، وسایل مدرن زراعتی، سواد همه گانی و حتا قشر کارگرصنعتی که لازمه ی بورژوازی دریک جامعه بحساب میرود، وجود نداشت. وسایل ارتباط جمعی که بتواند اخبار و گزارشات جاری و

ضروری را از مرکز به اطراف کشور برساند سراغ نمیشد، گاو آهن و تن بیمار دهقان بر روی زمین زراعتی بکار گرفته میشد، هنوزاکثریت قاطع مردم بالب نان بخورو نمیرگذاره میکردند، طبابت جدید، ادویه ی کافی، طب وقایوی، شفاخانه و اسباب تداوی سراسر یا وجود نداشت و یا خیلی اندک و آنهم عمدتاً درمراکز شهر ها به چشم میخوردند. تولیدات زراعتی سرتاسر کشور را بصورت عمده گندم، جو، جواری، باقلا، لبلبو، کچالو وغیره تشکیل داده باغداری و دام پروری مروج بود. سیستم آبیاری مدرن و ذخیره خانه های فنی غرض نگهداری مواد و حاصلات زراعتی میسر نبود، در طرز زنده گی عسرت بار دهقانان کشور که اکثریت قاطع نفوس را تشکیل میدادند (وهنوز هم میدهند)، هیچ نوع تغییر و تحول مثبت رخ نداده بود، خوانین، زمینداران بزرگ، حکام دولتی، ملاها و روحانیون و سایر مرتجعیین وابسته بدان ها با فشار های رنگارنگ و استثمار همیشه گی شان کارد را تا مغز استخوان توده های فقیر و اهل بازار وکسبه رسا نیده بودند. تبعیت کامل از ارباب و ملک و رعایت عنعنات دست و پاگیر قومی و محیطی و امثالهم حتا درهمان هوا و فضای نسبتاً باز و دموکراتیک که اصلاحات و اقدامات اعلیحضرت امان الله خان به ارمغان آورده بود، هنوز هم بیداد میکرد و خلاصه، هنوز اقتصاد کالایی و مصرفی جامعه ی ما به اقتصاد بازار و نظام صنایع تولیدی تحول نکرده بود. یا بعباره ی دیگر، هنوز بستر مساعد رشد موزون و منطقی سرمایه داری ملی با ارتباطات گسترده ی فرا کشوری و مبادلات تجاری و نهاد های ضروری نظام سرمایه در جامعه ی افغانی به وجود نیامده بود.

همینجاست که تلاش های دلسوزانه و آرمان گرایانه ی اعلیحضرت امان الله خان وعده ی قلیلی ازیاران با وفای وی با موانع و مخالفت های اقشار وطبقات ارتجاعی به شمول استعمار سیاه خارجی و درعین حال، موج نا رضایتی توده های محروم جامعه مواجه گشت و بساط دموکراسی و اصلاحات ترقیخواهانه ی شاه برچیده شد. نتیجه ی

چنین شکست و ناکامی آن شد که میهن عزیز ما بار دگر درکام افعی فقر و سیه روزی دوامدار فرو رود و حتا تا امروز هم ادامه داشته باشد. نکته ی خیلی جالب اینست که در دوران سلطنت امانی همه کشور های همسایه ی افغانستان (هند، روسیه، چین، ایران، ترکیه) البته با تفاوت های کم و بیش از نظر اجتماعی – اقتصادی- فرهنگی تحول پذیرفته وآماده ی پذیرش بیشتر تحولات مترقیانه بودند. این، متأسفانه جامعه ی افغانستان بود که در نتیجه ی استبداد سیاه چهل ساله (دوران امارت های" ضیأ الملت" و " سراج الملت . . . ") و اسارت سیاسی استعمار برتانوی به شیوه ی کاملاً خاص آن، همانند ظلمتکده ی از یاد رفته در قلب بر اعظم آسیا باقیمانده بود. گویا قدرتهای استعماری تجاوزکار منطقه و جهان در خصومت ورزی با این خطه ، سوگند " جلاله" خرده بودند.

درجامعه ی آنروز افغانستان، تحجرفکری، نفوذ سد سازنده ی مرتجعیین، نقش مؤثر خوانین، زمینداران، رهبران قومی و قبیله یی و سر داران قدرت طلب چنان حاکم بود که میتوانستند در یک اتحاد طبقاتی و مصاف سیاسی، حریف تازه کار و خوش باور(دولت امانی) را به آسانی از پا درآورند، چنانکه دیده شد، آنرا با همان اتحاد و حربه ی دست داشته از پا در آوردند، زیرا اعلیحضرت با مشتی از همکاران جوان، پرتلاش و نزدیک نگر خویش، نه از اتحاد مستحکم و سراسری و نه هم از پایه های مادی طبقاتی و اعتقاد به قاطعیت عمل دربرابر دشمن یا دشمنان سیاسی – ایدئولوژیک بر خوردارنبودند و آنچنانکه درمتن این اثرهم تذکر داده شده است، عده یی از روشنفکران بورژوا- دموکرات و عناصر نا سیونالیست مترقی که در مراحل اول زمامداری امان الله خان با سعی فراوان، فرهنگ و اندیشه ی مربوط به پیشرفت کشور در زیر چتر سرمایه داری ملی، آزادی های دموکراتیک و عدل و انصاف اجتماعی را اشاعه میدادند و یا خود جزیی ازمکانیسم همین نیروی محرکه شده بودند که پسانها یا دلسرد

عزلت گزین و نا مؤثر شدند و یا به بورژوا- تکنوکرات هایی مبدل گردیدند که دیگر حتا نمیتوانستند بسوی یک دهقان نیازمند تا شش کروهی کابل قدم رنجه کرده و گوشه یی از حکایت تلخ زنده گی او را استماع نمایند. درحالیکه خان و ملا و فئودال و روحانی و . . . همیشه با توده های عظیم دهقان، اهالی محروم دهات و جوانان پُرانرژی و بیسواد اطراف واکناف کشور باساس بافت اجتماعی – اقتصادی جامعه در تماس بوده از رهگذر عینی و ذهنی بالای آنان مؤثریت داشتند.

درنتیجه باید گفت که اصلاحات یا ریفورم های چند جانبه ی سلطنت اعلیحضرت اما ن الله خان حیثیت کشتی در دل اوقیانوسی را داشت که عزم مسافرت طولانی، دشوار گذار و خطیر نموده با شد و اما، ناخدای آن نه قطب نمای دقیق سنج غرض رهیابی بکف داشت و نه کشتی مذکور از مواد سوخت لازم بر خوردار بود. پس، اگر کشتی در چنین صورتی و در نیمه راه در چنگ تلاطم اوقیانوس گرفتار و سر نشینان آن طعمه ی نهنگ های گرسنه میشوند، جای تعجب بسیار نخواهد داشت . . .

فصل چهاردهم

نتیجه ی کُلی

همان طورکه در متن این اثر نیز به کرات آمده است، هیچ اقدام بزرگ سیاسی که تحولات همه جانبه ی اجتماعی- تاریخی را در پی داشته باشد، با خوشبینی محض، با سهل انگاری ساده لوحانه و با تنها اقدامات عاطفی و آرمانی به پیروزی نخواهد رسید. تاریخ بشر که مشحون از اُفت و خیز بسیاری است، این گفته را تأیید میکند. علاوه ازآنکه پرخاشگری و ماجراجویی درفطرت انسانها نهفته است، جامعه ی انسانی از سده ها و هزاره ها بدینسو، از نظرموقعیت مالی وسیاسی، به طبقات و اقشار متخاصم و متفاوت تقسیم شده و همیشه دریکطرف این تقسیم بندی، غاصبین، ظالمین و زور گویان قرار دارند ودر طرف دیگرآن، مظلومان، ضعیفان، مولدان و حرمان کشان در تقلا هستند. این حالت دوگانه ی انسانها اگر صد ها و هزار ها سال دیگر بگذرد، بخودی خود، و یا صرفاً ازراه دعا و پناه و انتظار کشیدنها و...از میان نخواهد رفت و به حالت یگانه در نخواهد آمد، چنانکه تا کنون در نیامده است . اگردرمسیرت زمانه ها، گهگاهی دراین جا و آنجای گیتی، حالات فوق کلاً یا بعضاً برهم خورده و یا میخورد، بازهم خودبخودی و خوش به رضای طبقات متخاصم نبوده

و نخواهد بود، بلکه حتماً درکنار تلاش و تدبیر انسانی ، پای زور و سلاح نیز در میان بوده است . بنابرآن، اگر قرار باشد حقی داده و یا ستانده شود، باید زور و سلاح بکار رود. آنکه یکبار به اریکه ی قدرت نشست، به رضا و رغبت خودش ازآن پایین نخواهد آمد، جز آنکه رسن برگردن بیند. بهمین سلسله، افراد، اقشار و طبقاتی که قبضه ی سروری بردیگران و اختیارمنفعت های مادی و روحی در جامعه را بکف گرفته اند، بمنظور حفظ و حراست ازچنین امتیاز، هرگز برجان و مال و سرنوشت هزاران هزار همنوع، همکیش و هموطن خویش رحم و مدارا نخواهند کرد. این اژدهای سرکش وقتی رام و مطیع خواهد شد که اثر زور وسرکوب را ببیند و لمس کند. این فورمول در مورد اژدهای درونی و بیرونی جامعه (ستمگران داخلی و قدرتمندان خارجی) صدق میکند.

اگرازگذشته های دور بگذریم، درهمین دو یا سه قرن اخیر دیده شده که متجاوزین تا به دندان مسلح خارجی، در هرباری که کشور ما را اشغال نموده اند، تا زمانیکه در برابر خویش موج اتحاد ملی، مقاومت های جانسپارانه ی آزاده گان سر زمین ما را ندیده اند، هرگز پای نحس شان را ازخاک آبایی ما بیرون نگذاشته اند ونیز شاهان و سروران بی همت و مردمکُش نیز تا وقتی تیغ و تلوار دلیران و آزاده گان برضد شان بکار نیفتاده است، از قُلدری و خونریزی و جنایتکاری خویش دست بر نداشته اند. جنبشها و انقلابات مردمی چه در اروپا وآسیا و چه در امریکا و افریقا، مشترکاً دارای چنین وجهه بوده اند. شهزاده ی جوان، ترقی پسند و آزادی دوست افغان (اعلحیضرت امان الله خان) همه چیز رافهمیده و شناخته بود، بجز یک موضوع بسیار مهم و اساسی در کار دولتمداری و اصلاحات اجتماعی را و آن اینکه نباید با دستان خالی به جنگ بلا رفت. او اینقدر فهمیده بود که پدرانش بالای ملت نجیب افغانستان ظلم بسیار روا داشته اند، این نکته را نیز کاملاً درک کرده بود که تا حلقه ی ذلت و

اسارت اجنبی در پای مردم افغانستان سنگینی میکند، مُحال است سخنی از غرور، حیثیت و پیشرفت ملت و مملکت زد، این واقعیت تلخ را هم میدانست که زادگاه عزیزش از کاروان ترقی و تعالی سخت عقب نگهداشته شده و مردمش سزاوار چنین عقبمانی ننگین نیست. وی از عدالت، دموکراسی و رفاهیت اجتماعی هم بی خبر نبود. وطندوستی، محبت به مردم، احترام به قانون و ارزشهای انسانی از زمره ی صفات و آرزو های همیشه گی وی بود. ولی آنچه را یا نفهمید و یا نخواست بفهمد، عبارت از این بود که به دشمن سوگند خورده نباید کم بها داد، مرز دقیق میان دوست حقیقی و دشمن واقعی را نباید مغشوش ساخت، زمین را قبل از کاشتن باید آماده ی تخم افشانی نمود (قبل از انجام دادن کاری به بزرگی اصلاحات اجتماعی، اذهان عامه را دران موارد روشن و آماده ی پذیرش باید ساخت)، هراقدام ناباب و دسایس ضد منافع ملی را به سرعت و درجایش خنثی باید نمود و سیاست مُشت و نوازش را که درآن هم تدبیر و هم تهدید نهفته است ، بکار باید بَست .

آنچه درعین حال بحیث آموزش تاریخی و مایه ی عبرت برای نسلهای آینده گفتنی و شگافتنی است، اینست که بدانیم و بدانند چطوردرمیان خانواده ی شاهی که سران آن خشن، بیگانه پرور، عیاش و ضد ترقی و پیشرفت بوده اند، فرزندی به دنیا می آید و تکامل میکند که با اعمال و کردارپدران و بزرگان خانواده ی خویش کاملاً در تضاد است؟ این فرزند برومند خانواده، با چه روشهایی به پادشاهی رسیده و چطور میخواهد با تلاشهای بی وقفه و عاشقانه برای آزادی و آبادی کشورش کارکند؟ و بالاخره، این عاشق پیشه ی ناقرار، علی رغم همه گونه مجاهدت ها و نیک اندیشی هایش چرا ناکام و شکسته و بی آشیانه میشود و ملت افغانستان دیگر تا سالهای سال روی شادی وآسایش را نمی بینند ؟ در عین حالیکه کارنامه های مثبت و مفید اعلیحضرت امان الله خان را باساس شواهد تاریخی می گوییم و مینویسیم، حق داریم

جنبه های منفی و مضر شیوه های کار او و کمبود های فکری وسیاسی اش را نیز شناسایی نموده بحیث عوامل شکست قافله ی اصلاحات و مصایب امروزی که دامان مردم و مملکت ما را گرفته اند، شرح دهیم تا آینده گان ما و آنانیکه سر نوشت فردا های این سر زمین رنج بار را رقم میزنند، از آن بیاموزند. اینجاست که با صراحت میگوییم اگر اعلیحضرت امان الله خان در پیشآمد ها و اجراآت خود از افراط و تفریط می پرهیزید، در اصلاحات اجتماعی و بخصوص اصلاحات فکری- فرهنگی شتاب از حد فزون بخرچ نمیداد، خط فاصل و دقیقی میان دوستان اصلی و دشمنان حقیقی ترسیم نموده دوستان را نمی رنجانید و از خدعه و خیانت دشمنان غافل نمیشد، بلای غرور و خود کامه گی دامن دل و دماغش را نمی گرفت، در تشکیل یک حزب یا جمعیت فداکار، روشندل و منضبط غرض اجرای قوانین و پیشبُرد درست اصلاحات در سراسر مملکت میکوشید، اگر دستگاه مؤثر و مکمل اطلاعاتی به نفع اصلاحات مترقی را ایجاد و ارتش را به مثابه ی آله ی سرکوب دشمنان رفاه ملت تقویت نموده تحت دسپلین لازم و اداره ی واحد و آگاه قرار میداد و با جدیت و معقولیت ازان استفاده بعمل می آورد و بالاخره، مارهای پُرخط و خال درون آستین را میشناخت و ساختار اجتماعی – اقتصادی جامعه ی افغانی، چگونه گی شیوه ی تولید و نظام فئودال – قبیله یی و موانع عینی و تاریخی ناشی از آنرا میدانست، یقیناً سرنوشت سلطنت، پلان های اصلاحی و حالت کشور مان طور دیگر رقم میخورد و ملت افغانستان به قعر نگون بختی ها فرو نمی رفت. هرچند شاه در تهیه و تدارک وسایل و وسایط جنگی تلاشهای زیادی بخرچ داد و مقدار معتانبهی سلاح و مهمات از کشور های خارجی خریداری نمود، اما، درعین حال، غافل ازان بود که سلاح به تنهایی کاری را از پیش برده نمیتواند، هرگاه ارتش وفادار، با ایمان، فداکار و با دسپلین در تحت فرمان یک مرکز واحد و منظبط بخاطر دفاع و حراست از دولت در اختیار نباشد.

اعلیحضرت امان الله خان و همکاران نزدیک وی هرچند بعد از حصول استقلال سیاسی کشور، موج اصلاحات را به راه انداختند، اما روی دلایلی که قبلاً تا حدودی ازان ها ذکر بعمل آمد، نه تنها آرزوی اکثریت مردم محروم و نیازمند وطن برآورده نشد و ارمغان قابل لمس، بخصوص از نظر اقتصادی نصیب شان نگردید، بلکه مشکلات دیگری هم بر انبوه مشکلات آنان افزوده گشت. بعبارۀ دیگر، شاه جوان، تغییرعاجل، همه جانبه و بلا درنگ جامعه را بدون داشتن برنامه ی علمی، دقیق و ازقبل تعیین شده و درنبود منابع کافی مالی، مهارت های علمی و تخنیکی و مدیریت مدّبرانه آغازنمود. شاه وهمکاران وی نتوانستند بصورت اساسی از قدرت اقتصادی-سیاسی فئودالها، سردارها، خانها و متنفذان شریر بکاهند و قادر نشدند جلو کارشکنی، رشوه ستانی وظلم و بیعدالتی حکام و مامورین دولتی را سد سازند. اعلیحضرت تا به آخر دوران سلطنت خویش اندکترین توجهی در بخش ضد اطلاعات و یا ضد تبلیغات مخالفین مبذول نکرد و نیز فعالیتهای گسترده ی روشنگرانه را که متناسب با برنامه های بزرگ اصلاحی اش باشد، به راه انداخته نتوانست. روی همین دلیل بود که تبلیغات دشمنانش به مراتب و سیع تر و مؤثر ترافتاد و موضعش را سخت متزلزل ساخت. هرچند وی دراوایل، اقداماتی برضد قوم پرستی وامتیاز خواهی انجام داد، ولی بسیار زود عقبگرد نموده به عین وسیله ی مردود متوسل شد. همانطورکه در اوایل، مشوره در امور مملکت را شعار داد، اما بعد از مدتی، آنرا در تاق نسیان گذارد و خودش را از این ناحیه بی نیاز دانست. وی هرگزنتوانست خودش و افکارش را از حیطه ی جادویی مادرش برهاند. البته مشوره و مداخله ی علیا حضرت در کارها و تلاشهای فرزندش تا قبل از رسیدن وی به مقام سلطنت مفید و مؤثر بود، ولی وقتی شهزاده ی جوان به پادشاهی رسید، دیگر ممکن نبود درحصار تنگ افکارخانواده گی و یا در پیله ی پندارمادرش باقی بماند و علیا حضرت هم دیگر قادر نبود امور مملکت را با همه گونه بغرنجی ها و باریکی هایش درک و حل نماید. امان

الله خان، امور قبایل را که بسیارمهم، حساس و زیان پذیر بود به کسانی سپرد که احساس مسوولیت جدی نمیکردند و غالباً برای مقاصد جاه طلبانه ی خود شان در میان قبایلیان کار مینمودند. جالب اینکه شاه و همکاران نزدیک وی سران قبایل را از طریق اعطای تحایف نقدی و جنسی و دادن امتیازات سیاسی در یک رابطه ی " وفادارانه" ی شکننده و زود گذربا دولت مرکزی نگمیداشتند که این خود، بد ترین نوع پیوند ملت با دولت تلقی میشود. زیرا هر زمانیکه سلسله ی امتیاز دهی و امتیاز گیری قطع گردد و یاجانب دیگری حاضر شود امتیازات بیشتری عنایت کند، طبعاً این پیوند و پیمان نازک به ساده گی ازهم می پاشد.

شاه، هیچگاه نخواست و یا نتوانست لااقل یک شورای مشورتی با صلاحیت شامل شخصیت های صالح علمی، ملی واجتماعی و یا یک ارگان اجرایی متمرکز، قاطع و با ایمان در قبال برنامه های اصلاحی خویش ایجاد نماید. هرچند خود با عشق و انرژی سرشار تا نیمه های شب کار میکرد، مگر این عشق و انرژی و کار در قبال انبوه عظیمی از برنامه ها و دشمنی ها و کارشکنی ها به تنهایی کافی نبود و منطقاً نمیتوانست کافی هم باشد. اعلیحضرت، درسالهای تبعید، ضمن یک مصاحبه با کبیرالله سراج گفته بود :

" من همیش میگفتم افغانستان منبعد باید به قوه علم پیشرفت نماید، نه به زور شمشیر... این شعار من بود. قوانین زیاد برای منظم ساختن زند گی افغانها وضع کردم. دادن حقوق حقه به زن های افغان و طرد چادری و غیره. شبها تا ناوقت، سواد یک نظام نامه را با خود میبرداشتم و در داخل ارگ شاهی تنها قدم میزدم و با خود راجع به تصویب یک قانون به شکل احسن برای خیر مردم افغانستان فکر میکردم. "

وی ساحات نسبتاً وسیع زمین های دولتی را به قیمت بسیار نازل (فی جریب ده افغانی) به این منظور به فروش رسانید تا یکتعداد دهقان های بی زمین صاحب زمین شده با دلگرمی کشت و کارنمایند، اما متأسفانه قسمت اعظم زمین های مذکوربازهم به سرداران و سردار زاده گان و یا مامورین و متنفذین تعلق گرفت. زیرا از یکطرف دقت و نظارت انقلابی بر روند کار وجود نداشت و از سوی دیگر، بیروکراسی اداری، عدم دسترسی دهقانان بی زمین به سهولت های لازم مانند آب، منابع رسمی قرضه دهنده، تخمانه ووسایل کشت و زرع دست بهم داده موجب انحراف چنین یک برنامه ی تولید ی و زراعتی گردید. شاه، درعین حال، زمان نا مناسبی را برای مسافرت به اروپا برگزید؛ زیرا کشور از ناحیه ی شورش بزرگ پکتیا تکان شدیدی دیده و دشمنان داخلی و خارجی در تدارک براه اندازی شورشهای دیگر علیه دولت بودند. مزید برآن، اطاله ی مدت این مسافرت که بیشتر ازشش ماه را احتوا نمود، در واقع، کارتدارکاتی و بخصوص، تخریبی و تبلیغی مرتجعیین داخلی و استعمار خارجی را تسهیل کرد و حتا درغیابش طرح خاینانه ی کودتا چیده شد. همانسان که پسانها در توظیف و تقرر مامورین و حکام از قوم پرستی و تملق پذیری ها کار میگرفت. حتا در صدور حکم مجازات قانونی نیز ملاحظات بی موردی را رعایت نمود که بعداً به زیان دولت و ملت تمام شد. مثلاً، جنرال نادر را در ازأ دسیسه انگیزی، کارشکنی و نافرمانی هایش، مجازات در خور قانون و مصالح علیای کشور نکرد تا وی بالاخره بنیاد سلطنتش را با همدستی استعمار انگلیس بر افگند. نورالمشایخ را که سر دسته ی محرکین ضد سلطنت و اصلاحات بود به مشوره ی علیا حضرت از زندان رها کرد، مگر عده یی از اعضای گروپ دسیسه ساز او را اعدام نمود تا عاقبت، همان نورالمشایخ در یک مرحله ی فوق العاده حساس تاریخی در راه قندهار- غزنی، ضربت نهایی و فیصله کُن را برنیرو های نظامی شاه وارد آورد. والی علی احمد خان را علی رغم همه گونه خیانت هایش که در متن این اثر

توضیح شده است، هیچگاه مجازات نکرد تا آنکه دو مرتبه در حالیکه شاه هنوز زنده و اما پریشان حال در داخل خاک افغانستان بود، نا سپاسانه و خاینانه در جلال آباد و قندهار اعلان پادشاهی کرد.

شاه هرچند درسیاست خارجی دولتش موفقیت های درخشانی بدست آورد، اما نخواست یا نتوانست یک تعادل مصلحت گرایانه در روابط سیاسی میان دو ابرقدرت شمال و جنوب افغانستان (شوروی و هند برتانوی) بمیان آورد. با برقراری روابط نزدیک سیاسی – نظامی با مقامات کرملین، این رقیب دیرینه ی انگلیس، در حقیقت، نه تنها مقامات لندن و دهلی را بیشتر از پیش رنجانید، بلکه بهانه ی مؤثری بدست آنها داد تا عزم شان در راه بر اندازی سلطنت او را جزم نمایند. این درست است که دولت افغانستان یک دولت کاملاً مستقل بود و حق داشت با هرکشوری درجهان ، بهر نحوی که منافع ملی مردمش ایجاب مینمود، روابط متقابله بر قرار نماید، اما نکته ی قابل دقت این بود که با نو پایی و کم تجربه گی رژیم ترقی پسندش، با انبوهی از مشکلات ناشی از اصلاحات، با نا توانمندی های مالی – نظامی که بدان مواجه بود و نیز با بدبینی ها و مخالفت جویی هایی که از سوی مرتجعیین داخلی پیوسته صورت میگرفت، دشوار بود اثرات زیان بارکین توزیهای هند برتانوی در بناگوش خود را خنثی نماید، چنانکه خنثی کرده نتوانست و بالاخره، اعلیحضرت، علی رغم همه دوستی ها و نزدیکی هایش با کرملین، نتوانست قضیه ی " پنجده" و " درقد" را که روسها قبلاً اشغال کرده و لنین اعاده ی آنرا به هیأت سیاسی افغانستان وعده داده بود، کاملاً یکطرفه نماید.

بعقیده ی نسلهای امروزمان، شاه نباید مردم افغانستان را در تحت چنان شرایط سنگین تاریخی و در برابر یورش ارتجاع و استعمار تنها میگذاشت. عقب نشینی او از برابر دشمن و رها کردن دست و دامن توده های بپا خاسته و مصمم افغانستان از زمره ی

اعمال منفی یی است که خواهی نخواهی بنام اعلیحضرت موصوف ثبت تاریخ کشور شده است. به گمان قوی اگر شاه بعوض عقب نشینی و خروج از کشور، به میان مردم دلیر افغانستان در قندهار، هزار جات و یا نقاط دیگر وطن داخل شده به آنها رجوع میکرد، اوضاع شکل و ماهیت دگرگونه بخود میگرفت. خروج شاه ازکشور، راه پیروزی دشمنان داخلی و خارجی مردم ما را هموار نمود و موجب تکرار تلخ تاریخ درکشور گردید. یعنی، یکبار دیگر تلاشها، قربانیها و آرزو های پاک مردم افغانستان در جهت حفظ استقلال و آزادی ملی ، ترقی و پیشرفت اجتماعی و شگوفایی اقتصادی و فرهنگی شان به باد فنا رفت و استعمار بیرحم، بازهم امیر دست نشانده ی دیگر (جنرال محمد نادر) را از خارج به داخل کشور فرستاد. آنچه که متأسفانه تا همین امروزاز سوی ابر قدرتها در مورد میهن و سرنوشت مردم عزیز ما به تکرار گرفته میشود و ما شاهد زنده ی آن هستیم. شاید اعلیحضرت ازنظر مالی، نظامی، عینی و روحی در موقعیت خاص و ناگزیزی های غیر قابل درک و فهم ما قرار گرفته بود که جزترک وطن چاره ی دیگری نمی دید، اما چه چاره که تاریخ قاضی بیباک است و چنان دلایل و معاذیر را به سختی می پذیرد.

موضوع دیگری که نسل امروز ما را هنوزدر هاله یی از ابهام و بی خبری از عمق رویداد های آنزمان قرارداده اینست که اعلیحضرت متأ سفانه در سالهای طولانی تبعید، نخواست خاطرات و یا چگونه گی اصل ماجرا ها ی دوران ده ساله ی سلطنتش و آنچه که پس ازان گذشت، به رشته ی تحریر درآورده منحیث جزوه و کتاب به داوری های مردمش بسپارد. زیرا همانقدر که جریانات اثربخش دوران سلطنت وی مهم، جالب و قابل بررسی است، شناخت حوادث، موقعیت و فعالیتهای سیاسی او و عده یی از همکاران با وفایش دربرابر حاکمیت خاندان آل یحیی در دهه های چهل و پنجاه نیزجالب ومورد نیاز پژوهشگران ماست، بخصوص که بخشهای بزرگی از

اسناد و شواهد تاریخی آندوره توسط جنرال نادر، برادران وی و عمال گوش بفرمان آنها عمداً به نابودی کشانیده شد.

آری ! نسل امروز وطن، بهت زده شاهد این واقعیت تلخ بودند و هستند که چطور قهرمانی های بی نظیر مردم افغانستان برضد تجاوز قشون روسی و خون پاک ملیونها شهید راه آزادی کشور به بازی گرفته شد و هدفهای ارزشمند مقاومت ملی راه انحراف پیمود. جنگهای بین التنظیمی ، کشتار های بیدریغ بیگناهان و مقاومت کننده گان ، ویران سازی کشور وغارت همه گونه داشته های مادی و معنوی مملکت، بخصوص، بعد از پیروزی بر دشمن متجاوز (شوروی دیروز) و اینک، اشغال دستجمعی افغانستان توسط بیشتر از چهل کشور جهان با بیشتر از یکصد هزار سرباز مسلح، بمبارانهای سهمگین و بی نظیر پیمان " ناتو" به رهبری ایالات متحده ی امریکا، شکستاندن درب کلبه های مردم و داخل شدن بی اجازه و متکبرانه ی این نیروها به منازل اهالی مناطق مختلف، دامن زدن به فقر و فحشا و نا امنی و بی اعتمادی و تولید مواد مخدر و . . . و نیز به قدرت رسا نیدن و حمایت کردن عناصر

خاین پیشه، جنایتکاران جنگی و گروه های ضد منافع ملی ویا شاید برگردانیدن مجدد همان گروه متحجر و ضد علم و تمدن (طالبان) به قدرت سیاسی، همان تکرار مکررات تاریخ وطن ماست که بار دیگر به شکل مسخره آمیزتر آن صورت میگیرد.

این نکته را نیز درهمینجا باید گفت که دو حرکت امان الله خان پس از سقوط سلطنت و سالهای اقامتش درتبعید ، نه تنها کمبود فکری و نواسات روحی او را بیشتر نمایاند، بلکه به فعالیتهای سیاسی دوستدارانش علیه حاکمیت نادر و خاندان اودرداخل و خارج افغانستان نیز ضربه زد. این دو حرکت عبارت از ارسال دو نامه در دو موقع به نادر و فرزندش محمد ظاهر شاه میباشد. نامه ی اول (تلگرام) امان الله خان عنوانی جنرال

نادر، که مبنی برفروش جایداد (عین المال) و ارسال ماحصل آن به ایتالیا بوده و درصفحات قبلی این اثر گنجانیده شده است ، دست آویزی شد برای نادر و برادران کینه توز وی تا موضوع را به " پارلمان" ارتجاعی وفرمایشی رجعت داده " فیصله" یی را مبنی بر محکومیت و تخریب بیشترشخصیت وی تنظیم نموده تبلیغات دامنه دار مطبوعاتی را به نفع خود و خانواده ی خویش به راه بیندازند.

نامه ی دوم که در حقیقت، بیعت نامه اش عنوانی محمد ظاهرشاه بوده و بتاریخ چهارم ماه عقرب سال 1327 خورشید نگاشته شده ، بازهم با درج این جمله که " اعلیحضرت شما و من از یک فامیل و از یک خون هستیم "، بیانگرخطای فکری و گرایشات قوم پرستانه ی وی تلقی شده میتواند. اینک متن نامه ی امان الله خان عنوانی محمد ظاهر شاه پادشاه وقت افغانستان :

"اعلیحضرت پادشاه افغانستان ارجمند عزیزم محمد ظاهرشاه !

امروز که بحران سیاسی و انقلابی و اقتصادی در عالم خصوصاً درشرق جریان دارد، نمیخواهم که از دوری و جدایی من با اعلیحضرت شما بدخواهان و هنگامه طلبان استفاده کنند، وطن ما را که در راه تمدن و ترقی قدم ها بر میدارد سنگ راه بشوند. چون میشنوم که اعلیحضرت شما در پی تجدد و ترقی وطن اقدام مینماید، خداوند با شما و همراهان شما باد. دعای من درخانهٔ کعبهٔ مقدس و مدینه منوره از هر دیار همین است که الهی خاک افغانستان و استقلال آنرا تو نگهدار- یا الله ویا ملک الملک. چون ملت افغانستان در زیر سایهٔ شما به صلح و آرامی حیات میکنند منهم یکی از آن ملت واز آن خون هستم. بنابر آن بیعت نامهٔ هذا را به اعلیحضرت شما فرستادم و وعده میکنم که دوست وفادار شما خواهم بود. من هیچ آرزوی سلطنت را ندارم . . . و تعزمن تشأ و تذل من تشأ بیدک الخیر انک علی کل شئی

قدیر. خداوند شما را به پادشاهی مستقیم بدارد تا در راه آزادی قوم افغان و حمایت استقلال آن و حفظ ناموس افغانستان خدمات شایان انجام دهید و ملت افغانستان را زیر امر الهی شاور همی فی الامر. .. وعدالت اسلام و دموکراسی اسلامی به اوج ترقی برسانید. اعلیحضرت شما و من از یک فامیل و از یک خون هستیم، خصوصاً با پدر بزرگوار شما برادر عزیزم اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید چه در وقت اعلیحضرت حبیب الله خان شهید پدربزرگوارم و چه در زمان خود من دوستان عزیز یکدیگر بودیم و بدوستی خود در هر زمان وفاداری نشان داده بودیم. در اول سلطنت شان جواباً تلگراف هم فرستاده بودم. قبلاً به عموی شما برادر عزیزم والاحضرت شاه ولیخان و سفرای شما در روم نسبت باینکه از هم جدا نباشیم خاطر نشان نموده بودم. آرزوی این فرد که یکی از افراد ملت شماست فقط و فقط صلح و ترقی افغانستان عزیز بوده از درگاه الهی سعادت آنرا و موفقیت اعلیحضرت شما را خواهانم . امان الله "

اعلیحضرت پادشاه افغانستان از جنبه عزیزم محمد طرزی

امروز که جریان سیاسی و انقلابی و تصادمی در عالم خصوصاً
در شرق جریان دارد خصوصاً هم که روز دوری و جدائی بین اعلیحضرت شما
بدخواهان و انگلیسها طلبان استفاده کنند و ملت ما را که در
راه تمدن ترقی قدم می‌پیماید در سنگ راه شوند.

چون میدانم که اعلیحضرت شما در پی تجدد و ترقی و ملت اقدام
نمایید خدا بشما و همراهان شما باد. دعای من در خانه کعبه معظمه
و مدینه منوره و زیر دیار همین است که الهی خاک افغانستان و
استقلال آنرا تو نگهدار (یا الله و یا مالک الملک) چون ملت
افغان در زیر سایه شما بصلح و آرامی حیات میکنند من هم یکی از آن
ملت و از آن خون هستم بنابران بیعت نامه هزاره را به اعلیحضرت شما
فرستادم و وعده میکنم که در کمک و خادم شما خواهم بود.

فتح و آزادی سلطنت ما را دارم .... و تقدس تشاء و تذل من تشاء

بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر خواهید شما را به پادشاهی مستقیم بدارد تا در راه
آزادی قوم افغان و حمایت استقلال آن و حفظ ناموس
افغانستان خدمات شایان انجام دهید و ملت افغانستان را
زیر امر الهی مشاورهم فی الامر .... و عدالت اسلام (دموکراسی
اسلامی) به عروج ترقی برسانید.

اعلیحضرت شما من از یک فامیل و از یک خون هستم. حضرت ما پدر بزرگوار
شما برادر عزیزم اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید چه در جنگ اعلیحضرت
حبیب الله خان شهید بود بزرگوار من و چه در زمان فوت دوستان عزیز
یکدیگر بودیم و به دوستی خود در هر زمان وفاداری نشان داده بودیم.
در اول سلطنت شان جواباً تلگراف هم فرستاده بودم. قبلاً
به عموی شما برادر عزیزم والاحضرت شاه ولی خان و سفرای
شما در روم نسبت به اینکه از هم جدا نباشیم خواهش نموده بودم

آرزوی این بود که یکی از افراد ملت شما است فقط و فقط
صلح و ترقی افغانستان عزیز بوده از درگاه الهی سعادت
آنرا و موفقیت اعلیحضرت شما را خواهانم.

متعاقب ارسال این نامه، روزنامۀ رسمی (اصلاح) درشماره ی تاریخی بیست وششم ماه عقرب سال 1327 خورشیدی (مطابق به هجدهم ماه نوامبر سال 1948 میلادی) مطلب آتی را به نشر رسانید :

" . . . دیروز مجلسین در اطراف عریضه یی بحث نمودند که از جانب امان الله خان شاه مخلوع بحضور اعلیحضرت معظم همایونی بحیث بیعت نامه واصل شده و در آن استرحام نموده تا از رهگذر اینکه یکنفر افغان بوده است اکنون نیز یکنفر افغان شناخته شده و تذکرۀ تابعیت حکومت اعلیحضرت معظم برایش اعطا شود . . . بعد از مباحثات و یک سلسله بیانات برعلیه و له مسأله . . . باین فیصله رسیدند که چون امان الله خان ازجانب ملت مخلوع گردیده ، از نقطۀ نظر شئون اسلامی و عنعنات افغانی در حالیکه اعلیحضرت معظم همایونی از مراحم خاص ملوکانه باین امر موافقت دارند، استرحام وی قبول و تذکرۀ تابعیت برایش اعطا شود. "

هرچند نامه ی بالا درزمانی عنوانی محمد ظاهر شاه فرستاده شده است که خاندان حاکم به همکاری تنگاتنگ استخبارات هند برتانوی و مقامات اطلاعاتی شوروی، قسمت اعظم نامه ها و اسناد محرمانه یی را که فی مابین اعلیحضرت امان الله خان درایتالیا و طرفداران نهضت وی درافغانستان، هند، مناطق قبایلی و ترکستان روسی یکی پی دیگرکشف و فعالیت های ضد خاندان سلطنتی و ضد انگلیسی را که قرار بود با سقوط دادن رژیم ظاهرشاه ، امان الله خان را به کشور بر گردانند، سرکوب و خنثی ساخته بود. حتا خوشبینی ها و سیاست های قبلی کشورهای محور(آلمان، ایتالیا، جاپان) مبنی بر حمایت ازجنبش روشنفکری به رهبری امان الله خان در منطقه تغییرکرده بود. حتا مقامات شوروی، جنرال غلام صدیق خان چرخی وزیرامورخارجۀ دولت امانی را که سالها بخاطر اعادۀ سلطنت امان الله خان بصورت بسیار جدی تلاش داشت درماسکو دستگیر و زندانی نمودند. یعنی اعلیحضرت امان

الله خان، دیگرازمبارزه ی سیاسی و تلاش غرض رسیدن مجدد به قدرت مایوس گردیده بود.

باید گفت که با آنهمه کمبودها، اشتباهات و لغزشهایی که اعلیحضرت امان الله خان مرتکب شد، در دل تاریخ پُر فرود و فراز کشور عزیز ما افغانستان جای خاص و ارزنده ی خودش را احراز نموده مردم افغانستان و نسل روشنفکر وپیشتاز آن مرهون دلسوزیها و ترقیخواهی های عاطفی و انسانی او خواهند بود. همانطور که افراد و عناصر مرتجع ضد ترقی و پیشرفت کشور را با نفرت و انزجار یاد خواهند نمود. او یگانه پادشاه کشور است که طلسم هولناک و فرعونی سلطنت در افغانستان را می شکند و راه و رسم محبت گرایی میان شاه و ملت را هموار میسازد. وی باز هم یگانه پادشاهی است که با جوانان، کسبه کاران، شاگردان مکاتب ، دکانداران و کودکان محشور گردیده و حتا در بازیهای تفریحی آنان در کوچه و بازار ودر باغ و راغ شخصاً سهم میگیرد و از شادی آنها شاد میشود و بالاخره، اعلیحضرت امان الله خان یگانه پادشاه در تاریخ کشور است که از خونریزی و سرکوب مردمش غرض ابقای تاج و تخت موروثی می پرهیزد و با صراحت میگوید : **" اسلحه یی را که آماده کرده ام برای سرکوب دشمنان ملت عزیزم است نه برای کشتن ملت. . . "**

درعین حال، چند حرکت شاه امان الله خان، از واپسین روز های پس ازسقوط سلطنت تا آخرین روز های زنده گی اش در غرب، قابل ستایش است که نباید آنرا نا دیده گرفت :

اول) رد مساعدتهای نظامی شوروی غرض احیای سلطنت وی درحالتی که حتا نیرو های کُمکی به فرماندهی جنرال غلام نبی خان چرخی بخشهای مهمی ازمناطق شمال

کشور را نیز به تصرف خویش در آورده بودند. بخصوص که شاه هنوز در داخل خاک افغانستان حضور داشت .

دوم) رد پیشنهاد نماینده ی حکومت ایران مبنی براعزام قطعات ارتش ایرانی به منظور اعاده سلطنت وی. "پروفیسورگریکوویج تذکر میدهد که بنا بر اطلاع محمد صدیق طرزی، در اواخر مارچ 1929 نمایندۀ نظامی ایران به مقر امان الله در قندهار مواصلت نمود تا در بارۀ پیشنهاد شاه ایران مبنی بر اعزام قطعات ایرانی جهت کمک به امان الله به مذاکره بپردازد. این امر عملاً به معنی مساعی جهت مداخۀ نظامی ایران در امور داخلی افغانستان بود که عین همین معنی را امان الله خان هم برداشت کرده پیشنهاد ایرانیان را رد کرد "

سوم) رد پیشنهاد کتبی آدولف هیتلررهبر نازی های آلمان مبنی بر اعاده ی حاکمیت سیاسی شاه امان الله در افغانستان. هتلر با ارسال نامه ی خصوصی به امان الله خان، وعده داده بود در صورتیکه شاه تبعیدی موافقت نماید، او را با استفاده از نیرو ی نظامی به تاج و تخت از دست رفته اش خواهد رسانید.

کاپی نامه ی آدولف هتلر عنوانی اعلیحضرت غازی امان الله خان :

" بعد ازتعارفات معمول. ما میدانیم که ملت آلمان و ملت افغان هردو از نژاد آرین میباشند. به روی اساسات همنژادی وبرادری، دولت آلمان مصمم است که آن برادر گرامی، اعلیحضرت شما را در ظرف چهل و هشت ساعت در افغانستان به اریکه سلطنت دوباره قایم مقام نماید. به احراز سلطنت، دولت آلمان از شما متقاضی میباشد که به مرز های شمالی کشور افغانستان به تعرض نظامی بپردازید که در برآوردن این مرام، دولت آلمان از اجرای هرنوع کمک و مساعدت دریغ نخواهد کرد. امید است که آن برادر گرامی این پیشنهاد ما را بپذیرند. امضأ آدولف هتلر"

اینک جوابیه ی اعلیحضرت غازی امان الله خان عنوانی آدولف هتلر:

" پس از تقدیم تعارفات. برادر عزیز آدولف هتلر، ازپیشنهاد شما مطلع شدم. بایستی برای آن برادر گرامی خاطرنشان سازم که من به هیچ اسم و رسم خواهان تاج و تخت سلطنت در افغانستان نمیباشم. خاصتاً که تاج و تخت افغانستان به ذریعه ی یک کشورغیر، ولو هم نژاد و برادر، به من ارائه گردد، آنهم مشروط باشد بخواستهای سیاسی آن کشور غیر. من هیچگاه حاضر نمیشوم از برای گرفتن تاج و تخت سلطنت، حیثیت ملت افغانستان را پایمال کنم. امید است که معذرت مرا بپذیرید. امضأ اعلیحضرت امان الله خان. "

همانطورکه شخصیت ها ، روزنامه ها و تحلیلگران مختلف خارجی در سالهای حاکمیت امان الله خان، تبصره هایی غالباً مثبت درمورد سجایای اخلاقی، فهم سیاسی و کارنامه ها ی مترقی او بعمل آوردند، پس ازسقوط سلطنت وی نیز اظهاراتی نمودند که ما صرفاً بخشهایی ازان تبصره ها و اظهارات را در اینجا نقل میکنیم : آقا احمد خان یکی از شخصیت های برجسته ی سیاسی هند، طی مصاحبه یی با روزنامه ی اسوشیتد پرس درماه فبروری سال 1929 میلادی گفت : **" امان الله خان یک رهبر ایده آل بود. او همیشه بعد از هر نماز، برای بهبودی افغانستان دعا میکند {میکرد}. او قلب عجیبی داشت و شاه وطنپرستی بود که نظیر آنرا افغانستان هرگز ندیده بود. عشق شاه مخلوع برای مردمش، آنچنان بالایش غلبه کرده بود که او تمام اصلاحات را در یک زمان کوتاه، صریح {سریع} و پشت سرهم راه انداخت، اما راه حل آن در بر انداز، آهسته و با برنامه بود. "**

منبع دیگری بنام "گوش" چنین نوشت : **" ... دورۀ خدمت این مرد بزرگ، حقا که با شکوه تر از هر افغان دیگراست، دریغا که به زور به وسیلۀ اپوزیسیون بی دانش،**

کله شق و تفرقه بر انگیز که مانند آن در بسیاری از کشور های غربی معمول است، به پایان رسید. . ."

"کامیون پلت" انگلیسی مینویسد : **" این همان داستان کهن جوانانی است که عجله دارند و اگر فقط یک چیز وجود داشته باشد که افغانها آنرا دوست ندارند، عجله و تغییراست ."**

" سرمایکل اودییر" در روزنامه های دلی میل و سندی اکسپرس نوشت: **" امان الله کوشش نمود که راه غرب را در پیش گیرد، {اما} ویرانی خودش را با بی پروایی و تلاشهای نا سنجیده ، با پایمال کردن سنت ها و مذهب قبایل محافظه کار و متعصبی که هیچگونه وفا داری به جز به نام، به حکومت کابل نداشتند، آماده ساخت"**

"ایمانوییل" پادشاه ایتالیا اظهارداشت : **" افغانها ممکن متعصب ترین مردمان مذهبی در روی زمین باشند و ملا ها عاملین اصلی بر اندازی امان الله بودند."**

و " شخصیت مهم دیگر ی از هند بنام محمد یونس گفت : **". . . به اشتیاق او{ امان الله خان ازاتاتُرک } کاپی کرد. امیر توازنش را از دست داد و بعضی از افکارش برایش غیر قابل هضم شدند. او در کشور خودش، اشخاص دور میزش را علیه خود شوراند. "**

علی رغم آنکه برنامه های بزرگ اصلاحی اوبه شکست مواجه شدند، اما باید پذیرفت که بخشهای زیادی ازان همه پروژه ها وبرنامه ها، الگوی کاری دولتهای خلف وی قرار گرفتند و حتا برنامه های مذکور، نخستین سنگ بنای امور فرهنگی، اقتصادی و حقوقی آینده درکشور گردید.

اعلیحضرت امان الله خان عاقبت، در سال 1339 خورشیدی درعالم غربت درکشور سویس درحالیکه هنوز هم موجی از آرزو های انسانی راجع به وطن و مردمش را در سینه داشت ، چشم از جهان فرو بست. نگارنده، باوجود آنکه خورد سال بودم، به یاد دارم وقتی جنازه ی اعلیحضرت غازی امان الله خان را در ماه ثور سال 1339 خورشیدی باساس وصیت خودش از ایتالیا غرض خاک سپاری به وطن آورده بودند، دولت وقت به زعامت محمد ظاهر شاه تنها به فرزندش (شهزاده رحمت الله) اجازه داده بود تا همراه جنازه ی پدر وارد وطن شود و بس. همچنان، حکام خاندان شاهی اجازه ندادند جنازه ی غازی امان الله خان در کابل بخاک سپرده شود ولهذا، بجای کابل جلال آباد را بر گزیدند. همینکه جنازه با مشایعت کم نظیر مردم در کنار آرامگاه پدرش(امیرحبیب الله سراج الملت . . .) در جلال آباد دفن شده و مراسم فاتحه گیری تحت نظارت خاص و شدید دولت در مسجد جامع " پُلِ خشتی" کابل انجام شد، مقامات دولتی دستور خروج فوری شهزاده رحمت الله از افغانستان را صادر نمودند.

داکترشاهی بای مستمندی یکی از باستان شناسان مشهورکشورکه تحصیلاتش را در ایتالیا به پایان رسانیده است، گوشه یی از خاطره ی خود درسالهای تحصیلی پیرامون مرگ اعلیحضرت امان الله خان و چگونه گی انتقال جنازه ی وی به افغانستان را، درشماره ی ماه جنوری سال 1991 " آیینهٔ افغانستان" چاپ امریکا چنین بیان میدارد:

" . . . روانهٔ منزل شاه امان الله خان شدیم. جنازهٔ مرحوم شاه امان الله قبلاً از سویس آورده شده بود و میت دریک صندوق بسته بود و ما نتوانستیم میت را { روی متوفا را} ببینیم. ملکه ثریا خانم مرحوم شاه امان الله ودیگران ازما محصلین خواستند تا به دورجنازه نشسته وتلاوت قرآن پاک کنیم . . .بالاخره ساعت ده ونیم – یازده ی قبل از ظهر میت را از خانه بیرون آوردیم و در دو طرف سرک منزل

شاه امان الله خان گارد ریاست جمهوری ایتالیا مراسم احترام را بجا آورده و موتر جنازه با دیگرموترها روانهٔ میدان هوایی شد. بمجرد رسیدن به میدان، میت را در یک اتاق که بدین منظور اختصاص داده بودند، گذاشته و بازهم مذاکرهٔ خصوصی بین سفیر و پسرامان الله خان {شهزاده رحمت الله خان} وتلفونهای اسرار آمیز دوام داشت و ما از جریان کاملاً بی خبر ... بالاخره بعد از تقریباً دو یا سه ساعت انتظار، جنازه را به طیاره گذاشته و رحمت الله جان پسر امان الله خان نیزسوار طیاره شد. ازتمام مراسم مرگ شاه امان الله خان خودم ودیگرمحصلین به تعداد بیست یا زیاده تر قطعه عکاسی نموده بودیم که بدبختانه همه آن با دیگر عکسهای تاریخی نشر ناشده بعد ازهجرت از وطن، همانجا ماند. بعد از مدتی، توسط اعضای سفارت خبرشدیم که همه مشکلات و تأخیر در پرواز طیارهٔ حامل میت شاه امان الله این بود که صدراعظم وقت مانع سفر رحمت الله جان بداخل افغانستان بود. اینکه چطور و چرا بعداً اجازهٔ سفر رحمت الله جان داده شد، معلوم نیست..."

داکترمستمندی علاوه میکند که : " {بعداً دریکی ازشبها مهمان ملکه ثریا بودیم ومن اشعاری را بیاد قصر دارالامان قرائت کردم}، با شنیدن این شعر، اشک ازچشمان ملکه ثریا و نورالسراج سرازیر شد و دیگران در خاموشی فرو رفتند، بعد از چند ثانیه ملکه ثریا ازچوکی بلند شده برایم گفت با من بیایید چیزی به شما نشان میدهم و به طرف زینه ای که به طرف منزل فوقانی میرفت، حرکت کردیم. درمنزل فوقانی، ملکه ثریا درب یک اتاق را باز کرد، اتاق کوچکی بود به رنگ سبزخیره . در یک کنج اتاق یک تخت خواب چوبی بسیار ساده در زیر کلکین که به طرف سرک باز میشد، گذاشته شده و در سمت دیگر، یک میز کوچک کار با یک چوکی دیده میشد. در بالای تخت خواب در یک میخ ، تسبیح نصواری رنگ آویزان بود و در بالای تسبیح کلمه مبارکه به دیوار بند بود. ملکه ثریا روکش تخت را کمی

کنار زده و از زیر بالشت کوچک که بعضی آنرا زیرگوشی و بعضی تکیه میگویند، را بیرون کشیده برایم نشان داد و گفت: میان این بالشت خاک افغانستان است، زمانیکه اعلیحضرت از خاک افغانستان می برآمد این خاک را با خود آورده و همیش که خواب میکرد آنرا زیر سر خود میگذاشت و وصیت کرده بود که اگر روزی دور از وطن بمیرم و امکان دفنم در خاک افغانستان نباشد، هرجا که دفن شدم این خاک را بالای قبرم بریزید. . ."

گفته شده که خان عبدالغفارخان رهبر" سرخ جامه گان" مناطق پشتون نشین پاکستان، طی سخنرانی اش بالای قبر اعلیحضرت امان الله خان در جلال آباد، ضمن ستایش ازکارنامه های وی، او را غازی و نا جی استقلال افغانستان معرفی میکند ، ولی شاه ولیخان برادر محمد نادر و عم محمد ظاهرشاه که بمثابهٔ شوهر خواهر غازی امان الله که در موقع دفن جنازه حاضربود، شدیداً ناراحت گردیده بعنوان احتجاج از صف دیگران خارج میشود.

سردارکبیر الله (سراج) برادر زاده ی اعلیحضرت، مصاحبه یی درسالهای 1952 تا 1954 میلادی با ایشان داشته که درسال 2010 میلادی از طریق سایت انترنتی " افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" چنین به نشر رسید :

"سوال : اعلحضرتا ! شما چرا خاطرات خویش را بعد از سقوط دولت تان ننوشتید که درج تاریخ افغانستان میگردید؟

جواب : من یادداشتها و خاطرات خود را نوشته و به نوتر(منشی) خویش سپاریده ام تا صد سال بعد ازین زمان آنرا به نشر بسپارد. زیرا اگر حالا به نشرمیرسید، برای

فامیلم مشکل تمام میشد و آن به خاطریکه شخصیت های خاین به من و وطن حالا هم حیات دارند و در کرسی ها و مقام های بزرگ دولتی و حکومتی کشور قرار دارند.

سوال : سوألم راجع به محمد ولیخان دروازی میباشد که حکومت نادری ایشان را خاین به شخص شما معرفی نموده و سزای اعدام را به ایشان تعیین کردند که بعداً او را کشتند، شما درین باره چه میفرمایید؟

جواب : محمد ولیخان که وکیل مقام پادشاهی من بود، هیچگاه به من خیانت نکرده، چنانچه من این موضوع را به حکومت نادر شاه اطلاع دادم و اظهار کردم ، اگرقرار باشد محاکمه خاینان به من، صورت بگیرد، شما اراکین بلند حکومت، خاینین به من میباشید که مقام پادشاهی افغانستان را به نام من به دست آوردید و بعداً با من چه کردید ؟

سوال : افغانستان در زمانیکه شما پادشاه بودید، پیشرفت خوب در عرصه های مختلف طبق پروگرام های شما داشت، شما پول و مصارف این پروگرام ها را از کجا به جواب: من یادداشتها و خاطرات خود را نوشته و به نوتر(منشی) خویش سپاریده ام تا صد سال بعد ازین زمان آنرا به نشر بسپارد. زیرا اگر حالا به نشر میرسید، برای فامیلم مشکل تمام میشد و آن به خاطریکه شخصیت های خاین به من و وطن حالا هم حیات دارند و در کرسی ها و مقام های بزرگ دولتی و حکومتی کشور قرار دارند.دست می آوردید؟

جواب: این در تاریخ افغانستان برای بار اول بود که افغانستان از عایدات داخلی خود، خودکفا بود؛ زیرا پولیکه قبل از زمامداری من از طرف انگیسها به حکومات

افغان پرداخته میشد، به دولت من قطع گردید و سایر ممالک جهان با ما چنان رابطه نزدیک نداشتند که کمک پولی بنمایند.

سوال: آیا قرار تبصره های مردم، شما در زمان قدرت تان به تجهیز اردو و عسکر افغانستان توجه نداشتید؟

جواب: بعد از خندیدن کوتاه . . . فرمودند، برخلاف . . . ! من به عسکرتوجه داشتم . در شروع پادشاهی ام من برای تربیه بهتر عسکر استادان خوب از کشور ترکیه و جرمنی استخدام کردم، هردو کشور تا الحال به تربیه اردوی افغانستان مشغول میباشند که کمک این دو مملکت درین قسمت قابل تحسین است . من قوه ضربتی و قطعات نمونه را با معاش خوب برای اغتشاشات داخلی بمیان آوردم. من به این عقیده بودم که برای بروز مشکلات داخل کشور همین قوا کفایت میکند و در وقت تهاجم های خارجی به دنیا معلوم است که تمام مردم افغانستان عسکر و مجاهد بوده ودر طرد متجاوز اشتراک میکنند. من این خصلت ملتم را میفهمیدم . در سفر خود به اروپا اسلحه جدید از جرمنی، پولند، ایتالیا و فرانسه خریداری کردم و درضمن حتی فرمایش ساخت و ارسال طیارات جنگی بم افگن را هم دادم . من همیش میگفتم، افغانستان منبعد باید به قوه علم پیشرفت نماید، نه به زور شمشیر . . . ! این شعار من بود. قوانین زیاد برای منظم ساختن زندگی افغانها وضع کردم. دادن حقوق حقه به زن های افغان و طرد چادری و غیره. شبها تا ناوقت، سواد یک نظام نامه را با خود میبرداشتم و در داخل ارگ شاهی تنها قدم میزدم و با خود راجع به تصویب یک قانون به شکل احسن برای خیر مردم افغانستان فکر میکردم.

سوال: اعلیحضرت! برای اصلاح مملکت چه نوع پلان و پروگرام در دست داشتید ؟

جواب : اولاً باید مردم را با سواد میساختم و سیستم جریان معارف را تقویه ی همه جانبه میکردم. خودم درکورس اکابر درس سواد آموزی میدادم. خانم من ثریا جان و خشویم همین کار را با زن های افغان میکردند. مکاتب متعدد در پایتخت و ولایات کشور تأسیس نمودم. به کابل معلمین خارجی از فرانسه، جرمنی و هندوستان دعوت کرده تا دروس مکاتب را پیش ببرند که این پلان در لیسه های امانیه و امانی و حبیبیه تطبیق میشد. یک تعداد متعلمین افغان را به کشور های فرانسه، جرمنی، ایتالیا و ترکیه اعزام کردم و تعدادی از دختران افغان را به مملکت ترکیه فرستادم و همین کسان هستند که امروز در افغانستان موجب خدمات خوب برای کشور شان شده اند.

سوال : از سفر اروپا چه چیز بدست آوردید ؟

جواب: اولاً افغانستان را به دنیا اضافه تر و خوبتر معرفی کردم و مملکت ما یک اعتبار بین المللی حاصل کرد. ممالک قوی اروپایی حاضر به دادن قرضه های مناسب برای ترقی کشور در قسمت های مختلف شدند. در ارتباط ، من فابریکات متعدد از قبیل قند سازی، نساجی، تولید کاغذ و غیره خریداری نمودم. برای بکار انداختن و رهبری این صنعت یک تعداد ازجوانان فنی از کشور جرمنی و فرانسه حاضر شدند تابیعیت افغانستان را بپذیرند، به افغانستان آمده و کارگر فنی افغان را تربیه نمایند. چون این برای این کارگران از خارج آمده جای رهایشی موجود نبود، بنابران، منطقهٔ کارته سوم شهر دارلامان را برا ی ایشان تخصیص داد تا منازل سکونت عصری برای ایشان اعمار شود. من از مرکزیت به عدم مرکزیت باور داشتم. بنابران،پلان داشتم که فابریکات را در قسمت های مختلف کشور جا بجا سازم تا هموطنانم در هر ولایت افغانستان کاریاب شوند. ازفابریکات متذکره یک حصه از آنها از قبیل قندسازی، کاغذسازی و پشمینه بافی در زمان من به کشور رسیدند، اما افسوس که قسمت زیاد این فابریکات در بندر کراچی هند برتانوی یا پاکستان موجود

متروک باقی ماندند که دولت وقت و محمد هاشم خان ظالم همه این لوازم را از بین بردند، بخاطراینکه این اشیا را من خریداری کرده ام و به فکر ایشان نام امان الله باز در ذهن مردم زنده میماند ، امااین فاریکات که مال شخصی من نبود و از دارایی ملت افغانستان محسوب میشد. . . " روحش شاد باد.

آرامگاه غازی امان الله خان در جلال آباد

مأخذ

اسم اثر	اسم نویسنده یا مؤلف
جنبش مشروطیت در افغانستان	پروفیسور عبدالحی حبیبی
ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان	سید مسعود پوهنیار
افغانستان در مسیر تاریخ (جلد اول)	میرغلام محمد غبار
افغانستان در مسیر تاریخ (جلد دوم)	میر غلام محمد غبار
حاکمیت قانون در افغانستان	اعلیحضرت امان الله خان
امیر حبیب الله کلکانی مردی در حریق تاریخ . . . . . (بارش)	داکتر خلیل الله وداد
تاج التواریخ	امیر عبدالرحمن
نادرچگونه به پادشاهی رسید ؟	سیدال یوسفزی
افغانستان از امیر کبیر تا رهبر کبیر	عبدالحق مجددی
افغانستان در عهد اعلیحضرت اما ن الله خان	فضل غنی مجددی
اصلاحات و انقلاب	لیون پولاداد
عیاری از خراسا ن	استاد خلیل الله خلیلی

زندانیان قلعهٔ ارگ یا سرنشینان کشتی مرگ . . . . . عبدالصبور غفور ی

خاطرات ظفر حسن آبیک (هندی) . . . . . چاپ دهلی

نادر چگونه به قتل رسید ؟ . . . . . مصمم

پیدایش بورژوازی در افغانستان . . . . . سازمان " سرخا"

ازجنبش مشروطه تا دولت مشروطه . . . . . دکتر اجرالدین حشمت

زنان افغان، تعلیم و فعالیتهای اجتماعی در عصر امانی . . می اسکینازی

نگاهی به عهد سلطنت امانی . . . . . سید رسول

درنگی برمشروطیت و نتایج آن . . . . . سازمان " ساوو"

افغانستان در قرن بیستم میلادی . . . . . داکترویکتور گریکوویچ کارگون

برگردان: پروفیسور جلال الدین صدیقی

امان الله خان قهرمان بدشانس مدرنیزاسیون . . . . پروفیسور گریگورین

تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن

تا استقلال . . . . . لودویگ آدمک

ترجمه : علی محمد زهما

نبرد افغانی ستالین . . . . . پروفیسور تیخانوف. ترجمهٔ آریانفر

په آزاد سرحد کی خپلواکی غوشتونکی مبارزی

او د غازی میر زمان خان ونده . . . . . دکتر عبدالرحمن زمانی

واکنشهای مذهبی وتحولات اجتماعی درافغانستان . . . خانم سنزل نوید. ترجمهٔ محمد نعیم مجددی

خاطرات یک قهرمان (جنرال غازی عبداللطیف خان)

نگاهی به تاریخ جهان . . . . . جواهر لعل نهرو

مجلهٔ " آیینهٔ افغانستان" منتشره ی ایالات متحده ی امریکا

نادر وخاندان او . . . . . مهاجر افغان (پروفیسورعبدالحی حبیبی)

سایت های انترنتی : گفتمان دموکراسی، افغانستان آزاد و . . .

برگ سبز تازه از تاریخ معاصر کشور . ... ترجمه : سید عزیز الله مرموز

(پایان)